

سیری در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام

(جلد سوّم)

مؤلف: حضرت آیت الله میرسید محمد یثربی (دامت برکاته)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
نگردیده است.

30 - حق امام جماعت

و اما حق امامک فی صلاتک، فَاَنْ تَعْلَمَ اَنْهُ قَدْ تَقَلَّدَ السَّفَارَةَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ
اللّٰهِ، وَ الْوَفَادَةَ اِلَى رَبِّكَ، وَ تَكَلَّمَ عَنكَ وَ لَمْ تَتَكَلَّمْ عَنْهُ، وَ دَعَا لَكَ وَ لَمْ تَدْعَ لَهُ، وَ
طَلَبَ فَيْكَ وَ لَمْ تَطْلُبْ فِيهِ، وَ كَفَاكَ هَمَّ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ، وَ الْمُسَاءَلَةَ لَهُ فَيْكَ وَ
لَمْ تَكْفِهِ ذَلِكَ، فَاِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ تَقْصِيرٌ كَانَ بِهِ دُونَكَ، وَ اِنْ كَانَ اَتَمًّا
لَمْ تَكُنْ شَرِيكَهٖ فِيهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ عَلَيْهِ فَضْلٌ، فَوَقَى نَفْسَكَ بِنَفْسِهِ، وَ وَقَى
صَلَاتَكَ بِصَلَاتِهِ، فَتَشْكُرْ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

«و اما حق امام جماعت این است که بدانی او سفارت و وساطت میان تو و
خدای تو را به عهده گرفته و نماینده تو در درگاه پروردگار است. او از جانب
تو سخن می گوید و تو از طرف او سخنی نمی گویی. او برای تو دعا می کند و
تو برای او دعا نمی کنی. او برای تو طلب می کند و می خواهد و تو چنین نمی
کنی. او از جانب تو اهمیت ایستادن در پیشگاه پروردگار و تقاضا و حاجت
خواستن از درگاه ربوبی را کفایت می کند و اگر در انجام این کار نقصانی باشد،
به عهده او است و نه تو. اگر گناه و عصیانی صورت بگیرد، تو در این کار
شریک نیستی و او هم خود و هم نمازش را وسیله صیانت از تو و نمازت قرار
داده است. پس ضروری است که تو او را بر این کار سپاس گویی و شکرگزار
باشی.»

این حق نیز شبیه به حق قبلی - حق مؤذن - است؛ یعنی حق کسانی که به
نوعی انسان را به سمت یک عمل مستحب هدایت و کمک می کنند که یادآور
ذکر و یاد خدا است. همان گونه که مؤذن، انسان را در یادآوری و ذکر خدا
یادآوری می کند، امام جماعت هم انسان را در انجام واجبی مانند نماز، که

جماعت بودن آن مستحب مؤکد است، یاری می کند؛ بنابراین، نسبت به انسان، حقوقی پیدا می کند.

امام علیه السلام از باب این شکرگزاری و حق شناسی کسی که برای انسان خدمتی انجام می دهد، یک وظیفه و فریضه عقلی است، مؤمنان را به ادای این حقوق تنبه و توجه می دهند.

پاداش و فضیلت نماز جماعت

در تبیین فرمایش امام سجاد علیه السلام نکات قابل بحث متعددی می توان یافت، اما در این جا، به روایت هایی که در فضیلت نماز جماعت وارد شده، اشاره می کنیم.

در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: جبرئیل بعد از نماز ظهر بر من نازل شد و هفتاد هزار ملک او را همراهی می کردند و فرمود: یا محمد! ان ربک یقرؤک السلام، و اءهدی الیک هدیتین، لم یهدیهما الی نبی قبلك، قلت: ما الهدیتان؟ قال: الوتر ثلاث رکعات، و الصلوة الخمس فی جماعه، قلت: یا جبرئیل و ما لأمتی فی الجماعه؟ قال: یا محمد! اذا کانا اثنین، کتب الله لکل واحد بکل رکعة مائة و خمسين صلاة (1).

«ای محمد! خدای سبحان به تو سلام رسانده و برای تو دو هدیه فرستاده است که به هیچ پیغمبری قبل از تو نداده است. حضرت فرمودند: که من از جبرئیل سؤال کردم آن دو هدیه چیست؟ او گفت: یکی، سه رکعت نماز شب است - که در پایان هشت رکعت نماز خوانده می شود و در مجموع یازده رکعت است. توصیه ها و سفارشهایی که برای به جا آوردن نماز شب به مؤمنان شده به خاطر آن است که هدیه الهی است - و دیگری جماعت نمازهای پنج گانه است. حضرت می فرمایند من گفتم: چه حاصلی دارد که امت من نماز را

به جماعت بخوانند؟ جبرئیل فرمودند: اگر این جماعت دو نفر باشند، خدا برای هر یک از این امام و ماموم و برای هر رکعتی، اجر یکصد و پنجاه نماز قرار می دهد».

و اذا كانوا ثلاثة، كَتَبَ اللهُ لِكُلِّ مِنْهُمْ بِكُلِّ رُكْعَةٍ سِتِّمِائَةَ صَلَاةٍ، و اذا كانوا أربعة، كَتَبَ اللهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ أَلْفًا و مِائَتِي صَلَاةٍ، و اذا كانوا خَمْسَةَ، كَتَبَ اللهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ أَلْفَيْنِ و أَرْبَعَمِائَةَ صَلَاةٍ، و اذا كانوا سِتَّةَ، كَتَبَ اللهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رُكْعَةٍ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ و ثَمَانِمِائَةَ صَلَاةٍ، و اذا كانوا سَبْعَةَ، كَتَبَ اللهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رُكْعَةٍ تِسْعَةَ أَلْفٍ و سِتِّمِائَةَ صَلَاةٍ، و اذا كانوا ثَمَانِيَةَ كَتَبَ اللهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ أَلْفًا و مِائَتِي صَلَاةٍ، و اذا كانوا تِسْعَةَ، كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رُكْعَةٍ سِتَّةَ و ثَلَاثِينَ أَلْفًا و أَرْبَعَمِائَةَ صَلَاةٍ، و اذا كانوا عَشْرَةَ، كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ سَبْعِينَ أَلْفًا و أَلْفَيْنِ و ثَمَانِمِائَةَ صَلَاةٍ، فان زادوا على العشرة، فلو صارت بحار السَّمَوَاتِ و الأَرْضِ كُلِّهَا مِدَادًا و الأشجار أَقْلَامًا و الثقلان مع الملائكة كُتُّبًا، لم يقدرُوا ان يكتبوا ثَوَابَ رُكْعَةٍ وَاحِدَةٍ (2).

«و اگر سه نفر باشند، به ازای هر رکعتی ثواب ششصد نماز برای آنها می نویسد. اگر چهار نفر شدند، خدا به ازای هر رکعتی ثواب یک هزار و دویست نماز برای آنها قرار میدهد و اگر پنج نفر شدند، در قبال هر رکعت ثواب دو هزار و چهارصد نماز به آنها می دهد و اگر شش نفر بودند، در ازای هر رکعت ثواب چهار هزار و هشتصد نماز به آنها پاداش می دهد و اگر هفت نفر باشند، هر رکعت را برای هر یک از آنها نه هزار و ششصد نماز به حساب می آورد و برای جماعتی که با هشت نفر برگزار شود برای هر یک، یک رکعت را نوزده هزار و دویست نماز حساب خواهد کرد و اگر این جماعت به نه نفر برسد، ثواب هر رکعت نماز آنها ثواب سی و شش هزار و چهارصد نماز خواهد بود و اگر این

عده ده نفر باشند، ثواب هر رکعت نماز آنها، هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز خواهد بود. و چنانچه این عده از ده نفر تجاوز کند، اگر همه دریا‌های زمین و آسمان مرکب شوند و همه درختان قلم شوند و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند، قدرت نخواهند داشت که پاداش و اجر یک رکعت از این نماز را بنویسند».

«یا محمد! تکبیرة یدرکها المومن مع الامام، خیر له من ستین الف حجّة و عمرة، و خیر من الدنيا و ما فیها سبعین الف مرّة، و رکعة یصلیها المومن مع الامام، خیر من مائة الف دینار یتصدّقُ بِهَا علی المساکین، و سجدة یسجدها المؤمن مع الامام فی جماعة، خیر من عتق مائة رقبة⁽³⁾.

«ای محمد! هر تکبیری که مومن همراه با امام باشد، برای او بهتر از شصت هزار حج و عمره است و هفتاد هزار بار از دنیا و آنچه در آن است برای او بهتر است و هر رکعتی که مومن همراه با امام به جا آورد، برای او از صد هزار دینار که به فقرا صدقه بدهد بهتر است و هر سجده ای که مومن همراه با امام به جا آورد، از آزاد کردن صد بنده ارزشمندتر است».

در منابع روایی ما، درباره اهمیت نماز جماعت روایت بسیاری یافت می شود. حتی عبدالله بن مسعود می گوید که روزی دیر به نماز جماعت رسول الله ﷺ رسیدم؛ یعنی حضرت تکبیرة الاحرام را فرموده بودند که من وارد مسجد شدم و چون این فضیلت را درک نکردم یک بنده آزاد کردم، بعد خدمت رسول الله ﷺ آمدم و عرض کردم:

یا رسول الله! فاتتنی تکبیرة الافتتاح یوما، فاءعتقت رقبة، هل کنت مدرکا فضلها؟ فقال: لا، فقال ابن مسعود: ثم اءعتق اءخری، هل کنت مدرکا فضلها؟ فقال: لا یا بن مسعود، و لو اءنفقت ما فی الارض جمیعا لم تکن مدرکا فضلها⁽⁴⁾.

«من تکبيرة الاحرام را درک نکردم و به همین دلیل یک برده آزاد کردم. آیا با این عمل اجر تکبيرة الاحرام را درک کرده ام؟ حضرت فرمودند: نه. ابن مسعود می گوید: آیا اجر تکبيرة الاحرام را درک می کنم یا نه؟ حضرت فرمودند: نه. بعد فرمودند: اگر هر چه روی زمین هست متعلق به تو باشد و همه را در راه خدا انفاق کنی، باز هم فضیلت یک تکبيرة الاحرام را به دست نخواهی آورد».

پیامدهای سوء ترک نماز جماعت

از مجموع روایت هایی که درباره نماز جماعت آمده است استفاده می شود که نماز جماعت فوق العاده مورد اهتمام و توصیه شرع مقدس است؛ به صورتی که در بعضی از روایت ها درباره کسانی که نماز جماعت را ترک می کنند، به خصوص اگر به مسجد نزدیک باشند، چنین آمده است:

لا صلاة لجار المسجد الا في مسجده (5).

«نماز همسایه مسجد کامل نیست، مگر که آن را در مسجد به جای آورد».

در روایتی که مرحوم حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» آورده است، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اشترط رسول الله صلى الله عليه وآله على جيران المسجد شهود الصلاة (6).

«حضرت شرط کردند بر همسایه مسجد که برای نماز باید در مسجد حاضر شوند».

در روایتی دیگر آمده است:

لَتَحْضُرَنَّ المسجداء و لَأُحْرِقَنَّ عليكم منازلکم (7).

«اگر کسی از حضور نماز جماعت کوتاهی کند، خانه اش را باید آتش زد».

این دستور رسول الله صلى الله عليه وآله حکایت از شدت اهتمام به نماز جماعت دارد.

حتی روایتی را نقل می کنند که نابینایی خدمت رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد:

یا رسول الله! انی ضریر البصر و ربّما اسمع النّداء و لا اجد من یقودنی الی الجماعة و الصّلاة معک، فقال له النبی ﷺ: شدّ من منزلک الی المسجد حبلا واحضّر الجماعة (8).

«یا رسول الله! من نابینا هستم و چه بسا صدای اذان را می شنوم، اما کسی نیست که مرا کمک کند و برای نماز به مسجد بیاورد حضرت فرمودند: ریسمانی یا طنابی را از منزلت به مسجد می کشی و موقع نماز دستت را به این ریسمان می گیری که تو را هدایت کند و به مسجد برساند».

سرّ اهتمام به نماز جماعت همان طور که قبلا نیز بدان اشاره کردیم این است که:

مَنْ خلع جماعة المسلمين قدر شبر، خلع ربی الايمان من عنقه (9).

«هر کسی به اندازه یک وجب از نماز جماعت مسلمانان دور شود پیوند خود را با ایمان بریده است».

یعنی شرط ایمان، حضور در جماعت مسلمانان و همراهی با جمع آنان است. حتی در روایت دیگری آمده است که:

من سمع النداء من جیران المسجد فلم یجب فلا صلاة له (10).

«از همسایگان مسجد، کسی که صدای مؤذن را بشنود و در مسجد شرکت نکند، نمازش کمال ندارد و مقبول نیست».

آیات قرآن و حضور در نماز جماعت

علاوه بر روایت ها، از بعضی آیه های قرآن نیز، تأکید بر حضور در جماعت استفاده می شود: مثل این آیه شریفه در سوره مبارکه بقره که می فرماید:

واركعوا مع الرَّاكعِين (11).

«همراه با رکوع کنندگان رکوع کنید».

توصیه خاصی است که در سوره آل عمران به حضرت مریم عَلَيْهَا شده است:

واركعِي مع الرَّاكعِين (12).

«با رکوع کنندگان رکوع کن».

یا در سوره مبارکه اعراف می فرمایند:

وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ (13).

«توجه خویش را در هر مسجد - و به هنگام عبادت - به سوی او کنید».

از این آیه ها هم توصیه به اقامه نماز با جماعت استفاده شده است. اما سر
اهتمام به نماز جماعت چیست و چرا این همه مسئله جماعت در نمازهای
واجب، مورد تأکید و توصیه واقع شده است؟ کاملترین و جامع ترین دلیل را
مرحوم صدوق به نقل از امام هشتم حضرت ابوالحسن الرضا عَلَيْهِ در عیون
اخبارالرضا بیان کرده که حضرت فرموده اند:

فلم يُعَلِّمِ الْجَمَاعَةَ؟ قِيلَ لَيْسَ يَكُونُ الْإِخْلَاصُ وَالتَّوْحِيدُ وَالْإِسْلَامُ وَ الْعِبَادَةُ لِلَّهِ
الْإِظْهَارُ مَكْشُوفًا مَشْهُورًا، لِأَنَّ فِي إِظْهَارِهِ حِجَّةَ عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ لِلَّهِ
وَ حِدَّةَ عَزَّوَجَلَّ وَ لِيَكُونَ الْمَنَافِقُ وَ الْمَسْتَحْفُؤُ مَوْ دِيًّا لِمَا أَعْرَبَ بِهِ بِظَاهِرِ الْإِسْلَامِ وَ
الْمِرَاقَبَةُ وَ لِيَكُونَ شَهَادَاتِ النَّاسِ بِالْإِسْلَامِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ جَائِزَةً مُمْكِنَةً مَعَ مَا فِيهِ
مِنَ الْمُسَاعَدَةِ عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ الزُّبْدِ عَنِ كَثِيرٍ مِّنْ مَّعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (14).

خداوند نماز جماعت را قرار داد تا اسلام، توحید و عبادت خداوند متعال و
اخلاص در تدین به دین و عبادت های دین، پنهان نماند و مطلوب شارع
مقدس، کشف و ظهور دین و عبادت هاست.

ثمره و دستاوردهای برپایی نماز جماعت

همان طور که در بحث اذان هم اشاره کردیم بعضی از عبادت ها در شرع مقدس برای دین شعارند و تحقق شعار، مستلزم تظاهر و آشکار نمودن آن است. از آن جا که اراده الهی در تعمیم، گسترش و توسعه دین و عبادات است، اختفا در دینداری و انجام بعضی از فرایض به صورت پنهانی را مرجوح ندانسته و به آشکار انجام دادن این عبادت ها توصیه می فرمایند. در این تظاهر و آشکار شدن، فواید و ثمراتی است:

ثمره اول، تعمیم و گسترش معنویت است؛ یعنی نوعی دعوت و تشویق دیگران به دین و احکام آن، البته این هیچ منافاتی با مسئله قربی بودن عبادت ها ندارد؛ چرا که قربی بودن عمل و تقرب الی الله، امری است که مربوط به نیت افراد است که با تصحیح نیت، محقق می شود؛ گرچه تظاهر به عمل کند. ولی اگر این کار را بدون قصد قربت برای خداوند متعال انجام دهد و برای ریا و استتال⁽¹⁵⁾ بر مردم انجام دهد با این کار، نماز و جماعتش را از بین برده است. آنچه که با قصد تقرب و اخلاص منافات دارد، همان ریا در نیت است؛ یعنی این که بخواهد دیگران را با این کار فریب دهد.

ثمره دوم، تظاهر به نماز جماعت نوعی دعوت از کسانی است که از وجود دین و مقررات و آثار مثبت آن و دعوت های دینی بی اطلاع هستند؛ یعنی نوعی اخبار و اعلام عمومی است.

ثمره سوم، با برگزاری نماز جماعت انسان هایی که از پذیرش دین و مقررات آن استنکاف می کنند. در قیامت نمی توانند بگویند که خدایا ما مطلع نبودیم و خبر نداشتیم. خداوند به وسیله تظاهر بندگان به عبادت، آنها را مطلع کرده است. چون اراده خدا به هدایت بشر تعلق گرفته، باید از هر ابزاری برای تحقق این

اراده الهی استفاده شود. از جمله آن ابزار، تظاهر به عبادت هایی است که در شرع مقدس به صورت جماعت توصیه شده است.

ثمره چهارم که در جماعت نهفته است و امام رضا علیه السلام در ادامه سخن می فرمایند این است که این تظاهر برای دو دسته مفید است: اول افرادی که در واقع دین را نپذیرفته اند، ولی تظاهر به آن می کنند؛ دوم کسانی که نظر اعتقادی دین را پذیرفته اند، اما در انجام اعمال و فرایض عبادی، سستی می کنند.

فایده اش این است که به صرف پذیرش اسلام اکتفا نمی کنند بلکه حضور در جماعت، آنها را به انجام دادن دستورات اسلام وادار می کند و این نوعی مراقبه است. اگر ما مراقبه در مراحل سلوک را منحصر در افعال قلبیه ندانیم، حضور در جماعت نیز نوعی مراقبه است. ممارست و مراقبه در اعمال و افعال بیرونی، به تدریج برای انسان انس ایجاد می کند و به تدریج به صورت یک عادت موظف و غیرقابل ترک در می آید که به طور طبیعی منافع مترتب بر آن عقیده و عمل، برای انسان حاصل می شود.

ثمره پنجم که در کلام امام هشتم علیه السلام بیان شده این است که حضور در جماعت، یعنی اعلام همراهی و همرنگی با عموم مسلمانان. مثلا اگر افرادی به اعتقاد او تردید کنند، سایر مؤمنان که معمولا حضور او را در جماعت شاهد بوده اند، این تردید و شبهه را برطرف می کنند. این فایده به طور قطع، در جامعه اسلامی بسیار ارزنده است و در همه ابواب عملی فقه که انسان در زندگی روزمره با آن سر و کار دارد - از طهارت تا میراث، حدود، دیات و قصاص - مثمر ثمر است.

مثلا اگر ما قائل شویم که غیرمسلمان طاهر نیست و در عین حال در مسلمان بودن کسی تردید شود و عده ای به حضور او در جماعت شهادت

بدهند، حکم طهارت بر او بار می شود. یا مثلا اگر رحمی داشته که از دنیا رفته، شهادت به مسلمان بودن او باعث می شود میراث او با سایر وارثان که غیر مسلمانند، تفاوت کند. در اجرای حدود و همین طور در بسیاری از مسائل و امور جاری زندگی نیز تاثیر مستقیم دارد.

روایتی را ابن ابی یعفور از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند که حضرت فرمودند: *أَمَّا جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ وَالْاجْتِمَاعُ إِلَى الصَّلَاةِ، لَكِي يُعْرَفَ مَنْ يَصَلِّي مَمَّنْ لَا يَصَلِّي وَ مَنْ يَحْفَظُ مَوَاقِيتَ الصَّلَاةِ مَمَّنْ يُضَيِّعُ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا عَن يَشْهَدُ عَلَى أَحَدٍ بِالصَّلَاحِ، لِأَنَّ مَنْ لَمْ يُصَلِّ فِي جَمَاعَةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: فَلَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَصَلِّ فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ (16).*

«خداوند جماعت و اجتماع را در نماز قرار داد تا کسی که نماز می خواند، از آن که نماز نمی خواند شناخته شود. کسانی که به اوقات خاصه نماز توجه دارند، از کسانی که به آن اهتمام نمی ورزند، شناخته شوند. اگر توصیه به جماعت در نمازهای فریضه نبود، هیچ کس نمی توانست به صلاح و فساد حال دیگری شهادت بدهد؛ چون کسی که در جماعت حاضر نشود، نمازش کامل نیست؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: کسی که بدون علت در مسجد با مسلمان ها نماز نمی خواند، نمازش ناتمام است و کمال ندارد».

ثمره ششم که در فرمایش امام هشتم عَلَيْهِ السَّلَام به آن اشاره شده، این است که نماز جماعت روح اخوت را در انسان ها و مؤمنان احیا می کند؛ چرا که مؤمنان هر شبانه روز چند مرتبه در مکان معینی یکدیگر را ملاقات می کنند، از حال یکدیگر مطلع می شوند و در مواقع بروز مشکل به دستگیری و مساعدت یکدیگر اهتمام می ورزند.

این فرمایش امام هشتم علیه السلام در واقع نوعی توصیه به مؤمنان و حاضران در صفوف جماعت است که نماز جماعت صرف حضور در مسجد، بدون شناسایی و معرفت یکدیگر نیست. مؤمنان باید از حال و احوال یکدیگر مطلع و از مشکلات هم، باخبر شوند و برای رسیدگی به این مشکلات اقدام کنند.

ثمره هفتمی که در بیان امام هشتم علیه السلام ذکر شده، این است که اگر انسان در برهه ای از عمر خود به گناه رغبت داشته باشد، با حضور در جمع اهل ایمان از لحاظ باطنی و ظاهری تربیت می شود؛ از لحاظ درونی که روشن است، اما در ظاهر نیز حداقل به خاطر حرمت اجتماعی خود؛ از ارتکاب بسیاری از معاصی خودداری می کند و به تدریج باعث ایجاد ملکه تورع و پرهیزگاری در او می شود؛ اگر چه این تورع به خاطر ترس از هتک حیثیت و حرمت اجتماعی یا طرد از سوی مؤمنان حاصل شود، اما نوعی مراقبه به شمار می آید؛ چرا که در روایات آمده است:

مَنْ أَحَبَّ الْمَكَارِمَ اجْتَنَبَ الْمَحَارِمَ ⁽¹⁷⁾.

«کسی که کرامت (جایگاه اجتماعی) را دوست دارد، از گناه دوری می کند». دوری و تورع از گناه، به تدریج انسان را می سازد و تربیت می کند.

فواید نماز جماعت از دیدگاه روایات

علاوه بر آنچه ذکر شد، در روایات دیگر نیز، فواید بسیاری برای نماز جماعت بیان شده است که به چند مورد از آنها اشاره می کنیم:

1 - حضور در جماعت

حضور در جماعت به انسان درس مدارا با طبقه های مختلف اجتماعی را می آموزد. در روایت وارد شده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَنْ أُمَّ النَّاسَ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرَ وَالصَّغِيرَ وَالْمَرِيضَ ⁽¹⁸⁾.

«کسی که به امامت جماعت می ایستد، نمازش را کوتاه به جای آورد؛ چرا که در بین مردم، بزرگ، کوچک و مریض هست - و همه توان نماز طولانی را ندارند -».

بنابراین، انسان باید طوری یک کار جمعی را انجام دهد و به سامان برساند که همگان از عهده انجام آن برآیند.

2 - رعایت حال دیگران

ابن فهد در «عدة الداعی» این روایت را نقل می کند که:

صَلَّى بِالنَّاسِ يَوْمًا فَخَفَّفَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لَهُ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! رَأَيْنَاكَ خَفَّفْتَ، حَلَّ حَدِيثَ فِي الصَّلَاةِ أَمْرًا؟ فَقَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالُوا: خَفَّفْتَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ، فَقَالَ: أَوْ مَا سَمِعْتُمْ صَرَخَ الصَّبِيِّ؟ وَفِي حَدِيثٍ آخِرٍ خَشِيتُ أَنْ يَشْتَغَلَ بِهِ خَاطِرُ أَبِيهِ (19).

«یکی از روزها که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز می خواندند، برخلاف معمول دو رکعت آخر نماز را خیلی کوتاه به جای آوردند. وقتی نماز تمام شد عده ای گفتند: یا رسول الله! امروز دیدیم نماز را خیلی کوتاه به جای آوردید! - گاهی در حین نماز پیک وحی نازل می شد و رسول الله ﷺ نماز را به سرعت تمام می کردند، مردم خیال می کردند که باز جبرئیل نازل شده یا اتفاق جدید افتاده است - حضرت فرمودند: آیا صدای فریاد و گریه آن کودک را در حال نماز نشنیدید؟ من به خاطر آن که این کودک در نماز گریه می کرد، نماز را کوتاه کردم».

حضرت در حدیث دیگری در همین باره فرمودند: من ترسیدم که ذهن پدر این کودک، با شنیدن صدای گریه فرزندش که در صف جماعت است، از نماز و

عبادت منحرف شود و با توجه کامل نمازش را به جای نیاورد. بنابراین نماز را سریع تر به جای آوردم».

این رفتار پیامبر ﷺ خود درس مدارا و سلوک صحیح با دیگران است. انسان باید توجه کند که چگونه با دیگران معاشرت کند و چگونه کار جمعی انجام دهد تا موجب تحمیل فشار بر دیگران نباشد.

3 - نظم و ترتیب

از آثار دیگری که با حضور در جماعت مترتب است، درس نظم و ترتیب در امور است. در روایات داریم:

سُوُوا بَيْنَ صَفُوفِكُمْ وَ حَاذُوا بَيْنَ مَنَاكِبِكُمْ⁽²⁰⁾.

«به صف جماعت که می ایستید، صف را تسویه (مساوی) کنید و شانه هایتان را محاذی یکدیگر قرار دهید».

حتی در روایت دیگری آمده است که رسول اکرم ﷺ در آغاز برای این که مسلمان ها را تعلیم بدهند هنگام نماز جماعت، ریسمانی را به دست می گرفتند و سمت دیگر آن را سلمان به دست می گرفت تا صف ها مرتب و دارای نظم باشند⁽²¹⁾.

4 - وقت شناسی

از دیگر فایده های نماز جماعت، وقت شناسی است؛ زیرا نمازهای جماعت در اول وقت نماز برپا می شوند.

انسانی که به نماز جماعت مقید باشد، طبعاً وقت شناس است و برای هر کار و برنامه ای، ساعت مقرر دارد که هر کاری را در زمان خاص خود انجام می دهد.

نماز جماعت به انسان کمک می کند تا وقت شناس باشد و به او می آموزد تا از لحظه ها و فرصت های عمر به خوبی بهره برد.

5 - ترویج روح برابری و مساوات

نماز جماعت باعث می شود بین مؤمنان روح مساوات و برابری برقرار شود. در مساجد و محافل عبادی که متعلق به مسلمانان است، هیچ ممنوعیتی برای حضور طبقه ای از طبقات اجتماعی وجود ندارد، ممکن است در صف نماز جماعت ثروتمندترین و قدرتمندترین ماموم حضور داشته و فقیرترین و ناتوان ترین ماموم نیز در کنار او ایستاده باشد. در روایت معروفی از امام صادق علیه السلام که در مباحث قبل هم به آن اشاره شد آمده است که:

جاء رجل موسر الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نقى الثوب، فجلس الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الى جنب الموسر، فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذيته، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اءخفت اءن يمسك من فقره شىء، قال: لا، قال: فخفت اءن يصيبه من غناك شىء؟ قال: لا، قال: فخفت اءن يوسخ ثيابك؟ قال: لا، قال: فما حملك على ما صنعت؟ فقال: يا رسول الله! ان لى قرينا يزىن لى كل قبيح و يقبح لى كل حسن. و قد جعلت له نصف مالى، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم للمعسر: اءتقبل؟ قال: لا فقال له الرجل: و لم؟ قال: اءخاف اءن يدخلنى ما دخلك ⁽²²⁾.

«شخصی ثروتمند که لباس پاکیزه ای بر تن داشت، نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و کنار ایشان نشست. سپس مرد فقیری که لباس مندرسی بر تن داشت وارد شد و کنار مرد ثروتمند نشست. ثروتمند - با حرکتی که حاکی از نارضایتی از نشستن فقیر بود - لباس خود را جمع کرد. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم م لمو به او فرمودند: ترسیدی از فقر او چیزی به تو سرایت کند؟ گفت: نه، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم

فرمودند: ترسیدی از دارایی ات چیزی به او برسد؟ گفت: خیر، حضرت فرمودند: ترسیدی لباس تو را کثیف کند؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: پس چه چیزی باعث این کار تو شد؟ عرض کرد: ای پیامبر خدا! درونم کسی است که زشتی ها را برایم زیبا خوبی ها را زشت جلوه می دهد. من حاضرم نیمی از ثروتم را به این مرد بدهم. پیامبر ﷺ به فقیر فرمودند: قبول می کنی؟ گفت: نه، ثروتمند پرسید: چرا؟ گفت: می ترسم این خصلت زشت در من نیز به وجود آید».

6 - درک ضرورت وجود رهبر

از دیگر آثار نماز جماعت این است که مسلمانان درک می کنند که هیچ جامعه ای بدون حضور امام، پیشوا و رهبر قابل دوام نبوده و یک زندگی اجتماعی بدون حضور امام و پیشوا معنی ندارد.

ممکن است کسی بگوید که زندگی اجتماعی چه ضرورتی دارد؟ ضرورت زندگی اجتماعی روشن تر از آن است که نیاز به توضیح و استدلال داشته باشد؛ چون هر عقل سلیمی درک می کند که هیچ انسانی به تنهایی نمی تواند زندگی کند و دوران غارنشینی و زندگی فردی به سر آمده است و همه انسان ها برای ادامه حیات و بقای خود نیازمند یکدیگرند. در «غررالحکم» کلام لطیفی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

إياكم والفرقة، فان الشاذَّ عن اهل الحق للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب

(23)

«از تفرقه بیرهیزید؛ چرا که دورشونده از اهل حق به دامن شیطان می افتد همان طور که اگر یک گوسفند از گله جدا شود نصیب گرگ می شود».

حضور در جمع، به فکر و اندیشه انسان شادابی و طراوت می بخشد. امروزه هیچ انسان عاقلی نمی پذیرد که زندگی فردی یک زندگی مرفه و کاملی است. ضرورت اجتناب ناپذیر است که زندگی از حالت فردی به صورت اجتماعی درآید و زندگی اجتماعی هم بدون پیشوا و امام معنا ندارد. به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

لابد للناس من امیر برّ او فاجر ⁽²⁴⁾.

«مردم به حاکم و زمامدار نیازمندند؛ خواه نیکوکار باشد خواه نابکار». باید دید کسی که می خواهد ما را به سوی خدا و دین راهنمایی کند، آیا قابلیت و لیاقت آن را دارد یا نه؟ در سخنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره نماز جماعت ذکر شده است که فرموده اند:

اِنَّ اُمَّتَكُمْ قَادَتِكُمْ اِلَى اللّٰهِ، فَاَنْظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ فِى دِيْنِكُمْ وَ صَلَاتِكُمْ ⁽²⁵⁾.

«پیشوایان و ائمه شما در نماز کسانی اند که شما را به سوی خداوند متعال رهنمون می شوند، پس توجه داشته باشید که در دین و نمازتان به چه کسی اقتدا می کنید».

ویژگی های رهبر و پیشوا

در این که زندگی اجتماعی بدون محور ممکن نیست تردید وجود ندارد گرچه این محور در مکاتب مختلف، تعریفی خاص یافته است: سلطان، رهبر، امیر، رئیس جمهور، امپراطور و یا...

در این جا قصد داریم با توجه به شرایط امام جماعت، به شرایطی که پیشوا، امام و رهبر یک جامعه داشته باشد، بپردازیم.

طبیعی است که بحث در این وادی، می تواند بسیار طولانی باشد، اما چون درباره حاکم و رهبر در مباحث گذشته مفصل بحث کرده ایم، این جا به مقدار ضرورت و شاید به نکاتی که در آن مباحث فراموش شده، اشاره می کنیم. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اهمیت وجود فردی افضل به عنوان امام و پیشوا می فرمایند:

«إمام القوم وافدُّهم فقدّموا، افضلکم»⁽²⁶⁾.

«امام و پیشوای جماعت کسی است که می خواهد بین مخلوق و خالق وساطت کند، پس افضل مردم را مقدم بدارید».

طبیعی است که انسان وقتی به نزد بزرگی می رود، واسطه ای را انتخاب می کند که دارای فضایل و مکارمی باشد؛ بنابراین رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند: آن را که افضل است مقدم بدارید. از طرف دیگر، کسی که به عنوان افضل انتخاب می شود، باید توجه داشته باشد اگر در میان جمع کسی افضل از او حضور دارد نباید این مقام را بپذیرد. در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

«مَنْ أُمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ، لَمْ يَزَلْ أَمْرَهُمْ إِلَى السَّقَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»⁽²⁷⁾.

«اگر کسی پیشوایی قومی را بپذیرد، در حالی که می داند در میان ایشان افرادی هستند که بر او فضیلت و رجحان دارند امور آن قوم رو به پستی و انحطاط می گذارد».

صرف نظر از آثار عقلانی، اثر وضعی آن این است که سرنوشت آن قوم به انحطاط می انجامد. البته آثار قابل توجه دیگری هم بر نماز جماعت مترتب است که ما از آنها صرف نظر می کنیم.

آنچه در تبیین کلام امام سجاد علیه السلام مشهود است، این که امام علیه السلام در ذکر حق امام جماعت به نکاتی اشاره می فرمایند که صرف نظر از جهات اجتماعی که از آن استفاده کردیم، نکات دقیق فقهی نیز در آن وجود دارد.

بار دیگر این حق را از زبان امام علیه السلام مرور می کنیم:
و اما حقّ ائِممامک فی صلاتک، فاعن تعلم انه قد تقلد السفارة فیما بینک و بین الله، و الوفادة الی ربک.

«امام جماعت، در حقیقت کسی است که وساطت میان ماموم و خدا را به عهده گرفته است و از جانب انسان سخن می گوید».

در نماز جماعت حمد و سوره صرفاً به عهده امام است و دیگران نباید حمد و سوره را قرائت کنند، بنابراین او از جانب مامومین با خدا حرف می زند و نه مامومین از جانب او.

امام جماعت در کلماتی برای نمازگزاران دعا می کند؛ مثلاً می گوید اهدنا الصّراط المستقیم ولی آنها برای او دعایی نمی کنند. او در قرائت سوره حمد از خدا برای ایشان مطالباتی دارد و خیر و سعادت را برای آنها درخواست می کند، در حالی که آنها چنین نمی کنند. مردم، به پشتوانه حضور او به درگاه ربوبی حاضر می شوند و بنابراین چنین تعبیر می فرمایند:

و کفاک همّ المّقام بین یدی الله.

«او ایستادن و سؤال کردن از خدا را به عهده می گیرد».

نکته فقهی دیگری که در کلام امام علیه السلام آمده، این است که:

فان کان فی شیء من ذلک تقصیر کان به دونک.

«هر اشکالی در نماز واقع شود به عهده امام جماعت است، نه ماموم».

بنابراین، اگر نماز امام جماعت اشکالی داشته باشد؛ مثلا بدون طهارت باشد و یا در نماز اشتباهی کند، نماز مامومین صحیح خواهد بود و گناه آن به عهده امام جماعت است.

امام جماعت خود و نمازش را حافظ ماموم و نماز او قرار می دهد. بنابراین امام سجاد علیه السلام می فرمایند: در قبال این فداکاری فتشکر له علی ذلک عقلا و شرعا لازم است از او سپاس گزاری شود؛ چرا که او احسان کرده و ثواب زیادی را برای مامومین به ارمغان آورده است.

31 - حق همنشین

و اما حق الجلیس فاءن تلین له کنفک و تطیب له جانبک و تُنصفه فی مُجاراة اللّفظ و لا تُغرِق فی نزع اللّحظ اءذا لَحَظْتَ و تَقْصِدَ فی اللّفظ الی اءفهامه اءذا لَفَظْتَ و اءن کُنْتَ الجلیس اءلیه کُنْتَ فی القیام عنه بالخیار و اءن کان الجالس اءلیک کان بالخیار و لا تقوم الا باءذنه و لا قُوَّة الا بالله.

«اما حق همنشین تو این است که او را به خوبی بپذیری و به او خوش آمد بگویی؛ و در گفتگو با وی انصاف پیشه کنی و به ناگاه دیده از او برنگردانی و در حد فهم او سخن بگویی؛ و هرگاه همنشین او شدی می توانی هر وقت خواستی برخیزی و اگر او آمد و با تو نشست اختیار برخواستن با اوست و تو بدون اجازه او برنخیز.»

از این حق تا پایان رساله حقوق به استثنای یکی دو مورد، امام سجاد علیه السلام به آموزش نکته های دقیقی از آداب معاشرت با طبقات و اصناف مختلفی می پردازد که انسان در طول زندگی با آنها برخورد دارد. به عنوان مثال یکی همین حق همنشین در یک مکان و به طور موقت. بعد حق همسایه، دوست، مصاحب، شریک، طلبکار، بستانکار، طرف دعوا، مشیر و مشار، ناصح و مستنصح و...

علت ارسال رسل و انبیا

قبل از تبیین حق همنشین، باید در مقدمه مطلبی را بیان کنیم تا در همه حقوق بیست گانه باقیمانده به عنوان محور مطالب مورد توجه باشد.

در خلال مباحث گذشته، همواره بر این نکته تأکید داشتیم که رسالت ادیان الهی و وظیفه انبیا و پیشوایان دینی، تنبه و تذکار به مکنونات ضمیر انسانی و مرکوزات فراموش شده و مورد غفلت قرار گرفته بشری است؛ که اگر جز این

می بود و تعالیم و آموزش های معارف دین با فطریات انسانی همخوانی نداشت، هرگز برای انبیا در جذب انسان ها توفیقی حاصل نمی شد؛ زیرا به هنگام بازگشت و مراجعت به فطرت، آثار حرکت برخلاف فطرت از بین می رود؛ چرا که حرکت در مسیر فطرت، حرکتی قهری و جبری است. همین مطلب را امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه به خوبی بیان فرموده اند:

فبعث فیهم رسله، و واتر الیهم اءنبیاءه، لستاءدوهم میثاق فطرته، و یذکروهم منسی نعمته، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ، و یشیروا لهم دفائن العقول ⁽²⁸⁾.

«خدا انبیا را برای این فرستاده است که از آنها همان پیمانی را مطالبه کند که با فطرت انسانی بسته است و نعمت های فراموش شده را به آنها یادآوری کند و آن زمینه ها و گنجینه های عقلایی را برانگیزد و با تبلیغ و وسیله انبیا به آنها احتجاج کند».

هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند به من فرمودند:

ان لله علی الناس حجتین: حجة ظاهرة و حجة باطنة ⁽²⁹⁾.

«خداوند دو حجت و برهان بر انسان ها دارد: یکی حجت ظاهری که همان انبیا و سفرای الهی هستند و دیگری حجت و برهان باطنی که نیروی عقل و فطرت بشر است».

اعتبار و حجیت پیام فطرت انسانی و پیام وحی در کنار یکدیگر قرار داده شده است و این حکایت از وحدت و یگانگی در محتوا می کند؛ یعنی آنچه را که انبیا می گویند، همان چیزی است که فطرت بشری می گوید؛ و آنچه را که فطرت به آن فرمان می دهد، چیزی است که فطرت سلیم و غیرآلوده درک می کند و اگر بین این دو تعارض و تناقض باشد، حجیت و اعتبار هر دو معنی نخواهند داشت؛ یعنی هر دو نمی توانند حجت باشند. منتها پیام وحی، تبیین

همان مجملات فطرت است، یعنی یادآوری منسیات و فراموش شده‌ها و توضیح مبهمات است؛ و یا به عبارت دیگر چراغ افروزی و نورافشانی در ذخایر و معادن تاریک نهفته مستتر در ضمیر بشر است که به دلیل جدال و درگیری با وسوسه‌های نفسانی در زاویه گمنامی و نسیان گرفتار آمده است.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و اودرفغان و در غوغاست در این شعر نیز شاعر به همان فطریات و ادراکات معقول بشری اشاره دارد.

بر این اساس باید گفت که آنچه را در کلمات وحی و سخنان پیشوایان دینی به عنوان مسائل اخلاقی ملاحظه می‌کنیم، تذکار، یادآوری و تنبیه به قواعد و قوانینی است که انسانست انسان و آدمیت او را در گرو تقید به آنها است و گرنه چنانچه این قیده‌های اخلاقی از انسان‌ها به عنوان اخلاق فردی و از جوامع انسانی به عنوان اخلاق جمعی گرفته شود، هیچ امتیاز و برتری میان انسان و سایر مخلوقات نخواهد بود، پس سعادت برای فرد و جامعه نمی‌تواند جز در سایه رعایت این قواعد اخلاقی و تقید و التزام به آنها باشد.

حال بعضی از این قواعد اخلاقی، معیارهای اخلاق حسنه است و بعضی از آنها از لحاظ درجه و مرتبه اوج می‌گیرد و به تبیین کرامت‌های اخلاقی و اخلاق کریمه می‌پردازد. هر یک از این دو، مقام و جایگاه ویژه‌ای دارد؛ یکی مقام محاسن اخلاقی است و دیگری مقام مکارم اخلاقی.

آنچه را که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان پیام انحصاری رسالت خود و علت نهایی بهشت خود ذکر می‌فرمایند، وصول و صعود انسان‌ها به آن مرتبه عالی اخلاقی یعنی کرامت‌های اخلاقی است:

انما بُعِثْتُ لَأَتُمِّمَ مَكَارِمَ الْإِخْلَاقِ⁽³⁰⁾.

«به درستی که من برای تکمیل و تتمیم مکارم اخلاقی مبعوث شدم».

در این که همیشه عقلای عالم، الزامات الخاقی را یک ضرورت می دانند، تردیدی نیست. به همین دلیل مکاتب مختلف اخلاقی در شرق و غرب عالم و در طول تاریخ زندگی انسان ها، ظهور کرده، بشریت را به یادگیری و التزام به تعالیم خود دعوت کرده و می کند. مهم این است که چگونه می توان این آموزش های اخلاقی را در افراد به صورت یک سنجیه و ملکه درآورد و به تعبیر دیگر چگونه می توان این اصول اخلاقی را در روح بشر نهادینه کرد؟ یا چگونه این اصول یا زندگی روزمره انسان ها عجین شود که قابل تفکیک نباشد؟ و اساسا زندگی انسان ها چگونه می تواند تنظیم شود که هیچ فرد و یا هیچ اجتماعی از این اصول پذیرفته شده اخلاقی تخلف نکند؟ آیا صرفا آموزش و تعلیم این اصول اخلاقی کافی است؟ آیا دعوت مکاتب اخلاقی کفایت می کند؟ آیا درک عقل بشر کفایت می کند؟

زمانی می توانیم پاسخ این سوالات را بیابیم که سرّ این نکته را دریابیم که چرا توفیق مکاتب علمی و نظری در مقایسه با توفیق ادیان الهی ناچیز است؟

علت موفقیت ادیان الهی

سرّ موفقیت ادیان الهی این است که قبل از این که اقدام به اصلاح اخلاق و رفتار عملی انسان ها کنند، به اصلاح اعتقاد انسان ها برخاسته اند و سر و کار آنها با عقاید و باورهای عقیدتی انسان ها بوده است. مثلا نفس این که انسان ها در سایه تعالیم ادیان الهی، به مبدا و معاد توجه پیدا کنند، پذیرش مبدا و معاد می تواند اصول اخلاقی را برای آنها به صورت سنجیه اخلاقی و امر پذیرفته شده و قطعی اخلاقی درآورد وگرنه صرف داشتن علم، عقل و تدبیر راه گشا نخواهد بود؛ زیرا به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمایند:

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَمْ يَنْفَعُهُ ⁽³¹⁾.

«بسا دانشمند که نادانی وی او را از پا درآورد و دانش او با او بود و او را سودی نکرد».

تنها آموزش و تعلیم اصول اخلاقی، نمی تواند راه گشا و مشکل گشا باشد. صرف تطابق با اصول عقلانی و فطرت انسانی هم کفایت نمی کند. برای این که گاهی چنان عقل در اسارت نفس اماره قرار می گیرد که همه زوایای روشن سعادت به روی عقل بسته می شود. در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

كَمْ مِنْ عَقْلٍ اسِيرٍ عِنْدَ هَوَىٰ اِمْرٍ ⁽³²⁾.

«چه بسیار عقل هایی که در اسارت هوای مسلط نفسانی قرار می گیرند».

در عین این که می پذیریم بسیاری از انسان ها در سایه دعوت انبیا به مکارم اخلاقی، به ادیان الهی گرایش پیدا کرده اند و این دعوت برای آنها جاذبه ایجاد کرده و آنها را به سمت دین و معارف الهی سوق داده است، باید به این مهم نیز اذعان کنیم که همه انسان ها در آغاز، نیازمند اصلاح اعتقادی هستند و تا اعتقادات آنها اصلاح نشود، التزام به اخلاق عملی معنا نخواهد داشت؛ بنابراین، انسان ملتزم و متعهدی که مبدا و معاد را پذیرفته است، وقتی می شنود که امام صادق علیه السلام فرموده اند:

الْخُلُقُ الْحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا ⁽³³⁾.

«خلق خوش باعث زیبایی انسان در دنیا است».

یا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ مَحَاسِنَ الْاِخْلَاقِ وُصْلُ بَيْنِهِ وَبَيْنَ عِبَادِهِ ⁽³⁴⁾.

«خداوند محاسن اخلاق را باعث پیوند میان خود و بندگانش قرار داده است».

خود را ملتزم می کند و یا وقتی درک کند که تاثیر التزام به موازین اخلاقی در سرنوشت آینده و آخرت او چقدر است و ببیند که پیامبر ﷺ فرموده است:

ما يَوْضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ ⁽³⁵⁾.
«هیچ چیز در ترازوی سنجش اعمال انسان در قیامت، سنگین تر از حسن خلق نخواهد بود».

او را ملتزم و مقید به رعایت حسن خلق می کند. انسان وقتی کلام رسول الله ﷺ را می شنود که فرموده اند:

فَاءِنَّ سَوْءَ الْخُلُقِ ذَهَبٌ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ⁽³⁶⁾.
«بداخلاقی خیر دنیا و آخرت انسان را از بین می برد».

سعی می کند به محاسن اخلاق، بلکه به کرامت های اخلاقی ملتزم شود. قبل از این که به این سؤال مهم پاسخ دهیم که چگونه می توان به آن مراتب عالی صعود کرد، باید ببینیم اخلاق حسنه و اخلاق کریمه چیست؟ این مطلب تازه ای نیست که ما، در مقام تبیین و توضیح آن برآمده باشیم؛ بلکه سخنی است که اصحاب ائمه عليهم السلام از آن پیشوایان و مروجان اخلاق اسلامی سؤال کرده اند و پاسخش را برای ما به میراث باقی گذاشته اند.

نمونه هایی از حسن خلق

مرحوم صدوق در «معانی الاخبار» نقل می کند که راوی از امام صادق عليه السلام سؤال کرد که:

ما حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تَلِينُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلْقَى اءِخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنٍ ⁽³⁷⁾.

«تعریف حسن خلق چیست؟ حضرت فرمودند: اول، نرم خویی و صمیمیت با مردم؛ دوم، پاکیزه سخن گفتن و رعایت آداب گفتگو با دیگران؛ سوم، برخورد با دیگران با چهره خندان و متبسم».

البته روشن است که عبارات امام صادق علیه السلام در تعریف حسن خلق، مصادیق و نمونه هایی از حسن خلق است؛ وگرنه روایت های فراوانی داریم که موارد دیگری را هم به عنوان مصادیق حسن خلق ذکر فرموده اند.

از مصادیق حسن خلق که در روایت های فراوان ذکر شده این است که انسان به وظایف ظاهری خود نسبت به برادر مسلمانش ملتزم باشد: هنگام مشکل او را کمک کند، هنگام دیدن او، سلام کند، اگر صاحب فرزند می شود به او تبریک بگوید، اگر کسی را از دست داده است به او تسلیت بگوید و... همه اینها از اصولی است که جزء مصادیق حسن خلق و التزامات اخلاقی است.

اهمیت محاسن اخلاقی وقتی روشن می شود که فرد و یا جامعه متخلق به اخلاق حسنه را با فرد و یا جامعه ای که فاقد این اصول است مقایسه کنیم؛ یعنی انسان مقید به معیارهای اخلاقی را مقایسه کنیم با کسی که نه خوش برخورد است و نه به هنگام گفتگو از کلمات زیبا استفاده می کند، بلکه سخن و کلمات او همواره زشت، رکیک و ناپسند است؛ یا هیچ گاه در مواجهه با دیگران نرم خو و گرم و صمیمی نیستند و انسان سردمزاج و بی تفاوتی است. یقیناً این دو قابل قیاس نیستند و همین طور جامعه ای که متخلق به اخلاق حسنه است و جامعه ای که فاقد آن است، اما آیا برای اخلاق انسانی همین مقدار کافی است؟ و یک جامعه و یک فرد با دارا بودن این معیارها و رعایت کردن این خصوصیات، به عالی ترین درجات اخلاقی صعود کرده است؟ قطعاً چنین نیست.

کرامت های اخلاقی

اصول دیگری هست که در دعوت پیام وحی و پیشوایان دینی، از آنها به کرامت های اخلاقی تعبیر شده است. امام صادق علیه السلام نیز به چند نمونه از آنها اشاره می کنند:

صَلِّ مَنْ قَطَعَكَ، وَاَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ، وَاَعْصِ الْإِنْسَانَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ، وَاسْلَمْ عَلَى مَنْ سَبَّكَ، وَاَنْصِفْ مَنْ خَاصَمَكَ، وَاَعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ (38).

«با آن که با تو قطع رابطه کرد، با او ارتباط برقرار کن؛ و به آن که تو را - در موقع احتیاج - محروم کرده - در زمان احتیاجش - عطا کن؛ و به آن که به تو جسارتی کرد، احسان کن؛ و به آن که به تو دشنام داد، سلام کن و با آن که با تو دشمنی کرده، انصاف روا دار؛ و آن را که بر تو ظلم کرده، ببخش.»

این موارد، برخی از کرامت ها، بزرگواری ها و ملکات نفسانی و اخلاقی است که با حسن خلق فاصله بسیار زیاد دارد. انسان برای وصول به این مرتبه تا ملتزم به محاسن اخلاقی نشود، نمی تواند به کرامت های اخلاقی دست پیدا کند. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

ذَلُّوا أَعْلَاقَكُمْ بِالْمَحَاسِنِ وَ قُوْدُوها إِلَى الْمَكَارِمِ (39).

«اول، نفس سرکش و طاغی انسانی را با محاسن اخلاقی مهار کنید، آن گاه آن را به سوی مکارم اخلاقی هدایت نمایید.»

اکنون در بیان امام صادق علیه السلام مصادیقی را بررسی می کنیم که برای کرامت های اخلاقی بیان فرموده اند:

1 - پیشگامی در برقراری دوستی ها؛ صَلِّ مَنْ قَطَعَكَ إِنْ رَحِمْتَ يَأْتِيكَ بِدُونِ دَلِيلٍ بِأَنَّكَ قَطَعْتَ ارْتِبَاطَهُ، وَ بَاوِ ارْتِبَاطَهُ بِرَقَرَارِ كُنْ.

2 - عطا به کسی که تو را یاری نکرده است؛ اعطِ مَنْ حَرَمَكَ اِگر تو در روزگار نیازمندی، دست نیاز به سوی کسی دراز کرده ای و او به تو پاسخ منفی داده است و الان او محتاج شده است، تو می توانی مقابله به مثل کنی؛ اما کرامت اخلاقی این است که در عین حال که او تو را محروم کرده است، تو در موقع نیاز به او اعطا کن.

3 - احسان به کسی که به تو جسارت کرده است؛ اءَحْسِنِ اِلَى مَنْ اءَسَاءَ اَلِیکَ اِگر کسی همه عمر از هیچ نوع جسارتی فروگذار نکرده است، امروز که قدرت یافته ای به او نیکی کن؛ زیرا این کار کرامت اخلاقی است.

4 - سلام به کسی که به تو دشنام می دهد؛ سَلِّمْ عَلٰی مَنْ سَبَّكَ کَسٰی کِه هِرگاه تو را می بیند، زبان به دشنام و بدگویی می گشاید، به او سلام کن که این کار کرامت اخلاقی است.

5 - انصاف در حق دشمن؛ اءِنصِفْ مَنْ خاصمک با کسی که بیهوده با تو دشمنی می کند، از مسیر انصاف خارج مشو.

6 - بخشش کسی که در حق تو ظلم کرده است؛ واعفِ عَمَّنْ ظلمک کسی را که به تو ستم کرده و از هیچ نوع ظلمی فروگذار نکرده است، مورد عفو و بخشش قرار بده.

آنچه ذکر شد همه از مصادیق کرامت ها و بزرگواری هایی است که نشات گرفته از یک روح بلند انسانی است. در آغاز این کتاب ذکر شد که این سخنان از کسانی است که خود، عامل به این شیوه ها و روش ها بوده اند. لذا علت این که وقتی انسان این کلمات را می خواند و یا می شنود تحت تاثیر قرار می گیرد این است که گفت:

سوز دل مهجوران سوز دگری دارد حرفی که زدل خیزد دردل اثری دارد

عدم تاثیر علم بدون عمل

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

العالم إذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب، كما يزل المطر عن الصفا

(40)

«عالمی که به علم و دانش خود عمل نمی کند، هرگز علم و دانش او در دل ها و قلب ها جای نمی گیرد و تاثیر نمی کند».

علت این که انسان وقتی کلمات این بزرگواران را می شنود و یا می خواند، تحت تاثیر قرار می گیرد، در همین نکته نهفته است که برخاسته از زبان و صاحب سخنی است که خود به این سخنان عمل می کند.

با این که همه موجودات و انسان ها در اساس خلقت و در ماده و مایه اولیه خلقت با یکدیگر تفاوت چندانی ندارند، و مواد به کار رفته در خلقت انسان و سایر موجودات با اندکی اختلاف، مشابه و مساوی است؛ ولی آنچه او را از سایر موجودات متفاوت و ممتاز می کند، صرفاً داشتن سرمایه و گوهر گران بهای عقل و درک و تدبیر نیست که داشتن سرمایه و استفاده نکردن از آن، نقصان بزرگتر و خسران بیشتری است. ثروتمندی که در کنار ثروتش از گرسنگی می میرد، عالم و راه شناسی که با داشتن و دانستن نقشه کامل، در کویر و شوره زار از سرگردانی تلف می شود، هر دو شایسته ملامتند. امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرمایند:

و اِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بَعِيْرَ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيْقُ مِنْ جَهْلِهِ (41).

«عالمی که به علمش عمل نمی کند و یا برخلاف علمش عمل می کند، مانند جاهل سرگردانی است که از بیماری جهل و نادانی بهبود نیافته است؛ یعنی علمش جهل او را درمان نکرده است».

آن علمی که مولودش عمل باشد، ارزش دارد؛ بنابراین از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که حضرت فرمودند:

رجل عالم اءَخَذَ بعلمه فهو ناج، و عالم تارك لعلمه فهذا هالك ⁽⁴²⁾.
«عالمی که توانسته به علم خود عمل کند، رستگار است و آن که نتوانسته -
با جاهل تفاوتی ندارد و - هلاک می شود».
همچنین ثروتمند و انسان غنی که از اندوخته و ثروت خود نتوانسته است
برای نجات جان خود بهره برد بیشتر شایسته ملامت است.

در قرآن کریم می خوانیم:

و لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وِ الْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وِ لَهُمْ
اِءْعِيْنَ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وِ لَهُمْ اِءْذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا وِ اِءْوَلْتِكَا لَءِنْعَامٌ بَلْ هُمْ اِءْضَلُّ
اِءْتِكَا هُمُ الْغَافِلُونَ ⁽⁴³⁾.

«به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل دارند
که با آن نمی اندیشند و نمی فهمند، و چشمانی که با آن نمی بینند، و گوش
هایی که با آن نمی شنوند. آنها مانند چهارپایانند و بلکه گمراهتر. اینان همان
غافلاند - زیرا با داشتن همه امکانات هدایت، باز هم گمراهند».

کسی که با وجود بهره مندی از همه سرمایه ها، دچار گمراهی است از
چهارپا و حیوان پست تر است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در مورد چنین انسانی می
فرماید:

فَالصُّورَةُ صُورَةُ اِنْسَانٍ، وِ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوَانٍ، لَّا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ، وِ لَّا
بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ ⁽⁴⁴⁾.

«صورت او صورت انسان است، و دل او دل حیوان. نه راه رستگاری را می
شناسد، تا در آن راه رود و نه راه گمراهی را تا از آن بازگردد».

صورت انسان دارد، اما دل و قلب او حیوانی است. به وسیله این دل و قلب نتوانسته باب هدایت را بشناسد به سوی آن برود و با شناخت باب جهالت از آن دوری کند. این انسان به صرف داشتن چنین سرمایه ای، از دیگر موجودات ممتاز و برتر نمی شود؛ اگر کسی که این سرمایه را در اختیار دارد و خدا برای او یک برتری ذاتی مقرر فرموده است، نتواند از آن بهره برداری کند، بدتر از حیوان است.

التزام عملی به کرامت های اخلاقی

پس آن چه که به انسان امتیاز و برتری می دهد در التزام عملی و نهادینه کردن این محاسن و کرامت های اخلاقی است که پس از شناخت و دست یافتن به آنها، متوجه خواهد شد که با روح و فطرت انسان سازگار است، اما چگونه می توان به این محاسن و مکارم اخلاقی مقید بود؟

1 - اعتقاد به مبدا و معاد

همان طور که اشاره کردیم یکی از راه های تقید به محاسن و مکارم اخلاقی، اعتقاد به مبدا و معاد است که انسان را نسبت به تخلق به اخلاق حسنه و کریمه تشویق می کند؛ دیگر آن روح تعبدی است که مقیدان به مبدا و معاد در خود احساس می کنند. مرحوم کلینی روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده اند:

اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ، فَاَمْتَحِنُوا اَنْفُسَكُمْ، فَاِنْ كَانَتْ فَيْكُمْ فَاحْمَدُوا اللّٰهَ وَ اَعْلَمُوا اَنَّ ذٰلِكَ مِنْ خَيْرٍ، وَ اِنْ لَا تَكُنْ فَيْكُمْ فَاسَاءَ لَوْ اَللّٰهَ وَ ارْغَبُوا اِلَيْهِ فِيهَا ⁽⁴⁵⁾.

«خداوند در میان مردم، پیامبران و سفرای خود را به مکارم اخلاق اختصاص داد - آنها کسانی هستند که در التزام به کرامت ها و بزرگواری های روحی

ممتازند - حال شما ای انسان ها، خود را بیازمایید اگر در خود مکارم اخلاق را یافتید، خدا را سپاس گوید و بدانید که در آفرینش شما با این سجایای اخلاقی خیری است و اگر در وجود خود چنین چیزی را نمی یابید - یعنی این رغبت را احساس نمی کنید - از خدا بخواهید شما را یاری کند و در به دست آوردن آنها تلاش کنید».

در روایت دیگری از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرموده اند:

علیکم بمکارم الاءِخلاقِ، فاءِنَّ اللهَ بَعَثَنی بها (46).

«لازم است که شما در دستیابی به مکارم اخلاق تلاش کنید؛ چون خداوند مرا برای آن مبعوث کرده است».

در هر حال، انسان های مومن باید در خود این اشتیاق را ایجاد کنند؛ زیرا کرامت های اخلاقی معیار ارزش انسان است؛ یعنی باعث برتری انسان از سایر موجودات و پاک شدن نفس انسانی از همه پستی ها و رذایل اخلاقی اند. وقتی این علاقه و اشتیاق در انسان به وجود آمد، طبعاً به دنبال شناخت آنها حرکت خواهد کرد و بعد از این که محاسن و کرامت ها را شناخت، به تدریج به آنها ملتزم و پایبند خواهد شد.

2 - توجه به کرامت و عزت نفس

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از توصیه های خود به فرزندشان امام مجتبی

علیه السلام می فرمایند:

اءِکرمِ نفسکَ عن کلِّ دَنیَّةٍ، و اءِن ساقَتکَ الی الرِّغائبِ (47).

«نفس خود را از هر پستی گرامی دار، هر چند تو را بدانچه خواهی رساند».

کرامت اخلاقی، یعنی برتر دانستن، بالا و والاتر دانستن نفس انسانی از همه پستی ها و آنچه که مصداق امور دنییه است؛ اگر چه انسان در سایه آن امور به مطلوب خود نایل شود. بعد استدلال امام علیه السلام عجیب است که می فرمایند:

فَأَنَّكَ لَنْ تَعْتَاظَ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا، وَ لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا ⁽⁴⁸⁾.

«چون آنچه را از خود بر سر این کار می نهی، هرگز به تو برنگرداند. خود را برده غیر خود - چه امیال نفسانی و چه دیگر انسان ها - قرار مده؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است.»

نفس انسانی، اشرف مخلوقات الهی است، در قبال اشرف مخلوقات و این گوهر گرانبها، چه چیزی را می خواهی دریافت کنی تا ارزش برابری با نفس را داشته باشد؟ در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که می فرمایند:

عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَدْلُ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ ⁽⁴⁹⁾.

«کسی که برده شهوت ها و تمایلات نفسانی خود است، ذلیل تر و حقیرتر از بردگانی است که با پول خریداری می شوند.»

بردگان به حسب شرایط اجتماعی، گرفتار حقارت طبقاتی بودند، اما انسانی که اسیر تمایلات شهوانی و امیال نفسانی است، طبعا حقیرتر و پست تر از آن انسانی است که با پول مورد معامله قرار می گیرد؛ چون به هر حال او بهایی دارد، اما کسی که اسیر تمایلات نفسانی می شود، چه چیز را بهای نفس خود قرار داده است؟ آیا بهای نفس انسانی خود را غضب و شهوت های جنسی قرار داده است؟ بنابراین اگر انسانی با تقویت کرامت نفس، به آن مرتبه کرامت

نفسانی رسید، دیگر گرد گناه نخواهد چرخید. در تعبیری از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که می فرمایند:

ما زنی غیور قَطُّ ⁽⁵⁰⁾.

«انسان غیور هرگز زنا نمی کند».

غیرت، یکی از اوصاف مردانگی و کرامت نفسانی است و انسان کریم که دارای کرامت نفسانی است هرگز دست طمع پیش این و آن دراز نمی کند. کرامت نفس یعنی آزادگی از هر قیدی. وقتی انسان طماع شد، برده غریزه طمع خود خواهد شد. انسان های کریم می گویند: *والتَّقْلُّ و لا التَّوَسُّلُ* ⁽⁵¹⁾ با کم می سازند ولی دست نیاز پیش این و آن دراز نمی کنن؛ به قول شاعر:

دست طمع چو پیش کسی میکنی دراز
پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش
این بهای نفس انسان نیست که عزت انسانی را گرو قرار دهد و در مقابل،
ثمن بخش و ناچیزی را دریافت کند. ثمن بخش که می گوئیم، نه این که پول
ناچیزی، پول کلانی هم که باشد، ثروت عظیمی هم که باشد، بهای انسانیت،
عزت و شرافت نفس انسانی نیست. در سخنی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است
که فرمودند:

مَنْ أَحَبَّ الْمَكَارِمَ اجْتَنَّبَ الْمَحَارِمَ ⁽⁵²⁾.

«کسی که کرامت های نفسانی و اخلاقی را دوست دارد از آنچه که برای
انسان حرام است، پرهیز خواهد کرد».

انسان متخلق به کرامات نفسانی و اخلاقی، از آنچه که بر انسان حرام است
دوری می کند؛ چه این حرمت، حرمت تشریعی باشد یا از اموری باشد که عقل
عدم سازگاری آن را با کرامت اخلاقی تشخیص می دهد. امیرالمؤمنین
علیه السلام می فرمایند:

مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يُهِنِّهَا بِالْمَعْصِيَةِ (53).

«کسی که نفس خود را کریم می دارد، آن را با معصیت و گناه، موهون و پست نمی کند».

نفس، گرامی، بزرگ و دارای کرامت است. معصیت، نشانه پستی و زبونی نفس است و انتخاب آن به خود انسان برمی گردد؛ یعنی کرامت، از انسان موجودی می سازد که به هیچ قیمتی نفس انسانی را تحقیر، کوچک و ذلیل نمی کند. امور دیگری نیز هست که نشانه نداشتن کرامت نفس است؛ حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در روایتی درباره غیبت می فرمایند:

الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ (54).

«غیبت و بدگویی، نهایت تلاش فرد عاجز و ناتوان است».

انسان کریم، هیچ گاه خود را ناتوان، ضعیف، سست و پست نمی بیند. وقتی انسانی آلوده به غیبت و بدگویی از دیگران شود، معلوم می شود که عاجز و سست عنصر و ناتوان است که زبان و اندیشه خود را به بدگویی از دیگران آلوده می کند. این کار، با کرامت اخلاق و نفس، مخالفت و مباحثه دارد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند:

لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةِ نَفْسِهِ (55).

«دروغگو، دروغ نمی گوید؛ مگر این که نفس خود را پست می بیند».

انسان دروغگو، چون نفس خود را پست می بیند دروغ می گوید. اما کریم کیست؟

الْكَرِيمُ يَرِي مَكَارِمَ أَعْمَالِهِ دَيْنًا عَلَيْهِ يَقْضِيهِ (56).

«انسان کریم، کسی است که بزرگواری های اخلاقی را، دین و فریضه بر دمه خود می بیند و در مقام ادای دین برمی آید».

انسانی که دارای سرمایه کرامت است، هرگز حاضر نیست شبی را به صبح برساند در حالی که دیگران از او طلبکار باشند. همان طور که قبلا گفتیم انسان های کریم، اگر از نظر مالی هم افراد ناتوان و ضعیفی باشند، طمع را کم می کنند و از دیگران، حتی چیزی قرض نمی گیرند. اگر مدیون هم شدند سعی می کنند در اولین فرصت این دین را ادا کنند و هرگز بدهی خود را به دیگران فراموش نمی کنند.

کرامت های اخلاقی چنین وقاری را به روح و اندیشه انسان کریم هدیه می کنند؛ یعنی هرگاه به صحنه هایی برخورد می کند که باید در این صحنه ها از روی غریزه عمل کند، چنین نمی کند؛ مثلا کسی با او دشمنی کرده یا از او بدگویی کرده است، اقتضای طبیعت اولیه انسانی است که او را مجازات و مکافات کند، اما انسان کریم، در مقابل ظالم به خود، عفو پیشه می کند و عفو را فریضه ای می داند که بر ذمه او است. یا خدمت کردن به دیگران، دستگیری از مستمندان و افراد ضعیف را به عنوان فریضه و وظیفه خود می داند و اگر بدان اقدام نکند، خود را ملامت می کند. افرادی که این طور نمی اندیشند و عمل نمی کنند، فاقد کرامت اخلاقی و انسانی هستند.

صرف نظر از بزرگانی که در تاریخ مذهبی و دینی مان داریم که دارای کرامت های اخلاقی بسیاری بودند، گاهی انسان به افرادی برخورد می کند که انصافا در مقابل آنها احساس خضوع و احترام می کند.

روش های اخلاقی در برابر دیگران

در کلام امام علی^{علیه السلام} همنشین، تنها به دوستی اطلاق نمی شود که سابقه معاشرت طولانی با انسان داشته باشد و از گذشته با او دوست بوده و بخواهد در آینده نیز با او دوست بماند؛ بلکه همنشین، به دوست موقت انسان نیز اطلاق می شود.

به تعبیر دیگر، هر کسی که با انسان ارتباطی ابتدایی پیدا می کند، همنشین او است و بر انسان حقوقی دارد و انسان نیز در مقابل او دارای تکالیفی است. آن طور که از کلام امام علیه السلام استفاده می شود انسان متخلق به اخلاق، مکلف است که هشت حق را درباره همنشین خود مراعات کند:

1 - نرم خویی و برخورد نیکو

حضرت می فرمایند:

فَاءَنْ تُلِّينَ لَهُ كَنَفَكَ وَ تُطِيبَ لَهُ جَانِبَكَ.

«او را به خوبی بپذیری و به او خوش آمد بگویی.»

این نرم خویی و برخورد خوش، چیزی است که خداوند متعال منت گذاشته و آن را به پیامبر خود عطا کرد. در قرآن آمده است:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ⁽⁵⁷⁾.

«به خاطر رحمت و دوستی که نسبت به تو داشتیم - به تو منت گذاشتیم و - تو را نرم خو و خوش خلق قرار دادیم که با مردم با نرمی معاشرت کنی و اگر انسانی تندمزاج و عصبانی بودی، نمی توانستی کسی را جذب کنی.»

بنابراین، حق اول نرم خویی است که رعایت آن رمز موفقیت برخی انسان ها به شمار می آید. انسان هایی که در ملاقات های اولیه دارای برخوردهای لطیف و جذابی اند، انسان های موفق هستند و خداوند نیز، رمز موفقیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در نرم خویی بیان می فرماید. جالب این است که خداوند، وقتی موسی و هارون را مامور می کند که به سراغ فرعون بروند به ایشان می فرماید:

اذهبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی # فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهٗ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشٰی ⁽⁵⁸⁾.

«به سوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است، اما به نرم خویی با او سخن بگویید، شاید متذکر شود یا از خدا بترسد.»

با این بیان، رمز موفقیت انبیای الهی در برخورد با دشمنان خدا، نرمی در گفتار و طمأنینه، وقار و سنگینی در رفتار با طرف مقابل بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه های متعدد چه به امام مجتبی علیه السلام، چه به محمد بن ابی بکر و چه در نامه ای که به یکی از فرمانداران خود مرقوم فرموده اند، در صدر همه توصیه های خود، به نرم خوئی اشاره می کنند؛ مثلاً به امام مجتبی علیه السلام می فرمایند:

لَنْ لِمَنْ غَاظَكَ فَأَنْتَ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ (59).

«با کسی که با تو درشتی می کند، نرمی کن، باشد که به زودی نرم شود». حضرت توصیه می کنند با کسی که با تو به تندى و غلظت برخورد می کند، نرم خو باش، چون اگر تو تندى کردی، این خاطره سوء برای هر دوی شما باقی می ماند و اگر روزی او پشیمان شد و به نرمی با تو برخورد کرد، شرمنده و خجلت زده خواهی ماند.

حضرت در جای دیگر به کسی که بخواهد خدمت یا ماموریتی را انجام بدهد، یا یک وظیفه سنگین اجتماعی را عهده دار شود، حکم می کند که در ارتباطهایش، نرم خو و خوش برخورد باشد؛ به خصوص اگر این فرد بخواهد مسوولیتی را عهده دار شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه به محمد بن ابی بکر می فرمایند:

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَ اءَلِنْ لَهُمْ حَانِبَكَ (60).

«وقتی با مردم برخورد می کنی، متواضع و نرم خو باش».

در نامه چهل و ششم به فرماندارشان می فرمایند:

وَ اءَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ (61).

«در برابر آنان - رعیت - نرم خو باش».

و یا در مجموعه کلمات قصار در اوصاف مومن چنین فرموده اند:
المؤمن بشره في وجهه، و حزنه في قلبه... سهل الخليفة، لئن العريكة⁽⁶²⁾.
«شادمانی مومن در رخسار او است و اندوه وی در دلش، خوی آرام دارد، و
راه نرمی پوید».

انسان مومن، همواره طراوت و بشاشیت چهره را حفظ می کند و اگر اندوه و
غمی دارد، آن را در دل نگه می دارد و به دیگران منتقل نمی کند و دیگران را
افسرده نمی سازد.

چنان که ملاحظه می شود، هم در آموزه های وحی و هم در سخنان
امیرالمؤمنین عليه السلام به فرزندشان امام مجتبی عليه السلام به عنوان پدری که بهترین ها را
برای فرزندش انتخاب کرده و در توصیه به والی شهری که از ناحیه حضرت
ماموریت پیدا کرده، نرم خوئی توصیه شده است. حضرت خطاب به مومن، به
عنوان یک انسان کامل، جامع و نیز انسانی که همه خصلت های لازم انسانی را
توانسته در خود به وجود آورد، می فرمایند:

عود لسانك حسن الكلام تاء من الملام⁽⁶³⁾.
«زبانت را عادت بده که همیشه در گفتار نرم و ملایم باشد تا از سرزنش ها
در امان باشی».

در اوصاف و سیره رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نقل شده است که:
أصدق الناس لهجة، و أوفاهم ذمة، و أئلينهم عريكة⁽⁶⁴⁾.
«پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم از همه مردم راست گفتارتر، و در وعده باوفاتر، و در برخورد
و اخلاق نرم خوتر بودند».

حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام می فرمایند:
من تلن حاشته يستدم من قومه المحبة⁽⁶⁵⁾.

«کسی که نرم خو باشد دوستی او با دیگران همیشگی است».

نرم خویی با همنشین علاوه بر این که یک تکلیف است، ثمره اش دوام محبت و دوستی بین فرد و دیگران است؛ و اگر کسی در همان برخورد اول، خشونت و غلظت پیشه کند، نه تنها دوستی، محبت و صمیمیتی را به وجود نمی آورد، بلکه باعث نوعی عداوت و دشمنی می شود.

بنابراین، نرم خویی اولین حقی است که در فرمایش امام سجاد علیه السلام به عنوان حقی ضروری برای همنشین ذکر شده است. به طور کلی مؤمنان باید نرم خو باشند که این از همان روح رافت و رحمت ایمانی سرچشمه می گیرد. قرآن این صفت را در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضروری دانسته و درباره آنها می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ⁽⁶⁶⁾.

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند».

مؤمنان وقتی با همدیگر برخورد می کنند، مهربان و رحیم اند و این نشات گرفته از همان روح لطافت و رحمت انسانی است. یا در آیه شریفه دیگری می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ⁽⁶⁷⁾.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد - به خدا زبانی نمی رساند - خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند و اینان در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند».

معلوم می شود که این نرم خوئی در مقابل تندمزاجی و درشت خوئی است. این آیه کاملاً تصریح دارد که اگر پیامبر ﷺ تندخو و درشت خو بود، از گرد او پراکنده می شدند چون نرم خو بود، مردم به او گرویدند. و در «غررالحکم» از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که می فرماید:

سوءُ الخُلُقِ يوحِشُ القَرِيبَ و يُنْفِرُ البَعِيدَ (70).

«تندخوئی و بداخلاقی موجب متفرق شدن دوستان و نزدیکان، و متنفر شدن افراد دورتر می شود».

بنابراین گفتار، افراد دور از انسان نیز وقتی می بینند کسی بداخلاق است، حاضر نمی شوند به او نزدیک شوند و دورتر می شوند. تعبیر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تعبیر شیوایی است. این از جمله آثار اجتماعی خوش خلقی است و علت تشویق به حسن خلق در مرتبه بالاتر از کرامت های اخلاقی، همین آثار فردی و اجتماعی است.

در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است که:

اءَكْمَلُ الْوَأْمَانِ اءِ اِيْمَانًا، اءِ حَسَنُهُمْ خُلُقًا (71).

«کاملترین مؤمنان از نظر ایمان، خوش خلقتترین آنها است».

طبیعی است همه کسانی که ایمان به خدا و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دین و دیانت دارند، دوست دارند در مرتبه عالی کمال ایمان باشند. حضرت راه رسیدن به آن را نشان می دهند و می فرمایند اگر می خواهید به مرتبه کمال ایمانی برسید، حسن خلق پیشه کنید و یکی از مصادیق آن نرم خوئی است.

2 - انصاف در گفتار

و تُنصِفُهُ فِي مُجَارَاةِ اللَّفْظِ.

«وقتی با او سخن می گویی، انصاف را رعایت کن».

این می تواند معانی مختلفی داشته باشد: یکی از این معانی همان سیره رسول الله ﷺ است که مقصود ما را بیان می کند. در همان روایتی که از هند نقل کردیم یکی از خصوصیات که برای رسول الله ﷺ نقل می کند این است که:

و لا صَخَابَ و لا فِحَاشَ و لا عِيَابَ و لا مَدَاحَ، يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي، فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ و لا يُخَيِّبُ فِيهِ مُؤَمِّلِيهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْمِرَاءِ و الْاِئْكَثَارِ و مِمَّا لَا يَعْنِيهِ (72).

در سخن گفتن، شدیدالصوت نبود، فریادگونه سخن نمی گفت. به طوری سخن می گفت که موجب رنجش طرف مقابل نشود و گوش او را آزار ندهد. بدزبان هم نبود. در فرمایش های حضرت هرگز کلمات رکیک به کار گرفته نشد، هرگز از الفاظ زشت استفاده نمی کردند. وقتی با مردم همنشینی می کردند دنبال عیب جویی از دیگران نبودند که عیب طرف را پیدا کرده و به زبان جاری کنند. از سوی دیگر، اگر خوبی و خیری هم در کسی وجود داشت در مقابل او، زبان به مدح و ثنای او نمی گشودند که هر دو بسیار اشتباه است که ما در حقوق زبان به تفصیل به آنها اشاره کردیم.

تعبیرات دیگری هم در ادامه سخن از سیره حضرت ﷺ نقل شده است؛ از جمله این که حضرت سه چیز را در معاشرت و گفتار انجام نمی دادند: اهل مرء و مجادله نبودند. ممکن است کسی سخنی بگوید که انسان آن را نپسندد و با او به مجادله برخیزد. حضرت زیاد سخن نمی گفتند و این نهایت انصاف در گفتار است.

بعضی کنترل زبانشان در اختیارشان نیست. وقتی لب به سخن بازمی کنند دیگر هیچ چیز نمی تواند مانع آنها شود. اصلاً به طرف مقابل اجازه سخن گفتن نمی دهند و بر اثر کثرت کلام، طرف مقابل را آزار داده، خسته می کنند. این

یکی از مسائلی است که باید در مجالست و همنشینی با دیگران رعایت شود. حرف های بیهوده از زبان رسول الله ﷺ خارج نمی شد. سخنان حضرت همیشه سنجیده بود. در یک عبارت کلی، یکی از اموری که ضرورت دارد در معاشرت با دیگران رعایت شود انصاف در گفتار است.

همان طور که بیان شد رعایت حق همنشین می تواند مصادیق متعددی داشته باشد: به همنشین خود اجازه سخن گفتن بدهد، در گفتار با او زیاد سخن نگوید. حرف بیهوده نزند. حرف تند و زشت نگوید. عیب جویی نکند. عیوب او را به رخس نکشد. مدح و ثنای بی جا نگوید و بلند با او حرف نزند که موجب آزردهی او بشود. اینها از مصادیق انصاف در گفتار است که درباره آن تأکید فراوانی شده است.

بنابر روایتی از اهل سنت، شخصی خدمت رسول الله ﷺ رسید و گفت: یا رسول الله! مرا به عملی راهنمایی بفرمایید که وارد بهشت شوم؛ یعنی کاری کنم که بهشت برای من تضمین شود، حضرت فرمودند:

إِنَّ مِنْ مَّوْجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ بَدَلُ السَّلَامِ وَحُسْنُ الْكَلَامِ (73).

از چیزهایی که موجب بخشیده شدن گناه و گذشته انسان می شود یکی بلند سلام کردن در برخورد با دیگران است - گویا بعضی در برخورد با دیگران بخل در سلام کردن دارند - و دیگر سخن زیبا است؛ یعنی کلمات سنجیده بگوید، حرف های ارزشمند به زبان جاری کند.

یا در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرموده اند:

إِنَّ تَقْوَى النَّارِ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ! فَأَنْ لَمْ تَجِدُوا فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ (74).

یکی از چیزهایی که موجب دوری انسان از آتش و عذاب می شود، ایثار به دیگران، به عهده گرفتن نفقه و رسیدگی به فقراست، گرچه این کار با نیمی از

خرما باشد. بعد می فرمایند: حتی اگر این نیمه خرما را هم نداری، می توانی این کار را با یک سخن زیبا انجام دهی که این موجب دوری تو از آتش می شود.

در روایت دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

«أَنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يُرَى ظُهُورُهَا مِنْ بُطُونِهَا وَبُطُونُهَا مِنْ ظُهُورِهَا قِيلَ لِمَنْ هِيَ قَالَ لِمَنْ أَعْطَابَ الْكَلَامَ وَءَفْشَى السَّلَامَ وَءَطْعَمَ الطَّعَامَ وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسَ نِيَامٌ» (75).

«در بهشت غرفه ها و بناهایی است که از داخل آنها بیرون و از بیرون داخل آنها کاملا پیدا است. شخصی از حضرت پرسید؛ این بناها و غرفه ها برای چه کسانی است؟ حضرت فرمودند: برای کسانی است که کلامشان زیبا و سلامشان بلند و آشکار است. به فقرا ایثار می کنند و شب ها را به عبادت می پردازند، در حالی که مردم در خواب به سر می برند».

شاهد بحث ما در این روایت کسانی هستند که هم سخن زیبا و هم زیبا سخن می گویند، که نتیجه کردار و گفتارشان ورود در چنین منازل است. تعبیر دیگری از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که می فرمایند:

«مَنْ أَعْرَمَ إِخَاهُ الْمُسْلِمَ بِكَلِمَةٍ يُلْطِفُهَا وَفَرَّجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ، لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ» (76).

«اگر کسی حتی با گفتن کلمه ای برادر مسلمان خود را مورد لطف و مهربانی قرار داده و غمی را از دل او بردارد، مادامی که او در این حالت است، در سایه لطف و رحمت الهی قرار می گیرد».

به هر حال این ظرایف اخلاقی است که فقط در دستورات متعالی اسلام می توان یافت؛ یعنی ما مکاتب اخلاقی زیادی در عالم سراغ داریم و آثار آنها هم موجود است، اما تصور نمی شود در هیچ مکتبی این مقدار به ظرایف اخلاقی

توجه شود که مورد اهتمام رهبران و پیشوایان آن مکتب قرار بگیرد و از هر اهرم و عاملی برای تشویق و هدایت پیروان خود به سیره های ارزشمند استفاده کرده باشند.

3 - نگاه کردن به همنشین

و لَا تُغْرِقَ فِي نَزْعِ اللَّحْظِ إِذَا لَحِظْتَ.

«به هنگام مجالست به ناگاه دیده از او برنگردانی.»

از دیگر حقوق همنشین این است که به هنگام مجالست و همنشینی نظر و نگاهش را از او برنگیرد؛ چه بسا که در یک مجلس خصوصی یا عمومی، کنار یکدیگر نشسته اند، اما حاضر نیست نگاهی به همنشین بیندازد. این نگاه نکردن و برگرفتن نظر، حکایت از بی اعتنایی و بی احترامی به همنشین می کند که بسیار مذموم و ناپسند است و اگر جنبه آزار و هتک مومن پیدا کند، به یقین حرمت شرعی دارد اگر چه نگاه کردنی که باعث ایذا شود نیز حرمت شرعی دارد. از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند:

لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُشِيرَ إِلَى أَخِيهِ بِنَظْرَةٍ تُؤْذِيهِ (77).

«جایز نیست که انسان مومن با نگاهش دیگری را بیازارد و طوری به برادرش نگاه کند که او اذیت شود.»

این از مصادیق همان قاعده کلی است که در کلمات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان شرط مسلمانی آمده است:

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ (78).

«مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبان او در امان باشند.»

هر گفتار و عملی که موجب آزار دیگران باشد جایز نیست؛ نگاه کردن، نگاه نکردن و یا هر عمل دیگری که مستلزم هتک حرمت برادر مسلمان می شود.

4 - قابل درک و مفهوم بودن سخن

حضرت در عبارت دیگر می فرمایند:

و تَقْصِدَ فِي اللَّفْظِ إِلَى إِفْهَامِهِ إِذَا لَفَظْتَ.

«در حد فهم و درک او سخن بگویی.»

شاید مراد این باشد که گفتار و سخنان تو چنان باشد که برای همنشین تو قابل درک و فهم باشد تا این مجلس و مجالست حاصل مفیدی داشته باشد؛ نه این که اوقات را با همنشین خود، به سخنان بیهوده بگذرانند باید در حد استعداد همنشین سخن بگویند و برای فخرفروشی از اصطلاحات ثقیلی استفاده نکند که مخاطب او اصلاً متوجه نمی شود. از بیان مطالبش، واقعا قصد فهماندن و آموزش داشته باشد. در روایتی از امام رضا علیه السلام چنین توصیه شده است که:

مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرًا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ ⁽⁷⁹⁾.

«اگر کسی در مجلسی بنشیند که در آن امر ما - دین یا اهل بیت علیهم السلام -

احیا می شود، روزی که در آن دلها می میرد، دل او نخواهد مرد.»

در چنین مجلسی، سفارش بزرگان دین تحقق خواهد یافت و گرنه ثقیل سخن گفتن و استفاده کردن از اصطلاحات خاصی که دیگران آن را نمی فهمند، ارزشی نخواهد داشت. انبیای الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام طوری با مردم سخن می گفتند که مستمع، سخنانشان را کاملاً بفهمد. این تعبیر در سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زیاد نقل شده است که می فرمودند:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ ⁽⁸⁰⁾.

«ما پیامبران با مردم به اندازه درک و فهمشان سخن می گوئیم.»

اگر فوق درک و فهم انسان ها سخن بگویند، گفتارشان خریدار نخواهد داشت، چون قابل فهم نخواهد بود. این مهم نیز می تواند یکی از مصادیق انصاف در گفتار باشد.

5 - با تمایل همنشین از او جدا شدن

حق دیگری که در بیان امام علیه السلام برای همنشین ذکر شده، این است:
وَ اِنْ كُنْتَ الْجَلِيسَ اِیْلَیْهِ كُنْتَ فِی الْقِیَامِ عَنْهُ بِالْخِیَارِ وَ اِنْ كَانَ الْجَالِسَ اِیْلَیْكَ
كَانَ بِالْخِیَارِ وَ لَا تَقُومَ اِیْلًا بِاِذْنِهِ.
«هرگاه همنشین او شدی می توانی هر وقت خواستی برخیزی؛ و اگر او آمد و با تو نشست اختیار برخواستن با اوست و تو بدون اجازه او برنخیز که این رفتار و منشی کریمانه است».

روایتی را مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند:

اِنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام صَاحِبَ رَجُلًا ذَمِیًّا فَقَالَ لَهُ: الذَّمُّ اِیْنِ تَرِیدُ یَا
عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: اُرِیدُ الْکُوفَةَ، فَلَمَّا عَدَلَ الطَّرِیقُ بِالذَّمِّ عَدَلَ مَعَهُ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ
علیه السلام فَقَالَ لَهُ الذَّمُّ؟ اِءَلَسْتَ زَعَمْتَ اِنَّکَ تُرِیدُ الْکُوفَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: بلی، فَقَالَ لَهُ
الذَّمُّ؟ فَقَدْ تَرَكْتَ الطَّرِیقَ؟ فَقَالَ لَهُ: قَدْ عَلِمْتُ، قَالَ: فَلِمَ عَدَلْتَ مَعِی وَ قَدْ عَلِمْتَ
ذَلْکَ؟ فَقَالَ لَهُ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ اِنَّ یُشِیعَ الرَّجُلُ
صَاحِبَهُ هُنِیئَةً اِذَا فَاقَهُ، وَ کَذَلِکَ اَمَرْنَا نَبِیَّنَا صلی الله علیه و آله و سلم: فَقَالَ لَهُ الذَّمُّ؟ هَکَذَا قَالَ؟
قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الذَّمُّ؟ لَاجْرَمَ اِنَّمَا تَبِعَهُ مَنْ تَبِعَهُ لَافْعَالِهِ الْکَرِیْمَةَ، فَاَنَا اَشْهَدُکَ
اَنْتَی عَلَی دِیْنِکَ، وَ رَجَعَ الذَّمُّ مَعَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَلَمَّا عَرَفَهُ اَسْلَمَ ⁽⁸¹⁾.

«امیرمؤمنان علی علیه السلام با یک مرد ذمی همسفر شدند. آن شخص - بدون آن که حضرت را بشناسد - از ایشان سؤال کرد: شما کجا تشریف می برید؟

حضرت فرمودند: مسیر من کوفه است. به دو راهی رسیدند و باید از حضرت جدا می شد، دید که حضرت او را همراهی می کنند و به سمت کوفه تشریف نبردند. خطاب به حضرت گفت: مگر شما قصد کوفه نداشتید؟ - چطور شما به کوفه تشریف نبردید؟ - حضرت فرمودند: می دانم - ولی من تو را همراهی می کنم. او سؤال کرد: چطور می گویی راه را بلام در حالی که داری دنبال من می آیی؟ حضرت فرمودند: - این دستور دین ما است که انسان وقتی با دیگری همراه می شود، به هنگام جدا شدن، چند قدم او را همراهی کند. این دستور رسول ما است. ذمی پرسید: واقعا پیغمبر شما این طور گفته است؟ حضرت فرمودند: بله، مرد ذمی گفت: علت همراهی و متابعت مردم از او، همین رفتار و منش کریمانه اش بود. همراه ایشان بازگشت و وقتی حضرت را شناخت اسلام آورد».

این نکته بسیار مهمی است که ما حتی در راه رفتن نیز باید مراعات کنیم؛ چه رسد به مجالست و همنشینی.

این نکته در باب رعایت حقوق همنشین قابل توجه است که دعوت به حسن اخلاق و عمل به کرامت های اخلاقی موجب می شود کسانی که به یک مکتب پایبندند، به موازین و قواعد اخلاقی آن، التزام پیدا کنند.

سیره و سلوک اخلاقی و روش معاشرت انسان برای هر صاحب عقل و شعوری یک پیام دارد و آن این که رفتار و منش کریمانه و بزرگووارانه و حسن سیرت و روش و عمل انسان، بیانگر حسن سلیقه و باطن نیکوی او است. روایتی از امیرالمؤمنین ع نقل شده است که می فرمایند:

حَسَنُ السَّيْرِ عِنْوَانُ حَسَنِ السَّرِيرَةِ ⁽⁸²⁾.

«خوبی و زیبایی رفتار، دلیل بر زیبایی باطن و درون انسان است».

انسان خبیث و بدطینت هر چه تلاش کند، به طور موقت و مقطعی می تواند خود را خوب، نیک و صالح جلوه دهد، اما به هر حال روزی، باطن و واقعیت ناپاک او تجلی خواهد کرد و در اعمال و رفتارش بروز خواهد نمود. در تعبیر دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرمایند:

فسادُ الظاهرِ من فسادِ الباطنِ، و من اءصلحَ سریرتَه اءصلحَ اللهَ علانیتَه ⁽⁸³⁾.

همانطور که خوبی و زیبایی رفتار و اخلاق، حکایت از خوبی و زیبایی باطن می کند، مفسده و زشتی در عمل و قبح در اخلاق هم حکایت از فساد درون و خبث طینت انسان می کند و هر که باطن خود را اصلاح کند، خداوند ظاهر او را اصلاح می کند.

در آخر روایت آمده است که اگر کسی اقدام به پاکیزه کردن باطن کند؛ یعنی سعی کند درون را به پاکیزگی و طهارت روح تربیت و اصلاح کند، خود به خود اثر نهایی و وضعی این اقدام آن است که در عمل نیز جلوه های پاکیزگی و زیبایی درون بروز و ظهور می یابد.

مهم این است که وقتی انسان به یک مکتب، ملتزم می شود سیره و روش آورنده و بنیان گذار آن مکتب و مبتکر آن اندیشه و تفکر را نیز ارج می نهد؛ چرا که قرآن می فرماید:

لقد کان لکم فی رسولِ اللهِ اءسوةٌ حسنةٌ ⁽⁸⁴⁾.

«مسلمانان برای شما در زندگی، رسول خدا سرمشق نیکویی بود.»

اگر واقعا ما پیرو پیغمبریم، باید اسوه و الگوی ما و سمبل حرکت عملی ما در زندگی دنیا، همان روش و منش رسول بزرگوار اسلام باشد.

6 - فراموش نمودن اشتباهات و لغزش ها

حق بعدی که امام علیه السلام برای همنشین ذکر می کنند این عبارت است:

و تَسَى زَلَّاتِهِ⁽⁸⁵⁾.

لغزش ها و اشتباهات همنشین خود را گرچه در یک همنشینی کوتاه باشد، فراموش کند، ممکن است انسان در مجلسی کوتاه، همنشین دیگری شود و در همان مجلس کوتاه، بر یکی از لغزشها و خطاهای او وقوف پیدا کند.

یکی از حقوقی که همنشین بر انسان دارد، این است که خطای او را به دست فراموشی بسپارد، چرا که عدم فراموشی خطای دیگران، آثار سوء فردی و اجتماعی دارد. از آثار سوء فردی آن، این است که وقتی انسان خطایی را از کسی دید، نسبت به او تکدر و دل زدگی پیدا می کند و اگر این خطا و اشتباه را فراموش کند، به طور طبیعی آن تکدر و نگرانی هم فراموش می شود و موجب می شود که انسان هم در دوست یابی و هم در نگهداری دوست موفق باشد.

چه بسا کسی که دچار خطا و اشتباه می شود، در شرایط ویژه ای بوده و یا دچار مشکلی بوده که ناخواسته لغزشی از او صادر شده است؛ اگر انسان این لغزش را فراموش نکند، موجب می شود به خاطر یک خطا، از دوستی با انسان مومنی صرف نظر کند و یا اگر دوست دیرینه او بوده این دوستی از بین برود، در حالی که ما برای صلاح معیشت و زندگی، دستور به تغافل داریم؛ یعنی انسان اگر خطایی را هم می بیند، خود را به تغافل بزند، یعنی ابتدا چشم خود را بر خطای دیگران ببندد و اگر ناخواسته چشمش به خطایی افتاد، تغافل و تجاهل کند. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

تَغَافِلُ يُحْمَدُ اءِ مَرْكٌ⁽⁸⁶⁾.

«از لغزشهای مردم، تغافل کن تا کار معیشت و زندگی تو سامان گیرد.»

در سخن دیگری از امام صادق علیه السلام وارد شده است که حضرت می فرمایند:

صَلَحَ حَالِ التَّعَايِشِ وَ التَّعَاشِرِ مِلْءُ مَكْيَالِ ثَلَاثَةِ فِطْنَةٍ وَ ثَلَاثَةُ تَغَافِلٍ⁽⁸⁷⁾.

«صلاح زندگی و آمیزش با مردم مانند یک پیمانه سرشاری است که دو سوم این پیمانه، فهم و زیرکی و یک سوم آن تغافل و بی‌اعتنایی به بسیاری از مسائلی است که در کنار انسان اتفاق می‌افتد».

اگر انسان بخواهد هر خطا و لغزش دیگران را در یاد نگه دارد، ممکن است نتواند در عالم، دوستی برای خود بیابد و یا دوست خود را نگاه دارد؛ بنابراین، بهترین راه تغافل است. در سخن دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

مِنَ اشْرَفِ افعالِ الْکَرِيمِ تَغافلُهُ عَمَّا يَعْلَمُ ⁽⁸⁸⁾.

«یکی از زیباترین و شریف‌ترین اعمال برای انسان‌های کریم، تغافل نسبت به چیزهایی است که می‌دانند».

یکی از مصادیق کرامات اخلاقی تغافل از خطاهای دیگران و نادیده گرفتن آن است. این صفت از ارزشهای اخلاقی انسان‌ها است؛ چرا که به خصوص در تربیت فرزندان آثار زیادی بر آن مترتب است. طبیعی است که فرزندان دچار خطا می‌شوند، اگر هر پدر و مادری بخواهد نسبت به آنها سخت‌گیر و ریزبین باشد و خطاهایشان را به رخ آنها بکشد، این فرزندان هرگز رشد صحیح اخلاقی نخواهند کرد. از ارزشمندترین روشهای تربیتی والدین، برای تعلیم و رشد و تعالی فرزندان تغافل از خطاهای آنها است. امیرالمؤمنین علیه السلام توصیه می‌فرماید:

عَظَمُوا اَقْدَارَكُمْ بِالتَّغافلِ عَنِ الدَّنِيِّ مِنَ الْاُمُورِ ⁽⁸⁹⁾.

«با تغافل از امور پست، مرتبه و ارزش خود را بالا نگه دارید».

به طور طبیعی هر امر زشتی، حقیر و پست است، وقتی انسان از این امور پست تغافل کرد، طبعاً قدر و منزلتش در انظار بالا می‌رود. اما در اجتماع

انسانهایی که همواره به امور زشت و حقیر و پست اجتماعی می پردازند و دیگران را به این امور ناپسند متهم می کنند و یا امور ناپسندی را که از دیگران صادر شده به رخ آنها می کشند، به یقین از ارزش و اعتبار اجتماعی خود می کاهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تعبیر دیگری می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَتَغَافَلْ وَلَا يَغُضَّ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَعَّصَتْ عَيْشَتَهُ ⁽⁹⁰⁾.

«اگر انسان از بسیاری از وقایع و اموری که در زندگی رخ میدهد تغافل و چشم پوشی نکند، عیشش ناقص می شود».

بنابراین، بهترین راه برای معاشرت صحیح و سالم در جامعه این است که انسان خطاها و اشتباهات دیگران را فراموش کند. آنچه بیان شد در باب آثار فردی و اغماض نکردن از اشتباهات دیگران بود. اما اثر سوء اجتماعی پرداختن به بدی های دیگران و نقل آنها، آلوده کردن اجتماع است.

امام علیه السلام توصیه می کنند که هرگز در بیان عیوب دیگران برنیایید که این خود نوعی آلوده کردن اجتماع است. نقل عیوب دیگران، باعث اشاعه فحشا در اجتماع می شود و زشتی آن بستگی به زشتی عملی دارد که دیده است. هر مقدار که آن عمل زشت تر باشد، نقل آن نیز زشت تر خواهد بود. قرآن توصیه ای دارد که:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ⁽⁹¹⁾.

«کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان است».

خداوند در این آیه، کسانی را که دوست دارند منکرات و فواحش در میان مردم مومن شیوع پیدا کند، به عذاب الیم وعده می دهد. کسانی که دوست دارند

فحشا شیوع پیدا کند، نه این که اقدام کنند؛ چرا که اگر اقدام کنند، به یقین جرم و گناه سنگین تری را مرتکب شده اند و وعده عذاب نیز قطعی تر است. پس از آثار سوء عدم اغماض از گناهان دیگران و نقل گناه انجام شده، این است که قبیح و زشتی گناه را در جامعه توسعه می دهد.

اثر سوء دیگری که عدم اغماض زشتی ها در اجتماع دارد، این است که باعث نقل زشتی ها و قبایح شده، سپس موجب می شود که قبیح و زشتی گناه، در جامعه کم شود و دیگران به سمت و سوی گناه سوق داده شوند و عفت عمومی جامعه لکه دار شود. کسی که در خفا و پنهان، مرتکب خطایی می شود، اگر گناه او نقل شود و شیوع پیدا کند، علاوه بر لکه دار کردن عفت عمومی، پرده حیای او نیز دریده می شود. وقتی انسان احساس کرد همه مردم او را به عنوان یک گناهکار و خطاکار می شناسند، پرده عصمت و حیای او دریده می شود و دست به هر نوع کار زشتی می زند.

نتیجه این عمل آن است که مومنی را از پرده عفاف و حیا بیرون می کشد و حرمت او را از بین می برد که آن نیز گناه بزرگ دیگری است که باید در جای خود بحث شود.

7 - حفظ نمودن ارزشها و خوبی ها

حق دیگری که امام سجاد علیه السلام برای همنشین ذکر می فرمایند، این تعبیر است:

و تَحْفَظُ خَيْرَاتِهِ ⁽⁹²⁾.

«خوبی های او را حفظ کند».

هرگز خوبی های او را فراموش نکند. این نکته، درست نقطه مقابل مطلب قبل است که فرمودند: زشتی های او را فراموش کند. انسان ها به طور طبیعی

ممکن است دچار خطا، لغزش و اشتباه شوند، ولی آن جنبه غالب در انسان ها، افعال خیر و خوبی ها، محاسن، زیبایی ها و کرامت های اخلاقی و عملی آنها است.

به صورت کلی باید گفت آیا اگر مثلاً ده سال با دیگری ارتباط داشته، یا در مجلس کوتاهی با او همنشین شده است، آیا انصاف است همه خوبی ها او را فراموش کند و یک حرف یا عمل زشت را که به طور تصادفی از او سرزده است در خاطرش ثبت کند و نگاه دارد؟! به یقین، این عمل کریمانه نیست. عمل کریمانه آن است که زشتی ها را فراموش و خوبی ها را در یاد نگه دارد. در مباحث قبل هم به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کردیم که حضرت فرموده اند:

اِذَا صَنَعَ الْيَكُ مَعْرُوفًا فَانْشُرْهُ ⁽⁹³⁾.

«اگر کسی نسبت به تو کار خیری انجام داد، آن را نشر بده».

همان طور که نشر بدی ها ممنوع است، به نشر خوبی ها توصیه شده است. درباره ذات ذوالجلال الهی در دعاها آمده است که:

يَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ ⁽⁹⁴⁾.

«ای کسی که خوبی های انسان را ظاهر می کند و بدی های او را می پوشانی».

یا در دعای کمیل می خوانیم:

كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ، وَ كَمْ مِنْ ثَنَاءٍ لَسْتَ اَهْلًا نَشَرْتَهُ ⁽⁹⁵⁾.

«چه بسیار از زشتی های ما را پوشاندی و چه بسیار از خوبی ها را برای ما نشر دادی که ما واقعا اهلیت و شایستگی آن را نداشتیم».

8 - سخن نیک و نیکو سخن گفتن

نکته دیگری که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان حق آخر برای همنشین بیان می فرماید، این است که:

و لَا تُسْمِعُهُ إِلَّا خَيْرًا ⁽⁹⁶⁾.

«اگر با همنشینت سخنی می گویی، جز سخن خیر، به زبان جاری مکن.»
اگرچه این جا به عنوان یک مصداق و به عنوان یک دستور خاص ذکر شده است، اما اساسا ما ماموریم زبان را به هر سخن و حرفی باز نکنیم؛ مخصوصا درباره کسی که با انسان همنشین شده است. با همین همنشینی برای ما نسبت به خود حقوقی ایجاد کرده است. روایتی را مرحوم فیض در محجة البیضاء از کافی نقل می کند که:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لَيْسَ كُنْتُ ⁽⁹⁷⁾.

«هر که به خدا و قیامت ایمان دارد، به همسایه اش آزار نرساند؛ و هر که به خدا و قیامت ایمان دارد، مهمانش را اکرام کند؛ و هر که به خدا و قیامت ایمان دارد، سخن خیر بگوید یا سکوت کند.»

شرط ایمان این است که انسان، سخن خیر بگوید، یا سکوت کند و راه سومی ندارد. اگر حرف خیر ندارد بزند، توصیه به سکوت شده است.

32 - حق همسایه

وَإِذَا حَقَّ الْجَارُ، فَحِفْظُهُ غَائِبًا، وَكَرَامَتُهُ شَاهِدًا، وَنُصْرَتُهُ وَمَعُونَتُهُ فِي الْحَالَيْنِ
جَمِيعًا، لَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً، وَلَا تَبْحَثْ لَهُ عَن سَوَاءٍ لَتَعْرِفَهَا مِنْهُ مِنْ غَيْرِ إِرَادَةٍ مِنْكَ
وَلَا تَكْلُفْ، كُنْتَ لَمَّا عَلِمْتَ حِصْنَ حَصِينًا، وَسْتِرًا سَتِيرًا، لَوْ بَحَثْتَ الْإِيسَنَةَ عَنْهُ
ضَمِيرًا لَمْ تَصِلْ إِلَيْهِ لِإِنِّطَوَائِهِ عَلَيْهِ، لَا تَسْمَعْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ، لَا تُسَلِّمُهُ عِنْدَ
شَدِيدَةٍ، وَلَا تَحْسُدُهُ عِنْدَ نِعْمَةٍ، تُقِيلُ عَثْرَتَهُ وَتَغْفِرُ زَلَّتَهُ، وَلَا تَدْخِرُ حِلْمَكَ عَنْهُ
إِذَا جَهَلَ عَلَيْكَ، وَلَا تَخْرُجْ عَنْ تَكُونِ سَلْمًا لَهُ، تَرُدُّ عَنْهُ لِسَانَ الشَّتِيمَةِ، وَتُبْطِلُ
فِيهِ كَيْدَ حَامِلِ النَّصِيحَةِ، وَتُعَاشِرُهُ مُعَاشِرَةَ كَرِيمَةٍ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«و اما حق همسایه، حفظ او است در غیبت و پنهان و تکریم و بزرگداشت او
است در حضور و عیان و یاری و معاونت او در هر حال. باید که به دنبال عیب
او نباشی و بدی های او را جستجو نکنی، تا به بدی در او دست یابی و اگر
ناخواسته بر بدی و عیبی از او آگاه شدی، مانند دژی نفوذناپذیر و پرده ای
ضخیم آنها را در دل خود نگه دار؛ طوری که اگر با نیزه، برای یافتن آن عیوب
دلت شکافته شود، بدان نرسند. مبدا از جایی که او بی خبر است، سخنان او را
بشنوی؛ به هنگام سختی او را رها نکنی و در نعمتی بر او حسادت نورزی. از
خطای او درگذری و گناهش را بر او بیخشایی و اگر نادانی از او سرزد، از حلم
و بردباری دریغ نفرمایی و از راه مسالمت خارج نگردی. بدگویی دیگران را از
او دفع کنی و اگر کسی در لباس ناصح با او حيله می کند، جلوگیری کنی. یا او
بزرگوارانه و از سر کرامت معاشرت نمایی.»

در کلام امام سجاد علیه السلام حقوقی برای همسایه بیان شده است. تبیین حقوق
همسایه و سفارش به رعایت آن، از مصادیق همان امر کلی است که در آغاز
حق همنشین بیان کردیم؛ یعنی عنایت معارف دینی ما به سالم سازی اجتماع و

سعی در نگرهبانی از این سلامت و ایجاد یک مدینه فاضله که در سایه رعایت همه حقوق گروه های مختلف؛ مثل همنشین، همسایه، دوست، شریک و سایر موارد پدید آید، کمتر حادثه، تنش و التهابی در جامعه یافت می شود و تحقیقا جامعه ای که از تنش و التهاب مصون بماند، خیلی ساده و آسان به اصول و قواعدی که او را به سمت تعالی اخلاقی دعوت می کند، توجه می کند و شرایط برای مدینه فاضله و جامعه ایده آل فراهم می شود؛ به طوری که مردم جامعه در کنار هم، نه تنها به دور از غوغا، التهاب، طمع و تجاوز به حقوق یکدیگر زندگی می کنند، بلکه در یاری، نصرت و کمک به همدیگر سبقت خواهند گرفت.

رعایت حقوق همسایه

از اموری که اجتماع ما را از موانع وصول به سعادت و کمال، می رهند و انسان را در عمل کردن به اصول و قواعد همزیستی مسالمت آمیز یاری می دهد، رعایت حقوق همسایه به معنای عام آن است؛ یعنی می توانیم دو خانه کنار یکدیگر را همسایه بدانیم، دو دوستی که در کلاس درس، کنار یکدیگر می نشینند یا دو انسانی را که در یک محیط کاری در کنار هم کار می کنند نیز همسایه بدانیم، حتی کشورهای همجوار را در کنار یکدیگر، با مرزی های قراردادی، همسایه بدانیم.

نکته مهمی که در آغاز این بحث باید تذکر بدهیم، این است که تکلیف به رعایت حقوق همسایه، منوط بر اشتراک در عقیده نیست و لازم نیست که همسایه، حتما مسلمان و مومن و هم دین و هم کیش باشد. پیغمبر ﷺ فرمودند:

الجيران ثلاثة: جار له حق واحد، و جار له ثلاثة حقوق، و جار له حقان، فالجار الذي له ثلاثة حقوق؛ الجار المسلم ذوالرحم، فله حق الجوار و حق

الاسلام و حقِّ الرَّحْمِ، و اَمَّا الَّذِي لَهُ حَقَّانٍ؛ فَالْجَارُ الْمُسْلِمُ لَهُ حَقُّ الْجَوَارِ وَ حَقُّ
الاسلام، و اَمَّا الَّذِي لَهُ حَقٌّ وَاحِدٌ؛ فَالْجَارُ الْمَشْرِكُ⁽⁹⁸⁾.

«همسایه ها سه دسته اند: یک دسته همسایگانی که بر همسایه یک حق دارند؛ طایفه دیگر از همسایه که بر همسایه سه حق دارند و عده ای که دو حق بر همسایه دارند؛ آن همسایه که سه حق دارد، کسی است که حق همسایگی و حق قوم و خویشی و حق مسلمانی و هم کیشی دارد؛ اما آن که دو حق دارد، آن است که هم مسلمان است و هم همسایه؛ یعنی هم حق اسلام دارد و هم حق همسایگی؛ اما آن که یک حق دارد همسایه مشرک و ملحد است؛ نه قوم و خویش است و نه مسلمان».

و در تعبیر دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که حضرت می فرمایند:

اِنَّ حَسْنَ مُجَاوِرَةً مِّنْ جَاوِرِكَ تَكُنْ مُسْلِمًا⁽⁹⁹⁾.

«همسایه خوبی برای مجاورت باش تا مسلمان باشی».

در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

مَا زَالَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ اِنَّهُ سَيُورِثُنِي⁽¹⁰⁰⁾.

«جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ آنقدر درباره همسایه سفارش و توصیه کرد که من تصور کردم همسایه از انسان ارث می برد».

حقوق همسایه فوق العاده مهم و ادای آن کاری مشکل است. بنابراین توصیه شده که انسان قبل از فراهم کردن منزل، از همسایه آن مطمئن شود؛ که چگونه آدمی است آیا خواهد توانست حق مجاورت او را به جای آورد یا در مضیقه قرار خواهد گرفت و بر این اساس در تعبیرات مختلف به روایت الجار ثم الدار تأکید شده است:

پس تو هم الجار ثم الدار گو گر دلی داری برو دلدار جو

رعایت حقوق همسایه از نظر قرآن

معمولا در قرآن و معارف دینی ما، بسیاری از مطالب به صورت کلی آمده است. اگر در جایی این طور نبوده و به صورت خاص بدان اشاره شده است، بیانگر اهمیت ویژه آن مطلب است؛ از جمله مواردی که در قالب کلی بیان شده و به صورت خاص در آیات کریمه قرآن مورد توصیه و اهتمام قرار گرفته است، مسئله رعایت حقوق همسایه است. در سوره مبارکه نساء وقتی قرآن دستورالعمل های اساسی را برای مؤمنان ذکر می کند، می فرماید:

واعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا⁽¹⁰¹⁾.

«خدا را پرستید و چیزی را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک و دور، و دوست و همنشین، و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آنها هستید؛ زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است - و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند - دوست نمی دارد».

در این آیه، اول مسئله توحید و بعد فرمان نیکی به پدر و مادر و ارحام و سپس یتیمان و افراد ناتوان و مسکین مطرح و بعد فرمان احسان به همسایگان دور و نزدیک صادر شده است. تعبیر اول مربوط به همسایگان نزدیک و مجاور است و تعبیر دوم برای همسایگانی است که فاصله بیشتری دارند.

در این آیه، امر به احسان شده است. امر به احسان و نیکی، مرتبه ای بالاتر از عدالت و قانونمندی است. همان طور که در حقوق قبل نیز اشاره شد، جود و

فضل و احسان در چهارچوب قانون و عدل نمی گنجد؛ چرا که اگر قانونی شود، دیگر جود و احسان نخواهد بود. وقتی احسان محقق می شود که انسان هر آنچه که می تواند در حق دیگری نیکی و خدمت کند؛ بنابراین گاه خداوند به انسان دستور می دهد که نسبت به گروهی با عدالت رفتار کنید، عدالت امری قانونی است، چهارچوبی دارد و قوانین آن کاملاً مشخص است. اگر فرد در محدوده این قوانین عمل کند، عدالت را محقق کرده است، ولی در این جا، خداوند فرمان به احسان می دهد. احسان، یعنی انسان هرچه در توان دارد به دیگران نیکی و خدمت کند.

این احسان است و حد و مرزی ندارد. اما عدالت حد و مرز دارد، قانون، محدوده و چهارچوب معین دارد.

نکته مهم این است که خداوند درباره همسایه، امر به احسان کرده، نه به عدالت و از این نکته می توان فهمید که رهایی جوامع از آن خصایص زشت گذشته و نجات جامعه از مهلکات اخلاقی فقط با عدالت میسر نیست. بنابراین در روایات قبلی که ضرورت حرمت به همسایه و ضرورت اکرام همسایه مطرح بود، به این نکته هم تأکید کردیم که ضرورت رعایت حقوق همسایه، هیچ قید و شرطی ندارد؛ با صرف مجاورت، این حقوق به وجود می آید؛ اگر چه دو همسایه اعتقادات مشترک نیز نداشته باشند.

نیکی و احسان در حق همسایه

در روایات دیگری حرمت اذیت و قبح آزار رساندن و زشتی تجاوز و تعرض به حریم همسایه را، که موجب ناراحتی و تکدر او می شود بیان می کنند:

لا یؤمنگُ عبدٌ حتّٰی یاءمنَ جارُه بوائِقَه (102).

«ایمان برای بنده ای حاصل نمی شود؛ مگر آن که همسایه او از شرش در امان باشد».

از علایمی که میتوان فهمید انسانی مومن است یا نه، باید از همسایه او درباره نیکی و شر وی سؤال کرد؛ یعنی مومن حقیقی کسی است که دیگران به طور کلی و همسایگان به طور خاص، از شر او در امان باشند. مسئله آزار رساندن هم خیلی ظریف است؛ یعنی هر چیزی که موجب تکدر و نگرانی شود و روح او را برنجاند آزار است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند:

اِذَا اَنْتَ رَمَيْتَ كَلْبًا جَارِكَ فَقَدْ اَذَيْتَهُ (103).

«اگر سگ همسایه را سنگ بزنی، آزار او به حساب می آید».

سگ، حیوان غیر مطلوبی است؛ ولی صرف این که یک نوع تعلق و وابستگی به این همسایه دارد، اگر او را برنجانی، همسایه را رنجانده ای و آزار داده ای. این نکته بسیار مهم است که اگر کسی به همه موازین و قوانین شرع انور ملتزم باشد، اما به حقوق همسایه گردن نهد مسلمان و مومن نیست. روایت شده است که:

قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اِنَّ فُلَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ، وَ تَقُومُ اللَّيْلَ، وَ تُؤْذِي جِيرَانَهَا، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هِيَ فِي النَّارِ (104).

«به رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: زنی است که همه روزها روزه دار است و شب ها را در حال نماز، ولی همسایه ها را آزار می رساند. حضرت فرمودند: این زن در آتش است».

یعنی اجر و پاداش همه اعمالی که انجام می دهد با ایدای همسایگان نابود می شود و از بین می رود و زشتی و قبح آن باعث می شود که به آتش برود؛ یعنی خداوند از این عمل زشت آن زن در مقابل کارهای خیری که کرده است،

نمی‌گذرد؛ چرا که این حق الناس است و امکان ندارد که مورد مغفرت قرار بگیرد.

نکته قابل توجه درباره همسایه این است که علاوه بر این که انسان باید از ایذا و آزار همسایگان پرهیزد، باید به ایشان نیکی کند.

در روایت دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می‌فرماید:

و يُمْنُ الْمَسْكِنِ سَعْتُهُ وَ حَسَنُ جَوَارِءِ هَلِهِ ⁽¹⁰⁵⁾.

«از علایم میمون و مبارک بودن منزل، یکی وسعت منزل است و دیگری

خوب بودن همسایگان آن منزل»

محدوده همسایه از نظر اسلام

نکته دیگر، محدوده همسایگان است. نمی‌توان گفت همسایه کسی است که دیوار منزلش کنار منزل انسان واقع شده است، بلکه در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده است که فرمودند:

كُلُّ أَرْبَعِينَ دَارًا جِيرَانٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ

⁽¹⁰⁶⁾.

«چهل خانه از چهار طرف؛ روبرو، پشت سر، از راست و از چپ همسایه

محسوب می‌شوند».

چون خانه‌ها از چهار سمت، همسایه خوانده می‌شوند، در نتیجه همسایگان به تناسب دوری و نزدیکی، شاید از حقوق متفاوتی برخوردار باشند؛ ولی به هر حال نباید محدوده مجاورت و همسایگی را یکی دو تا خانه در سمت چپ و راست تصور کرد. محدوده مجاورت و همسایگی تا چهل منزل از چهار سمت است. در گذشته، همسایگان حقوق یکدیگر را نادیده گرفته و به ایذای یکدیگر

می پرداختند. پیغمبر ﷺ برای حل این مشکل، ابتکاری به خرج دادند که در مجازات های اسلامی کمتر چنین مواردی را می توان پیدا کرد.

در روایتی آمده است که کسی خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و از همسایه اش شکایت کرد؛ حضرت راه زیبا و بدیعی را به او نشان داد. روایت چنین است:

انَّ لِي جَارًا يُؤْذِينِي وَ يَشْتُمُنِي وَ يَضِيقُ عَلَيَّ، فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ فَاِنْ هُوَ عَصَى اللَّهَ فَيَكُ فَاءَ طَعِ اللَّهُ فِيهِ (107).

«من همسایه ای دارم که آزارم می دهد و دشمنام می گوید و مرا در سختی قرار می دهد. حضرت به او فرمودند: برو؛ اگر او به فرمان خدا در مورد تو عمل نکرد، تو خدا را در مورد او اطاعت کن. - با او خوشرفتاری کن -».

در روایت دیگری از امام باقر عليه السلام نقل شده است که می فرمایند:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَشَكَا إِلَيْهِ إِذْ ذِي مِنْ جَارِهِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اصْبِرْ، ثُمَّ إِذْ تَأْتَاهُ ثَانِيَةً فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: اصْبِرْ، ثُمَّ إِذْ تَأْتِيهِ ثَالِثَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلرَّجُلِ الَّذِي شَكَا: إِذَا كَانَ عِنْدَ رَوَاحِ النَّاسِ إِلَى الْجُمُعَةِ فَاءَ خَرَجْ مَتَاعَكَ إِلَى الطَّرِيقِ حَتَّى يَرَاهُ مَنْ يَرُوحُ إِلَى الْجُمُعَةِ فَاذَا سَاءَ لَوْكَ فَاءَ خَبِرْهُمْ، قَالَ: فَفَعَلَ، فَاءَ تَأْتَاهُ جَارُهُ الْمُؤْذِي لَهُ فَقَالَ لَهُ: رُدَّ مَتَاعَكَ فَلَكَ اللَّهُ عَلَيَّ إِعْنَ لَا إِعْوَدَ (108).

«شخصی خدمت حضرت رسول ﷺ آمد و از همسایه اش شکایت کرد. حضرت فرمودند: صبر کن! مدتی گذشت، مرتبه دوم آمد، باز حضرت او را به صبر امر فرمودند. باز مدتی گذشت و برای مرتبه سوم آمد و شکوه کرد. حضرت فرمودند: وقتی نزدیک ظهر جمعه مردم از هر سمت به سوی محل نماز جمعه حرکت می کنند، لوازم زندگی ات را در کوچه و در مسیر نمازگزاران

جمعه قرار ده تا کسانی که به نماز جمعه می روند، ببینند که تو زندگی ات را از خانه بیرون ریخته ای؛ وقتی از تو سؤال کردند، به آنها بگو که من به خاطر ایدای همسایه این کار را کرده ام. آن فرد طبق توصیه پیامبر ﷺ این کار را کرد. همسایه شرور که او را آزار می داد چون دید که آبرو و حیثیتش در خطر است قسم خورد و تعهد کرد که دیگر هرگز به او بدی نکند».

حقوق همسایه

بعد از این مقدمه به سخنان گوهر بار امام سجاد علیه السلام می پردازیم و حقوقی که برای همسایه برشمرده اند:

1 - حفظ همسایه در غیاب او

اولین حقی که امام علیه السلام برای همسایه ذکر کرده اند این است که می فرمایند: فحفظه غائبا وقتی که غایب است، او را حفظ کنی؛ یعنی وقتی او در خانه نیست، خانه و مال او را از تعرض و تجاوز دیگران حفظ کنی.

امام صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام نقل می کنند که می فرمایند: قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ علیه السلام: اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم كَتَبَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ لَحِقَ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ يَثْرِبَ اَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرُ مُضَارٍّ وَلَا آثِمٍ، وَحُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ كَحُرْمَةِ اِمَّةٍ ⁽¹⁰⁹⁾.

«امام باقر علیه السلام فرمودند: که من در آن کتاب ⁽¹¹⁰⁾ خواندم که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بین اهل مدینه؛ مهاجرین و انصار و دیگرانی که وارد می شدند، دستورالعملی را نوشته بودند که بر اساس آن حرمت همسایه بر همسایه، مثل حرمت مادر است».

همان طور که انسان برای مادر به عنوان یکی از محبوب ترین مخلوقات عالم احترام قائل است و او را به عنوان نفیس ترین ناموسش صیانت و حفاظت می کند، باید از همسایه نیز همان طور حفاظت کند.

حفظه غائباً یعنی همان طور که نسبت به حرمت مادر خود حساسیت دارد و مادر را از تعرض دیگران و حتی از نگاه های تعرض آمیز مصون می دارد و خود را سپر می کند، باید نسبت به همسایه نیز این چنین باشد. این نهایت احترام به همسایه است که در هیچ مکتبی مانند آن یافت نمی شود.

2 - بزرگداشت همسایه در حضورش

دومین حق، حضرت می فرمایند: کرامته شاهدها اکرام و بزرگداشت او در حضورش؛ یعنی وقتی با هم برخورد می کنند، یا با هم در یک جمع دوستانه شرکت دارند، او را اکرام کند و مقام او را پاس دارد. در همان کتاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تعبیر عجیبی آمده است که:

ءَأَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرُ مُضَارٍّ وَلَا آثِمٍ (111).

«همسایه مثل خود انسان است که نه به خود ضرر می رساند و نه گناهی انجام می دهد».

هر اهتمایی که به خود دارد، به او نیز داشته باشد. یعنی همان طور که دوست داری با تو رفتار شود، با او رفتار کن؛ یعنی همان طور احترام و بزرگداشتی که دوست داری دیگران به تو داشته باشند تو برای او به جای آور.

3 - یاری و کمک به همسایه در حضور و غیاب

حضرت در این باره می فرمایند: وَنُصْرَتُهُ وَمُعَوَّنَتُهُ فِي الْحَالِينِ جَمِيعًا.

او را یاری کنی و نصرت دهی؛ هم از کلمه نصرت استفاده شده است و هم اعانت. شاید این دو لفظ از حیث معنوی و مادی مطرح باشد؛ اعانت در امور

مادی و نصرت در امور معنوی. در فرمایش های ائمه هدی علیهم السلام و در توصیه های اخلاقی، این نکته آمده است. مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

ما آمنَ بی من باتَ شبعانَ و جارُهُ جائعٌ⁽¹¹²⁾.

«اگر کسی شب بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است.»

در روایت دیگری دارد کسی که لباس داشته باشد و همسایه اش برهنه باشد، مومن نیست؛ و همین طور کسی که خودش سیراب باشد و همسایه اش تشنه. در هر حال، اصل یاری کردن او است؛ چه در غیاب و چه در حضورش؛ یعنی خانواده او را از خانواده خودش بداند و از هر نوع کمکی که در توان او است دریغ نکند.

4 - مخفی نگه داشتن بدی ها و عیب ها

حق چهارمی که امام سجاد علیه السلام برای همسایه ذکر می فرمایند، این است که عیب های همسایه را جستجو نکند، حضرت می فرمایند:

لا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةَ، و لا تَبْحَثْ لَهُ عَن سِوَاءِ لَتَعْرِفَهَا مِنْهُ مِنْ غَيْرِ اِئْرَادَةِ مَنْكَ و لا تَكْلُفْ، كُنْتَ لَمَّا عَلِمْتَ حِصْنَا حِصِينَا، و سَتْرَا سَتِيرَا.

فرمایش امام سجاد علیه السلام بسیار دقیق است. به ظرایفی توجه فرموده اند که خیلی از مریبان و معلمان اخلاق از آن غافلند. به طور طبیعی همسایگان بر احوال یکدیگر واقف تر از دیگرانند، حضرت می فرمایند که اگر بر عیوب و منکری از او علم پیدا کردی، چشم خود را ببند و عیب و منکر را چنان پنهان کن و پرده ضخیمی بر روی آن بکش، که اگر با نیزه دل تو را بشکافند و بخواهند این عیب را آشکار کنند، نتوانند.

با توجه به این مطلب، حتی اگر همسایه، کافر باشد؛ صرف همسایگی، این حق را بر ذمه همسایه خواهد داشت و همسایه را در مقابل او مکلف به رازداری و چشم پوشی از عیوب او خواهد ساخت؛ چه رسد به این که به دنبال عیوب او باشد. نه تنها درباره همسایه، بلکه مطلق عیب جویی از دیگران، به خصوص انسان های مومن به شدت نهی شده است.

در تعبیر امام سجاد علیه السلام آمده است:

لا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةَ.

«هرگز بدی های او را جستجو نکنید.»

در توضیح این مطلب، روایتی بدین مضمون نقل شده است که:

عن حذیفَةَ بن منصور قال: قلتُ لآبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: شیءٌ یقولُه الناسُ: عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ؟ قال: لیسَ حِیثُ تَذْهَبُ، أَمَّا عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ إِنْ یَرَاهُ یَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ یُعَابِ عَلَیْهِ، فِیَحْفَظُهُ عَلَیْهِ لِيُعَيَّرَهُ بِهِ یَوْمَا إِذَا غَضِبَ ⁽¹¹³⁾.

«حذیفه بن منصور می گوید: که من از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این روایت که فرمودند: عورت مومن بر مومن حرام است چیست؟ حضرت فرمودند: گمان نکن منظور از عورت معنای خاصش باشد، که حرام است دیگران به آن نظر کنند، بلکه این است که مثلا اگر مومنی لغزشی در سخن و در ادای کلمات داشت، عیب او را حفظ کنی تا روزی آن را به رخش بکشی یا در جایی علیه او استفاده کنی.»

عیب جویی از دیگران و همسایه

منظور حضرت این است که به هیچ وجه به دنبال عیب دیگر انسان ها نباشید. یکی از زشت ترین و ناپسندترین خلیقات انسان این است که در پی عیوب دیگران نباشد؛ به ویژه همسایه که در شرایط امروزی که خانه ها بسیار

به هم نزدیک است از زشتی بیشتری برخوردار است. در سخنی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ خَلِيلٍ مَآكِرَ عَيْنَاهِ تَرِيَانِي وَ قَلْبُهُ يَرَعَانِي، ان راءى حسنة دفنها و ان راءى سيئة اءذاعها ⁽¹¹⁴⁾.

«من از یک دوست به خدا پناه می برم؛ دوستی که چشمان او مرا مشاهده می کند و دلش مراقب من است، اگر از من خوبی ببیند، آن را دفن و پنهان کند و اگر بدی ببیند در مقام اشاعه، افشا و نشر آن برآید».

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند: خدایا! به تو پناه می برم و معلوم می شود امر خطرناکی است که در کنار انسان چنین فردی زندگی کند که کار و کسب و زندگی خود را تعطیل کند و مراقب دیگران باشد تا ببیند چه لغزش، خطا و اشتباهی از آنها صادر می شود تا آن را در جامعه رواج دهد. در این صورت انسان در خانه اش هیچ امنیتی ندارد و وقتی در چهاردیواری خانه خود امنیت نداشته باشد آسایش او از بین خواهد رفت.

سفارش آیه کریمه قرآن و دستور صریح شرع مقدس است که و لا تجسسوا ⁽¹¹⁵⁾ حتی دستگاه های حکومتی هم حق تجسس از خانه های مردم را ندارند.

در تاریخ نوشته اند خلیفه دوم، شب هنگام از کوچه های مدینه عبور می کرد. صدای ضعیفی از داخل خانه ای شنید؛ از دیوار خانه وارد شد و از احوال اهل خانه تجسس کرد و صاحب خانه را تهدید کرد. صاحب خانه مسلمان گنهکاری بود، اما مسلمانی بود که احکام شرع و دین را خوب می دانست. بنابراین گفت: جناب خلیفه! اگر من در حال انجام یک گناه، شما سه گناه مرتکب شده اید: یکی این که از دیوار خانه من بالا آمده اید و حال آن که آیه شریفه قرآن می فرماید: و اءتوا البیوتَ مِنْ اءبوابِها ⁽¹¹⁶⁾ از در خانه ها وارد

شوید؛ دیگر این که آیه قرآن می فرماید: و لا تجسسوا (117) تجسس نکنید؛ و حال آن که به تجسس و تفحص ز زندگی شخصی و خانه من برآمده ای و گناه سوم تو این است که وظیفه داری وقتی وارد خانه ای می شوی، و با فردی برخورد می کنی، سلام کرده، بعد سخن بگویی؛ حال آن که بدون سلام لب به سخن گشوده ای. خلیفه گفت: این سه گناه را بر من ببخش تا من هم از گناه تو درگذرم (118).

در تعبیرات امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که می فرمایند:
الاءشراؤ یتتبعون مساوی ء الناس، و یترکون محاسنهم؛ كما یتتبع الذباب
المواضع الفاسدة (119).

«کار اشرار این است که به دنبال بدی ها و عیوب دیگرانند و خوبی های آنها را رها می کنند. مثل مگس که همه زیبایی های انسان را رها می کند و بر مواضع فاسد می نشیند.»

افراد شرور هم مگس صفتند؛ همه خیرات و خوبی های دیگران را رها کرده به دنبال عیوب می گردند. پیشوای یازدهم امام عسکری علیه السلام می فرمایند:
من القواصم الفواقیر التي تقصم الظهر جار السوء، ان راءى حسنة اءخافها و ان
راءى سيئة اءفشاها (120).

«از بدی ها و قبایحی که کمر انسان را می شکند، همسایه بد است که خوبی های تو را پنهان می کند و بروز نمی دهد و اگر از تو زشتی و بدی دید، آن را افشا می کند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیه خود به مالک اشتر می فرمایند: سعی کن مامورانی که انتخاب می کنی، کسانی نباشند که به دنبال عیب جویی از مردمند
(121).

حضرت در تعبیر دیگری می فرمایند:

لَيْكُنْ اَبْغَضُ النَّاسِ الْيَكُ وَاَبْعَدُهُمْ مِنْكَ اَطْلَبَهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ (122).

«دشمن ترین افراد نزد تو، که باید همیشه از تو دور باشند، کسانی اند که

بیشتر به دنبال عیب جویی از مردمند».

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل شده است که می فرمایند:

اِبْطَاكُ وِمَعَاشِرَةِ مُتَّبِعِي عِيُوبِ النَّاسِ، فَاِنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مُصَاحِبُهُمْ مِنْهُمْ (123).

«مؤمنان از معاشرت با افرادی که دنبال عیوب دیگرانند پرهیزند؛ چون

همنشین آنها از ایشان در امان نیست».

انسان ها بدون عیب نیستند و بالاخره انسان های عیب جو از انسان عیبی

پیدا می کنند و آن را افشا کرده و موجب هتک حرمت و حیثیت انسان می

شوند. حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در روایت دیگری می فرمایند:

تَتَّبِعُ الْعِيُوبِ مِنْ اَقْبِحِ الْعِيُوبِ وَ شَرِّ السَّيِّئَاتِ (124).

«به دنبال عیب دیگران بودن یکی از قبیح ترین عیوب و بدترین گناهان

است».

یعنی هم به عیب نفسانی بودن این سیئه اشاره می کند و هم به اثر آن که

یکی از گناهان تلقی می شود. آن هم نه به عنوان یک گناه بسیط و کوچک،

بلکه به عنوان بدترین بدی ها که اساسا از صفات انسان های پست فطرت است.

در روایتی از وجود مقدس رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نقل شده است که حضرت می

فرمایند:

مَثَلُ الَّذِي يَجْلِسُ فَيَسْمَعُ الْحِكْمَةَ مِنْ غَيْرِهِ، وَ لَا يُحَدِّثُ اِلَّا بَشْرًا مَا سَمِعَ، مَثَلُ

رَجُلٍ اَتَى رَاعِيًا فَقَالَ لَهُ: اءَعْطِنِي شَاةً مِنْ غَنَمِكَ، فَقَالَ: اذْهَبْ فَخُذْ خَيْرَهَا، فَجَاءَ

فَاخَذَ بِأُذُنِ الْكَلْبِ الَّذِي مَعَ الْغَنَمِ (125).

«کسی که با دیگران می نشیند و حرف های خوب و کارهای حکمت آمیز آنها را می بیند و می شنود و از میان همه آنچه شنیده و دیده، بدترین را انتخاب می کند، مانند کسی است که سراغ گله داری می رود و از او یک گوسفند طلب می کند؛ چوپان هم او را آزاد می گذارد که در گله گوسفند، بهترین را انتخاب کند؛ می رود و از جمع گوسفندان، سگ گله را انتخاب می کند».

فردی که دنبال زشتی های دیگران است، یا فاقد قدرت تشخیص می باشد و یا کج سلیقه است، از میان همه خوبی هایی که یک فرد می تواند داشته باشد، بدترین را انتخاب می کند. یا این که اصلاً این انتخاب علامت خست و دناست طبع او است. به جای این که چیزی را انتخاب کند که از آن منفعت ببرد، چیزی را انتخاب می کند که به دیگران ضرر بخورد. از میان این همه گوسفند مطلوب، سگ را انتخاب می کند که برای او هیچ منفعتی ندارد؛ اما وقتی سگ را می برد، به صاحبش ضرر می خورد.

در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل این رفتار چنین بیان شده است که آنها با این کار خود قصد عذرتراشی برای بدکاری های خویش دارند. کسانی که دنبال عیوب دیگران هستند، نوعاً افرادی اند که دارای عیوب و نقاط ضعف متعددی هستند و می خواهند برای خود شریک جرم بیابند. حضرت در کلام دیگری می فرماید:

ذَوُّ الْعُيُوبِ يُحِبُّونَ إِشَاعَةَ مَعَايِبِ النَّاسِ لِيَتَّسِعَ لَهُمُ الْعُذْرُ فِي مَعَايِبِهِمْ ⁽¹²⁶⁾.

«افرادی که دارای عیبند، دوست دارند عیوب دیگران را اشاعه دهند تا بتوانند برای عیوب خود دلیل تراشی کنند».

اینها با دلیل تراشی چنین وانمود می کنند که در عیوب خود تنها نیستند؛ بلکه همسایه، دوست و اطرافیان او نیز چنین هستند و از طرفی می خواهند حقارت اجتماعی خود را که به خاطر داشتن این عیب ایجاد شده است، جبران کنند.

پیامدهای افشای عیوب دیگران

اساساً عده ای تصور می کنند با نقل عیوب دیگران و از بین بردن منزلت و پایگاه اجتماعی آنها، رشد می کنند. به عبارت دیگر فکر می کنند با تحقیر دیگران، می توانند نردبانی بسازند که اسباب تعالی و ترقی خود را فراهم کنند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَيْتَهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعْتَهُ أَدْذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (127) « (128).

«اگر کسی، هرچه از دیگران می بیند و می شنود نقل کند، مشمول این آیه است که می فرماید: خداوند به کسانی که دوست دارند فحشا در میان مؤمنان رشد پیدا کند وعده عذاب دردناک داده است. ایشان هم در دنیا به عذاب مبتلا می شوند و هم در آخرت».

در تعبیر دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که می فرمایند:

وَمَنْ سَمِعَ فَاحِشَةً فَأَفْشَاهَا كَانَ كَمَنْ أَتَاهَا (129).

«اگر کسی منکری را از دیگری ببیند و آن را افشا کند، مثل این است که خود مرتکب آن منکر شده باشد».

بنابراین اگر انسان بخواهد با افشای عیوب دیگران به رتبه و منزلت اجتماعی دست پیدا کند عیب بسیار بزرگی است و دیگران به عنوان یک انسان معیوب به چنین کسی نگاه خواهند کرد، نه به عنوان انسانی سالم. اصولاً چنین خصایصی

دارای آثار وضعی بسیاری است که خداوند برای این قبیل مقرر فرموده است.
رسول اکرم ﷺ فرمودند:

كان بالمدينة اءقوام لهم عيوب، فسكتوا عن عيوب الناس، فاءسكت الله عن عيوبهم الناس، فماتوا و لا عيوب لهم عند الناس، و كان فى المدينة اءقوام لا عيوب لهم فتكلموا فى عيوب الناس، فاءظهر الله لهم عيوبها، لم يزالوا يُعرفون بها الى اءن ماتوا (130).

«در مدینه، جماعتی بودند که عیوبی داشتند؛ ولی - یک امتیاز داشتند که - اگر عیوبی در دیگران می دیدند، دم فرو می بستند - نتیجه این شد که - خداوند کاری کرد که وقتی مردند، در اجتماع هرگز به عنوان خاطی و معیوب شناخته نشدند؛ نه در زمان حیاتشان و نه بعد از آن. و در مدینه گروهی بودند که هیچ عیبی نداشتند، مگر این که عیوب دیگران را نقل می کردند و همیشه حرف دیگران را می زدند. آنها دچار خطاهایی شدند که تا زنده بودند به آن خطاها شناخته می شدند - آن طایفه را کسی نمی شناخت مگر این که آن عیوب برایشان ذکر شود -».

عذاب آنها در دنیا این بود که به بدنامی شهرت پیدا کردند و عذاب آخرت آنها هم محفوظ است که به حقوق دیگران تجاوز کرده اند.

گاهی افرادی که مبتلا به این مرض روانی - عیب جویی از دیگران - هستند پا را فراتر می گذارند و در بی تقیدی و بی تعهدی به اصول اخلاقی و بی اعتنایی به ارزشهای انسانی، آنقدر پیش می روند که اگر در کسی عیبی نیابند، به عیب تراشی می پردازند. و دلیل آن ترمیم و جبران احساس حقارت و فراهم کردن منزلت های اجتماعی برای خود است؛ و گاهی هم تصور این افراد چنین است که با تحقیر دیگران، با غیبت کردن از آنها و نقل عیوبشان می توانند برای

خود جایگاه و پایگاه اجتماعی درست کنند. یعنی می بینند فردی دارای منزلتی است، می اندیشند اگر او در این جایگاه نباشد، یقیناً نوبت ایشان شده و یا راه برای رسیدن آنها به آن منزلت هموارتر خواهد شد؛ بنابراین عیب جویی، یا عیب سازی می کنند. از این افراد در روایات تعبیر به شرار الناس یعنی بدترین مردم شده است. در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

«لَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: الْمَشَاوِنَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَعْحَبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبِ» (131).

«آیا بدترین های شما را معرفی کنم؟ گفتند: آری یا رسول الله! حضرت فرمودند: سه طایفه جزء بدترین افراد بشرند: کسانی که نامی و سخن چینی می کنند؛ کسانی که بین دوستان تفریق و فاصله ایجاد می کنند و کسانی که به دنبال عیب تراشی برای افراد منزله و بری از عیب هستند».

گاهی خبائث به جایی می رسد که برای اطلاع از عیبی یا ساختن عیبی برای دیگران، با افراد طرح دوستی می ریزند؛ به آنها نزدیک می شوند تا بتوانند عیبی را به او نسبت دهند. عیبی که با شرایط و حال و احوال او تناسب بیشتری داشته باشد و زمینه پذیرش اجتماعی داشته باشد. از نظر معارف ما این افراد، دورترین مردم از خدا هستند و در مرز کفر قرار گرفته اند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

«أَبَعْدُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ إِذَا كَانَ يَكُونُ الرَّجُلُ يُوَاخِي الرَّجُلَ وَهُوَ يَحْفَظُ عَلَيْهِ زَلَّاتِهِ لِيُعِيرَهُ بِهَا يَوْمًا مَا» (132).

«شدیدترین چیزی که انسان را از خدا دور می کند این است که وی با کسی رفیق شود تا عیب های او را پیدا کند و روزی علیه او استفاده کند».

تعبیر دیگری هم به همین مضمون از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که:

ءَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ إِعْنَ يُوَاحِي الرَّجُلُ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيُحْصَى عَلَيْهِ زَلَّاتِهِ لِيُعَيَّرَ بِهَا يَوْمًا مَا (133).

«نزدیک ترین چیزی که انسان را به کفر می رساند این است که با کسی دوست شود تا به عیوب او واقف شده و روزی علیه او استفاده کند».

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ مُتَّفَقًا لِذُنُوبِ النَّاسِ نَاسِيًا لِذُنُوبِهِ، فَاعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مُكِرَ بِهِ (134).

«اگر کسی را دیدید که دنبال یافتن عیوب دیگران است و عیب خود را فراموش کرده، بدانید که خود را فریب می دهد».

یعنی هم آثار دنیوی آن دامنش را می گیرد و هم آثار اخروی. چنین انسانی اساساً نمی تواند به هدف اصلی خود نائل شود. امام علیه السلام می فرمایند او با این کار، خود را فریب داده است؛ یعنی هیچ وقت به نتیجه دلخواه خویش که ترقی و رشد در سایه افشای عیوب دیگران است، دست پیدا نمی کند و مهم این است که این رفتار برای طرف مقابل آثار خیر دارد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَطَّلَعَ مِنْ مُؤْمِنٍ عَلَى ذَنْبٍ أَوْ سَيِّئَةٍ، فَأَفْشَى ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكْتُمْهَا، وَ لَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ، كَانَ عِنْدَ اللَّهِ كَعَامِلِهَا، وَ عَلَيْهِ وَزْرُ ذَلِكَ الَّذِي أَفْشَاهُ عَلَيْهِ بَ وَ كَانَ مَغْفُورًا لِعَامِلِهَا، وَ كَانَ عِقَابُهُ مَا أَفْشَى عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا مُسْتَوْرًا عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ، ثُمَّ يَجِدُ اللَّهَ أَعْكَرَمَ مِنْ إِعْنَ يُنَنِّيَ عَلَيْهِ عِقَابًا فِي الْآخِرَةِ (135).

«اگر کسی عیوب مومنی را بداند و آن را افشا کند و برای صاحب آن طلب مغفرت نکند، نزد خدا، کننده آن کار و صاحب آن عیب شناخته می شود و علاوه بر آن، گناه افشا را هم خواهد داشت. صاحب آن عیب و گناه، با افشای عیبش از طرف دیگران، مورد غفران قرار می گیرد؛ چون عذاب گناهش را به شکل فاش شدن عمل دیده و این گناه در آخرت پوشیده خواهد ماند و خواهد

دید که خداوند، بزرگتر و کریم تر از آن است که او را دوباره در آخرت عقاب کند».

چون در دنیا عقاب شده و آبرویش ریخته شده است، در آخرت خداوند آبروی او را نمی ریزد. پس مهم این است که خداوند متعال برای گناهان و سیئات اخلاقی، آثار وضعی دنیوی و اخروی قرار داده است.

هدف انسان عیب جو این است که با نقل عیب دیگران، آنها را حقیر کند تا خود رشد کند؛ وی نه تنها به این مقام و منزلت دست پیدا نمی کند، بلکه طرف مقابل را، تطهیر می کند و ثمره اش این است که در آخرت، آن فرد از عذاب اخروی نجات پیدا می کند و عذاب او همان آبروی ریخته شده اش در دنیا است و در آخرت رسوا نخواهد شد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنْ رَوَى عَلَى مَوْمنِ رَوَايَةٍ يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مُرْوَةَ تَهٍ لَيْسَقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ، أَعْرَجَهُ اللهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ، فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ⁽¹³⁶⁾.

کسی که علیه برادر مومنش مطلبی نقل می کند که او را بشکند، آبرویش را بریزد، شخصیت او را نابود کند، او را از منظر مردم ساقط کند و از اعتبار بیندازد، خداوند او را از ولایت و حصن حصین خود که همه انسانها در آن قرار دارند، بیرون می کند و او را به ولایت شیطان می سپارد. عجیب این است که امام علیه السلام می فرمایند حتی شیطان نیز از این انسان تبری می جوید، از او گریزان است و او را نمی پذیرد.

آثار اجتماعی این اخلاق سوء بر همگان روشن است که چه آلودگی را در جامعه به وجود می آورد و چه امراضی در سایه نقل این زشتی های اخلاقی در جامعه ایجاد می شود.

همه تلاش معارف اخلاقی اسلام، سالم نگاه داشتن محیط اجتماع است و کسی که اقدام به آلوده کردن این محیط می کند، به منزله میکروب و ویروس خطرناک و واگیری است که به همه سرایت کرده و جامعه را نابود می کند. شرع مقدس و معارف اخلاقی ما برای ایجاد مصونیت و واکسینه کردن جامعه و مقاوم کردن افراد در برابر این بیماریهای روحی، دستورالعملهایی دارد و از آن جمله، جلوگیری از افشای گناه و رفتار سوء دیگران است.

پرهیز از افشای عیوب و گناهان دیگران

شخصی به نام محمد بن فضیل از امام هفتم علیه السلام نقل می کند:

قُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ الرَّجُلُ مِنْ اِخْوَانِي يَبْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي اءَكْرَهُهُ فَاَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ، وَ قَدْ اءَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ كَذَّبَ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ اِخِيكَ فَاِنَّ شَهْدَ عُنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً، وَ قَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَ كَذَّبَهُمْ لَا تُدَيِّعَنَّ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مُرْءَتَهُ فَتَكُونُ مِنَ الَّذِيْنَ قَالَ اللهُ فِي كِتَابِهِ: «(اِنَّ الَّذِيْنَ يُحِبُّوْنَ اَنْ تَشِيْعَ الْفَاحِشُ فِي الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (137) .» (138).

«من به محضر امام علیه السلام عرض کردم که درباره بعضی از برادرانم چیزی نق می کنند، که آن را نمی پسندم؛ یعنی نمی خواهم آن برادر مومنم به آن کار مبتلا باشد، از خودش سؤال می کنم و می گویم: درباره تو چنین نقل کرده اند، انکار می کند؛ در حالی که این مطلب را انسان های موثقی در مورد او نقل کرده اند. آیا من حرف افراد موثق را بپذیرم یا انکار او را؟ حضرت فرمودند: ای محمد! نه تنها قول افراد ثقه را نباید بپذیری، بلکه اگر خودت هم چیزی از او دیدی و او انکار کرد باید چشم و گوش خودت را هم تکذیب کنی. بعد امام علیه السلام فرمودند: نه تنها یک یا دو نفر ثقه خبر بدهند نباید بپذیری، بلکه اگر پنجاه نفر

هم نزد تو قسم بخورند که او کاری را انجام داده است اما خودش آن را انکار می کند، قول او را بپذیر و قول دیگران را تکذیب کن و علیه او چیزی نقل نکن که اعتبار او زیر سؤال برود.

در غیر این صورت مشمول این آیه شریفه می شوی که می فرماید: کسانی که بدی های دیگران را نقل می کنند و دوست دارند که بدی ها در جامعه منتشر شود، هم در دنیا و هم در آخرت عقاب خواهند شد.»

امام صادق ع از رسول اکرم ص نقل می فرمایند که فرمودند:

مَنْ أَدَاعَ فَاْحِشَةَ كَانِ كُفْتَدِيهَا، وَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بَشِيءٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ

(139)

«اگر کسی اشاعه فحشا کند، مانند کسی است که آن گناه را انجام داده است و کسی که مومنی را بر گناهی که کرده است، سرزنش کند، از دنیا نخواهد رفت، مگر این که خود، مرتکب همان گناه شود.»

یعنی اثر وضعی نقل عیب ها و زشتی های دیگران این است که در دنیا عذاب شود و عذاب او در دنیا مبتلا شدن به همان بلیه است.

به هر حال، علت اشکالات نفسانی ما و عیب هایی که جوامع به آن دچار شده اند، خلاء اخلاق است که باید درمان و اصلاح شود. راه درمان آنها نیز توجه به راهنمایی های عقل سلیم بشری و در مرحله بعد مراجعه به کلمات اهل بیت معصومین ع است.

توجه معارف ما نیز به پیشگری از ابتلای جامعه به این امراض است؛ یعنی اول ایجاد مصونیت می کند و بعد راه درمان را معرفی می کند. بعضی از بیماری ها در درازمدت اثر می گذارند؛ مثلا ممکن است کسی به مرضی مبتلا شود که این عادت تدریجا اثر بگذارد و در طول هفتاد سال، اواخر عمر فرد، اثر خود را

بگذارد و منجر به مرگ شود. ولی بعضی از بیماری ها، در کوتاه ترین زمان اثر می گذارند؛ از جمله امراض روحی که شدید و زود اثر می کند و انسان را زود از پا درآورده و نابود می کند عیب جویی از دیگران است.

روایتی را مرحوم مجلسی از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرمایند:

«إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابَ الْبِرِّ وَ إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَابَ الْبَغْيِ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا إِذَا نَظَرَ مِنَ النَّاسِ إِلَى مَا يَعْمَى عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ يُعَيِّرُ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَهُ»
(140)

«سریع ترین خیر از نظر ثواب و پاداش، خیر رساندن به دیگران است و بدترین مرض ها از نظر عقاب دنیوی و اخروی، سرکشی و تعدی به حقوق دیگران است. این عیب برای انسان کافی است که در مردم عیوبی را جستجو کند که در خود او هست، اما از آن غفلت کرده، مردم را به چیزی ملامت می کند که خود نیز نمی تواند آن را ترک کند.»

تجسس از عیوب دیگران، تجاوز به حریم و حقوق آنها است و تعدی به آبروی دیگران، از گناهانی است که هرگز بخشیده نمی شود و اثرات آن سریعا در دنیا هویدا می شود. به طور تجربی نیز در این چند سال زندگی محدود ما انسان ها نیز تجربه شده است که نادیده گرفتن آبرو و حرمت مومن از گناهانی است که اثر آن سریعا در همین دنیا گریبانگیر فرد می شود.

بعضی از گناهان بین انسان و خداوند کریم است که به لحاظ کرامت و لطف از آنها می گذرد و اغماض می کند؛ چون چنین وعده کرده است، اما برخی از گناهان است که ربطی به حق الله ندارد، بلکه حقوق انسان ها است که از آن به

حق الناس، تعبیر می شود که تجاوز به حریم آبروی مومن نیز از مصادیق آن است.

5 - عدم استراق سمع

امام سجاد علیه السلام در پنجمین حق برای همسایه می فرماید:

لا تَسْمَعْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ.

«از جایی که او خبر ندارد سخنان او را استماع نکنید.»

گوش کردن پنهانی یکی از مصادیق عیب جوایی از همسایه است. انسان حق ندارد به هیچ وجه در امور همسایه خود تحقیق و جستجو کند و نهی کلمه لا تجسسوا⁽¹⁴¹⁾ نهی عام بوده و شامل هر نوع فحص و جستجو ر کار و زندگی خصوصی دیگران می شود و حتی شامل استماع سخنان و یا نگاه کردن پنهانی به دیگران نیز می شود؛ گرچه امروزه ابزار برقراری ارتباطات شکل و صورت جدید و تنوع بیشتری پیدا کرده است، ولی اصل کلی که عدم جستجو از زندگی همسایگان است، تفاوتی نخواهد کرد؛ مثلاً ممکن است او در حریم خانه خود با همسر، فرزند خود مشاجره و یا صحبت می کند و یا با مهمان خود سخن می گوید، کسی حق ندارد آن را بشنود؛ حال، شنیدن یا به این صورت است که از فاصله نزدیک بشنود، یا از پشت دیوار گوش بایستد و یا برای این کار وسیله های مخابراتی و ابزار استراق سمع درست کند و تلفن او را شنود کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى كَرِهَ لَكُمْ اَعْيُنُهُمُ الْاِئِمَّةُ اَرْبَعًا وَعِشْرِينَ خَصْلَةً وَنَهَاكُمْ عَنْهَا... وَكَرِهَ التَّطَلُّعَ فِي الدُّوْرِ⁽¹⁴²⁾.

«ای امت اسلام! خداوند متعال، بیست و چهار خصلت را در شما نمی پسندد: یکی از آنها، اشراف پیدا کردن به خانه دیگران است که می تواند با نگاه کردن یا با گوش دادن به سخنان باشد».

در تعبیر دیگری امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ با اشاره به حدیث مناهی، به این معنی اشاره فرموده اند که:

ءَاَنْ يَطَّلِعَ الرَّجُلُ فِي بَيْتِ جَارِهِ ⁽¹⁴³⁾.

یکی از اموری که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن نهی فرموده اند، سعی در اطلاع یافتن از خانه همسایه است.

در بخش دیگری از حدیث مناهی این تعبیر آمده است که جدا قابل تامل و توجه است:

ءَاَلَا وَاِنَّ اللهَ حَرَّمَ الحَرَامَ وَاَحَدَ الحُدُودِ فَمَا ءَاَحَدٌ ءَاَغْيَرُ مِنَ اللهِ وَاَمِنْ غَيْرِتهِ حَرَّمَ الفَوَاحِشَ ⁽¹⁴⁴⁾.

«خداوند محرمات و حدودی دارد و هیچ موجودی غیرتمندتر از خداوند عالم نیست و کارهای زشت را به واسطه غیرت خود حرام فرموده است».

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ با استناد به حدیث مناهی می فرمایند:

ءَاَنَّهُ نَهَى ءَاَنْ يَطَّلِعَ الرَّجُلُ فِي بَيْتِ جَارِهِ، وَاَقَالَ: مَنْ نَظَرَ اِلَى عَوْرَةِ ءَاَخِيهِ الْمُسْلِمِ ءَاَوْ عَوْرَةِ غَيْرِ ءَاَهْلِهِ مُتَعَمِّدًا ءَاَدْخَلَهُ اللهُ مَعَ الْمُنَافِقِينَ الَّذِيْنَ كَانُوْا يَبْحَثُوْنَ عَنِ عَوْرَاتِ النَّاسِ، وَاَلَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَفْضَحَهُ اللهُ، ءَاَلَا ءَاَنْ يَتُوبَ ⁽¹⁴⁵⁾.

«خداوند نهی فرموده است که انسان بر خانه همسایه اش اشراف و اطلاع پیدا کند، اگر کسی به دنبال یافتن اسرار برادر مسلمانش یا دیگران باشد، خداوند او را همراه با منافقان وارد جهنم می کند. آنها کسانی اند که دنبال یافتن

بدی های مردمند. از دنیا خارج نمی شوند تا این که خداوند آنان را مفتح و رسوا می کند، مگر این که توبه کنند».

یعنی چون دنبال آبروریزی و بردن حیثیت برادر مسلمان و یا همسایه خود بوده اند، اثر وضعی اش این است که در این دنیا، قبل از این که مرگ آنها را در کام خود کشد، مکافات عمل خود را خواهند دید و آبرویشان در معرض خطر قرار خواهد گرفت، مگر این که توبه کنند، که فقط در این صورت، از عقاب دنیوی و افتضاح و رسوایی دنیایی در امان خواهد ماند.

6 - یاری و کمک هنگام گرفتاری

یکی دیگر از عبارات های امام علیه السلام در حقوق همسایه این است که می فرمایند:

لا تُسَلِّمُهُ عِنْدَ شَدِيدَةٍ.

«به هنگام مصائب و شداید او را رها نکند».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ، فَكُنْ نَافِعًا لَهُمْ ⁽¹⁴⁶⁾.

«بهترین مردم کسانی اند که نفعشان به مردم بیشتر می رسد؛ پس برای مردم نافع باش».

این نفع رسانی به طور طبیعی در حق همسایه، اولویت خاصی دارد. اگر کسی از کنار گرفتاری و مصائب و مشکلات همسایه ای که گرفتار و درمانده است، به سادگی بگذرد، اگر نگوئیم حقوق انسانی را پایمال کرده است، به یقین حقوق همسایه را پایمال کرده است. در برخی از معارف ما، خیر رساندن به دیگران مقید به مومن مسلمان است؛ اما در خیلی از روایات نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است و صرف این که انسان صاحب روح و موجودی از مخلوقات

ذات ذوالجلال ربوبی است، دستگیری از او و کمک کردن به او توصیه شده است.

در سخنی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده است که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِعْثَابَ الْلَّهْفَانِ (147).

«خداوند کمک به درماندگان را دوست دارد».

در این کلام نورانی قید نشده است که این انسان درمانده، مومن باشد یا غیرمومن؛ مسلمان باشد یا غیر مسلمان و مجاور انسان، غیر از حقوق انسانی، حق همسایگی بر وی دارد. به یقین کسی محبوب خدا است که به درماندگان کمک کند. خدا در قبال این کار به او پاداش می دهد که این جزا هم می تواند جزا و پاداش دنیوی باشد و هم می تواند اخروی باشد و همچنین می تواند هر دو پاداش را نصیب فرد کند.

از مواردی که در معارف ما به هر دو جزا وعده داده شده است، خیر رساندن، کمک کردن و دستگیری از انسان های گرفتار است. در سخنی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

إِذَا لَوْ مَن فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً مِنَ الْآخِرَةِ وَأَرْبَعِينَ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً مِنَ الدُّنْيَا، إِهْوَنُهَا الْمَغْصُ (148).

«اگر کسی مشکلی از مشکلات دنیوی انسان مومنی را برطرف کند، خداوند هفتاد و دو مشکل از مشکلات آخرت و هفتاد و دو مشکل از مشکلات دنیوی او را برطرف می کند؛ که کمترین آنها درد جسمانی قولنج است».

شبهه این روایت از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرموده اند:

مَنْ إِعْثَابَ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِ الْلَّهْفَانِ عِنْدَ جَهْدِهِ، فَفَسَّ كُرْبَتَهُ وَاعَانَهُ عَلَى نَجَاحِ حَاجَتِهِ، كَانَتْ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ إِثْنَانِ وَسَبْعُونَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ، يُعَجَّلُ لَهُ وَاحِدَةٌ

يُصَلِّحُ بِهَا مَعِيشَتَهُ، وَ يَدَّخِرُ لَهَا حُدُودَ سَبْعِينَ رَحْمَةً لِيَأْخُذَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ
أَهْوَالَهُ (149).

«اگر کسی، مومن گرفتاری را در حد توانش یاری دهد و گره از کار او بگشاید و او را در رسیدن به حاجتش یاری دهد، خداوند هفتاد و دو رحمت از رحمت های واسع خود را شامل حال او می کند که یکی از آنها سامان دادن امر معیشت او است و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای گرفتاری ها و هول و هراس های روز قیامت او ذخیره می کند که در آن منزل به فریاد او برسد». برای معتقدان روز قیامت و عالم آخرت، مشکلی بالاتر از مشکلات آخرت نیست که خداوند هفتاد و یک باب از ابواب رحمتش را برای کسانی که در مقام گشایش کار گرفتاران برآمده اند ذخیره می کند.

در روایت دیگری از امام صادق عليه السلام آمده است که می فرمایند:

مَنْ نَفَسَ عَنْ مَوْمِنٍ كُرْبَةً نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ، وَ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ
تَلْجُ الْفَوْادِ (150).

«کسی که گره از کار مومنی بگشاید، خداوند گره مشکلات او را در آخرت و قیامت باز خواهد کرد و در حالی که از قبر بیرون خواهد آمد که دلش آرام و با طمأنینه است».

امیرالمؤمنین عليه السلام می فرمایند:

مِنْ كَفَّارَةِ الذَّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَ التَّنْفُّسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ (151).

«یکی از آثار دستگیری از افراد گرفتار و گره گشایی از کار افراد مصیبت دار این است که کفاره گناهان بزرگ می شود».

انسان ها دو گونه اند: برخی در مسائل جسمانی ضعیف و ناتوانند و برخی دیگر در مسائل فکری، روحی و روانی. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

مَنْ اءَعَانَ ضَعِيفًا فِي بَدَنِهِ عَلَى اَمْرِهِ، اءَعَانَهُ اللهُ عَلَى اَمْرِهِ، وَ نَصَبَ لَهُ فِي الْقِيَامَةِ مَلَائِكَةً يُعِينُونَهُ عَلَى قَطْعِ تِلْكَ الِاِءْهَوَالِ، وَ عُبُورِ تِلْكَ الْخَنَادِقِ مِنَ النَّارِ، حَتَّى لَا يُصِيبَهُ مِنْ دُخَانِهَا، وَ عَلَى سَمُومِهَا، وَ عَلَى عُبُورِ الصَّرَاطِ اِلَى الْجَنَّةِ سَالِمًا آمِنًا، وَ مَنْ اءَعَانَ ضَعِيفًا فِي فَهْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ فَلَقَنَهُ حُجَّتَهُ عَلَى خِصْمِ الدِّينِ طَلَّابِ الْبَاطِلِ، اءَعَانَهُ اللهُ عِنْدَ سَكْرَاتِ الْمَوْتِ عَلَى شَهَادَةِ اِنِّ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ اِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، وَ الِاِءْقِرَارِ بِمَا يَتَّصِلُ بِهِمَا، وَ الِاِءْتِقَادِ لَهُ حَتَّى يَكُوْنَ خُرُوجُهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ رَجُوعُهُ اِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى اِءْفْضَلِ اِءْعْمَالِهِ، وَ اِءْجَلِّ اِءْحْوَالِهِ، فَيُحْيِي عِنْدَ ذَلِكَ بَرُوحَ وَ رِيحَانَ، وَ يُبَشِّرُ بَاَنَّ رَبَّهُ عَنْهُ رَاضٍ، وَ عَلَيْهِ غَيْرُ غَضَبَانَ، وَ مَنْ اءَعَانَ مَشْغُولًا بِمَصَالِحِ دُنْيَاہِ اَوْ دِينِہِ عَلَى اَمْرِهِ حَتَّى لَا يَتَعَسَّرَ عَلَيْهِ اءَعَانَهُ اللهُ تَزَاوُجًا اِءْشْغَالًا، وَ اِنْتِشَارًا اِءْحْوَالًا يَوْمَ قِيَامِہِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، فَمَيِّزُهُ مِنَ الِاِءْشْرَارِ، وَ جَعَلَهُ مِنَ الِاِءْخِيَارِ ⁽¹⁵²⁾.

اگر کسی، انسانی را در ضعف جسمانی وی یاری دهد خداوند او را در کارهایش یاری می دهد؛ و در آخرت ملائکی را مامور می کند که او را در منازل هول انگیز قیامت کمک کنند و او را از صراط و خندق عظیمی که بر روی آتش باز شده است، عبور دهند؛ به طوری که حتی آثار سوزنده آتش و دود هم او را نیازارد و او را به سلامت به بهشت و منزل خلود می رسانند.

اگر کس دیگری را در معرفت و فهمش یاری کرد و او را برابر کسانی که مسیر انحراف آموختند، یاری داد، خداوند در لحظات آخر عمر از او دستگیری می کند و شهادتین را به او تلقین می کند و اعتقادات او را از دستبرد شیطان در امان نگه می دارد؛ و با بهترین اعتقاد و عمل رحلت می کند؛ هنگامی که وارد اولین منزل آخرت می شود، به او تهنیت و خوشآمد می گویند و از او استقبال

می کنند و به او بشارت می دهند که خدا از او راضی است و بر وی غضب ندارد».

مطلوب معارف و ادیان الهی همزیستی مسالمت آمیز انسان ها در کنار یکدیگر است تا با صفا و صمیمیت زندگی را ادامه دهند حال اگر کسی قدرت و توان یاری برادر یا همسایه گرفتارش را در مشکلات و مصائب داشته باشد ولی کوتاهی کند، خداوند نیز او را به حال خود رها خواهد کرد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما مِنْ مُؤْمِنٍ يَخْذُلُ إِخَاهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ نَصْرَتِهِ إِلاَّ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ ⁽¹⁵³⁾.

«اگر مومنی برادر محتاج خود را واگذارد، در حالی که توانایی یاری او را دارد، خداوند هم، در دنیا و آخرت یاری اش را از او دریغ خواهد کرد».

7 - حسادت نکردن بر نعمت و دارایی همسایه

از دیگر حقوقی که امام سجاد علیه السلام برای همسایه ذکر می فرماید این است که:

و لا تَحْسُدُهُ عِنْدَ نِعْمَةٍ.

«اگر خداوند متعال به او نعمتی عنایت کرده است بر آن نعمت حسد نورزی».

همسایه، همواره در منظر و مشهد انسان قرار دارد و هر روز احوال و شرایط او را می بیند؛ بنابراین حقوقی است که باید به دقت رعایت کند تا زندگی در جوار سایر انسانها شیرین و لذت بخش باشد؛ از جمله این که اگر همسایه اش از نعمت های فراوان برخوردار باشد مکدر نشود و بر او حسد نورزد.

حسد به معنای آرزوی شدن نعمت های او است که این یک صفت بسیار ناپسند است. در معارف اسلامی ما، یکی از شدیدترین موارد نهی متوجه صفت رذیله حسد است؛ امام صادق علیه السلام خطاب به انسان های دیندار می فرمایند:

اگر واقعا دین دارید، بدانید که دین خدا آفت دارد و همان طور که آفت، گیاه و حیوان را از بین می برد، انسان ها را نیز از پا در می آورد، امور معنوی هم آفات خاص خود را دارند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

آفة الدین الحسدُ والعُجبُ والفخرُ (154).

«آفت دین سه چیز است: حسد، عجب و فخر فروشی».

از جمله آفات امور معنوی که در کلام امام علیه السلام بدان اشاره شده است سه چیز است که اولین آنها حسد است. حسد میکروبی است که به جان دین می افتد و تدریجا دین انسان را نابود می کند؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

فإنَّ الحسدَ یأكلُ الحسناتِ كما تَأْكُلُ النَّارُ الحَطَبَ (155).

«حسد، همه حسنات و نیکی ها را از بین می برد همچنان که آتش، هیزم را می سوزاند».

انسان های مومن و متدینی که به دنبال تامین سعادت اخروی خود هستند، حسناتی را برای آخرت خویش ذخیره می کنند؛ حسد همه آن حسنات ذخیره شده را می بلعد همان طور که وقتی آتش به انبار هیزمی سرایت کند، همه آن را نابود می کند؛ یعنی همه اندوخته های معنوی انسان را نابود می کند، درست مثل تاجر یا کاسبی که عمری تلاش کرده و سرمایه کلانی اندوخته، اما در اثر بی تدبیری و خطا، همه این سرمایه را به نابودی می کشاند و از بین می برد. بر این اساس معنای فرمایش امام صادق علیه السلام روشن می شود که می فرمایند:

الحاسدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ كَأَبْلِيسَ إِذْ أَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ
اللَعْنَةَ (156).

«انسانی که مبتلا به رذیله زشت اخلاقی حسد است، قبل از این که به
محسود (157) زیان برساند، به خود ضرر رسانده است؛ مانند شیطان که با حسد
خود، لعنت ابدی را برای خود فراهم کرد.»

قرآن درباره ابلیس می فرماید:

كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (158).

«ابلیس که از جن بود، از فرمان پروردگارش بیرون شد.»

هنگامی که خداوند آدم را آفرید، همه را امر کرد تا به آدم سجده کنند، اما
ابلیس به این مخلوق جدید الهی، حسد ورزید و نافرمانی کرد. به نقل قرآن،
ابلیس به خدا گفت:

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (159).

«مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل.»

من از آتشم و او از خاک؛ چرا او را سجده کنم؟ ماده اولیه خلقت من از او
ارزشمندتر است.

امام صادق عليه السلام نیز به همین معنا اشاره کرده، می فرمایند:

الحاسدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ أَعْنِ يَضُرُّ بِالْمَحْسُودِ كَأَبْلِيسَ إِذْ أَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ الْعِنَةَ وَ
لِأَدَمَ عليه السلام الْاجْتِبَاءَ وَالْهُدَى وَالرَّفْعَ إِلَى مَحَلِّ حَقَائِقِ الْعَهْدِ وَالْإِصْطِفَاءَ، فَكُنْ
مَحْسُودًا، وَلَا تَكُنْ حَاسِدًا، فَإِنَّ مِيزَانَ الْحَاسِدِ إِذَا بَدَأَ خَفِيفٌ يَثْقُلُ مِيزَانَ الْمَحْسُودِ،
وَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ فَمَاذَا يَنْفَعُ حَسَدُ الْحَاسِدِ، فَمَا يَضُرُّ الْمَحْسُودَ الْحَسَدُ (160).

«حسود قبل از این که به دیگری ضرر برساند، به خود زیان رسانده است؛
مانند ابلیس که با حسادت لعنت را برای خود به ارمغان آورد. خداوند آدم

عَلَيْهِ رَا بَرِگَزِيد، هِدَايَت كَرْد و بَه مَقَام و مَنزَلَتِي كِه بَايَد مِي رَسِيد، رَسَانِيد و هَمِه خَسَارَت مَتَوَجِه شَيْطَان شُد. مَحْسُود دِيگَرَان بَاش و نَه حَسُود دِيگَرَان. نَعْمَت هَايِ الهِي رَا بَرَايِ خُود طَلَب كُن؛ نَه اَيْن كِه بَر نَعْمَت هَايِ دِيگَرَان حَسَد بُورزِي! وَقْتِي اِنْسَان بَه كَسِي حَسَادَت مِي وَرَزِد، اَعْمَالِ خُوبِ اَوْ حَبِطِ مِي شُود و دَر پُروندِه اَعْمَالِ مَحْسُود ثَبِت مِي شُود. رُوزِي بَنَدگَان تَقْسِيمِ شُدِه اَسْت و حَسَد حَاسِد بَرَايِ اَوْ فَايِدِه اِي نَدَاشْتِه و مَحْسُود نِيْز ضَرَرِي نَخُوَاهَد كَرْد».

دَر عَالَمِ آفَرِينِش حَقَايِقِي اَسْت كِه هَر كَز نَابُود نَمِي شُود. حَقَايِقِ اَز پُروندِه حَاسِد بَه پُروندِه مَحْسُود مَنْتَقَل مِي شُود و دَر صَحْنِه قِيَامَتِ و دَر تَرَازُويِ تُوْزِينِ اَعْمَالِ نِيْكَ و بَد، مَشَاهِدِه خُوَاهَد كَرْد كِه تَرَازُويِ عَمَلِ نِيْكَ اِنْسَانِ مَحْسُودِ بَا اَعْمَالِ حَاسِدِ سَنگِينِ مِي شُود. حَسَادَتِ حَسُودِ هِيْچِ ضَرَرِي بَرَايِ مَحْسُودِ نَخُوَاهَد دَاشْت؛ چُون رِزْقِ و رُوزِي الهِي مَقْدَرِ و تَقْسِيمِ شُدِه اَسْت و بَا حَسَادَتِ وَيِ رِزْقِ مَحْسُودِ كَمِ نَمِي شُود و تَقْدِيرِ الهِيِ تَفَاوُتِي نَمِي كُنْدِ و حَسُودِ اَسْت كِه ضَرَرِ مِي كُنْدِ.

لَعْنَتِ يَعْنِي دُورِي اَز رَحْمَتِ خُدا، وَقْتِي اِبْلِيسِ بَه خَاطِرِ حَسَادَتِ بَه آدَمِ نَافَرْمَانِي كَرْد، نَتِيْجِه اَيْنِ شُد كِه خُداوندِ فَرْمُود:

فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاغْنِيكَ رَجِيمٌ # و اَيْنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ اِلَى يَوْمِ الدِّينِ (161).

«اَز صَفِ اَنُهَا (فَرَشْتِگَانِ) بِيرونِ رُوءِ، كِه اَز دَرگَاهِ مَا رَا نَدِه شُدِه اِي و لَعْنَتِ و دُورِي اَز رَحْمَتِ حَقِ تَا رُوزِ قِيَامَتِ بَر تُو بَاد».

مَرحُومِ مَجْلِسِي رُوَايَتِي رَا اَز اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ نَقْلِ شُدِه اَسْت كِه حَضْرَتِ مِي فَرْمَايَنْد:

مَا رَايْتُ ظَالِمًا اَشْبَهَ بِمَظْلُومٍ مِّنْ حَاسِدٍ (162).

«ظَالِمِي رَا شَبِيْهِه تَر بَه مَظْلُومِ اَز اِنْسَانِ حَسُودِ، نَمِي شَنَاسَم».

حسود بر دیگری ستم می کند، اما این ستم متوجه خود او است.
اِنَّهُ يَرَى النَّعْمَةَ عَلَيْكَ نَقْمَةً عَلَيْهِ (163).

«حسود نعمت در دست دیگران را برای خود نکبت و نقمت می بیند - و به دلیل همین تصور غلط به خود زیان می رساند -».

بنابر آنچه بیان شد، یکی از زشت ترین، قبیح ترین و ناپسندترین گناهان و انحرافات اخلاقی، ابتلا به بیماری خطرناک حسادت است.

اما چگونه حسد به دین لطمه می زند و حسنات را از بین می برد؟
حسود به خود زیان می رساند؛ زیرا وقتی گرفتار این رذیله اخلاقی شد، نگرانی های روحی و روانی بر او چیره می شود و همواره می خواهد به صورتی خود را التیام بخشد، و همین باعث می شود که دست به اقداماتی بزند که گاه این اقدامات، منجر به هتک حرمت و آبروی محسود می شود و گاه به تجاوز به مال و نفس و حتی قتل محسود می انجامد که خطرات جدی برای حاسد در پی دارد؛ اگر چه ممکن است محسود نیز در این میان ضرر کند و خسارتی متوجه او شود.

در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که می فرمایند:

كَادَ الْحَسَدُ اَنْ يَغْلِبَ الْقَدَرَ (164).

«گاهی حسادت بر تقدیر انسان غلبه می کند».

این روایت را شاید بتوان به چند طریق معنا کرد: یکی از آن معانی در قرآن آمده است که:

و مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ (165).

«به خدا پناه می برم از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد».

در روایتی پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند:

العینُ حقٌّ، ولو کان شیءٌ سابقَ القَدَرِ سَبَقَهُ العینُ⁽¹⁶⁶⁾.

«اگر قرار است چیزی بر تقدیر الهی مقدم شود، چشم زخم است.»
حسود آنقدر در این رذیله اخلاقی قدرت پیدا می کند، که در مقام نابود کردن نعمتی برمی آید که در دست محسود است؛ گرچه تقدیر الهی است که چنین شخص صاحب این نعمت الهی باشد، اما حسود در صدد نابود کردن آن است.
بعضی از تعبیرات در مذمت حسود عجیب است؛ مثلاً در یکی از احادیث قدسی آمده است:

الحاسدُ عدوٌّ نعمتی، غیر راض بقسمتی التي قَسَمْتُ بین عبادی⁽¹⁶⁷⁾.

«حسود، دشمن نعمت من است و به قضای الهی خشمگین است؛ و به تقسیم می که من میان بندگانم کرده ام، راضی نیست.»
وقتی کسی در چنین وضعیتی قرار بگیرد، در زندگی دنیوی و اخروی، اعتبار و جایگاهی نخواهد داشت.

حسود، همواره عذاب روحی دارد و همه دنیا را به وسعتش تنگ و تاریک و کوچک می پندارد و گاه راه نجات خود را تنها در اقدامات خطرناکی علیه محسود و حتی علیه خود می داند. در تاریخ نسبت به این مشکل اخلاقی مصادیق زیادی می توان یافت؛ چرا که این خصوصیت زشت اخلاقی همواره گریبانگیر بسیاری از انسان ها بوده و هست.

داستان معروفی است که فردی در جوار خود، همسایه صاحب نعمت و شوکتی داشت، چون از دسترسی به مال و نعمت او مایوس شد و نتوانست آنها را از دست همسایه در بیاورد، غلام خود را اجیر کرد که بر بام خانه همسایه پولدارش، سر از بدنش جدا کند تا این قتل به همسایه متمول او نسبت داده شود

و او را مجازات کنند. بعد از این که کشته شد، رازش به وسیله غلام افشا شد و هرگز به خواسته خود نرسید و بیماری حسد او را کشت (168).

حسادت از سخت ترین بیماریها و کسالت‌های روحی است. بیماری های جسمی و روحی فراوان است؛ گاهی انسان به یک بیماری خفیف مبتلا می شود که همه پزشکان علت آن را تشخیص می دهند؛ گاهی نیز افراد به بیماری هایی مبتلا می شوند که حاد و مزمن است و شاید هیچ درمانی نداشته باشد. در چنین شرایطی بهتر است ریشه روانی بیماری شناخته شود که چگونه انسانی در گردابی از این رذایل اخلاقی غرق می شود.

حسدورزی از دیدگاه قرآن

آن طور که از آیات کریمه قرآن استفاده می شود، در چند آیه از سوره های مبارکه بقره، آل عمران، نساء و... خداوند از این صفت زشت اخلاقی یاد کرده، که با توجه به این موارد، می توان ریشه های روحی و روانی این بیماری را دریافت؛ در سوره مبارکه نساء می فرماید:

اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (169).

«آیا مردم نسبت به (پیامبر و خاندانش) بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟! ما به آل ابراهیم نیز کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.»

قرآن از عده ای یاد می کند که وقتی فضل الهی را در انتخاب افرادی به عنوان پیامبر و رسول خدا مشاهده می کردند، به امکاناتی که خداوند در اختیار آنها قرار می داد، حسد می ورزیدند. در سوره مبارکه بقره از گروه دیگری یاد می کند و می فرماید:

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ (170).

«بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند؛ با این که حق برای آنها کاملاً روشن شده بود». قرآن خطاب به مسلمانها می گوید که بسیاری از اهل کتاب دوست دارند بعد از این که شما ایمان آوردید - مسلمان هایی که سابقه شرکت و بت پرستی دارند - دوباره کافر شوید و از دین خود برگردید؛ چرا؟ چون وقتی فهمیدند حق را تشخیص داده اید و ایمان شما بر حق است، بر ایمان شما بخل ورزیدند و حسادت کردند.

علت اصلی این حسادت، آن است که کفار در قبال اهل کتاب افراد حقیری بودند. اهل کتاب خود را دارای فرهنگ برتر می دانستند و بت پرستان را به بی فرهنگی ملامت می کردند؛ وقتی دیدند همین بت پرستان از آنان پیشی گرفتند و به فرهنگی عالی از ادیان الهی دست پیدا کردند، نمی توانستند آن را تحمل کنند. از طرف دیگر حاضر نبودند از اشتباه خود نیز دست بردارند. در سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

إِن تَمَسَسْكُمُ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِيبْكُمُ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا (171).

«اگر شما به کرامتی دست پیدا کنید و به خوبی و خیری واصل شوید، آنها ناراحت می شوند و رنج می برند و اگر گناهی مرتکب شوید یا بدی و شری به شما اصابت کند شادمان می شوند».

قرآن خصوصیت جالبی را برای این افراد نقل می کند:

وَإِذَا لَقُّوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَعْمَالُ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ (172).

«هنگامی که شما را ملاقات می کنند، (به دروغ) می گویند: ایمان آورده ایم، اما هنگامی که تنها می شوند، از شدت خشم بر شما سرانگشتان خود را به دندان می گزند! بگو: با همین خشمی که دارید بمیرید!».

در این آیه، به بعضی ذرایل اخلاقی که از حسد سرچشمه می گیرد، اشاره می کند و می فرماید: گاه حسد باعث می شود که انسان حسود به نفاق روی آورد؛ در ظاهر، اظهار همراهی می کند، ولی در باطن از شدت ناراحتی انگشت به دندان می گیرند. این بیماری روحی حسد می تواند علت بسیاری از زشتی های اخلاقی شود؛ از جمله، نفاق، کینه توزی، چاپلوسی و... که رابطه نزدیکی میان آنها وجود دارد.

آن طور که از این آیات استفاده می شود، عدم تربیت روح و غلبه بعضی از زشتی های اخلاقی می تواند منشاء روانی رذیله اخلاقی حسد باشد. روح باید با مهربانی، انس و نوع دوستی، الفت گیرد که اگر گرفتار دشمنی و عداوت با دیگران شود، کینه آنان را به دل گرفته و در آن دل بذر کینه می روید.

بالتبع انسان حسود از دیدن نعمتی نزد دشمن خیالی خود، رنج می برد و از ریشه های اصلی بروز و ظهور حسد، همین نکته است. دیگر آن که اگر دل و روحی دچار حب نفس افراطی شد و خود را یگانه دوران و برتر از دیگران دید، به کسالت روحی خود برترینی و اعجاب نفس دچار می شود و حاضر نیست نعمتی را که خود فاقد آن است، نزد دیگران تحمل کند.

اگر فردی دچار خصیصه عجب شود، دیگران را حقیر و کوچک می بیند و به هیچ وجه، رفعت و بزرگی آنان را نمی پذیرد و حسد می ورزد.

همان طور که پیش از این نیز اشاره کردیم، قرآن یکی از سرچشمه های حسد که شیطان را به وادی شقاوت ابدی کشانید؛ اعجاب، خودبزرگ بینی و

خودباوری بیش از حد می داند؛ شیطان که در سایه عبادت توانسته بود مراتبی از درجات قرب را طی کند، هنگام خلقت آدم، وقتی خداوند امر کرد که همه موجودات، به انسان سجده کنند، شیطان به زبان اعتراض گفت:

«إِنَّا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (173).

«من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل».

شیطان خود را خیلی بزرگ تر و ارزشمندتر از این موجود می دانست؛ بنابراین حاضر نشد فرمان الهی را اجابت کند و بر او سجده کند.

قرآن کسان دیگری را نیز مثال می زند که در آنها این صفت زشت وجود داشته است؛ مثلاً وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه مبعوث شدند، عده ای از کفار که او را فردی عادی و معمولی می دانستند، نمی توانستند بپذیرند که او رسول و فرستاده خدا باشد، قرآن از زبان آنها نقل می کند که:

«وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ» (174).

«گفتند: چرا این قرآن بر این مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!».

پیغمبر را کوچک می دیدند؛ می گفتند چرا خدا قرآنش را بر یکی از آن دو مرد - یک شخصیت بزرگ از مکه و یا شخصیت بزرگ از طائف - نازل نکرد؟ چون قرآن بر این انسان معمولی نازل شده است، ما ایمان نمی آوریم. این حسادت که فردی عادی، مورد عنایت خدا قرار گرفته و نعمت نبوت به او تعلق گرفته است، باعث شد که آنها کافر بمانند.

همچنین در قرآن کریم می بینیم که خداوند متعال در ادیان گذشته نیز به این نکته اشاره کرده است. قرآن درباره گروهی که دعوت انبیا را نمی پذیرفتند، می گوید دلیل آنها این بود که:

ما اءَنتُم اءِلًا بَشَرٌ مِّثْلُنَا (175).

«شما پیغمبران هم مثل ما هستید».

ما چگونه قبول کنیم شما دارای نعمتی باشید که ما از آن محرومیم؛ نتوانستند تحمل کنند. همین طور قرآن درباره قوم بنی اسرائیل نقل می کند که گفتند:

اءُتُوْا مِنْ لِبَشَرِيْنَ مِثْلِنَا (176).

«ما چگونه به این دو نفر - موسی و هارون - که مثل ما هستیم، ایمان بیاوریم؟».

این حس که فرد نمی تواند دیگری را برتر از خود ببیند، اعجاب به نفس یا حب نفس افراطی است که باعث ظهور و بروز حسادت می شود.

روش درمان حسد

درمان این رذیله اخلاقی، در گام اول اصلاح نفس و سالم سازی و تلقی صحیح انسان از خود است. اگر انسان به واقعیت ها و حقایق شخصی خود توجه داشته باشد، می تواند راه حل بسیار مهم و مفیدی برای درمان این کسالت بیابد و به جای آزدن روح و روان خود، به اصلاح آن پردازد؛ نه این که روح و روان را بیشتر در مضیقه و تنگنا قرار دهد. مثلا در تحصیل نعمت موردنظر، از طریق معقول و سنجیده تلاش کند؛ نه این که بر کسی که آن نعمت را دارد، حسادت بورزد و نتواند برخورداری او را تحمل کند.

البته در این راه باید به توانایی های انسانی و نیروهای بالقوه و بالفعلی که خداوند در وجود هر انسانی قرار داده، تکیه کند و در سایه استمداد از این قوا و نیروها به آن نعمت دسترسی پیدا کند و در این رهگذر توجه به بعضی از اصول ارزشمند دیگر، مثل تسلیم و رضا به تقدیر الهی، می تواند بسیار موثر باشد. در قرآن آمده است:

عَسَىٰ اَنَّ تَحِبُّوا شَيْئًا وَّ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ (177).

«چه بسا چیزی را دوست داشته باشید؛ حال آن که شر شما در آن است.»
ممکن است شما به چیزهایی علاقه مند باشید و تلاش کنید که آن را به دست آورید، اما موفق نشوید. نباید این عدم موفقیت و وجود این نعمت نزد دیگری شما را در رنج روحی قرار دهد؛ چرا که به همه حقایق عالم وقوف ندارد و چه بسا داشتن آن چیز برای شما شر باشد نه خیر.

بنابراین، یکی از راههایی که می تواند برای درمان حسد، موثر باشد، تسلیم در برابر قضای خداوند است. البته این تسلیم به معنای تشویق تنبلی و تن پروری نیست. انسان موظف است به امیال سنجیده و آرزوهای معقول خود دست پیدا کند و در مسیر وصول به آنها تلاش و فعالیت کند؛ اما اگر موفق نشد نباید از نظر روحی خود را موجودی شکست خورده بداند و خویش را از همه زیبایی های عالم محروم کند.

از سوی دیگر، انسان برای دسترسی به نعمت هایی که نزد دیگران می بیند و میل دارد آنها را در اختیار داشته باشد، باید توکل کند و پیوندش را با منشا همه قدرتها و صاحب همه نعمت ها محکم کند؛ علاوه بر این توجه داشته باشد، درمان هایی که برای رذایل اخلاقی که در معارف دینی ما ذکر شده، برای انسان های مومن است؛ یعنی بیمار و مریضی که مبانی اعتقادی او سالم باشد.

در بسیاری از مباحث گذشته نیز به این نکته اشاره شد که یکی از موفق ترین راه ها برای تکمیل مکارم اخلاقی و تخلق به حسنات آن، دور شدن از زشتی های اخلاقی و تصحیح مبانی اعتقادی است. امروزه در عالم، کسانی که دچار امراض و ناراحتی های روحی می شوند از طریق تقویت مبانی اعتقادی

به مبدا و معاد درمان می شوند. ما نیز برای درمان کسالت های روحی، مؤمنان را به قرآن هدایت می کنیم:

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ ⁽¹⁷⁸⁾.

«بگو خداوند تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام است.»
در آیات کریمه قرآن و لسان اهل بیت علیهم السلام از حسد به فحشای درونی تعبیر شده است.

8 - بخشش و نادیده گرفتن خطاهای همسایه

در ادامه سخنان گهربار امام سجاد علیه السلام به تعداد دیگری از حقوق همسایه اشاره می شود، حضرت می فرمایند:

تُقِيلُ عَثْرَتَهُ وَ تَغْفِرُ زَلَّتَهُ.

یعنی اگر همسایه لغزشی کرد و در دل انسان رنجشی به وجود آمد، آن را بزداید و بر او ببخشان و آن لغزش را نادیده بگیرد.

از این جملات برمی آید که همه سعی امام علیه السلام آن است که قلب و دل مومن نسبت به همسایه ای که در جوار او زندگی می کند، مکدر نباشد و آینه دل او نسبت به همسایه اش غبارآلود نباشد؛ بلکه پاک، منزه و مصفا باشد. اگر چنین نباشد و گناه و خطای او را نبخشاید، کینه ای که در دل انسان نسبت به آن خطا ایجاد می شود او را وادار به عکس العملی می کند که در نهایت موجب غضب است.

9 - حلم و بردباری نسبت به همسایه

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

وَ لَا تَدَخِّرْ حِلْمَكَ عَنْهُ إِذَا جَهِلَ عَلَيْكَ.

«اگر نادانی از او سر زد، از حلم و بردباری دریغ نفرمایی.»

انسان موظف است نسبت به همسایه حلیم و بردبار، باشد نه این که در مقابل خطای او عکس العمل نشان دهد. عکس العمل در برابر خطای همسایه و نبخشیدن او به قوه غضبیه انسان بازمی گردد که یکی از زشت ترین و ناپسندترین رذایل اخلاقی است که در معارف ما بدان اشاره شده است. ضمن این که وجود این غریزه در انسان ضروری است؛ ولی در علم اخلاق به مهار کردن آن توصیه شده است در روایات متعددی مشاهده می شود که از غضب به عنوان یک مرض مهلک تعبیر شده است. در تعبیری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجَنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَأَنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجَنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ
(179)

«غضب، نوعی دیوانگی است و انسان را از حال اعتدال خارج می کند؛ چون کسی که دارنده این سوء خلق است پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود جنون او همیشگی است».

در روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسْلَ (180).

«غضب، ایمان را از بین می برد، همان طور که سرکه، عسل را نابود می کند».

یعنی انسان عصبانی و غضبناک، هرگز نمی تواند حلاوت و شیرینی ایمان خود را احساس کند. در بعضی از تعبیرات دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضْبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ (181).

«کسی که نتواند غضب خود را مهار کند، نمی تواند مالک عقل خود باشد».

امام صادق علیه السلام فرمودند:

كَانَ أَبِي يَقُولُ أَيْ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ⁽¹⁸²⁾.

«پدرم می فرمودند: چه چیزی از غضب بدتر است؟ وقتی انسان عصبانی
شد، این غضب گاهی او را به کشتن نفس محترمی وامی دارد».

گاهی غضب چنان بر انسان مستولی می شود که عذاب ابدی را برای او
فراهم می کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرْضَىٰ أَبَدًا حَتَّىٰ يَدْخُلَ النَّارَ ⁽¹⁸³⁾.

«انسان غضبناک می شود و هرگز راضی نمی شود تا - کاری کند که باعث
شود - داخل آتش گردد».

انسانی که گرفتار این خصیصه می شود، هرگز نمی تواند آن را مهار کند و
هنگامی که غضب طغیان کرد، مانند سیلاب، آثار حیات را نابود می کند. در
رودخانه همیشه باید آب جاری باشد تا حیات تداوم یابد، اما اگر این رودخانه
طغیان کند و سیلاب در بستر آن نگنجد، همه آثار و علایم حیات را نابود می
کند؛ یعنی نه از درخت و کشت و زرع خبری می ماند و نه از بنا و عمران و
خانه؛ و انسان هایی را که در آن غافلگیر شده اند غرق می کند. این خصیصه در
غضب نیز نهفته است؛ در یکی از روایاتی که از امام صادق علیه السلام نقل می کنند،
آمده است:

إِنَّ وَحْيَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَىٰ بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ: يَا بَنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي غَضَبِكَ إِذْ ذَكَرَكَ
فِي غَضَبِي ⁽¹⁸⁴⁾.

«خداوند به بعضی از انبیا وحی کرد که ای فرزند آدم! به هنگام عصبانیت
خود مرا یاد کن؛ تا من نیز هنگام غضبم تو را - به رحمت - یاد کنم».

شخصی خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد مرا موعظه ای کنید. حضرت فرمودند: برو و هیچ گاه عصبانی مشو! دوباره سؤال کرد؛ حضرت همین جواب را داد. برای بار سوم پرسید؛ باز هم حضرت همان جواب را تکرار فرمودند (185).

این روایت، حاکی از اهمیت مسئله در معارف ما و آثار زیان باری است که بی توجهی نسبت به آن به بار می آورد. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وارد شده است که:

مَنْ كَفَّ عَضْبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ (186).

«کسی که بتواند غضب خود را مهار کند، خداوند عیوب او را می پوشاند». اثر وضعی مهار کردن طغیان غریزه غضب، ستر عیوب است. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که:

كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَغْضِبُ لِلدُّنْيَا (187).

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز برای امور دنیا غضبناک نمی شد».

معلوم می شود که وجود این غریزه خاص در انسان ها جهت خاصی دارد که آن جهت خاص، امور دنیوی نیست؛ چرا که ارزش آن را ندارد.

10 - نرم خویی و پرهیز از بدگویی

حضرت در ادامه می فرمایند:

و لَا تَخْرُجْ أَعْنَ تَكُونَ سَلْمًا لَهُ، تَرُدُّ عَنْهُ لِسَانَ الشَّتِيمَةِ.

«از راه مسالمت آمیز خارج نگردی و بدگویی دیگران را از او دفع کنی».

پنج توصیه اخیر حضرت نسبت به همسایه، برای نفس حسادت است. عدم گذشت و نرم خویی و داشتن زبانی تند و خشن، ریشه در یک بیماری پنهانی به نام تندخویی و عصبانیت دارد که مظاهرش همان است که در کلام امام سجاد

عَلَيْهِ بِدَانِهَا اشاره شده است. وقتی انسان دچار بیماری تندخویی و عصبانیت می شود؛ به طور طبیعی اگر کسی نسبت به او عمل خلافی را مرتکب شود؛ حاضر به گذشت و اغماض نخواهد بود و سریعاً عکس العمل نشان خواهد داد. ساده ترین عکس العمل، عکس العمل زبانی و باز کردن زبان به بدگویی و فحش است که حضرت به صورتی خاص به این عکس العمل تصریح می فرمایند.

در بحث حسادت گفتیم که این بیماری روحی مادامی که فقط روح و روان انسان حسود را می آزارد و ظهور و بروز در اعمال و رفتار او نسبت به محسود ندارد، ضرر و زیانش متوجه حسود است و عوارض اجتماعی ندارد. به همین ترتیب انسان گاهی با ناملایماتی مواجه می شود که نشأت گرفته از عوامل طبیعی یا مسائل اجتماعی است.

در این اتفاقات گاه انسان موفق می شود که عصبانیت و خشم خود را مهار کند و هیچ عکس العملی از او صادر نشود، که در این صورت، فقط خود را می آزارد و نفس او همیشه در عذاب است. اکثر مبتلایان به این بیماری قادر به مهار عصبانیت خود نیستند که بالطبع عوارضی بر آن مترتب می شود. به همین دلیل است که امام عَلَیْهِ نِزَامُ دُو بَیْمَارِی و توجه به عوارض آنها را در کنار هم ذکر فرموده اند.

همان طور که اشاره کردیم بدزبانی و سوء رفتار، کمترین یا ابتدایی ترین اثر این دو بیماری است. غضب و خشم اگر مهار نشود، برای انسان چنان تلخ کامی به بار می آورد که هرگز نمی تواند از شیرینی و حلاوت ایمانش لذت ببرد.

راه های مقابله با خشم و عصبانیت

اکنون در صدد آن هستیم که به این سوالات پاسخ دهیم که چگونه می توان این غریزه و نیروی خدادادی را که خداوند بر اساس مصلحت آفرینش در انسان ها قرار داده، مهار کرده و از تهییج نابجای آن و استفاده نادرست و غیر صحیح آن جلوگیری کرد! چگونه می توان از طغیان سیل آسای این غریزه که به ویرانی آبادی های وجود انسان منتهی می شود، جلوگیری کرد.

از آن جا که علت پیدایش این بیماری نیز مانند حسد، در خودبزرگ بینی، کبر، خودباوری افراطی و حب نفس است، پس بهترین راه درمان، پرداختن به ریشه ها و علل ایجاد این کسالت روحی و درمان آنها است.

راه دوم، توجه به زشتی این عمل و عوارض سوء آن است که ببینیم چگونه انسانی که قادر به مهار غریزه خشم نیست خود را در اجتماع سبک و خوار می کند؟ این فرد هیچ وقت حسن شهرت پیدا نمی کند. تعبیری است از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

لا تَفْضَحُوا اَنْفُسَكُمْ، لِتَشْفُوا غِيْظَكُمْ (188).

«برای درمان غیظ و تسلی این غریزه، خود را مفتضح نکنید - چرا که اگر بخواهید این غریزه را با خشونت ارضا کنید منتهی به آبروریزی و افتضاح می شود -».

انسان ها دو دسته اند: افرادی که سریع التاثریند و زود خشمگین می شوند و در برابر حوادث و برخوردها زود موضع گیری می کنند؛ دسته دیگر کسانی که بردبارند و بر غریزه غضب خود مسلط هستند.

در اجتماع و از دید مردم انسان های گروه اول به عنوان انسان های توانمند و مسلط بر نفس، شناخته نمی شوند و طبعاً آبروی این افراد نیز به اندازه انسان های گروه دوم نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اءن جهل علیکم جاهل فلیسعهُ حِلْمُکم (189).

«اگر فردی از روی جهالت کاری کرد - که موجب خشم شما شد - صبر پیشه کنید».

روح انسان نباید آنقدر کم ظرفیت باشد که در مقابل حوادث و اتفاقات کوچک عکس العمل های تند و خشنی نشان دهد.

پس یکی از راه های درمان این بیماری روحی، توجه به عواقب سوء تندروی و افراط در غریزه خشم است. وقتی انسان بداند که خشم افراطی مانند پرتاب کردن خود از بالای بام به زمین است که عاقبت آن متلاشی شدن مغز و شکسته شدن همه استخوانهای او است، هرگز دست به چنین کاری نمی زند. وقتی انسان بداند او چه نتیجه ای در پی دارد، در صورتی به انجام آن تشویق می شود که بداند ثمره ای نیکو دارد و اگر بداند برای او جز خسران در بر ندارد، طبعاً در انجام آن تامل و صبر خواهد کرد.

انسان عاقل وقتی ببیند که خشم افراطی، حکایت از ضعف یا زوال عقل یا جنون می کند و در اجتماع به بی خردی و نداشتن بینش و روش صحیح مشهور می شود، در برخوردهای خود تامل کرده و صبر پیشه می کند و به عاقبت کار می اندیشد.

گاهی افراد در سایه غضب و جنون دست به کارهای بسیار خطرناکی مثل قتل نفس می زنند. بعد از خاموش شدن آتش خشم، تنبه پیدا می کنند که چه فاجعه بزرگی به بار آورده اند و مثلاً عزیزترین کس خود را کشته اند و یا در اثر خشم، ثروت و مال ارزشمندی را که برای تحصیل آن سالها مشقت و رنج کشیده اند، از دست می دهند. این آثار و پیامدها در نهایت، پشیمانی به بار می آورد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضْبُهُ وَ شَهْوَتُهُ، فَهُوَ فِي حَيْزِ الْبَهَائِمِ⁽¹⁹⁰⁾.

«کسی که غضب و شهوتش بر او غلبه دارد، در زمره چهارپایان است.»

یعنی اوصاف او مانند حیوانی است که قادر به مهار غریزه خشم و شهوت خود نیست. حیوانات دارای چنین صفتی اند که به محض طغیان غریزه شهوت، هیچ توجهی به اطراف ندارند که در ملا و منظر دیگران است، بلکه بی مهابا به ارضای غریزه شهوت و خشم می پردازند. تفاوت انسان با حیوانات در عقل و توجه به جایگاه، مکان، زمان و طرف مقابل و توجه به آثار حرکتی است که می خواهد انجام دهد.

انسانی که غریزه خشمش طغیان می کند و بر او غلبه دارد، از محدوده انسانیت خارج می شود. در نتیجه هر بدی و شری را مرتکب می شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ⁽¹⁹¹⁾.

«غضب، کلید همه بدی ها است.»

وقتی که خشمگین می شوید به خدا پناه برید؛ چون وقتی خشم طغیان کند و انسان بر آن تسلط نداشته باشد، به هر عمل زشتی روی می آورد. خشم، چنان پرده و حجابی مقابل عقل و چشم بصیرت انسان می کشد که دیگر هیچ چیزی جز خشم بر وجودش مستولی نمی شود و برای عقل جایی نمی ماند.

راه سوم مهار خشم، توجه به آثار و فواید حلم و بردباری است؛ زیرا باعث می شود انسان، آرامش و سکون خود را در خشم و عصبانیت نبیند و دست به انتقام جویی نزند. امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

مَا تَجَرَّعَتْ جُرْعَةٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةِ غَيْظٍ لَا أَكْفَى بِهَا صَاحِبَهَا⁽¹⁹²⁾.

«من نوشیدنی ای نوشیده ام که گواراتر از آن خشم و غضبی باشد که فروخورده ام».

امام علیه السلام در این روایت فرو بردن خشم را به فرو بردن یک جرعه آب گوارا تشبیه کرده، می فرمایند: من هرگز کسی را که بر او خشم گرفتم، مجازات نکردم و این شیرین ترین لحظات زندگی من بوده است.

اگر انسان تشنه باشد، نوشیدنی گوارا برای او بسیار محبوب خواهد بود. انسانی که خشمگین می شود مانند تشنه ای است که دوست دارد عطش خشم را به طریقی خاموش کند. خشم، مثل احساس تشنگی است. چگونه وقتی انسان احساس تشنگی می کند، هیجان درونی وی تحریک می شود، هنگام عصبانیت نیز شبیه آن هیجان بر درون انسان حاکم می شود و این هیجان درونی را زمانی می تواند آرام کند که انتقام بگیرد و یا کاری انجام دهد، فحشی بدهد، دستی دراز کند و حرکتی انجام دهد.

آنچه ذکر شد در مدح فرو خوردن خشم بود. مسئله مورد نظر ما حلم و بردباری است. اما چرا به کظم غیظ اشاره شد؛ چون حلم و بردباری بالاتر از کظم غیظ است. کظم غیظ یعنی کسی که به هیجان در می آید و آثار عصبانیت و تندخویی در او مشاهده می شود، خود را مهار کند، اما حلیم و بردبار کسی است که نفس خود را طوری تربیت کرده است که هرگز در مقابل پیش آمدها و حوادث، غریزه خشمش بی جهت طغیان نمی کند. به یقین چنین فردی، برتر از کسی است که فقط خشم خود را فرو می خورد. در روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام درباره کظم غیظ آمده است که می فرمایند:

مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى اِمْتِصَائِهِ حَسَا اللَّهُ قَلْبَهُ اءَمْنَا و اءِيمَانَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

(193)

«اگر کسی خشم خود را فرو ببرد در حالی که قادر به بروز و اعمال آن است، خداوند متعال روز قیامت او را از آرامش و طمانینه بهره مند خواهد ساخت.»

آن جا که همه، گرفتار عوارض سوء و وحشت و هول و هراس قیامت هستند، خداوند به او سکون و آرامش خواهد داد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما من عبد كظم غيظاً غريزه، آن است که خداوند در دنیا و آخرت به فروخورنده خشم عزت و سرافرازی می دهد.»

در قرآن کریم می خوانیم:

والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين ⁽¹⁹⁵⁾.

«انسان هایی که به هنگام طغیان غریزه خشم، آن را فرو می برند و از جرم مجرم و بدی مردم اغماض کرده، آنها را می بخشایند و علاوه بر این، احسان هم می کنند؛ و خداوند دوستدار نیکوکاران است.»

همان طور که در مقدمه کتاب نیز آمد، کظم غیظ، یکی از بارزترین صفات پسندیده امام سجاد علیه السلام بوده است. در تواریخ معتبر نقل شده است که امام سجاد علیه السلام کنیزی در منزل داشتند. روزی هنگامی که آب می ریختند تا حضرت دستشان را بشویند، ظرف آب افتاد و دست امام علیه السلام مجروح شد. با توجه به این که او در خانه امام علیه السلام تربیت شده بود، تا این اتفاق افتاد آیه الكاظمين الغيظ را تلاوت کرد. امام علیه السلام فرمودند: من خشم خود را فرو بردم. گفت: والعافين عن الناس حضرت فرمودند: تو را بخشیدم. گفت: والله يحب المحسنين فرمودند: تو را در راه خدا آزاد کردم ⁽¹⁹⁶⁾.

این نمونه عملی توجه به دستورات اخلاقی شرع مقدس است که درمان همه بیماری ها و کسالت های روحی و روانی است.

در دعاهای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمودند:

اللَّهُمَّ اءْغِنْنِي بِالْعِلْمِ وَ زَيْنِي بِالْحِلْمِ ⁽¹⁹⁷⁾.

«خدایا! مرا با علم، بی نیاز کن و با حلم، زینت بده».

از این کلام حضرت معلوم می شود که حلم به انسان شخصیتی زیبا و شاداب می بخشد. زیبایی آن است که در چشم دیگران خوب به نظر آید و دیگران از او لذت ببرند.

خداوند، خلقت انسان را این گونه قرار داده که از هر نوع زیبایی و بی نظمی، لذت می برد. زیبایی به معنای «موزون بودن» است. چهره زیبا، چهره ای است که چشم و بینی و دهان و کیفیت ترسیم خطوط آن، موزون تر از سایر چهره ها است. طبعا حلم و بردباری هم صفتی است برای سیرت انسان.

همان طور که صورت زیبا مطلوب است، سیرت زیبا نیز مطلوب است. زیبایی سیرت در گرو بردباری و حلم است. اگر کسی متصف به صفت حلم شد سیرت او مزین شده است؛ همان طور که اگر چهره زیبایی مزین شود، دوست داشتنی تر می شود، طبعا اگر سیرتی، به حلم و بردباری تزئین شود، مقبولیتش بیشتر می شود. از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است:

خمس من سنن المرسلين: الحياءُ و الحلمُ و الحجامَةُ و السَّوَاكُ و التَّعَطُّرُ ⁽¹⁹⁸⁾.

«پنج چیز از سیره و سنت انبیای الهی است؛ حیا و خویشتن داری و حجامت و مسواک کردن و خود را خوشبو کردن».

اصولا اگر انبیای الهی واجد صفت حلم نبودند، هرگز توفیقی در نشر و اشاعه پیام وحی نمی داشتند.

درباره موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده اند: او چوپانی می کرد، بزغاله ای از گله جدا شد و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دنبال خود کشید. طبیعی است که در مقابل این تخلف و نافرمانی غریزی، حیوان که به طور طبیعی باید همراه گله باشد، اگر از گله جدا شود، چوپان عکس العمل نشان می دهد؛ مخصوصا اگر در گرما چوپان را بیازارد. وقتی که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به حیوان رسید او را در آغوش گرفت و دست ملاحظت و نوازش به سر حیوان کشید و فرمود: که چرا هم خود را آزردی و هم مرا؟ (199).

در تعبیری از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که می فرمایند:

لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا (200).

«کسی عابد نخواهد بود، جز این که حلیم و بردبار باشد».

در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند:

إِبْتِغُوا الرَّفْعَةَ عِنْدَ اللَّهِ تَحَلُّمٌ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ وَ تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ (201).

«به دنبال بالا بردن مقام خود نزد خدا باشید در مقابل کسی که از روی جهل، عمل ناپسندی انجام می دهد صبر پیشه کن و آن را که تو را محروم می کند از عطای خود بهره مند ساز».

در تعبیر دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُدْرِكُ بِالْحِلْمِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ (202).

«گاه انسان در سایه حلم به مرتبه ای می رسد که خداوند بزرگ، آن را برای روزه داران و شب زنده داران شب ها فراهم کرده است».

یعنی بدون این که رنج عبادت را متحمل شود و مشقت گرسنگی و بیداری شب را تحمل کند، خداوند در سایه حلم او همان مرتبه و مقام را به او می دهد.

ره آورد حلم و بردباری

روایات و سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در باب حلم و بردباری و تخلق به این خلق ارزشمند، فراوان است که در آنها، انسان ها را به روش های گوناگون به این صفت برتر توصیه فرموده اند؛ چون نبود این صفت، به بسیاری از بلوهای اجتماعی دوران های مختلف دامن زده است؛ از آن جمله روایتی که در صفحات قبل نقل کردیم:

شخص اعرابی آمد و از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تقاضای موعظه کرد. حضرت به او فرمودند: غضب نکن. مرد اعرابی می گوید: به قبیله ام بازگشتم و دیدم میان دو قبیله جنگ و نزاعی در گرفته است - در آن شرایط وقتی قبایل به جان هم می افتند، دیگر افراد سؤال نمی کردند که این جدای برای چیست؟ هر کسی در هر قبیله ای که بود، به عنوان دفاع از قبیله خود، به میدان می آمد و گاهی خون های زیادی ریخته می شد - وقتی منازعه بین قبیله خود و قبیله دیگر را دیدم، به یاد سخن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افتادم که فرمودند: غضب نکن! رفتم و از ماجرا سؤال کردم و مطلع شدم و توانستم در سایه همین کلام پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دو قبیله را صلح دهم ⁽²⁰³⁾.

متأسفانه بسیاری از نابسامانی های اجتماعی امروز و حوادثی که حتی در کانون کوچک، مانند خانواده و یا میان همسران، برادران، فرزندان و... اتفاق می افتد، به این دلیل است که افراد از آغاز سعی نکرده اند این صفت زیبا و ارزشمند را که مایه زینت و جلال و شوکت انسانی بشر است، در خود ایجاد کنند.

در حق همسایه، امام سجاد علیه السلام، می فرمایند:

تَرُدُّ عَنْهُ لِسَانَ الشَّتِيْمَةِ.

منشا بدگویی، عصبانیت و فقدان حلم و بردباری است. طبیعی است که اولین عکس العمل تهییج غریزه خشم در زبان انسان ظاهر می شود؛ یعنی وقتی انسان خشمش طغیان کرد، اولین راهی که برای تسلی دل خود می آزماید، بدگویی و دشنام است.

11 - دفع بدگویان و دشنام دهندگان همسایه

حضرت می فرمایند:

تَرُدُّ عَنْهُ لِسَانَ الشَّتِيمَةِ، وَ تُبْطِلُ فِيهِ كَيْدَ حَامِلِ النَّصِيحَةِ، وَ تُعَاشِرُهُ مُعَاشِرَةَ كَرِيمَةٍ.

از حقوقی که همسایه به انسان دارد این است که اگر در غیاب او به زشتی از وی یاد کردند و یا بدگویی کردند، از او دفاع کند که این سیره و سنت رسول الله ﷺ بوده است.

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار روایتی را درباره عکرمة بن ابی جهل نقل می کند که در حالتش نوشته اند:

كَانَ شَدِيدَ الْعَدَاوَةِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هُوَ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ أَسْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ دِمَائِهِمْ، وَ أَمَرَ بِقَتْلِهِمْ أَيْنَمَا وَجَدُوهُمْ، وَ أَنْ كَانُوا مُتَلَقِّينَ بَأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ (204).

«با پیامبر ﷺ بسیار دشمنی می کرد و یکی از چهار نفری بود که حضرت پیامبر ﷺ خون آنها را هدر اعلام کرده بودند و دستور داده بودند که مردم هر جا این چهار نفر را یافتند بکشند هر چند به برده کعبه آویخته باشند».

وقتی پیامبر ﷺ مکه را فتح کردند، یکی از چهار نفری که خونس را مباح کردند عکرمة بن ابی جهل بود. او فرار کرد و سوار بر کشتی شد، بادی وزید و کشتی در اثر توفان و امواج در خطر غرق شدن قرار گرفت. با خدا پیمان بست

که اگر نجات پیدا کند، به سراغ پیامبر رفته و با او بیعت کند و مسلمان شود. عکرمه نجات پیدا کرد و خدمت پیغمبر ﷺ رسید. حضرت از او استقبال کردند و با او معانقه نمودند. بعد از این ماجرا گاهی مسلمانان در غیابش از او چنین تعبیر می کردند:

هذا ابنُ عدوِّ اللهِ ابي جهل این فرزند دشمن خدا ابی جهل است. عکرمه رفت خدمت پیغمبر ﷺ و شکوه کرد. حضرت فرمودند: که شما به عنوان مسلمان حق ندارید از مسلمان دیگری بدگویی کنید؛ گرچه آن شخص عکرمه بن ابی جهل باشد که روزی مهدورالدم شناخته شده بود.

12 - آگاه نمودن همسایه به خیانت دیگران

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

و تُبْطَلُ فِيهِ كَيْدَ حَامِلِ النَّصِيحَةِ.

یعنی اگر می بیند کسی با عنوان دوستی، در صدد خیانت به همسایه است، باید تا آنجا که می تواند ابتدا، همسایه را به این خیانت آگاه کند و آن کید و مکر را به هر ترتیب ممکن بی اثر کند.

قبلا نصح را معنی کردیم و گفتیم نصح به معنای خلوص است و کسی را دوست ناصح می گویند که در دوستی او غش و حيله نباشد.

همه آنچه که ذکر شد، برای ایجاد یک اجتماع سالم و به دور از زشتی است؛ چرا که این زشتی های اخلاقی سلامت جامعه را تهدید می کند و در سایه این قوانین و حقوق است که یک اعتماد و اطمینان متقابل بین طبقات و اصناف مختلف اجتماعی ایجاد می شود تا رسیدن به غرض نهایی آفرینش ممکن شود. از آنچه که به این اعتماد عمومی ضربه می زند و بنای مستحکم سلامت و عدالت را ویران می کند، نهی شده است و به آنچه که در بنیان این ساختمان و

استحکام آن موثر می افتد، امر و سفارش شده است. از جمله مواردی که بدان امر شده خلوص و نصح در ایجاد این روابط است.

روابط بین انسان ها به ویژه همسایگان باید رابطه ای خالصانه و به دور از هر مکر و حيله و نیرنگ باشد. غش، خیانت و سوء استفاده از اعتماد افراد منشا بسیاری از واماندگی های معنوی و انحطاطهای اخلاقی جوامع ما است.

سقوط جوامع در مهالک اخلاقی، از تخلفات فردی آغاز می شود، آنگاه به افراد دیگر سرایت می کند و به تدریج همه جامعه را به تخلف از مسیر صحیح انسانی می کشاند. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْإِيمَانَ وَ لَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ ⁽²⁰⁵⁾.

«بدترین مردم کسانی اند که به رعایت امانت مردم، اعتقاد ندارند و از خیانت پروا ندارند».

در سخن دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

غَايَةُ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْخَلِّ الْوَدُودِ الْعَهْدِ ⁽²⁰⁶⁾.

«اوج خیانت، خیانت به دوست مهربان و شکستن عهد و پیمان ها است».

خائن ترین انسان ها کسی است که از دوستی و اعتماد دیگران سوء استفاده

کند. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ حَجِّهِ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى صَدَقِ الْحَدِيثِ وَ إِدَاءِ الْإِيمَانَةِ ⁽²⁰⁷⁾.

«به نماز و روزه فراوان و حج و حتی معروفی که ظاهر انسان ها را می سازد یا در دل شب بلند می شوند و صدای ناله و گریه شبانه آنها برمی خیزد، توجه نکنید - هیچ کدام نشانه ایمان آنها نیست - بلکه به راست گفتاری و امانتداری آنها نگاه کنید».

اگر می خواهید ایمان افراد را بسنجید که تا چه اندازه به راستی و موازین ایمانی پایبند هستند، جز با نظر کردن در سلوک و رفتار آنها میسر نخواهد بود که این رفتار و منش، مخل سلامت اجتماع نباشد؛ برخلاف بسیاری از ادعاها که باید با امور مثبت ثابت شود، این جا تورع از خیانت و پروا از تجاوز به حقوق دیگران، شرط پذیرش ایمان است.

مرحوم صدوق از امام سجاد ع نقل می کند که حضرت فرمودند:
عليكم بآءاءِ الاءمانةِ فوالذی بعث محمداً صلى الله عليه وآله بالحق نبياً، لواءن قاتل
أبى الحسين بن علىّ عليهما السلام ائتمنتى على السيف الذى قتله به لآءدئته اليه
(208)

«قسم به آن خدایی که جدم را به پیامبری برگزید، اگر قاتل پدر من، شمشیری که پدرم را با آن به شهادت رسانید، به امانت نزد من بگذارد، من آن را به عنوان امانت برمی گردانم».

در روایتی از امیرالمؤمنین ع نیز آمده است که فرمودند:

الخیانةُ دلیل علی قلةِ الورعِ و عدمِ الدیانةِ (209).

«خیانت، نشانه بی پروایی و بی دینی است».

یعنی اگر کسی خائن شد، جای هیچ شبهه ای نیست که نمی توان او را متدین دانست. نکته قابل توجه در بحث خیانت این است که خیانت برای انسان هایی امکان پذیر است که به نحوی به آنها اعتماد می شود؛ اگر افراد، انسان ها را بشناسند راه برای خیانت بسته خواهد بود. خیانت به معنای سوءاستفاده از اعتماد و اطمینان متقابل است.

امام علیه السلام همسایه را موظف می کند که اگر متوجه شد کسی در لباس دوستی می خواهد به همسایه او خیانت کند، خلوص اقتضا می کند او را معرفی کرده، این کید و حيله را باطل کند.

آخرین سخن امام علیه السلام این است که:

تُعَاشِرُهُ مُعَاشِرَةٌ كَرِيمَةٌ.

در معاشرت و مراوده با یکدیگر، اخلاق کریمانه باید رعایت شود، با او با بزرگواری معاشرت کند.

33 - حق دوست

وَ اءَمَّا حَقُّ الصَّاحِبِ فَاَنْ تَصْحَبَهُ بِالْفَضْلِ مَا وَجَدْتَ اِلَيْهِ سَبِيلاً وَ اءَلًا فَلَا اءَقْلَّ
مِنَ الْاِءْنِصَافِ وَ اءَنْ تُكْرِمَ كَمَا يُكْرِمُكَ وَ تَحْفَظُهُ كَمَا يَحْفَظُكَ وَ لَا يَسْبِقُكَ فِيمَا
بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ اِلَى مَكْرَمَةٍ فَاِنَّ سَبْقَكَ كَافَاةٌ لَهُ وَ لَا تَقْصِدْ بِهِ عَمَّا يَسْتَحِقُّ مِنَ الْمَوَدَّةِ
تُلْزِمُ نَفْسَكَ نَصِيحَتَهُ وَ حِيَاطَتَهُ وَ مَعَاذَتَهُ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ وَ مَعُونَتَهُ عَلَى نَفْسِهِ
فِيمَا لَا يَهُمُّ بِهِ مِنْ مَعْصِيَةِ رَبِّهِ ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَ لَا تَكُونُ عَلَيْهِ عَذَابًا وَ لَا
قُوَّةً اِلَّا بِاللّٰهِ.

«اما حق رفیق و دوست تو این است که تا می توانی او را با فضل و بزرگواری همراهی کنی و گرنه حداقل درباره او جانب انصاف را نگه داری و آن طور که او تو را اکرام می کند، وی را اکرام کنی و همان طور که او تو را حفظ می کند، تو هم او را نگهداری کنی.

مراقب باش که همواره در مکارم اخلاق از او پیش قدم باشی و اگر او بر تو سبقت گرفت، در دوستی با او آن را عوض دهی. تا آن جا که شایسته است خود در خیر خواهی و نگهداری و یاری او، کوتاهی مکن و تا آن جا که به نافرمانی خدا اقدام نکرده، خود را موظف بدان و بر او رحمت باش؛ نه رنج و عذاب».

این مجموع حقوق هشتگانه ای است که امام سجاد علیه السلام برای دوست ذکر کرده اند. بسیاری از این حقوق را همراه با اضافاتی در حق برادر - به معنای وسیعش - مطرح کردیم در این جا برای روشن شدن زوایای سخن امام علیه السلام به موضوع دوستی و رفاقت و ضرورت های آن و میزان تاثیر دوستان از نظر امام علیه السلام می پردازیم تا به تدریج وظایف دوست نسبت به دوست روشن شود و حقوق متقابل آن دو قابل درک و استفاده شود.

ضرورت انتخاب دوست

قبل از هر چیز باید این نکته را یادآوری کنیم که مفهوم دوستی در زبان و ادبیات عرب با تعابیر مختلفی ذکر شده است؛ مثل «اخوت»، «رفاقت» و از دوست با عناوینی مثل «خلیل»، «صاحب»، «مصاحب»، «صدیق»، «حبیب» و «قرین» یاد شده که البته ممکن است در این تعبیرها میزان رابطه و دوستی ها و یا سابقه آن ملاک قرار گرفته باشد، ولی مسلم است که در بیان امام سجاد علیه السلام منظور همان دوستی اصطلاحی و روابط عاطفی میان دو انسان است که از آن به دوستی، رفاقت و صمیمیت تعبیر می شود و این رابطه با توجه به سرشت و فطرت انسان که اجتماعی آفریده شده است، ضروری و اجتناب ناپذیر است و انسان ناچار و نیازمند به انتخاب دوست و مصاحب است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عليكم بالاءِخوانِ فاءِئهمْ عُدَّةٌ في الدُّنيا والآخرةِ اءِ لا تسمعونَ الى قولهِ تعالى
«(فما لنا من شافعينَ و لا صدیقِ حميمٍ ⁽²¹⁰⁾)» ⁽²¹¹⁾.

«حتما برای خود دوستانی بیابید؛ چرا که دوستان ذخایر و پشتوانه های شما در دنیا و آخرتند. آیا نمی شنوید سخن خداوند را که می فرماید: در این روز سخت نه شفيعی داریم و نه دوستی که از ما حمایت کند».

ضرورت داشتن پشتوانه ای همچون دوست در دنیا روشن است. استشهاد به این آیه برای تبیین ضرورت وجود دوست برای آخرت است. افرادی که در دنیا دوستان خوبی نداشته اند، روز قیامت حسرت می خورند که دوست و همراهی ندارند تا از آنها شفاعت کند. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

مَنْ فَقَدَ اءِخا في اللهِ فكاءِئما فَقَدَ اءِشرفِ اءِعضائهِ ⁽²¹²⁾.

«اگر کسی دوستی را که در راه خدا با او دوستی می کرده، از دست بدهد، مثل این است که شریفترین اعضای بدن خود را از دست داده است».

همان طور که انسان وقتی یکی از اعضای خود را از دست بدهد، احساس کمبود و خلاء می کند، اگر دوستی از دوستان خوب و واقعی خود را نیز از دست بدهد همان احساس به او دست خواهد داد؛ یعنی ضرورت آن برای همه انسان ها قابل درک و لمس است. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

المؤمن اءخو المؤمن كالجسد الواحد ائن اشتكى شيئا منه وجد اءلم ذلك في سائر جسده ⁽²¹³⁾.

«مومن برادر مومن است؛ مانند یک بدن که اگر عضوی از آن به درد آید، رنج آن را همه اعضای بدن احساس می کنند».

شعر سعدی نیز برگرفته از همین روایت است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
سخن لطیف دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

لكل شىء ىستريح اليه، و اءن المومن لىستريحُ الى اءخيه المومن كما ىستريحُ الطيرُ الى شكله ⁽²¹⁴⁾.

«هرکس با چیزی به آرامش می رسد و موجبات راحتی اش فراهم می شود؛ مومن با هم سخنی و همنشینی با مومن دیگر، آرامش پیدا می کند؛ درست مثل پرندگان که وقتی کنار یکدیگرند، احساس آرامش می کنند».

بنابراین، احساس نیاز به دوست، یک احساس طبیعی است که در همه فطرت های سالم نهفته است و معارف ما به این احساس نهفته اشاره کرده و راه های شکوفایی آن را نمایانده است. قرآن به پیغمبر ﷺ خطاب می فرماید:

لَوْ اءَنفَقْتَ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا مَّا اءَلَّفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و لَكِنَّ اللّٰهَ اءَلَّفَ بَيْنَهُمْ
(215)

«اگر آنچه را که روی زمین است، می بخشیدی نمی توانستی بین قلوب ایشان الفت ایجاد کنی، ولی خدا میان آنها الفت ایجاد کرد».

در جای دیگر می فرماید:

فَاءَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اءِخْوَانًا (216).

«او در میان دل های شما، الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او، برادر شدید».

در روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده است که حضرت می فرمایند:

المومنُ اَلْفُ مَاءِ لُوفٍ، و لا خَيْرَ فِيمَنْ لا ياءَلْفُ و لا يُؤَلَّفُ (217).

«مومن هم انس می گیرد و هم دیگران با او انس می گیرند و در کسی که نه

خود با دیگران مانوس است و نه دیگران با او مانوسند خیری نیست».

داشتن تناسب روحی با دوست

شرط الفت انسان ها با یکدیگر، تناسب روحی و روانی است؛ یعنی این ارواح انسانی اند که دیگران را به سوی خود جلب می کنند. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

الاءِرواحُ جنودٌ مَجَنَّدَةٌ فما تَعَارَفَ مِنْهَا اِتَّالَفَ و ما تَتَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ (218).

«ارواح با یکدیگر تناسب دارند و همدیگر را می شناسند - یعنی به واسطه

این تناسب ها است که یکدیگر را جذب می کنند - آنها که نمی توانند با هم

مانوس شوند، خود به خود از یکدیگر دفع می شوند».

نکته مهم این است که انسان ببیند که به چه روح هایی جذب می شود و یا چه افرادی را به خود جذب می کند؟ به جوانان عزیز توصیه می شود که در انتخاب دوست، نهایت دقت را بکنند، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ ⁽²¹⁹⁾.

«انسان به راه و روش دوست و همنشین خود می رود».

از حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که می فرمایند:

إِنَّمَا يُعْرَفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ، وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ ⁽²²⁰⁾.

«انسان را معمولاً با نزدیکان و دوستانش می شناسند و به آنها نسبت می

دهند».

وقتی انسان می خواهد با فردی ارتباط دوستانه برقرار می کند و او را نمی شناسد برای قضاوت درباره او، دوستانش را ملاک قرار می دهد و دلیل آن تاثیر و تاثر متقابل است که وجدان عمومی همه انسان ها آن را درک می کند؛ اگر از کسی بپرسند که چرا فلانی را به صفت دوستش متصف می کنی، می گوید: اگر با هم تناسب نداشته باشند، با هم رفاقت نمی کنند. در سوره مبارکه فرقان به نکته قابل توجهی اشاره شده، خداوند می فرماید:

و يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا # يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا # لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ⁽²²¹⁾.

«و به خاطر آور روزی را که ستمکار دست خود را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی بودم! ای وای بر من، کاش فلان شخص گمراه را به دوستی برنگزیده بودم! او مرا از یادآوری حق

گمراه ساخت بعد از آن که یاد حق به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است».

بر اساس این آیات و روایات، انتخاب دوست یک مسئله بسیار مهم و در مبانی معرفتی ما مورد اهتمام است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

مَنْ أَرَادَ اللهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا (222).

«اگر اراده الهی به خیر - دنیا و آخرت - کسی تعلق گرفته باشد - و واقعا در سرشت اولیه اش خیر و خوبی یافت شود، - خدا دوست خوبی را نصیب او می کند».

خداوند وعده کرده است که اگر انسانی مورد عنایت ویژه او قرار گیرد، کاری می کند که انسان صالحی در سر راه او قرار گیرد، و برای او دوست خوبی شود، پس دوستان خوب، نعمت های الهی اند.

در نامه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به حارث همدانی توصیه های فراوانی شده است؛ جمله ای از آن مربوط به بحث ما است:

وَاحْذَرِ صَحَابَةَ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ وَ يُنْكَرُ عَمَلُهُ فَأِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ (223).

«ای حارث! از یارانی که در فکر و نظر ضعیفند و عمل آنها ناشایست است برحذر باش! زیرا مقیاس سنجش شخصیت هر کس یاران او هستند».

صرف نظر از ضرورت انتخاب دوست، یکی از نکات بسیار مهم درباره دوستی ها و ارتباطات، توجه به انتخاب دوست است.

دوستانی که انسان پیدا می کند، نسبت به انسان حقوقی پیدا می کنند که این حقوق را از کلام امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام بیان خواهیم کرد، ولی نکته ظریفی را باید در این دوستی ها رعایت کرد و آن این که ارتباط دو مومن با یکدیگر در همان

قدم های آغازین مهم و مورد توجه است. در روایت معتبری از امام صادق علیه السلام آمده است:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لِي مَنْ صَحْبِكَ فَقُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِي قَالَ فَمَا فَعَلَ قُلْتُ مُنْذُ دَخَلْتُ لَمْ أَعْرِفْ مَكَانَهُ فَقَالَ لِي أَمَا مَا عَلِمْتَ أَنَّ مَنْ صَحِبَ مُؤْمِنًا أَرْبَعِينَ خُطْوَةً سَاءَ لَهُ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ⁽²²⁴⁾.

«کسی خدمت امام علیه السلام رسیده و عرض کرد که من از راه رسیده ام، حضرت فرمودند: چه کسی با تو بود؟ گفت: یکی از برادران مسلمان و شیعه همراه من بود، حضرت فرمودند: وقتی از سفر آمدی آن دوستت که همراه تو بود، کجا رفت؟ و چه کرد؟ او گفت: از وقتی که وارد مدینه شدم، نمی دانم کجا رفته و کجا ساکن شده است، حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که اگر چهل گام با کسی برداشتی - او حق دوستی و رفاقت بر گردن تو دارد - روز قیامت از این مقدار دوستی سؤال خواهد شد».

منظور حضرت این است که چگونه تو چند روز است وارد مدینه شده ای و از مسکن و مأوای او بی خبری؟

قرآن نیز موازینی را برای انتخاب دوست بیان فرموده و به انسان های مومن هشدار می دهد که از انتخاب دوستانی که موجب انحراف در عقیده می شوند پرهیز کنند.

در سوره مبارکه انعام آمده است:

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُونَ حَدِيثَ غَيْرِهِ وَ أَمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ⁽²²⁵⁾.

«هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین».

آنان که حقایق آفرینش را درک کرده اند و نشانه های وجود خدای خالق را به بازی گرفته اند، شایسته معاشرت و دوستی نیستند. بر اساس نص آیه بعد که می فرماید:

و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء و لکن ذکری لعلهم یتقون⁽²²⁶⁾.

«و اگر افراد با تقوا برای ارشاد و اندرز با آنها بنشینند، چیزی از حساب و گناه آنها بر ایشان نیست؛ ولی این کار، باید تنها برای یادآوری آنها باشد، شاید بشنوند و تقوا پیشه کنند».

اگر کسی قلب و دلش به تقوای الهی استوار گشته و احتمال تاثیرپذیری او منتفی باشد، می تواند برای نصیحت و تنبه با چنین افرادی معاشرت کند. همچنین در آیه دیگر می فرمایند:

و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیاة الدنیا⁽²²⁷⁾.

«رها کن کسانی را که آیین فطری خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا، آنها را مغرور ساخته است».

بر این اساس، گروهی را که خلاف دعوت عقل و دین فطری، فریب دنیا را خورده اند و دین را بازیچه قرار می دهند و زندگی دنیا، آنها را مغرور ساخته است رها کن چون آنها لیاقت و شایستگی دوستی ندارند.

اهمیت دقت در انتخاب دوست

آیات کریمه قرآن مؤمنان را از ایجاد ارتباط با گروه هایی که دچار انحراف عقیدتی و فطری هستند، باز می دارد. در سوره مبارکه فرقان صریحا اعتراف انسان را در ندامت و پشیمانی از انتخاب دوست بیان می کند و می فرماید:

و یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ عَلٰی یدیهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِیْ اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیْلًا # یَا
وِیْلَتِیْ لَیْتَنِیْ لَمْ اءْتَّخِذْ فَلَانَا خَلِیْلًا # لَقَدْ اءْضَلَّنِیْ عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِیْ (228).

«و به خاطر آور روزی را که ستمکار دست خود را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی بودم! ای وای بر من، کاش فلان شخص گمراه را به دوستی برگزیده بودم! او مرا از یادآوری حق گمراه ساخت بعد از آن که یاد حق به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است.»

آیه شریفه، ضمن یادآوری فطری بودن دین و قوت آیات الهی، ناظر به این جهت است که: اولاً، دین فطری است و آیات الهی دلالت بر وحدانیت خدا دارد و همواره خطر تاثیرپذیری انسان از همنشینی با افراد سست عقیده و فاسد وجود دارد و مؤمنان باید از این خطر برحذر باشند؛ ثانیاً، اگر انسانها با افراد دیگر همنشینی کنند؛ خواه ناخواه به صفات آنها متصف خواهند شد.

الف - خطر تاثیرپذیری

سلیمان جعفری می گوید:

سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ لَآءِی: مَا لِی رَاۤءَیْتُکَ عِنْدَ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ
یَعْقُوبَ؟ قَالَ: اِنَّهُ یَقُولُ فِی اللّٰهِ قَوْلًا عَظِیْمًا: یَصِفُ اللّٰهُ تَعَالٰی وَ یَحُدُّهُ، وَ اللّٰهُ لَا
یُوصَفُ، فَاَمَّا جَلَسْتَ مَعَهُ وَ تَرَکْتَنَا وَ اَمَّا جَلَسْتَ مَعَنَا وَ تَرَکْتَهُ، فَقَالَ: اِنَّ هُوَ
یَقُولُ مَا شَاءَ اِیُّ شَیْءٍ عَلٰی مَنْهٖ اِذَا لَمْ اَعْقِلْ مَا یَقُولُ؟ فَقَالَ لَهٗ اَبُو الْحَسَنِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: اءما تخافُ ان يَنْزِلَ به تَقْمَةٌ فَتُصِيبُكُمْ جميعاً؟ اءما علمتَ بالذی كان منه اصحاب موسى و كان اءبوه من اصحاب فرعون فلما لَحِقَتْ خیلُ فرعون موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخَلَّفَ عنه لِيَعِظَهُ و اءدرکه موسى و ابوه يُرَاغِمُهُ حتى بلغا طرف البحر فغرقا جميعاً فاءتی موسى الخبرُ فساءل جبرئیل عن حاله فقال له: غرق رَحِمَهُ اللهُ و لم یکن علی راءى اءبیه لکن النقمَةَ اذا نزلت لم یکن لها عن قاربِ المَذْنِبِ دفاع

(229)

« شنیدم امم هفتم موسى بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ به پدرم فرمود: ابوهاشم! چرا تو با این فرد - عبدالرحمن بن یعقوب - همنشینی می کنی؟ پدرم گفت: او دایی من است. حضرت فرمودند: در عقیده او خدا طوری است که این تلقی انحرافی در عقیده است، قائل به تجسم الهی بوده است - یا باید دوستی او را انتخاب کنی و یا همنشینی ما را، پدرم گفت: من به گفته او اعتقاد ندارم پس همنشینی با او چه اشکالی دارد؟ حضرت فرمودند: آیا از خدا نمی ترسی که عذابی نازل شود و همه شما را از بین ببرد؟ داستان کسی را که از اصحاب حضرت موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و پدرش از اصحاب فرعون، نشنیده ای. او برای نحصیحت کردن پدرش و شناساندن حضرت موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ از او جدا شد ولی پدرش نمی پذیرفت. او همراه لشکر فرعون بود تا آنها در دریا غرق شدند و او هم همراه آنان غرق شد. جریان را به حضرت موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر دادند ایشان در مورد او از جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کردند. جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: خدایش رحمت کند غرق شد ولی بر اعتقاد پدرش نبود اما وقتی عذاب نازل شود، کسی که همنشین گناهکار است را هم در خود می گیرد».

این نتیجه همراهی با کسانی است که صلاحیت اعتقادی ندارند و وعده الهی هم تخلف ناپذیر است. شعیب عقرقوفی می گوید:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ إِذْ سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا... ⁽²³⁰⁾ فَقَالَ أَنَا عَنِّي بِهَذَا إِذَا سَمِعْتُمُ الرَّجُلَ الَّذِي يَجْحَدُ الْحَقَّ وَيَكْذِبُ بِهِ وَيَقَعُ فِي الْإِثْمَةِ فَقُمْ مِنْ عِنْدِهِ وَلَا تُقَاعِدْهُ كَأَنَّا مَنْ كَانَ ⁽²³¹⁾.

« از امام صادق عليه السلام درباره این آیه سؤال کردم که: خداوند این حکم را در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند. حضرت فرمودند: وقتی می شنوید که انسانی حق را می شنود و نمی پذیرد و یا اعتقاداتش درباره ائمه عليهم السلام انحرافی است. هرگز با او همنشینی نکنید و از نزد او برخیزید، حتی در نزد او، درنگ کردن هم جایز نیست». در ادامه این مطلب علاوه بر نهی از معاشرت با منحرفان اعتقادی، همچنین معاشرت با کسانی که در التزامات عملی به احکام دین و شرع ضعیف هستند و از معصیت و گناه پروا ندارند نهی شده است. از امام صادق عليه السلام روایت شده است که می فرمایند:

لَا يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ إِذْ يَجْلِسُ مَجْلِسًا يُعْصِي اللَّهَ فِيهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَغْيِيرِهِ ⁽²³²⁾.
«سزاوار نیست انسان مومن با کسانی هم مجلس شود که آنها در آن مجلس معصیت خدا می کنند و او قادر بر تغییر و هدایت آن جماعت نیست».

همچنین امام صادق عليه السلام در سخن دیگری می فرمایند:

لَا تَصْحَبَ الْفَاجِرَ فَيُعَلِّمَكَ مِنْ فُجُورِهِ ⁽²³³⁾.

«با افراد گناهکار و اهل فجور مصاحبت و همنشینی نکن؛ چرا که گناه را به تو می آموزند».

به نظر می رسد که در این ارشادات، هم به خطر تاثیرپذیری انسان توجه شده است و هم به حفظ حیثیت اجتماعی انسان.

ب - متصف شدن به صفات دوست

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که می فرمایند:

مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تَوْرَثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ وَ مُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تُلْحِقُ
الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَ مُجَالَسَةُ الْفَجَّارِ لِلْأَبْرَارِ تُلْحِقُ الْفَجَّارَ بِالْأَبْرَارِ فَمَنْ اشْتَبَهَ
عَلَيْكُمْ أُمَّرَةً وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلُطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ
عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُونُوا عَلَى دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ مَنْ كَانَ يَوْمًا مِنَ اللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤَاخِئَنَّ كَافِرًا وَ لَا
يُخَالِطَنَّ فَاجِرًا وَ مَنْ آخَى كَافِرًا أَوْ خَالَطَ فَاجِرًا كَانَ فَاجِرًا كَافِرًا (234).

نتیجه همنشینی با افراد شرور و منحرف - به دلیل شرارت آنها در اعتقاد و عمل - از بین رفتن سلامت بینش است که موجب سوءظن به نیکان می شود؛ که دلیل آن، خصیصه تاثیرپذیری انسان است. همین طور اگر افراد شریری با خوبان همنشین شوند از خوبان اثر می پذیرند و باعث می شود که آنها نیز به ابرار بپیوندند.

اگر کسی را نمی شناسید، نمی دانید از اشرار است یا از ابرار، ببینید با چه کسانی ارتباط دارد. اگر دوستان و معاشران او کسانی اند که به دین خدایند، او هم انسان مومنی است و اگر همنشینان او در زمره مؤمنان نیستند، درباره او هم حکم به غیر مومن بودن کنید. بعد حضرت به فرمایش پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ استشهاد می کنند که فرمودند:

کسی که به خدا و معاد اعتقاد دارد، با کافر پیمان اخوت و برادری نمی بندد و با انسان های فاجر و بدعمل معاشرت نمی کند. کسی که با کافر یا فاجر آمیزش کند، مثل او است.

روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

لَا تَصْحَبَ الشَّرِيرَ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ (235).

«با افراد شرور و فاجر همنشینی نکن که طبع تو بدون آن که متوجه باشی، از آنها اثر می پذیرد».

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مُصَاحِبَةَ الْأَعْمَقِ يُوْشِكُ أَنْ يَتَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِهِ (236).

«کسی که از ارتباط و دوستی با احمق - کسی که در فهم و ادراک ناتوان است - پروا ندارد، احتمال متخلق شدنش به اخلاق او زیاد است».

این ارشادات و توصیه ها، از یک سو باریک بینی و اهتمام دقیق معارف اسلامی را نشان می دهد و از سوی دیگر ظرافت و نازک طبعی بشر و سرعت تاثیر او را قبل از وصول به مرحله کمال انسانی می نمایاند که وقتی مبانی ایمانی و اخلاقی او نیرومند نشده و انعطافش نسبت به حوادث بیرون زیاد است چقدر تاثیرپذیر است. به همین لحاظ امام باقر علیه السلام فرمودند:

لَا تُجَالِسِ الْأَغْنِيَاءَ فَإِنَّ الْعَبْدَ يُجَالِسُهُمْ وَ هُوَ يَرَى أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ فَمَا يَقُومُ حَتَّى يَرَى أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ (237).

«با انسان های ثروتمند نشست و برخاست نکن؛ چون تو طبع ظریفی داری، و قبل از این که با آنها نشست و برخاست کنی تصور می کنی خدا به تو نعمت فراوان داده است، اما وقتی سراغ آنها رفتی، منکر نعمت های الهی می شوی».

این تاثیرپذیری و نازک طبعی بشر است و سرعت تاثر او را نشان می دهد. در روایت دیگری امام جواد علیه السلام می فرمایند:

أَيُّكَ وَ مُصَاحِبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوقِ يَحْسُنُ مَنْظَرَهُ وَ يَقْبَحُ أَثَرُهُ

(238)

«از همنشینی و دوستی با انسان های شرور پرهیز کنید؛ چون مانند شمشیر از نیام برکشیده ای هستند که منظر زیبایی دارند، اما آثار بسیاری خطرناک و ناپسندی از خود برجای می گذارند».

شمشیری که در غلاف باشد، نمی تواند اثر کند، اما شمشیری که از نیام کشیده شده است آثارش بسیار خطرناک است؛ گرچه جلوه خاصی دارد. ارتباط با انسان های شرور نیز این چنین است.

ممکن است انسان درباره خودش بیندیشد که تاثیرپذیر نیست و از این ارتباطها و معاشرتها خسارت و زیانی نخواهد دید و تصور می کند که اگر با افرادی که عقیده فاسد دارند همنشین شود آنها نمی توانند عقیده او را به انحراف بکشانند یا اگر با افراد فاسد و فاجر نشست و برخاست کرد، آنها نمی توانند در او انحراف رفتاری ایجاد کنند، اما حقیقت امر چیز دیگری است.

به لحاظ خطر فوق العاده ای که این معاشرت و ارتباطها در بردارند، در روایات و معارف ما به زبانهای گوناگونی آثار منفی و متعدد این معاشرت ها ترسیم شده است و تنها به تاثیر اخلاقی و رفتاری آن بسنده نکرده اند و در بعضی روایات انسان را به آثار اجتماعی این ارتباطها و پیوندها توجه داده اند و این نیست مگر به دلیل اهمیت حیثیت اجتماعی مؤمنان، که شرع مقدس برای آن ارزش قائل است، و این هم طبیعی است که انسان فطرتا، عزت و سربلندی خود را دوست دارد و در راه حفظ آن می کوشد.

جوانان و نوجوانان عزیز عنایت کنند که وقتی دوران زودگذر جوانی پایان پذیرفت و انسان قدم به میان سالی گذاشت، وجدان عمومی جامعه بر اساس فطرت و طبیعت انسانی درباره او قضاوت می کند. اگر جوان در ایجاد روابط دوستانه و معاشرت ها به این نکته توجه نکرده و با افراد غیر صالح معاشرت کرد

- گرچه تاثیر هم نپذیرفته باشد - درباره خود با دارویی مواجه خواهد شد که برایش غیرقابل باور است؛ یعنی خواهد دید که مردم در اجتماع او را مانند دوستان ناصالحش باور کرده اند و به همان صورتی که درباره آنها قضاوت می کردند درباره او قضاوت می کنند.

معارف ما، چه آیات کریمه قرآن و چه روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام برای عزت نفس مومن، حساب فوق العاده ای باز کرده اند. قرآن می فرماید:

لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ (239).

«عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است».

مومن باید از نظر اجتماعی عزیز باشد و حیثیت و آبروی خود را حفظ کند. و حق ندارد کاری کند که عزت نفس خود را در معرض مخاطره قرار دهد. گرچه جوان به خود مطمئن باشد که از افراد غیرصالح تاثیر نخواهد پذیرفت، اما به خاطر حفظ حیثیت اجتماعی خود باید از ایجاد ارتباط و مراوده و همنشینی با طبقات ناصالح پرهیز کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِيَّاهُكَ وَمُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ (240).

«با افراد فاسق مصاحبت و دوستی نکن؛ چون به همان طبقه ملحق می شوی».

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ (241).

«با کسانی که اهل بدعت و نوآوری در دین هستند، - و دین خدا را به امور دیگری که ربطی به دین و وحی ندارد می آمیزند - همنشینی نکن؛ چون در نزد مردم، یکی از آنها به حساب می آیی».

این توصیه ای است به سیاسیون، که توجه کنند، کسانی به اسم تحول و اصلاحات سیاسی یا فرهنگی و اجتماعی باعث بدعت نشوند و دیگران نیز با همراهی و یا سکوت در قبال گفتار و کردار بدعت گذاران باعث نشوند که هم فکر آنان شناخته شوند. به فرمایش امام صادق علیه السلام که به روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز استشهاد کرده اند:

المَرءُ على دینِ مَنْ يُخَالِلُ فَلْيَتَّقِ اللهَ المَرءُ وَلْيَنْظُرْ مَنْ يُخَالِلُ (242).

«وجدان عمومی، انسان را به راه و روش دوستان و نزدیکانش می شناسد، باید مراقب باشی که با چه کسی پیمان دوستی می بندی.»
 علاوه بر این دو زیان آشکار که بر روابط دوستانه ناسالم مترتب است - انحراف در عقیده و بدنامی و سوء شهرت - معاشرت با طبقات ناصالح و گروه های خاص اجتماعی، عوارض دیگری را نیز در بردارد که هیچ ربطی به تاثیرپذیری و اطمینان به سلامت عقیده و سلامت رفتار ندارند؛ نفس این ارتباط خواه ناخواه خسران و زیانهایی را متوجه انسان می کند.

پنج گروهی که از دوستی با آنان نهی شده است

در روایات ما نیز این طبقات مورد توجه قرار گرفته اند که آنها را بررسی می کنیم: محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت از پدرش امام محمد باقر علیه السلام و ایشان از امام سجاد علیه السلام نقل کرده اند که حضرت فرموده اند:

يا بُنَيَّ انظُرْ خَمْسَةَ فَلَاحِصَاتِهِمْ وَ لا تُحَادِثُهُمْ وَ لا تُرافِقُهُمْ فِي طَرِيقِ فَقَلْتُ يا اَبَهَ مَنْ هُم قال اءِياكَ وَ مُصاحِبَةَ الكَذابِ فاءِنَّهٗ بِمَنْزِلَةِ السَّرابِ يُقَرَّبُ لَكَ العَبِيدَ وَ يُباعِدُ لَكَ القَرِيبَ وَ اءِياكَ مُصاحِبَةَ الفاسِقِ فاءِنَّهٗ بائِعُكَ باءِ كَلِمَةٍ اءِوَءِ قَلِّ مِنْ ذلِكَ وَ اءِياكَ مُصاحِبَةَ البَخيلِ فاءِنَّهٗ يَخذُلُكَ فِي مالِهِ اءِ حَوَجَ ما تَكُونُ اليه وَ

اِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْاِءْحَمَقِ فَاِنَّهُ يُرِيدُ اءَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضْرِكُ و اِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحْمِهِ فَاِنَّنِي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: «(فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اءَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ # اءُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ و اَعَمَّى اَبْصَارَهُمْ)» (243) و قَالَ: «(وَالَّذِيْنَ يَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ و يَقَطَّعُوْنَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اءَنْ يُوْصَلَ و يُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ اءُولٰٓئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ و لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ)» (244) و قَالَ فِي سُوْرَةِ الْبَقْرَةِ: «(الَّذِيْنَ يَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ و يَقَطَّعُوْنَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اءَنْ يُوْصَلَ و يُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ اءُولٰٓئِكَ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ)» (245) (246).

پنج گروه اند که نباید با آنها دوستی و گفتگو نمایی و حتی در یک راه و مسیر، با آنها همراه شوی! امام باقر علیه السلام می فرمایند: به محضر پدرم عرض کردم: پدر! این پنج گروه چه کسانی هستند؟ آنها را به من معرفی کنید. فرمودند: اولین آنها، افرادی اند که دروغگویی، عادت آنها است، با آنها دوستی و گفتگو مکن و رفیق راه ایشان مشو! برای این که کذاب مانند سراب است؛ یعنی وقتی انسان از دور نگاه می کند، آب می بیند، ولی وقتی نزدیک می شود، جز سراب نمی بیند. گاهی در دروغگویی چنان مهارت دارند که راه دور، آرزوی بزرگ و یک راه دراز را طوری نزدیک جلوه می دهند که انسان باور می کند که مقصد در همین نزدیکی است.

بنابراین، زاد و توشه اش را مصرف می کند، اما ناگهان در پیش روی خود راهی دراز و دستی تهی می بیند. و گاهی نیز کذاب، امر خیلی نزدیک را چنان دور و غیر قابل دسترس نشان می دهد که فرد از انجام آن کار مایوس و ناامید می شود. این اثر ارتباط با کذاب است.

حضرت در ادامه می فرمایند یکی دیگر از آن افراد، فاسق است. فاسق کسی است که اعتقادش سست و دچار ضعف اعتقادی است. او هم انسان را با اندک چیزی معامله می کند، انسان های ضعیفی اند که اگر لقمه نانی از کسی بگیرند، دوست خود را می فروشند؛ یعنی برای دوستی ها ارزش و قیمتی قائل نیستند.

و بعد می فرمایند: از مصاحبت با بخیل نیز بپرهیز؛ چرا که در مواقعی که تو به او احتیاج داری، تو را رها کرده و از کمک به تو مضایقه خواهد کرد.

گروه چهارم، احمقان هستند؛ انسان هایی که دارای ضعف عقل و تدبیرند. انسان احمق در صدد خیر رساندن است، اما به دلیل ضعف عقل به انسان ضرر می رساند.

و گروه پنجم کسانی اند که پیوند محبت را با پدر، مادر، فرزند و بستگان نزدیک قطع کرده اند. خداوند در سه آیه قرآن، آنها را از رحمت خود دور کرده است و صلاحیت و شایستگی ایجاد رابطه و رفاقت و مصاحبت را ندارند. خداوند می فرماید: «اگر از این دستورها روی گردان شوید، جز این انتظار نمی رود که در زمین فساد و قطع رحم کنید؟!» و می فرماید: «آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع و در روی زمین فساد می کنند، لعنت و بدی و مجازات سرای آخرت، برای آنها است» و در سوره بقره می فرماید: «کسانی که عهد خدا را پس از بستن، می شکنند و رشته آن را که امر به پیوند آن کرده، می گسلند و در زمین و میان اهل آن، فساد می کنند، به حقیقت آنان زیانکاران عالم هستند».

امام علیه السلام درباره کسانی که به دروغگویی عادت کرده اند، فرمودند که ارتباط با آنها موجب می شود که حقایق برای انسان وارونه جلوه کند. اگر انسان با این افراد دوستی و مصاحبت کند، زیان می بیند؛ چون طبیعی است که در دوستی

اعتماد و اطمینان بین دو طرف شرط است، اگر کسی همیشه حقایق را وارونه جلوه دهد، طبیعی است که خسران و زیان زیادی از این ارتباط حاصل می شود.

اما افرادی که به موازین شرعی و اخلاق انسانی پایبند نیستند؛ انسان را در قبال یک وعده ناچیز می فروشند و دوستی، رفاقت و صمیمیت برای آنها هیچ معنا و مفهومی ندارد. نتیجه ارتباط با آنها این است که ممکن است یک دوستی بیست ساله را به لقمه نانی بفروشند که در صورت اعتماد انسان به این افراد، زیان های جبران ناپذیری را متحمل می شود.

گروه دیگر بخیلان هستند؛ کسانی که حاضر نیستند ثروت خود را حتی برای رفاه خود خرج کنند. این افراد چگونه حاضر خواهند بود که در هنگام تنگدستی و مزیقه دوستانشان، از مال و ثروت خود بگذرند.

بنابراین، امام علیه السلام فرمودند:

هنگامی که تو به او نیاز فراوان داری او تو را رها خواهد کرد. در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرمایند:

لا خیر لک فی صحبة من لا یری لک مثل الذی یری لنفسه ⁽²⁴⁷⁾.

«دوستی تو با کسی که به اندازه خودش برای تو اهمیت قائل نیست هیچ فایده ای ندارد».

مهم این است که بخیل برای خود هم خیر ندارد، چگونه خواهد توانست برای دوستش مفید باشد.

گروه دیگری که امام علیه السلام ذکر می فرمایند، کسانی اند که از ادراک و فهم چندان بر خوردار نیستند و توانایی تشخیص حقایق آفرینش را ندارند که در اصطلاح به آنها احمق می گویند. استدلال امام علیه السلام برای پرهیز از دوستی با این

افراد قابل توجه است. حضرت می فرمایند این افراد مقصر نیستند، می خواهند نفع برسانند، اما به خاطر کودنی، نقص و ناتوانی در درک مصالح و مفاسد، ضرر می رسانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تعبیر دیگری می فرمایند:

قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدُلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ ⁽²⁴⁸⁾.

«قطع ارتباط با انسان جاهل، به اندازه برقراری ارتباط با انسان عاقل نافع است.»

همان قدر که ارتباط با عاقل به انسان نفع می رساند، ارتباط با کودن و جاهل ضرر می رساند. یعنی همان مقداری که واجب است انسان با افراد عاقل دوستی و رفاقت کند، واجب است که از دوستی با افراد کودن پرهیزد و با آنها پیوند برقرار نکند.

جاهل را با تو نماید همدلی عاقبت زخمت زند از جاهلی جاهل، بالاخره لطمه ای به انسان وارد می کند و این از روی جهل او است و تقصیری هم ندارد و حتی در ضرب المثل های فارسی که بعضا نشات گرفته از سخنان ائمه معصومین علیهم السلام است، می شنویم که «دشمن دانا به از دوست نادان».

گفت پیغمبر عداوت از خرد بهتر از مهری که جاهل پرورد بنا بر آنچه بیان شد، صرف نظر از آثار زیان بار ارتباط با افراد غیر صالح - اعم از این که صلاحیت های اعتقادی آنها محرز نیست و یا صلاحیت رفتاری و عملی ندارند - ارتباط با ایشان اثر طبیعی دارد که موجب انحراف انسان در اعتقاد و رفتار می شود.

در این جا به جوانان عزیزی که در آغاز راه زندگی قرار دارند، توصیه می شود که این راه، بسیار سخت و پرمخاطره است و پیمودن آن بدون همراه و همسفر ممکن نیست، کار سنجیده و معقول آن است که رفیق راه آنها امین و مفید باشد تا در برخورد با خطرات این سفر زندگی انسان را همراهی کند؛ نه این که خدای ناخواسته سارقی در لباس مسافر و همراه باشد.

بنابراین، توصیه می شود در انتخاب همراه و پیمودن راه با کسانی مشورت کنند که این راه را با موفقیت طی کرده اند و سختی ها و مشقات فراوان را از سر گذرانیده اند.

اولین نکته ای که باید بدان توجه شود آن است که از نیت و انگیزه دوستی و همراهی اشخاص به خوبی مطلع گردند. مبدا انگیزه دوست و همراه انسان، آلوده به انگیزه های کاذب و پرخطر این دوران باشد! نیت اگر چنین شد، یا به انحرافات اخلاقی انسان می انجامد و یا به سوء شهرت اجتماعی و یا این که در میانه راه رشته این دوستی بریده می شود و عوارض سوء و ضربه های عاطفی و روحی فراوانی به بار می آورد و کسی که در دوستی دوران نوجوانی و جوانی ضربه عاطفی می خورد، معمولاً به انزوا کشیده می شود و از ایجاد هر رابطه ای خودداری می کند و همه دست هایی که برای صمیمیت به سمت او دراز می شود و همه پیشنهادهایی که برای رفاقت و دوستی به او می شود، رد می کند.

و گاهی منجر به سوءظن نسبت به همه می شود و سلامت و اعتدال روحی را از جوانی که در آغاز راه است، می گیرد و گاهی انسان را به عکس العمل های دیگر از قبیل بدگویی، غیبت، افترا، لجاجت و... که شایسته کرامات انسانی نیست، وامی دارد و این هم عارضه خطرناک دیگری است که بریدن دوستی و ارتباطها را در پی دارد.

چه بسا دوستی بدون مطالعه و بعد قطع آن، منجر به این می شود که اسرار دوستی را در مقام انتقام جویی هویدا و بیان کند و یا از ترس انتقام جویی، رابطه خود را با او حفظ کرده و عوارض آن را تحمل کند. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

مَنْ اتَّخَذَ اِخْوَانًا مِنْ غَيْرِ اخْتِبَارٍ اِلْجَاءُ الْاضْطِرَارِ اِلَى مُرَافَقَةِ الْاِشْرَارِ ⁽²⁴⁹⁾
«اگر کسی بدون سنجش و محاسبه دقیق، دوستی را انتخاب کند، اضطرار و بی چارگی او را وادار خواهد کرد که ارتباطش را با اشرار قطع نکند». یعنی در تنگنایی قرار می گیرد که به خاطر حفظ آبرو، دوستی اش را با افراد شرور ادامه می دهد و این استمرار دوستی علاوه بر آثار منفی روحی، سوء شهرت اجتماعی را نیز در پی خواهد داشت.

در نقطه مقابل حدیث قبل، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:
مَنْ اتَّخَذَ اِخْوَانًا بَعْدَ حُسْنِ الْاِخْتِبَارِ دَامَتْ صُحْبَتُهُ وَ تَاءَكَّدَتْ مَوَدَّتُهُ ⁽²⁵⁰⁾
«کسی که با اندیشه، امتحان و دقت کافی دوستی را انتخاب کند، این دوستی و مودت تداوم خواهد داشت».

حضرت در کلام دیگری می فرمایند:

الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ ⁽²⁵¹⁾

«دنیا گذرگاه و معبر است نه محل اقامت».

انسان در سفری است که آغاز آن تولد از رحم مادر است و پایان آن، وقتی است که انسان را در خانه قبر می گذارند. طول این سفر، بستگی به میزان عمری دارد که خداوند برای انسان ها مقدر فرموده است.

بر اساس نیاز فطری بشر که اجتماعی آفریده شده است، انسان نمی تواند در سفر زندگی به تنهایی زندگی کند، بنابراین افرادی را برای همسفری انتخاب می

کند اما باید توجه داشته باشد که این انتخاب با مشاوره پدران، مادران و افراد دلسوز و شناخته شده باشد تا دوستی‌ها بر پایه منافع صحیح دنیوی و اخروی استوار باشد و از ایجاد رابطه با افرادی که جز ضرر برای او ارمغانی ندارند بپرهیزد و از مواردی که مورد شک و شبهه نیز هست، پروا داشته باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَقُومُ مَكَانَ رِيْبَةٍ ⁽²⁵²⁾

«کسی که خدا و قیامت را پذیرفته است، هرگز در جای شبهه ناک و جایی که اطمینان از حصول فایده ندارد، قدم نمی‌گذارد و در آن جا درنگ نمی‌کند».

حدود و قواعد دوستی

در دوستی باید اندازه نگه داشت؛ یعنی نه افراط و زیاده روی درست است و نه کوتاهی در انجام وظایف. امام صادق علیه السلام به بعضی از اصحابشان توصیه فرمودند:

لَا تُطَّلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ اِلَّا عَلٰى مَا لَوْ اَطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ، فَاِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُوْنُ عَدُوًّا يَوْمًا مَا ⁽²⁵³⁾

«دوستت را به اسرار آگاه نساز؛ مگر آنچه را که اگر دشمنت هم از آن آگاه شود، هیچ ضرری متوجه تو نمی‌شود؛ چون ممکن است روزی همین دوستت، دشمن تو شود».

واقعا حوادث زندگی قابل پیش بینی نیست و بسیاری از افراد در فراز و نشیب‌های زندگی دچار تفاوت‌ها و تغییراتی در منش و رفتار می‌شوند و چه بسیار دوستی‌های عمیق و طولانی، دستخوش دگرگونی و تحول شخصیت افراد شود، بر این اساس، همواره به اندازه نگه داشتن در دوستی سفارش شده است.

سخنی را مرحوم طبرسی در «احتجاج» با اسنادی از امام عسکری علیه السلام نقل می کند که ایشان از آبائشان و از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند که حضرت فرمودند:

دخل محمد بن مسلم بن شهاب الزهريّ عليّ بن الحسين عليهما السلام و هو كئيبٌ حزين فقال له زين العابدين عليه السلام: ما بالكَ مغموما؟ قال: يا ابن رسول الله غموم و هموم تتوالى عليّ لما امتحنتُ به من جهةٍ حسّادٍ نَعَمي، والطامعينَ فيّ، و ممّن اءرجو و ممّن احسنتُ اليه فيُخلفُ ظنّي. فقال له عليّ بن الحسين عليه السلام: احفظ عليك لسانك تملك به اخوانك، قال الزهريّ: يا ابن رسول الله! انى أحسنُ اليهم بما يبدُرُ من كلامي، قال عليّ بن الحسن عليه السلام: هيهات هيهات! اياك اءن تُعجبَ من نفسك بذلك و اياك تتكلّم بما يسبق الى القلوب انكاره. و ان كان عندك اعتذاره، فليس كلُّ من تُسمعهُ شرا يُمكنك اءن تُوسّعهُ عُذرا... فانّك اذا فعلتَ ذلك سهّل الله عليك عيشك، و كثر اءصدقاءك و فرحتَ بما يكون من برّهم و لم تاءسّف عليّ ما يكون من جفائهم (254)

زُهری - از علمای زمان امام سجاد علیه السلام - در حالی که محزون و غمناک بود، بر پدرم علی بن الحسین علیهما السلام وارد شد. امام علیه السلام به او فرمودند: چرا غمناکی؟ گفت: یا بن رسول الله! این غم و نگرانی از سوی افرادی به من تحمیل شده است که اگر نعمتی را برای من می بینند، نسبت به من حسادت می کنند و طمع دارند. از کسانی است که من به آنها امیدوار بودم، از کسانی است که از من انتظارات عجیبی دارند و از کسانی که من به آنها خوبی کرده ام و بعد معلوم شد که من اشتباه کرده ام. امام علیه السلام فرمودند: در دوستی ها، زبانت را حفظ کن که در این صورت، می توانی دوستانت را نگه داری و گرنه، چنانچه زبانت آنچه را که در ضمیر تو است و نعمت های پنهانی که خدا به تو داده افشا

کرد، موجب حسادت و انتظارات زیاد دیگران می شود و حتی افرادی علیه تو اقدام می کنند، بنابراین در دوستی ها اندازه نگه دار؛ یعنی هر چیزی که می دانی و از اسرار تو است برای آنها بازگو نکن.

سخن امام علیه السلام طولانی است، اما نکته ای که در بحث ما قابل توجه است، توصیه امام علیه السلام است که فرمودند: زهری! گمان نکن تو با زبان خوش و خدمت می توانی همه دوستانت را نگه داری! مراقب باش که گاهی مطالبی بر زبان انسان جاری می شود که بعضی از دل ها و روحیه ها آن را نمی پسندد؛ گرچه بعد از آن عذرخواهی کنی.

گاهی سخنی را در قالب طنز و شوخی، به دوستت می گویی که او مکدر می شود و بعد هم تو عذرخواهی می کنی؛ باید بدانی که اگر سخن شری از زبان تو صادر شد، نمی توان با عذرخواهی آثار منفی آن را از بین برد، بنابراین مراقب باش دوستانت را درجه بندی کن، آنها که از تو بزرگ ترند را به منزله پدر، آنها که از تو کوچک ترند را به منزله فرزند و آنها که با تو در یک طبقه سنی قرار دارند را به منزله قرار قرار بده. حال تو حاضری به کدام یک از این سه طایفه ظلم کنی؟ حاضری آبرو و حیثیت کدام یک از آنها را ببری؟ این یک توصیه مهم در رعایت حد و حدود دوستی ها است.

توصیه مهم دیگر امام علیه السلام این است که فرمودند: حالا اگر احساس کردی که بر هر یک از اینها برتری داری، بدان که آن کسی که از تو بزرگتر است، او در ایمان و در عمل صالح بر تو مقدم است. درباره آن کسی که از تو کوچک تر است، خود را چنین حدیث نفس کن که من زودتر از او به معصیت و گناه اقدام کرده ام. با خود درباره آن کسی که با تو هم سن و هم ردیف است بگو من به خطاکاری خودم مطمئنم، اما در خطاکاری او یقین ندارم. اگر با افراد این طور

برخورد کردی و بعدا دیدی که دیگران تو را احترام و اکرام می کنند، بگو این فضلی است از ناحیه آنها و اگر دیدی بر تو ستم می کنند، بگو شاید من در گذشته گناه و خطایی کرده ام که استحقاق این عکس العمل و برخوردها را دارم.

اگر چنین شدی؛ یعنی اولاً، هر چیزی را هر جا نگفتی؛ ثانیاً، دوستانت را طبقه بندی کردی و ثالثاً، حرمت هر طبقه ای را نگه داشتی و اگر دیگران خوبی کردند، نگفتی حق من بوده است و اگر بدی کردند، نگران نشدی و گفتی شاید من شایسته این عکس العمل هستم، خداوند زندگی را بر تو آسان می کند و دوستان تو زیاد و دشمنان تو کم می شوند و از محبت و خوبی آنها مسرور می شوی و از جفا و بدکاری آنها هم غمناک نخواهی شد.

نکته ای که درباره سفارش امام صادق علیه السلام به اصحابشان باید ذکر کرد این است که دوستی ها همواره دستخوش تغییرات است؛ به ویژه درباره جوانان و نوجوانان دگرگونی و تحول شخصیت چندان نیاز به محرک های عمیق ندارد تا در شخصیت و دوستی آنها تحول ایجاد کند؛ چون اساساً خون گرمی و وجود احساسات نیرومند و جاذبه های متفاوت برای برقراری پیوند دوستی از یک سو و از سوی دیگر، نبودن تجربه کافی و لازم در انتخاب و تداوم دوستی از یک سو و از سوی دیگر، نبودن تجربه کافی و لازم در انتخاب و تداوم دوستی ها، باعث می شود با اندک نارضایتی و رعایت نشدن شرایط، این پیوندها گسسته شود.

نوجوانان و جوانان در ایجاد رفاقت معیارهایی را که بزرگسالان برای روابط دوستانه در نظر می گیرند، مراعات نمی کنند. بنابراین به عموم مؤمنین و به خصوص جوانان عزیز توصیه می کنیم که علاوه بر تعمق در مبانی انتخاب

دوست در گشودن باب دوستی حدود اخوت و رفاقت و اندازه آن را هنگام دوستی مراعات کنند. در حدیثی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن توصیه به فرزندشان می فرمایند:

و لا تُضِيعَنَّ حَقَّ اَخِيكَ اَتَّكَلَا عَلٰى مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَانَّهُ لَيْسَ لَكَ بَاءُخَ مَنْ اَضَعْتَ حَقَّهُ (255).

«مراقب باش هرگز به اعتماد این که دوستی و مودت بین تو و برادر دینی ات گرم و صمیمی است حق او را ضایع نکنی؛ چرا که در این صورت دیگر آن برادری و صمیمیت باقی نخواهد ماند».

حضرت در این روایت می فرمایند که همیشه سعی کن حدود دوستی را مراعات کنی. کسی که حقی در دوستی بر تو دارد، آن حق را رعایت کن و اگر چنین نکردی، آن برادری و صداقت باقی نخواهد ماند.

از جمله حدود و حقوقی که بسیار مهم است و نقش اساسی در سلامت دوستی ها و تداوم آنها دارد، باور توانایی های دوست است؛ یعنی انسان اول بفهمد، کسی که به عنوان دوست انتخاب کرده است، چقدر توانایی و قدرت دارد و بر اساس توانایی و قدرت او، از او انتظار داشته باشد، انتظار بیش از حد و برخاسته از تمایلات و خواهش های نفسانی خلاف حقوق یک دوستی سالم است؛ چرا که ممکن است دوست او قادر به انجام آنها نبوده و یا بر انجام آن به سختی و مشقتی بیفتد، در هر یک از این دو صورت، وقتی این خواهش و میل انسان عمل نشود موجب رنجش او می شود و دوست خود را به حق شناسی و یا بی معرفتی متهم می کند و عاقبت با خشم و ناراحتی، این پیوند قطع می شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت دیگری می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنْ صَدِيقِهِ اِلَّا بَاءُ يَتَارِهِ عَلٰى نَفْسِهِ دَامَ سَخَطُهُ (256).

«کسی که از دوست خود خشنود نمی شود مگر این که همیشه تمنیات و خواهش ها و امیال او را بر منافع خود مقدم بدارد، همواره از دوستانش خشمگین خواهد بود».

در نهایت، چنین شخصی همیشه از دوستانش رنجیده خواهد بود، علت آن هم روشن است؛ چرا که دوستانش همیشه حاضر نخواهند بود تمنیات او را برآورده کنند. هر روزی با کسی باب دوستی می گشاید و روز دیگر آن پیوند را می گسلد.

گاهی در جوانان طغیان غرائز و احساس خشم و غضب ناشی از گسستن دوستی ها به جایی می رسد که کمترین عکس العمل آنها، بدزبانی و زشت گویی است. پشت سر دوست سابق خود، زبان به حرف های نامناسب می گشاید که معارف ما دستور می دهد که انسان باید در این شرایط نیز حدود را رعایت کند. در سخنی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

«اگر ارتباط خود را با دوستت بریدی در غیاب او به دنبال زشت گویی نباش؛ تا باب برگشت و رجوع او بسته نشود؛ چه بسا ممکن است تجارب روزگار او را وادار کند که دوباره به سوی تو بیاید. اگر در غیاب دوستی که از تو بریده است بدگویی کنی، او دیگر باز نخواهد گشت».

نتیجه این که مراعات حد و حدود در دوستی ها، شرط عقل و تدبیر است. به هیچ وجه خود را بر دیگران تحمیل نکنید که این نشانه خودپرستی و حب نفس است. کسانی که چنینند، در همه زمینه ها با شکست مواجه می شوند؛ نه این که فقط در ارتباطها و دوستی ها شکست بخورند.

دیگر این که در اثر عدم توانایی و یا اجابت نکردن خواسته و خواهش هایتان دوستی خود را با دیگران قطع نکنید، و بپذیرید که زیاده خواهی کرده اید

و دوستتان قادر بر اجابت آن نبوده است، و در این موارد خشم نگیرید و بد نگویید که راه بازگشت باز بماند.

گاه پیش می آید که رشته دوستی ها بریده می شود و به جدایی می انجامد، اما در همین شرایط هم باید اندازه نگه داشت، و پا را از محدوده مقرر اخلاق و شرع بیرون نگذاشت. اگر واقعا کسی در رفاقت چنین بود، او شایسته دوستی و رفاقت صمیمانه است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ مِنْ اخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ فَلَمْ يَقُلْ فَيْكٍ شَرًّا فَاتَّخَذَهُ لِنَفْسِكَ صَدِيقًا (257).

«اگر کسی سه مرتبه بر تو خشم گرفت - یعنی تو موجبات عصبانیت و ناراحتی او را فراهم کردی و او خشمگین شد - اما سخن زشتی نگفت، او شایسته رفاقت است.»

در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرماید:

ءَاَحِبُّ حَبِيبِكَ هَوْنَا مَا عَسَى اَنَّ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَاِءَبْغِضَ بَغِيضَكَ هَوْنَا مَا عَسَى اَنَّ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا (258).

«دوستانت را طوری دوست داشته باش که اگر روزگاری دشمن تو شدند، از آن دوستی گذشته ضرر نبینی و از این دشمنی نیز خسارتی متوجه تو نشود؛ و با دشمنانت طوری مدارا کن که اگر روزی خواستند با تو باب دوستی بگشایند، میسور باشد.»

یعنی در دوستی و دشمنی افراط نشود به خصوص، حد و اندازه نگه داشتن در دوستی ها و عداوت ها و دشمنی ها، برای عزیزان جوان ما نقطه قابل تاملی است؛ چرا که ایجاد ارتباط و یا قطع آن نوعا برخاسته از عواطف و احساسات پاک، اما زودگذر دوران نوجوانی و جوانی است که باید به عوارض آینده آن

توجه داشته باشند. روایتی را صاحب مستدرک الوسائل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده اند که حضرت می فرمایند:

اَبْعَةُ مُفْسِدَةٌ لِلْقُلُوبِ اِلَى اَنْ قَالَ وَ مُجَالِسَةُ الْمَوْتَى فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا مُجَالِسَةُ الْمَوْتَى قَالَ مُجَالِسَةُ كُلِّ ضَالٍّ عَنِ الْاِيْمَانِ وَ جَائِرٍ فِى الْاِحْكَامِ (259).

«چهار چیز دل و قلب را فاسد می کند، یکی همنشینی با مردگان است؛ سؤال شد همنشینی با اموات یعنی چه؟ - آیا به این معنی است که به قبرستان ها نرویم! - حضرت فرمودند: مردگان کسانی اند که اولادین ندارند. ثانیاً، به احکام و قوانین انسانی پایبند نیستند».

از نظر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افراد بی دین مثل انسان مرده اند؛ یعنی دین موجب روح و حیات انسانی است.

بنابراین، از نظر موازین دینی و روایات ما التزام به رعایت حقوق دیگران، نشانه حیات انسانی و علامت یک زندگی روح دار و پرطراوت و بانشاط است که اگر این الزامات و رعایت حقوق نباشد، انسان از آن زی انسانی و حقیقت خود فاصله می گیرد و گرچه یک موجود متحرک و دارای حیات است، اما آن حیات، دیگر حیات انسانی نخواهد بود.

حقوق دوست

اما حقوقی که امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام برای دوست برشمرده اند عبارتند از:

1 - احسان و فضل

از جمله حقوقی که امام عَلَيْهِ السَّلَام ذکر می فرمایند این است که:

اِنَّ تَصَحُّبَهُ بِالْفَضْلِ

«با او در مصاحبت و رفاقت فضل پیشه کند».

فضل در حق دوست، اوج تعالیم اخلاقی اسلام و حقوق انسانی است. فضل در لغت به معنای زیادتر از حد اعتدال است و به اصطلاح، تفضل در جایی است که این فیض و فعل ابتدائاً و بدون این که در مقابل اقدام شایسته ای از طرف مقابل واقع شود، از انسان صادر شود. یعنی تو باید همواره به دوستت احسان کنی و به او خیر برسانی، بدون این که منتظر پاداش باشی.

2 - انصاف و اکرام

امام علیه السلام در ادامه می فرمایند:

وَ اِئْتِ فُلَا فُلَا اِئْتِ فُلَا فُلَا مِنَ الْاِئْتِ اِنصافِ

«اگر نخواستی و یا نتوانستی که با دوستت با فضل رفتار کنی، درباره او انصاف داشته باش.»

انصاف معادل عدل است؛ یعنی اگر قادر به تفضل نیستی، لااقل با عدل و انصاف رفتار کن. انصاف یعنی اگر او به تو اکرام کرد، تو نیز او را اکرام کن. اگر او از تو حفاظت می کند، تو نیز از او نگهداری کن، اگر او به تو خیری رساند و بزرگواری کرد، تو نیز در مقابل، در حق او بزرگواری کن و در یک کلام، خوبی او را جبران کن.

امام سجاد علیه السلام می فرمایند: اگر با کسی، باب دوستی گشودی و خواستی حق این دوستی ادا شود و استحکام و تدوام پیدا کند، باید در اولین قدم با دوست خود از در فضل وارد شوی و اگر قادر بر آن نیستی، یک درجه پایین تر، با او به عدالت رفتار کن که در غیر اینصورت انصاف نکرده ای و خروج از انصاف مساوی با ظلم است. حدفاصلی بین عدل و ظلم نداریم؛ اگر عدل نبود، ظالم خواهد بود و ظالم شایسته دوستی نیست.

شرط لازم برای دوام دوستی و اساس آن انصاف است؛ یعنی اگر انصاف نباشد، دوستی معنا نخواهد داشت، بنابراین ظلم کردن در دوستی ضایع کردن همه حقوق دوستی، بلکه خروج از منش انسانی است.

3 - سبقت گرفتن در نیکی

حضرت در ادامه می فرمایند:

و لا يَسْبِقُكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ اِلَى مَكْرَمَةٍ

«او در خیر رساندن، از تو سبقت نگیرد».

یعنی تو همیشه در خیر رساندن پیشی بگیری و مقدم باشی و گرنه پاداش دادن و جبران خدمت دیگران، یک وظیفه انسانی است و این برای تو فضیلتی نخواهد بود که اگر او به تو خدمتی کرد تو هم در قبال خدمت او، احسان کنی. این وظیفه است، اما آنچه که برای تو امتیاز است و از تو یک انسان کریم و متعالی سازد این است که همیشه تو در خوبی کردن به او مقدم باشی، بدون این که او هنوز خدمتی به تو کرده باشد. در این صورت، مصاحبت تو، با فضل و کرامت خواهد بود. اگر کسی به انسان خوبی کند، آیا جزایش جز این است که در مقابل، به او خوبی کند.

هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ⁽²⁶⁰⁾.

«آیا پاداش خوبی، جز خوبی است؟».

طبیعی است کسی که دارای روح سلیم انسانی است و روحش آلوده نیست، در مقابل احسان دیگران خود را موظف و مدیون می داند و هر لحظه منتظر است تا دینش را ادا کند، ولی این کرامت انسانی نیست و نمی تواند موجب افتخار و امتیاز باشد. آنچه به انسان فضیلت و برتری می بخشد و انسان را به

اوج مراتب انسانی می رساند، فضل و کرامت است؛ یعنی پیشی گرفتن در خیر رساندن به دیگران.

احسان و فضل شاید از جهاتی با هم مشترک باشند، اما فضل بر احسان ترجیح دارد. احسان، پاداش احسان است، اما فضل به معنای این است که کسی بدون مقدمه به کسی خیر برساند و بدون علت و چشم داشت برای کسی خیرخواهی کند، بنابراین، فضل امتیاز و مایه افتخار است.

4 - ناصح و خیرخواه بودن

حضرت در ادامه می فرمایند:

تُلْزِمُ نَفْسَكَ نَصِيحَتَهُ وَ حَيَاةَهُ

«باید بر خود فرض بدانی که ناصح و خیرخواه و نگهدار دوست باشی».

این تعبیر، به ظاهر بسیط و ساده است، اما دربردارنده یک مفاهیم عمیق و قابل توجهی است. نصح و خیرخواهی یعنی این که هم دل برای او آرزوی خیر کند و هم در عمل اسباب رسیدن او به سعادت و منافع دنیوی را فراهم کند. حیاطت، یعنی او را نگهداری کند، او را در امور دنیوی که به معصیت خدا منتهی نمی شود کمک کند. هر کس در دنیا احتیاجات زیادی دارد باید افراد را برآورده کردن حاجاتشان تا آن جا که واقعا با فرامین الهی منافات ندارد یاری کرد. این شرط درستی است.

اکنون باید ببینیم این خصلت، از چه دلی نشات می گیرد که انسان برای دیگران خیر بخواهد و سعی کند که دیگران را در رسیدن به خیر و آرزوهای خوبی که دارند، یاری کند؟ این صفت پسندیده از چه اندیشه ای برمی خیزد؟ مسلما قلبی که منزّه و مصفا باشد، آلوده به بغض، خشم، حسد، عداوت، برتری طلبی، کبر و خودپسندی نباشد، می تواند دوستدار دیگران باشد و گرنه

اگر انسانی آلوده به خصیصه زشت حسد باشد، هرگز نخواهد توانست برای دیگران خیرخواه باشد.

کسی که برتری طلبی را در خود تقویت می کند، هرگز نخواهد توانست خیرخواه دیگران باشد، پس قلبی که دیگران را دوست دارد، می تواند خیرخواه دیگران باشد و دوست داشتن دیگران با اتصاف به این سیئات اخلاقی ممکن نخواهد بود و بر این اساس تعبیری داریم که می گوید: نوع دوستی و دگردوستی، مابه الامتیاز انسان و سایر موجودات است.

همه آنچه که در انسان است، در حیوانات هم هست؛ حیوانات حب نفس دارند، انسان نیز خودش را دوست دارد، انسان به فرزندش علاقه مند است، حیوان هم به فرزندش علاقه مند است، آنچه که انسان را از حیوانات ممتاز می کند، این است که حیوانات برای بقای خود، حتی هم نوع خود را می درند، اما انسان، ممتاز به وصف نوع دوستی و دگردوستی است و اگر انسان این امتیاز را نداشته باشد، با حیوان هیچ تفاوتی نخواهد داشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه پرمحتوای خود به مالک اشتر، می فرمایند:

و لا تكوننَّ علیهم سُبُعا ضارِیا تَغْنِمُ اءْکَلَهُمْ فَانَّهُمْ صَنفَانِ اَمَّا اءْخ لک فی الدِّینِ و اَمَّا نَظیر لک فی الخَلقِ ⁽²⁶¹⁾.

«مبادا این حکومت را طعمه، و مردم را لقمه های شیرین و گوارایی برای خود بدانی، و مانند حیوان درنده ای به دریدن و خوردن آنها مشغول شوی. مردم دو گونه اند: یا برادران ایمانی تواند یا همنوع تو، و در هر حال تو موظفی آنها را دوست بداری و به آنها خدمت کنی.»

ما باید از این منظر و زاویه به دنیا و دیگران بنگریم که اگر چنین کردیم و همان طور که خود، فرزندان و والدینمان را دوست داریم و سعی می‌کنیم برای آنها خیرخواه باشیم و حتی حاضر نیستیم در ذهن خود، حادثه سوئی را برای آنها تصور کنیم؛ همه انسان‌ها مخصوصاً دوستانمان را نیز دوست بداریم، امتیاز ما بر حیوانات حفظ خواهد شد.

در روایتی که به تناسب، در بعضی از مباحث گذشته هم به آن اشاره کرده ایم، امام موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمایند:

انَّ اَهْلَ الارضِ لَمَرْحُومُونَ مَا تَحَابُّوا ⁽²⁶²⁾.

«مردم روی زمین، تا زمانی که یکدیگر را دوست بدارند مورد رحمت الهی هستند».

مادامی که انسان‌ها همدیگر را دوست داشته باشند خدا آنها را عذاب نمی‌کند و همواره آنها را بر سفره کرامت خود میهمان می‌کند.

گاهی مؤمنان سؤال می‌کنند که چرا با آن که همه افراد مسلمان و یا مومن نیستند، خدا وسایل رفاه و تنعمات دنیوی همه آنها را فراهم می‌کند.

جواب این است که خداوند شرط نکرده که نعمت‌هایش را فقط به مسلمانان و یا مؤمنان عطا کند، شرط خدا برای عطاء نعمت‌ها به دیگران این است که همدیگر را دوست داشته باشند و سعی نکنند نعمت‌های خدادادی را از چنگ همدیگر دریابورند، اگر انسان‌ها به این مرحله برسند، خدا هم نعمت‌هایش را بر آنها تمام می‌کند، اما اگر در مقام درنده‌خویی برآمدند و حیثیت انسانی خود را از دست دادند، رحمت خدا هم از آنها سلب می‌شود.

به هر حال انسان باید برای دوست خود خیرخواه باشد، خیرخواهی هم یک معنای وسیعی دارد، یعنی حتی اگر کسی در غیاب او بد می‌گوید، باید از او

دفاع کند، این معنای خیرخواهی است. وقتی به این مرحله رسید، برای دوست خود که مومن است حتی خیر ماورای دنیا و آخرت را نیز می خواهد.

ما در معارف دینی خود دستور داریم که وقتی برای برادر مومن خود دعا می کنید، برای سعادت و غفران او دعا کنید. این کلمه ای که ورد زبانهای ما است که می گوییم: اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات خدایا همه مؤمنین را بیامرزد. این عبارت ناظر به همین خیرخواهی مؤمنان حتی در آخرت است.

5 - یاری کردن در عبادت خدا

توصیه دیگر امام علیه السلام این بود که:

معاذتَهُ علی طاعة رَبِّه.

«او را در عبادت خدایش یاری کند».

معاذت بر طاعت رب یعنی چه؟ یعنی آنطور او را در پرستش و عبادت خدا یاری کند و برای او خیرخواهی کند که در آخرت هم سعادتمند شود.

نکته ای که در این بخش از فرمایش امام علیه السلام مورد توجه است این که دوست باید برای دوستش، رحمت باشد و نه عذاب. رحمت آن است که انسان از نزول و شمول آن احساس شادمانی و شمع کند و موجبات آرامش و آسایش انسان را فراهم آورد و دوستان باید چنین باشند که هر یک از حضور و دیدار دیگری مسرور و مشعوف شوند. در کتاب «مفردات راغب» رحمت را چنین معنی می کند که:

رَقَّةٌ تَقْتَضِي الْإِحْسَانَ إِلَى الْمَرْحُومِ ⁽²⁶³⁾.

«حالتی که جز خیر و نیکی از آن متوقع نیست».

رحیم کسی است که در اثر داشتن این صفت، انواع خوبی ها از او سر می زند. در قرآن هم معمولاً هر جا این وصف را ذکر می کنند، اعم از این که برای

خدا ذکر کند یا برای رسول خدا، همراه با یکی دیگر از اوصاف کمال آمده است. در قرآن ملاحظه می شود که هر جا کلمه رحیم ذکر شده است همراه با رحمان است و یا همراه با اوصافی مانند: تواب، رثوف، غفور، ودود، ربّ، برّ و عزیز آمده است.

معمولاً کلمه رحیم جدای از این اوصاف کمتر ذکر شده است؛ یعنی همه این اوصاف کمال که در جوار رحیم قرار گرفته است، نشأت گرفته از آن وصف رحیمیت است. اگر خدا رحمت واسعہ دارد، اگر توبه پذیر است، اگر رافت و مهربانی دارد؛ اگر آمرزنده و بخشاینده خطاها است، اگر بندگان را دوست دارد، اگر به تربیت بندگان اهتمام دارد و وصف ربوبیت دارد، اگر خیر و نیکی او به بندگان می رساند، همه به خاطر این است که او رحیم است. یعنی او اهل انعام و تفضل به بندگان خود است و رحمت او همان فضل او است، یعنی خدا چیزهایی را که به عنوان رحیمیت و تحت این عنوان به بندگان خود داده است، از آنها سؤال نمی کند و پس نمی گیرد؛ وصف رحیمیت غیر از عنوان منعمیت است؛ چرا که خداوند از نعمت سؤال می کند، اما از رحمت نمی پرسد و بر همین اساس پیامبرش را نیز به این صفت می ستاید:

لقد جاءكم رسولٌ من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم (264).

«همانا رسولی از جنس شما برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می آید، و بر آسایش و نجات شما حریص و به مؤمنان رثوف و مهربان است.»

چون رحیم و مهربان است، بر او سخت گران است که انسان ها در مشقت قرار گیرند. هر چیزی که موجب تعب و رنج انسان های دیگر است، پیغمبر

را می آزارد و بر همین اساس است که «رحمة للعالمین» نام می گیرد؛ یعنی فقط نسبت به مؤمنان یا اصحاب و یا فقط نسبت به دوستان و نزدیکانش رحیم نیست بلکه برای همه عالمیان و برای همه موجودات رحمت است، چون او اشرف و اکمل افراد انسان و نمونه کامل انسانیت است.

لکم فی رسول الله اءسوة حسنة لَمَنْ كَانَ یَرْجُو اللهَ والیومَ الآخرَ (265).

«مسلمانان برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند».

بر همین اساس، خدا بندگان را امر کرده است که او را اسوه و الگوی عملی خود قرار دهند. به این ترتیب، این انسان واجد این خصوصیت، باید برای همه رحمت باشد که هست، وقتی رحمت بود، عطف و مهربانی خواهد بود، مهر و عاطفه که بود، بد و بدخواهی نخواهد بود، حسد و بددلی نخواهد بود، غیبت و بدزبانی نخواهد بود، دشنام و بدگویی نخواهد بودی رنج و آزار دیگری معنی نخواهد داشت. حتی اگر بی مهربی ببیند و دشنام بشنود و ضرب و جرح را تحمل کند، مهر و عاطفه اش به او فرمان دیگری می دهد.

کمال انسانیت و ایثار

در واقعه طائف که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت مردم به آن جا رفته بودند، به تحریک بدخواهان، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و آن حضرت را سنگ باران کردند. طوری که مورخان می نویسند: وقتی حضرت از دروازه شهر خارج می شدند، با این که خون از پاهای مبارکشان جاری بود، نگفت که خدایا! آنها را بر خلافکاریشان، بر زشتکاریشان، بر بی ادبیشان عذاب کن، بلکه گفت: خدایا آنها را هدایت کن (266).

در تعبیر و تبیین این کلام، مولوی می گوید:

ز آتش این ظالمانت دل کباب از تو جمله «اهد قومی» بُد خطاب
در سخنی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

ما أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُذِيْتُ (267).

«هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد».

اما هر چه آنها بیشتر پیامبر را می آزرده، دل سرشار از رافت، رحمت،
مهربانی، عاطفه و نوع دوستی حضرت، حاضر نشد کمترین شکوه ای کند و از
خدا تقاضای تادیب این امت را بنماید.

او سرمایه ای دارد به نام رحمت و مهر که جلوات این مهر و محبت در
دست، زبان و همه اعضای او آشکار می شود؛ چون خیراندیش، فاعل خیر و
خیرخواه است، هیچ چیز دیگری نزد او ارج و منزلت ندارد و مانع فعل خیر او
نمی شود، از مال و جان در راه وصول به نیت پاک دریغ نمی کند و اساسا کسی
می تواند به مرتبه ایثار برسد که در ضمیر و نیت خود جز خیر برای دیگران
نیرواراند.

و يُوْثِرُونَ عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ و لو كانَ بِهِمْ خِصَاةٌ (268).

«دیگران را بر خود ترجیح می دهند، اگر چه خود به آن چیزی که به دیگری
می دهند نیازمند باشند».

مصدق بارز ایثار و از خودگذشتگی در ماجرای یکی از غزوات و جنگ ها
بود که قبلا هم به مناسبتی ذکر کردیم: آن مرد صحابی گفت به میدان جنگ
رفتم، در میان کشته ها و مجروحان کسی را دیدم که لب هایش حرکت می کند،
نزدیک رفتم و دیدم آب طلب می کند. ظرف آبی آوردم که او را سیراب کنم، با
دست اشاره به فرد مجاورش کرد، به سوی او رفتم، او نیز سومی را نشان داد،

سراغِ سومی که رفتم، دیدم او از دنیا رفته است، برگشتم سراغِ دومی و اولی دیدم هر دو به مقام شهادت رسیده اند (269).

این کمالِ انسانیت و ایثار است. آن دلی که جایگاه کینه و عداوت باشد، هرگز به این مقام و سایلِ الشیعہ، مرتبه دسترسی پیدا نمی کند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أَنْتِي لَا تَسَارِعَ إِلَى قَضَاءِ حَوَائِجِ أَعْدَائِي مَخَافَةَ أَنْ أَرُدَّهُمْ فَيَسْتَعْنُوا عَلَيَّ» (270).
«اگر دشمنانم از من حاجتی طلب کنند، به سرعت حاجت آنها برآورده می کنم و آنها را از خود نمی رانم تا از من بی نیاز شوند».

این چه منطق و دلی است که به دشمن مهر و محبت می کند. به عقل محاسبه گر ما، این از محالات است و می پنداریم که تمهید فریب کاری باشد، اما آن دستی که به قصد نیکی به سمت دشمن دراز می شود، آن دستی که در دل شب تاریک، مالی را به خانه دشمن می فرستد آن دل و دست، دل و دست کسی نیست که در قلب او بذر کینه، حقه و دشمنی کشت شده باشد و بر این اساس آنها که دشمنی امام را در سر دارند، امام علیه السلام به آنها عنایت می کند؛ نه این که حضرت در دل بغض و عداوتی پیرورد؛ چون اگر او هم کینه و عداوت داشته باشد، همین کینه و عداوت مانع از خدمت گذاری او به دیگران خواهد شد.

نتیجه این که، کمال انسان در تقویت روح رافت و رحمت است که دستیابی به این رافت و رحمت، منشا همه فضایل و کرامات انسانی است و مهم تر این که رسیدن به این مرحله، برای انسان قابل وصول و دسترسی است.

شاید بتوانیم بگوییم که این حقوق، علاوه بر جهات اخلاقی گاهی در قالب حقوق شرعی نیز بیان می شود؛ یعنی حکم شرعی وجوب یا حرمت هم به خود می گیرد، شاید یک نوع تمرین و تربیت و ریاضت نفس نیز هست که نفس

انسانی بتواند خود را به وصف رحمت متصف کند و واقعا در این گونه موارد مشکل است که انسان به این ظرافت های اخلاقی مقید باشد؛ مثلا کسی از انسان بدگویی کرده و یا به او جسارت کرده، یا غیبت و نمایی کرده است، انسان بخواهد به دیده اغماض به او بنگرد و او را عفو کند، کار بسیار مشکلی است، اما توصیه معارف ما این است که باید از لغزش ها و خطاهای انسان ها درگذشت. در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

مَنْ اَعْتَذَرَ اِلَى اَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ جَعَلَ اللهُ عَلَيْهِ اَصْرَ صَاحِبِ مَكْسٍ

(271)

«اگر برادر ایمانی نزد انسان بیاید و از خطایی که کرده عذرخواهی کند و انسان نپذیرد، گناه کسی که پول ناحق می خورد به عهده او است.»
در لغت، «صاحب مکس» به کسانی گفته می شد که مالیات های غیرمشروع می گرفتند. حال اگر دلی واجد صفت رحمت نیست، ولی تعبد دارد، و به حکم شرع، خود را به رنج و تعب انداخت و رنج و اغماض از بدی را بر خود هموار کرد، این روح به تدریج تربیت می شود.

شیعه واقعی از دیدگاه اسلام

داستان مالک اشتر را می دانید که در بازار کوفه حرکت می کرد. فردی از کوفیان که مودب به آداب انسانی و ایمانی نبود، جسارتی به مالک کرد و مالک بدون این که اظهار اطلاع کند و عکس العملی نشان دهد، به راه خود ادامه داد، همسایگان شخص جسور به او گفتند که فهمیدی او چه کسی بود؟ او مالک اشتر سالار سپاه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بود، مرد وحشت زده به دنبال مالک راه افتاد که از او طلب عفو و بخشش کند، به دنبال مالک رفت، دید او وارد مسجدی شد و به نماز ایستاد، بعد از نماز آن شخص به حضور مالک رفت و گفت من همان

کسی هستم که به شما اسائه ادب کردم، آمده ام که مرا ببخشید. مالک گفت: من به این مسجد نیامدم مگر این که از خدا برای تو طلب عفو و بخشش کنم (272). این توصیه های اخلاقی دین است که روح را تربیت می کند. شخصی است به نام ابواسماعیل، می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

جُعِلَتْ فِدَاكَ اِنَّ الشَّيْعَةَ عِنْدَنَا كَثِيرٌ فَقَالَ فَهَلْ يَعْطِفُ الْغَنِيُّ عَلَى الْفَقِيرِ وَ هَلْ يَتَجَاوَزُ الْمُحْسَنُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ يَتَتَوَاسُونَ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ لَيْسَ هَؤُلَاءِ شِيعَةَ الشَّيْعَةِ مَنْ يَفْعَلُ هَذَا (273).

«فدایت شوم در بلاد ما، شیعیان شما زیادند. حضرت فرمودند که: آیا انسان های ثروتمند نسبت به افراد نیازمند عطوفت و مهربانی دارند؟ آیا انسان های نیکوکار از انسان های بدکار عفو و اغماض می کنند؟ آیا اهل نصیحت نسبت به یکدیگر هستند؟ عرض کردم: نه، حضرت فرمودند: آنها شیعه نیستند؛ شیعه کسی است که قلب و دل او سرشار از مهر و عاطفه باشد، اگر محسن و نیکوکار است، باید از انسان های خطاکار بگذرد، اگر ثروتمند و توانمند است، باید نسبت به افراد ناتوان کمک کند و اگر همه با یکدیگر مساوی هستند، باید اهل کمک و یاری یکدیگر باشند».

اگر دلی سرشار از مهر و عاطفه شد، از مال می گذرد، از خطاهای دیگران چشم می پوشد و چنین شخصی شایسته انطباق عنوان شیعه و پیروی از اهل بیت علیهم السلام است وگرنه چنین شایستگی ندارد و اگر به این مرتبه رسید، این جا است که باران رحمت الهی بر او سیل آسا می بارد. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

اَبْلَغُ مَا تُسْتَدْرُ بِه الرِّحْمَةُ اَنْ تُضْمَرَ لِجَمِيعِ النَّاسِ الرِّحْمَةُ (274).

«رساترین و بلیغ ترین وسیله ای که می شود با آن رحمت الهی را جلب کرد این است که دل و قلبت سرشار از رحمت به مردم و مالمال از خیرخواهی برای دیگران باشد».

خدا را بر آن بنده بخشایش است که نه تنها خلق از وجودش در آسایش است، بلکه او در مقام نفع رسانی و خیررسانی به دیگران است، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَاءَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ (275).

«بندگان، عائله خدا هستند و محبوب ترین بندگان خدا نزد کسی است که به عائله خدا خیر برساند».

در صدر روایت آمده است که الخلق عیال الله؛ هرچه خدا خلق کرده عائله اویند. و خدا عائله اش را دوست دارد و کسی که به عائله او خیر برساند، خدا نیز او را دوست دارد و از آن جا که خیری که به وسیله دست، زبان، پا و اعضا و جوارح انسان صادر می شود ممکن نیست جز به اضرار خیر و جز به این که از نیت خیر و از دل پاکیزه و خیرخواه ریشه بگیرد، لذا دلی ارزش دارد که سرشار از عاطفه و رحمت باشد. دوست آن است که به محض استماع خبر آمدن او، به محض احساس دیدار او، به محض این که زمان وصال او نزدیک می شود، ابتهاجش برای لقای دوست بیشتر شود. در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که حضرت می فرماید:

إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ يُكْرَمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ (276).

«بدترین مردم نزد خداوند کسانی هستند که دیگران برای دور ماندن از شرشان به آنها احترام می گذارند».

34 - حق شریک

وَ اِمْمَا حَقُّ الشَّرِيكِ فَاِنْ غَابَ كَفَيْتَهُ وَ اِنْ حَضَرَ سَاوَيْتَهُ وَ لَا تَعَزِمُ عَلٰى حُكْمِكَ دُونَ حَكْمِهِ وَ لَا تَعْمَلُ بِرَأْيِكَ دُونَ مُنَاطَرَتِهِ وَ تَحْفَظُ عَلَيْهِ مَالَهُ وَ تَنْفِي عَنْهُ خِيَانَتَهُ فَيَمَّا عَزَّ اَوْ هَانَ فَانَّهُ اِنَّ يَدَ اللّٰهِ عَلٰى الشَّرِيكِيْنَ مَا لَمْ يَتَخَاوُنَا وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

«و اما حق شریک این است که اگر غایب است، او را کفایت کنی و اگر حاضر است رعایتش نمایی و مخالف حکم و رای او حکم نکنی و بدون مشورت با او کاری انجام ندهی؛ مال او را نگهبان باشی و در کم و بسیار او خیانت نورزی؛ مادامی که دو شریک به یکدیگر خیانت ننمایند، دست خدا با ایشان است.»

یکی از حقوق بیست گانه طبقات مختلف اجتماعی که با یکدیگر رابطه دارند، حق شریک است. شرکت، یکی از عقود جایز در معاملات عرفی و بازار است که از مجموع اقسام متصور آن، فقط شرکت در مال، مورد تایید شرع قرار گرفته است. که حداقل با حضور دو نفر محقق می شود.

صحت و تمامیت عقد و نفوذ تصرفات شرکا و آثار وضعی معاملات آن منوط به رعایت قواعد و موازینی است که در باب معاملات فقه مورد بحث واقع می شود و از حوصله مبحث ما که رویکردی اخلاقی و انسانی دارد، خارج است.

ولی به عنوان مقدمه، یادآوری این نکته ضروری است که روش شرع در وضع قوانین معاملات، با احکام عبادات متفاوت است؛ زیرا در عبادات، شرع در مقام تاسیس و بنیان گذاری و جعل است، ولی در معاملات و داد و ستدها در مقام نفی و تایید است. بدون شک، شرکت و عقد مشارکت یکی از شیوه های پسندیده و مورد عمل در جوامع مختلف انسانی است که از دیرزمان، انسان

براساس دریافت های فطری، برای حل مشکلات به این روش روی آورده است.

هدف از مشارکت

آن جا که فرد احساس کند به تنهایی قادر به تامین منافع و یا دفع مضار خود نیست، از فرد یا از جماعتی دیگر استمداد می جوید، شرع مقدس هم یه این ادراک فطری صحه می گذارد؛ به خصوص در امور مادی و دنیوی که حیات بشر به آن بستگی دارد. به این بیان که هیچ گاه از دیدگاه شارع، صعوبت و سختی و مشکلات کسب حلال و درآمد مال، برای معیشت و زندگی، نمی تواند بهانه بیکاری و تن پروری باشد و شارع با شیوه های مختلف به نفی تن پروری می پردازد تا انسان خود را سربار جامعه قرار ندهد. در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است که:

ملعون مَنْ اَلْقَى كَلَّةً عَلَي النَّاسِ ⁽²⁷⁷⁾.

«ملعون است کسی که سنگینی زندگی خود را بر دیگران تحمیل کند».

در روایتی نقل شده است که در حضور رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از کسی تعریف می کردند که: کسی هست که روزها را روزه می گیرد و شب ها، شب زنده داری می کند و نماز می خواند و مرتب مشغول ذکر است. حضرت فرمودند: کدام یک از شما امر معاش او را عهده دار هستید؟ آنها گفتند که همه ما متکفل معیشت او هستیم. حضرت فرمودند: شما که نه روزهایتان را روزه می گیرید و نه شب هایتان را بیداری می کشید از او بهترید ⁽²⁷⁸⁾.

معلوم می شود که مسئله تحصیل مال برای معیشت و زندگی یک امر ضروری است، یعنی حیات بشری اقتضا می کند که انسان در تلاش و تکاپوی تامین معیشت باشد و عدم توانایی فردی برای تحصیل درآمد مانع از این

وجوب و ضرورت نخواهد بود، این وجوب و ضرورت، انسان را به طور فطری به سمت همکاری و مشارکت با دیگران هدایت می کند. همان طور که فطرت سلیم بشری، ضرورت و ارزش همکاری و مشارکت با دیگران را درک می کند، همان فطرت می تواند بسیاری از قواعد و آداب این روابط را دریابد.

کلمات امام سجاد علیه السلام در این حق، ناظر به تبیین همان مرکوزات فطری است که به زیور بیان این امام معصوم علیه السلام آراسته شده است، کلام کسی که در واقع می توان گفت دارای منزّه ترین و سالم ترین فطرت انسانی و دور از هرگونه آلودگی نفسانی و لغزش و تاثرات درونی و بیرونی است و می تواند آن قواعد فطری را دریابد و بیان کند. به همین دلیل است که ما نیز در این امور، سیره و گفتار معصومین علیهم السلام را دلیل راه و تنها راه رسیدن به تکامل می دانیم.

حقوق شرکا بر یکدیگر

امام علیه السلام در مورد حق شریک و حقوق شرکا می فرمایند: شما دو نفر و یا چند نفر که با یکدیگر پیمان مشارکت و همکاری مالی منعقد کرده اید بر یکدیگر حقوقی دارید که صحت و کمال پیمانتان در گرو رعایت این حقوق است. این حقوق شرط صحت و کمال است که در صورت رعایت نکردن این آداب و حقوق، این پیمان شکسته می شود. هر چند به ظاهر یکی از افراد هم بی خبر باشد. اما این حقوق چیست؟

اول این که اگر یکی از شرکا غایب بود، او را کفایت کنی؛ به صورتی که به دلیل غیبت او منافعش از بین نرود. در بعضی از نسخه های این رساله به جای آن حضرت ساوئیتُهُ جمله ان حضرت رَعَيْتُهُ آمده است؛ یعنی در حضورش، مساوات را رعایت کنی؛ و یا در حضورش او را مراعات کنی. به این بیان که بار سنگین

امور را به عهده او نگذاری و از حضور او سوءاستفاده نکنی؛ همان طور که نباید غیبت او را بهانه سودجویی شخصی قرار دهی.

دوم این که چون شما پیمان بسته اید در سود و زیان شریک باشید، نباید کاری را بدون مشورت با یکدیگر انجام دهید و اگر مشورت کردید، حق ندارید مخالفت کنید.

و لا تَعَزِّمِ عَلَى حُكْمِكَ دُونَ حُكْمِهِ وَ لَا تَعْمَلْ بَرَاءِيكَ دُونَ مُنَاطَرَتِهِ.
درباره ضرورت مشورت و فواید و آثاری که از آن عاید می شود باید بگوییم که در روایات داریم:

مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا ⁽²⁷⁹⁾.

«اگر کسی با دیگران مشورت کند، با عقل آنها شریک می شود».

و نقطه مقابلش آن است که می فرمایند:

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ ⁽²⁸⁰⁾.

«کسی که استبداد رأی به خرج دهد، موجبات هلاک خود را فراهم کرده است».

سوم این که مال او را حفظ کرده و در حق او خیانت نکند.

و تحفظُ عليه ماله و تنفی عنه خیانتُهُ فیما عَزَّاء و هان

مراد امام علیه السلام از این دو عبارت این است که شرکا به گردن یکدیگر حق دارند که نسبت به اصل سرمایه و منافع یکدیگر امین باشند و در حق دیگر خیانت نکنند؛ اعم از این که آن مال زیاد باشد یا کم. خیانت، خیانت است. وقتی انسانی دستش به گناه آلوده شد، کوچک و بزرگ ندارد. در بعضی از تعبیرات داریم:

اتَّقُوا الكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الكَبِيرَ فِي كُلِّ جَدٍّ وَ هَزَلٍ ⁽²⁸¹⁾.

«از دروغ پروا کنید؛ چه این دروغ در امور کوچک و غیرمهم باشد، چه در امور بزرگ و مهم، چه به صورت جد باشد و چه به صورت شوخی».

علت آن هم این است که وقتی انسان به گناه کوچک عادت کرد، کم کم به گناه بزرگ آلوده می شود. امام علیه السلام به این نکته توجه می دهند که خیانت، در اصل خطا، گناه و انحراف از مسیر صحیح و اعتدال انسانی است، فرق نمی کند که در مال کم، رخ دهد یا در مال زیاد. علاوه بر این ماموریم طبق آیه شریفه قرآن امانات را به اهلش بازگردانیم:

ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها (282).

«خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بازگردانید».

و در آیه دیگری صریحا از خیانت نهی شده ایم:

یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول و تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون

(283)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید؛ و نیز در امانت های خود خیانت روا مدارید، در حالی که می دانید این کار، گناه بزرگی است».

آثار خیانت در امانت

رذیله زشت و ناپسند خیانت، عوامل مختلفی دارد ولی علت قریب و نزدیک آن، منفعت طلبی و زیاده خواهی است، آنچه که انسان را وادار به خیانت می کند، تحصیل منفعت است که معمولا بذر فکری و ذهنی آن به هنگام فقر و ناداری، یا به هنگام احساس کاذب کمبود، کاشته می شود و چون دسترسی به امانتی دارد در ذهن و اندیشه خود امکان برآورده کردن کمبود و یا احساس کاذب آن را بررسی می کند و بدان اقدام می کند؛ به خصوص اگر ودیعه و

سپرده طوری باشد که امانت گذار، متوجه تصرف او نشود که در این صورت بیشتر وسوسه شده، ذهن او سریع تر به سمت خیانت و تصرف در امانت تمایل پیدا می کند. اگر تربیت و تادیب شرع مقدس نباشد و نیازمندی ها و فشارها نیز خیانت و خلاف را توجیه کند، خود را به خیانت آلوده می کند.

به همین دلیل است که معارف ما قبل از هر چیز و قبل از اهتمام به اصلاح رفتاری و عملی انسان ها، در مقام اصلاح اندیشه و فکر برمی آید و تصور و خیال گناه و خیانت را مذموم می شمارد. در روایتی به مناسبتی که در مباحث گذشته هم بیان شد، عیسی بن مریم علیه السلام به حواریون فرمود:

انَّ موسى عليه السلام امرکم ان لا تزنا و انّا امرکم ان لا تُحدّثوا انفسکم بالزنا
(284)

«موسی علیه السلام به شما فرمان داد: گرد گناه زنا نگردید، اما من به شما امر می کنم که حتی در فکر و اندیشه خود خیال زنا کردن و تخلف نداشته باشید.»
چون این ذهن با تصویر و ترسیم و بررسی امکان گناه، آلوده می شود. در ادامه مطلب، مثالی دارد که می گوید: ذهن مانند اتاق سفیدی است که در میان آن آتشی با اندیشه گناه برافروخته می شود، هرچند این آتش زود خاموش شود و اتاق را ویران نکند، اما سپیدی اتاق به سیاهی تبدیل می شود؛ یعنی ذهن تیره و تار می شود. در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

صيامُ القلب عن الفكر في الآثام افضلُ من صيام البطن عن الطعام ⁽²⁸⁵⁾.

«فضیلت پاک نگه داشتن دل از گناه و روزه دادن فکر و ذهن نسبت به آن، برتر از گرسنه نگه داشتن شکم است.»

برای همین است که بسیاری از روایت ها در مقام اصلاح اندیشه فکری و خیال بافی است؛ زیرا این امور، خیانت را تقویت و توجیه می کند.

می توان منفعت طلبی، زیاده خواهی و رسیدن به پول و ثروت را منشا خیانت دانست. بنابراین بسیاری از روایت ها این علت را هدف گرفته، تخطئه می کند. امام صادق علیه السلام از پدرشان و ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرمودند:

اَرْبَعٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتَنَا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا خَرِبَ وَ لَمْ يُعْمَرْ بِالْبِرْكَاتِ الْخِيَانَةُ وَ السَّرْقَةُ وَ شَرْبُ الْخَمْرِ وَ الزَّانَا (286).

«چهار چیز است که اگر یکی از آنها وارد خانه ای شود آن را ویران می کند و دیگر هیچ برکتی موجب عمران آن خانه ویران نمی شود: خیانت، دزدی، شراب خواری و زنا».

پس اگر کسی با نیت به دست آوردن ثروت، به مال دیگری خیانت کند، نه تنها آن را به دست نمی آورد، بلکه ثروت موجود را هم از دست می دهد. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که می فرمایند:

لَيْسَ مَنَّا مَن يُحَقِّرُ الْإِمَانَةَ (287).

«از ما نیست کسی که امانت را کوچک بشمارد».

در روایت دیگری وارد شده است که حضرت می فرمایند:

لَيْسَ مَنَّا مَن خَانَ مُسْلِمًا فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ (288).

«کسی که به مال و ناموس مسلمان های دیگر خیانت کند از ما نیست».

در سخن دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صریح تر بیان شده که می فرمایند:

لَيْسَ مَنَّا مَن خَانَ بِالْإِمَانَةِ (289).

«کسی که در امانت خیانت کند از ما نیست».

آنچه گفته شد جنبه های شخصی و فردی خیانت است، اما از نظر عمومی هم عوارضی در بردارد.

از منظر عمومی، وجود اعتماد و اطمینان میان افراد و اصناف و طبقات است که به روابط اجتماعی استحکام می بخشد که اگر به هر دلیلی این اعتماد عمومی متزلزل شود، روابط اجتماعی آسیب دیده، مختل می گردد. امام صادق علیه السلام به نقل از پدرشان علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که می فرمایند:

لا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَتَخَاوَنُوا وَ أَدُّوا الْأَمَانَةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ إِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتَلُوا بِالْقَحْطِ وَ السُّنِينِ (290).

«خیر و سعادت امت من تا زمانی که خیانت نکنند، امانت را ادا کنند و زکات را بپردازند تضمین شده است و اگر این کارها را انجام ندهند و قحطی و پریشانی مبتلا می شوند».

خداوند متعال می فرماید:

و فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ سَائِلِ الشَّيْعَةِ، الْمَحْرُومِ (291).

«در اموال آنها حقی برای سائل و محروم است».

این قانون الهی است و قانون شکنی خود نوعی خیانت است. حالا وعده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چیست که این سعادت و خیر دنیوی در معرض تهدید قرار می گیرد و تبدیل به قحطی و گرسنگی می شود؟ سالم بودن اجتماع انسانی بستگی به رعایت این اصول انسانی دارد. اگر کسی با رعایت نکردن این اصول در گردش امور اجتماعی، خللی ایجاد کند، عوامل حرکت از تحرک باز می ایستد و آن کسی که در ایستایی و رکود تاثیر دارد خائن است و عوارضی که این رکود به بار می آورد؛ قحطی و گرسنگی و فقر است که همه آثار خیر را از بین می برد. در کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدترین مردم، چنین معرفی شده اند:

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَ لَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ (292).

«بدترین مردم کسی است که به امانت اعتقاد ندارد و از خیانت اجتناب و پروا نمی کند».

در تعبیر دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:
الخیانةُ دلیل علی قلةِ الورعِ و عدمِ الدیانةِ ⁽²⁹³⁾.

«خیانت شخص، نشانه بی پروایی و بی دینی او است».

این انسان، علاوه بر این که بدترین مردم است، انسانی بی دین و بدون ورع و پرهیز است و بر این اساس بدترین مجازات برای مصادیق خیانت تعیین شده است، مثلاً در سرقت، قطع انگشتان معین شده است و اگر این مجازات برای او موجب تنبه او نشود، بعد از چند مرحله، دستور قتل او صادر می شود. یعنی عضو و عنصر فاسدی که آلودگی فکری ایجاد می کند و حضور او موجب سلب اعتماد عمومی جامعه، اصناف و طبقات اجتماعی نسبت به یکدیگر می شود مانند عضو فاسد بدن، باید قطع شود.

ثمرات امانتداری

روایتی را امام محمد باقر علیه السلام از جد بزرگوارشان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که حضرت فرمودند:

الامانةُ تجلبُ الرِّزقَ و الخیانةُ تجلبُ الفقرَ ⁽²⁹⁴⁾.

«امانتداری فراهم کننده رزق و روزی است و خیانت، جلب کننده فقر».

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

استعمالُ الامانةِ یزیدُ فی الرِّزقِ ⁽²⁹⁵⁾.

«اگر کسی اهل امانتداری باشد، رزق و روزیش زیاد می شود».

این آثار وضعی است که وعده اهل بیت عصمت علیهم السلام است و آنها صرف نظر از مقام عصمت، دارای یک فطرت سلیم انسانی هستند که راه و روش درست و

تحصیل منافع به آنها الهام می شود. چند حدیث است که می گوید اگر کسی اهل خیانت شود، از حیطة اسلام خارج شده، یا از حیطة تشیع خارج می شود. حضرت در عبارت بعد علاوه بر حفظ مال می فرمایند:

و تنفی عنه خیانتُهُ فیما عزَّاءُ و هانَ.

در این عبارت حضرت به یکی از قبیح ترین و زشت ترین ردایل اشاره می فرمایند و آن خیانت به شریکی است که به وی اعتماد کرده است. در واقع کسانی که با هم شریک می شوند مشارکتشان مسبوق به یک سابقه دوستی و رفاقت است، یک صداقت ریشه دار که به این مشارکت می انجامد؛ حال اگر کسی در این مشارکت، دست به خیانت آلوده کند، به پست ترین مراحل خیانت رسیده است.

در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که می فرمایند:

غَايَةُ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْخَلِّ الْوَدُودِ وَ نَقْضُ الْعَهْدِ (296).

«اوج خیانت این است که انسان به شریکش که از سر مهربانی با وی شریک شده و با او پیمان بسته؛ خیانت کند و پیمان را بشکند».

ما از نظر فقهی تصرف بدون اذن شریک را هم جایز نمی دانیم چنان که از منظر اخلاقی نیز امر قبیحی شمرده شده است. روایتی است که بسیار قابل توجه و آموزنده است و از آن جهت که امام علیه السلام در ضمن آن، فطرت سلیم انسانی و مسائل نهفته در این فطرت را می شکافد، هر انسان مومنی را مشعوف و مسرور می کند که بزرگان ما چقدر به هدایت انسان ها اهتمام داشته اند! حسین بن مختار می گوید:

قُلْتُ لَابِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الشَّرِيكُ فَيَظْهَرُ عَلَيْهِ قَدْ اخْتَانَ شَيْئًا أَوْ لَهُ أَعْنَ يَأْخُذُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي آخَذَ مِنْ غَيْرِ أَعْنَ يُبَيِّنُ لَهُ فَقَالَ شَوْهٌ أَمَّا اشْتَرَا

بَاءَ مَانَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَنِّي لِأَحَبُّ لَهُ أَنْ رَأَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ أَعَنَ يَسْتُرَ عَلَيْهِ وَ مَا
أُحِبُّ أَعَنَ يَأْخُذُ مِنْهُ شَيْئًا بَغَيْرِ عِلْمِهِ ⁽²⁹⁷⁾.

«به امام صادق عليه السلام عرض کردم: انسان شریکی دارد و بعد می فهمد که او
در مال مشارکتی خیانت کرده است. آیا شریک دیگر هم می تواند بدون اطلاع
او به همان اندازه در مال تصرف کند؟ حضرت با یک تعبیر ابتدایی که حاکی از
نهایت انزجار است به دو نکته اشاره می فرمایند: اول آن که من دوست ندارم
کسی چنین کند یعنی دستش را به خیانت آلوده کند؛ دیگر این که اصلاً این عمل
به معنای افشای سر است. او خطایی کرده است و تو موظف به پوشاندن عیب او
هستی. عیب پوشی و چشم پوشی از عیوب دیگران یک کرامت اخلاقی و
انسانی است که باید انسان متخلق به این اخلاق کریمه شود.»

بنابراین، موضوع امانتداری یکی از موضوعات مورد اهتمام شرع مقدس
است و از منظر معارف اخلاقی ما مامور به ادای امانتیم:

إِءَاءَ الْإِمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ ⁽²⁹⁸⁾.

«ما موظف به ادای امانت نسبت به نیکوکار و بدکار هستیم.»

یعنی چنانچه انسان فاجر و تبهکاری، مالی را نزد انسان به امانت بگذارد،
نمی توان به صرف این که او انسان تبهکاری است، در مالش تصرف کرد.

در مباحث گذشته، در حق رفیق و مصاحب گفتیم که امام سجاد عليه السلام قسم
یاد کرده اند که اگر آن شمشیری که پدرم را با آن به شهادت رسانده اند نزد من
به امانت بگذارند، من آن امانت را بازمی گردانم ⁽²⁹⁹⁾.

مسئله ادای امانت یکی از وظایف دینی، شرعی و اختلافی و اصلاً شرط
مسلمانی است. در بسیاری از روایت ها صریحاً گفته شده است که مسلمان

بودن نه به نماز است، نه به روزه؛ اینها اموری است که مسلمان ها به آن عادت کرده اند.

آنچه مهم است دو محور اساسی است که مسلمانی را اثبات می کند:

صدق الحديث و اداء الامانة⁽³⁰⁰⁾.

«راستگویی در گفتار و ادای امانت در رفتار».

35 - حق ثروت

اءَمَّا حَقَّ الْمَالِ فَأَنْ لَا تَأْخُذَهُ إِلَّا مِنْ حِلِّهِ وَلَا تَنْفِقَهُ إِلَّا فِي حِلِّهِ وَلَا تُحَرِّفْهُ
عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا تَصْرِفْهُ عَنْ حَقَائِقِهِ وَلَا تَجْعَلْهُ إِذَا كَانَ مِنْ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ وَسَبِّبْهُ إِلَى
اللَّهِ وَلَا تُؤْثِرْ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ مَنْ لَعَلَّهُ لَا يَحْمَدُكَ وَبِالْحَرِيِّ أَنْ لَا يُحْسِنَ
خِلَافَتَهُ فِي تَرْكِتِكَ وَلَا يَعْمَلْ فِيهِ بِطَاعَةِ رَبِّكَ فَتَكُونَ مَعِينًا لَهُ عَلَى ذَلِكَ وَبِمَا
أَعْدَتْ فِي مَالِكَ إِحْسَانًا نَظَرًا لِنَفْسِهِ فَيَعْمَلْ بِطَاعَةِ رَبِّهِ فَيَذْهَبَ بِالْغَنِيمَةِ وَتُبُوءَ
بِالْإِثْمِ وَالْحَسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ مَعَ التَّبِعَةِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«و اما حق مال تو این است که جز از راه حلال به دست نیاوری و جز در
راه حلال خرج نکنی و از جای لازم دریغ نوری و در جای غیر لازم خرج
نکنی و چون از آن خداست جز در راه او قرارش ندهی و حق ناشناس را بر
خود ترجیح ندهی که پس از تو نیز در اموات جانشین خوبی نخواهد بود و آنها
را در راه اطاعت الهی مصرف نخواهد کرد، پس تو او را بر این استفاده غلط
کمک کرده ای و یا این که او اندیشمندانه در مسیر اطاعت الهی مصرف خواهد
کرد پس استفاده خواهد برد و گناه و افسوس و پشیمانی و عقاب برای تو
خواهد ماند».

درباره حق مال، به عنوان مقدمه باید گفت که مال و ثروت بخشی از موضوع
مکاتب دنیا است که برای تشخیص خوبی، بدی، زیبایی و زشتی آن باید دیدگاه
اسلام را نسبت به مال و ثروت شناخت؛ و به عبارت دیگر، تعریف دین را از
دنیا و متعلقاتش دانست. در سوره مبارکه سجده، وقتی خداوند از خلقت آسمان
و زمین و سایر مخلوقات عالم سخن می گوید، می فرماید:

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ⁽³⁰¹⁾.

«او کسی است که هر چه آفرید نیکو آفرید؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد».

این آیه، به ما یک تصویر زیبا از آفرینش و هستی نشان می دهد که هر چه را خدا لباس وجود پوشانیده، زیبا است و آنچه را که او خلق کرده، نیکو است. این درست برخلاف بعضی از مکاتب دیگر است که برای آفرینش دوگانگی و جنبه اهورایی و اهریمنی قائل شده اند.

خلقت و آفرینش از منظر قرآن

از منظر قرآن، همه چیز زیباست و آنچه این خلقت و آفرینش زیبا و دوست داشتنی را زشت و بدمنظر می کند، نوع نگاه به جهان هستی و عالم وجود است؛ بدون این که این نگاه، هیچ تغییری در حقایق موجودات ایجاد کند.

ماتری فی خلقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ (302).

«در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی».

وقتی که آیات کریمه الهی را کنار یکدیگر قرار بدهیم، معنی و مفهوم دقیقی به دست می آوریم که خداوند متعال می فرماید: در خلقت موجودات هیچ تفاوتی نیست که خدا بعضی را زیبا آفریده و بعضی دیگر را بد و زشت خلق کرده باشد؛ بدون استثنا همه هستی نیکو و برازنده است و این قانون عمومی حتی غرائز و علایم حیوانی انسان، از قبیل خشم و شهوت را نیز شامل می شود؛ یعنی غریزه خشم هم زیبا است و کشش و میل عاطفی و شهوت هم زیبا است؛ زیرا اگر غریزه شهوت نباشد پیمودن مسیر کمال، برای انسان ممکن نخواهد بود و از همین منظر است که علاقه های عاطفی و تمایلات شهوانی به آیات الهی تعبیر می شود.

و مِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا اِيَّهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً (303).

«از نشانه های ذات اقدس ربوبی این است که برای شما انسان ها اعم از زن و مرد، از جنس خودتان زوج آفرید تا در کنار یکدیگر آرامش یابید و مودت و رحمت را بین شما قرار داد.»

پس این کشش و میل طبیعی انسان و غریزه شهوت هم، یکی از مصادیق مخلوقات زیبای آفرینش و هستی است. حتی خشم و خشمونت نیز زیبا تلقی شده است:

يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ غَلُظْ عَلَيْهِمْ (304).

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر.»

وقتی که خشم واجب شد و متعلق امر الهی قرار گرفت، به یقین زیبا خواهد بود؛ چرا که امر و اراده خدا، جز به زیبایی و خیر، تعلق نمی گیرد. جالب این است که در سوره مبارکه فتح در مقام مدح دارندگان این وصف می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشْدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (305).

«محمد ﷺ فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند.»

پس از نظر معارف ما آنچه که لباس هستی پوشیده، زیبا و دوست داشتنی است و آنچه زیبایی و جمال این موجودات را به زشتی و ابتذال تبدیل می کند، بهره برداری ناپجا و اصالت دادن به یک ضرورت از مجموعه ضرورت های عالم آفرینش است. آن جا که همه زندگی در کنترل غرائز قرار بگیرد، این منظره زیبا تبدیل به یک منظره زشت و ناپسند می شود. اگر خوبی های آفرینش و خلقت، به جای خشم و غلظت در برابر دشمنان بشریت، صورت زیبای طفل

یتیمی را آماج سیلی قرار دهد، این جا است که زشتی ها، جای زیبایی ها را می گیرد.

ثروت و فرزند؛ زینت زندگی

از این مقدمه کوتاه به این نتیجه می رسیم که دنیا و متعلقات آن فی نفسه مذموم نیست و حتی در بعضی از آیات کریمه قرآن، تعبیرات بسیار قابل توجهی درباره مال و دارایی می بینیم. در سوره مبارکه بقره وقتی که به انسان ها توصیه می کند تا قبل از مرگ خود، درباره اموالشان وصیت کنند، از مال به خیر تعبیر می کند:

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ أَنْ تَرَكَ خَيْرًا لِّوَالِدَيْهِ وَالْأَقْرَبِينَ
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (306).

«بر شما نوشته شده: وقتی که مرگ شما نزدیک می شود، موظفید که اگر مالی دارید آن مال را برای پدر و مادر و نزدیکان و بستگان خود وصیت کنید و این حقی است بر پرهیزگاران».

در سوره مبارکه نوح بعد از این که نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ مردم را به استغفار از گناهان و بازگشت به مسیر صحیح فطرت توصیه می کند، به آنها وعده می دهد که اگر شما صلاح خود را درست تشخیص دادید و عمل کردید، خدا باران نعمتش را از آسمان برای شما فرو می فرستد و بعد می فرماید:

و يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (307).

«خداوند در زندگی دنیا شما را با مال و فرزند، مدد و یاری می کند و برای شما باغ های سرسبز و نهادهای جاری قرار می دهد».

در این جا هم چیزی که موجب مدد و یاری انسان ها معرفی می شود، مال و مکنت و ثروت است. در سوره مبارکه کهف، وقتی سخن از مال و مکنت دنیا به میان می آید، تعبیر به زینت می شود:

المالُ والبنونَ زینةُ الحیاةِ الدُّنیا (308).

«مال و فرزند، زینت زندگی دنیا است.»

بنابراین، از منظر آیات کریمه قرآن، مال به عنوان یکی از امور خیر، یاری کننده انسان و زینت و زیبایی زندگی او است. از مصادیق مکنت و مال، لباس زیبا و قیمتی و مسکن وسیع می باشد.

در مجموعه روایت ها و معارف ما، به پوشیدن لباس زیبا؛ گرچه با قیمت های سنگین؛ توصیه شده است. حتی در سیره بعضی از ائمه علیهم السلام می بینیم که همواره لباس زیبا بر تن می کردند. به عنوان مثال - چون سخن درباره کلمات امام سجاد علیه السلام است این روایت را که از سیره آن حضرت علیه السلام نقل شده، بیان می کنیم - ابی نصر بزنطی از امام هشتم ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت می کند که حضرت به من فرمودند که درباره لباس زیبا و نیکو چه می گویی؟ به محضر امام علیه السلام عرض کردم:

بَلَّغْنِي عَنْ الْحَسَنِ علیه السلام كَانَ يَلْبَسُ وَأَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام كَانَ يَأْخُذُ الثَّوْبَ الْجَدِيدَ فَيَأْمُرُ بِهِ فَيَمْسُ فِي الْمَاءِ فَقَالَ لِي الْبَسْ وَتَجَمَّلْ فَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام كَانَ يَلْبَسُ الْجُبَّةَ الْخَزَّ بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَالْمِطْرَفَ الْخَزَّ بِخَمْسِينَ دِينَارًا فَيَشْتُو فِيهِ فَإِذَا خَرَجَ الشِّتَاءُ بَاعَهُ فَتَصَدَّقَ بِشَمْنِهِ وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (309) (310).

«برای ما نقل شده است که امام مجتبی علیه السلام لباس زیبا می پوشیده اند و امام صادق علیه السلام همواره لباس نو تهیه می کرده اند و پس از آن که لباس به دستور

ایشان شسته می شد به تن می کرده اند. حضرت رضا علیه السلام به من فرمودند: لباس زیبا بپوش که امام سجاد علیه السلام لباس خز می پوشید که قیمت آن پانصد درهم بود و شال خزی به قیمت پنجاه دینار پوشش زمستانی ایشان بود که بعد از گذر زمستان آن را می فروختند و پول آن را صدقه می دادند سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمودند که: (بگو چه کسی زینت های الهی و روزهای پاکیزه را که برای بندگان خود آفریده، حرام کرده است؟!).

از این نمونه روایت ها در مجموعه روایات احکام لباس بسیار فراوان است. مثلاً فرموده اند:

انَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ اَنَّ يَرى اَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلٰى عَبْدِهِ ⁽³¹¹⁾.

«خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد و دوست دارد که وقتی بنده ای را به نعمت مال و ثروت متنعم کرده، آثار آن نعمت را در او ببیند».

در تعبیرهای دیگری نقل شده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پوشیدن لباس و اظهار نعمت سفارش فرموده اند ⁽³¹²⁾.

روایتی آمده که امام صادق علیه السلام به عبید بن زیاد فرمودند:

اظهارُ النِّعْمَةِ اَحَبُّ اِلَى اللهِ مِنْ صِيَانَتِهَا ⁽³¹³⁾.

«خدا وقتی به تو نعمتی می دهد، بیشتر دوست دارد که تو این نعمت را اظهار کنی تا پنهان نگه داری».

پس از این فرمایش امام علیه السلام نقل شده است:

فَمَا رُبِّيَ عُبَيْدٌ اِلَّا فِي اَحْسَنِ زِيٍّ قَوْمِهِ ⁽³¹⁴⁾.

«عبید هرگز دیده نمی شد مگر در بهترین و زیباترین لباس قوم خود».

سفارش به اظهار و بیان نعمت

حتی در بعضی از موارد می بینیم کسی که خدا به او مکنّت و ثروت عنایت کرده است، اگر کتمان کرده و تظاهر به ناداری کند، به عنوان مکذب نعمت های الهی، شناخته شده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

اِذَا اَنْعَمَ اللهُ عَلَى عَبْدِهِ بِنِعْمَةٍ فَظَهَرَ عَلَيْهِ سُمِّيَ حَبِيبَ اللهِ مُحَدِّثَ نِعْمَةِ اللهِ
وَإِذَا اَنْعَمَ اللهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَلَمْ تَظْهَرْ عَلَيْهِ سُمِّيَ بَغِيضَ اللهِ مُكَذِّبَ نِعْمَةِ اللهِ ⁽³¹⁵⁾.
«هنگامی که خدا به بنده اش نعمتی را عطا کرد، اگر او، نعمت الهی را اظهار کند دوست خدا نامیده می شود؛ زیرا نعمت های الهی را تحدیث کرده است؛ و کسی که نعمت الهی را اظهار نکند، دشمن خدا نامیده می شود؛ چرا که نعمت های الهی را تکذیب کرده است».

دستور آیه کریمه است که:

وَإِذَا نِعْمَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ⁽³¹⁶⁾.

«و نعمت های پروردگارت را بازگو کن».

سرگفتار امام صادق علیه السلام که فرمودند: من دوست ندارم که خدا نعمتی به انسان بدهد و اظهار نکند، همین است. حتی در بعضی از روایت ها می بینیم که در عین ناداری، اظهار به غنا توصیه شده است.

مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

أَنَّ اُنَاسًا بِالْمَدِينَةِ قَالُوا لَيْسَ لِلْحَسَنِ علیه السلام مَالٌ فَبَعَثَ الْحَسَنُ علیه السلام إِلَى رَجُلٍ
بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَارْسَلَ بِهَا إِلَى الْمُصَدِّقِ وَقَالَ هَذِهِ صَدَقَةٌ
مَالِنَا فَقَالُوا مَا بَعَثَ الْحَسَنُ علیه السلام بِهَذِهِ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ إِلَّا وَ لَهُ مَالٌ ⁽³¹⁷⁾.

«عده ای از مردم مدینه می گفتند: امام مجتبی علیه السلام مال و ثروتی ندارد. امام علیه السلام کسی را هزار درهم از جایی قرض کرد و بعد آن مبلغ را نزد عامل تقسیم صدقات فرستادند که او به عنوان صدقه امام علیه السلام، بین افراد نیازمند تقسیم کند. آن وقت این تصور که حضرت مال ندارد، برعکس شد. گفتند نمی شود کسی مال نداشته باشد و هزار درهم به عنوان صدقه تقسیم کند».

حتی در حالات امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است:

بَلَغَ امير المؤمنين عليه السلام اَنَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ يَقُولَانِ لِعَلِيٍّ قَالَ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَأَمَرَ وَكَلَاءَهُ اَنَّ يَجْمَعُوا غَلَّتَهُ حَتَّى إِذَا حَالَ الْحَوْلُ أَتَوْهُ وَ قَدْ جَمَعُوا مِنْ ثَمَنِ الْغَلَّةِ مِائَةَ اَلْفِ دِرْهَمٍ فَشَرَّتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ فَأَتَيَاهُ فَقَالَ لِهَذَا الْمَالُ وَاللَّهِ لِي لَيْسَ لَأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ وَ كَانَ عِنْدَهُمَا مِصْداً قَالَ فخرجا مِنْ عِنْدِهِ وَ هُمَا يَقُولَانِ اَنَّ لَهُ لِمَالاً (318).

«به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که طلحه و زبیر می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام مالی ندارد و این بر حضرت گران آمد. دستور دادند در آخر سال از پول غلات صد هزار درهم برای ایشان بیاورند. حضرت آن پول ها را در مقابل خود گسترده سپس به دنبال طلحه و زبیر فرستادند و وقتی آن دو آمدند، حضرت فرمودند: این اموال فقط ملک من است و هیچ کس هم با من شریک نیست. طلحه و زبیر مطلب را پذیرفتند و از نزد حضرت خارج شدند در حالی که می گفتند: او اموال بسیاری دارد».

بنابراین، در روایات نفس اظهار به داشتن مال توصیه شده است. از طرف دیگر، در معاشرت های اجتماعی توصیه شده که مستحب است وقتی انسان مومنی به دیدار برادر مومن خود می رود و یا در مجامع عمومی حاضر می شود، با لباس زیبا و قیمتی حضور پیدا کند (319). نکته ای را مرحوم کلینی از امام

صادق علیه السلام و آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند:

لِيَتَزَيَّنَ اءَحَدَكُم لاءَخِيهِ الْمَسْلَم كَمَا يَتَزَيَّنُ لِلْغَرِيبِ الَّذِي يُحِبُّ اءَنْ يَرَاهُ فِي اءَحْسَنِ الْهَيْئَةِ (320).

«چگونه دوست دارید که اگر افراد غریبی با شما برخورد می کنند شما را در هیات زیبا ببینند، وقتی هم که می خواهید در حضور برادر مومنتان حضور پیدا کنید همان طور باشید».

همچنین در نماز نیز مستحب است که انسان بهترین، فاخرترین و نظیف ترین لباسش را بپوشد. در بعضی از روایت های دیگر داریم که پوشیدن لباس پست و لباس هایی که حتی در شائن انسان های متوسط نیست، کراهت دارد. روایت عجیبی است که راوی می گوید:

رَأَى اءَبُو عَبْدِالله علیه السلام و اءَنَا اءَحْمِلُ بَقْلًا فَقَالَ يُكْرَهُ لِلرَّجْلِ السَّرِيِّ اءَنْ يَحْمِلَ الشَّيْءَ الدَّنِيَّ فَيُجْتَرَأَ عَلَيْهِ (321).

«امام صادق علیه السلام مرا دیدند که در بازار قدم برمی داشتم در حالی که لباس مندرس و سبزی را به دوش می کشیدم. امام علیه السلام فرمودند: برای انسانی که اعتبار اجتماعی دارد، این حرکت ها که او را در جامعه و در میان مردم کوچک می کند، جایز نیست».

یا در بعضی تعبیرات دارد که حضرت به شیعیان خطاب کردند که:

اَنْكُمْ قَوْمٌ اءَعْدَاؤُكُمْ كَثِيرَةٌ اءَادَاكُمْ الْخَلْقُ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ اَنْكُمْ قَدْ اءَادَاكُمْ الْخَلْقُ فَتَزَيَّنُوا لَهُمْ بِمَا قَدَّرْتُمْ عَلَيْهِ (322).

«شما دشمن زیاد دارید، آنچه که می توانید خود را تزئین کنید و از خانه بیرون بیاورید و در محافل عمومی حضور پیدا کنید».

از مجموع این روایت‌ها و روایت‌های دیگری که در همین مورد آمده، استفاده می‌شود که نه تنها داشتن مال مذموم نیست، بلکه تظاهر به مال‌داری امری مورد توصیه است. و در روایت جالبی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

انَّ عبدَ اللَّهِ بنَ عَبَّاسٍ لَمَّا بَعَثَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام اِلَى الْخَوَارِجِ فَوَاقَفَهُمْ لِبِسِ اَفْضَلِ ثِيَابِهِ وَ تَطَيَّبَ بِاَفْضَلِ طَيِّبِهِ وَ رَكِبَ اَفْضَلَ مَرَاكِبِهِ فَخَرَجَ فَوَاقَفَهُمْ فَقَالُوا يَا ابنَ عَبَّاسٍ بَيْنَا وَاَنْتَ اَفْضَلُ النَّاسِ اِذَا اَتَيْنَا فِي لِبَاسِ الْجَبَابِرَةِ وَ مَرَاكِبِهِمْ فَتَلَا عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ اللهُ اَلَّتِي اَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ⁽³²³⁾ فَالْبِسْ وَ تَجَمَّلْ فَانَّ اللهَ جَمِيْلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَلِيَكُنْ مِنْ حَلَالٍ ⁽³²⁴⁾.

«وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ابن عباس را مامور کردند که با خوارج گفتگو کند، ابن عباس زیباترین و بهترین لباس خود را پوشید، بهترین عطر را استفاده کرد، بهترین مرکب را انتخاب نمود. به محض این که مقابل خوارج رسید، آنها گفتند: ابن عباس ما تو را بهترین مردم می‌شناختیم؛ حالا تو با لباس و مرکب ستمگران با ما روبرو می‌شوی؟ ابن عباس به این آیه شریفه استناد کرد که: بگو چه کسی زینت‌های الهی و روزی‌های پاکیزه‌ای را که برای بندگان خود آفریده، حرام کرده است؟ پس لباس زیبا بپوش که خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد اما از مال حلال استفاده کن.»

بنابراین، نه تنها استفاده از نعمت‌های الهی مذموم نیست بلکه بدان توصیه نیز شده است و تظاهر به آنها هم لازم است. نکته قابل توجهی در بعضی از روایت‌ها است که با بیان یک روایت آن را بیان می‌کنیم. روایتی را مرحوم صاحب وسایل الشیعه نقل کرده است:

دَخَلَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى اَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَرَأَى عَلَيْهِ ثِيَابَ بَيَاضٍ كَأَنَّهَا غُرْقَى الْبَيْضِ فَقَالَ لَهُ اِنَّ هَذَا اللَّبَاسَ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكَ فَقَالَ لَهُ اَسْمَعُ مِنْنِي وَعَ مَا

أَقُولُ لَكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ عَاجِلًا وَآجِلًا إِنْ أَتَيْتَ مَتَّعًا عَلَى السُّنَّةِ وَ لَمْ تَمُتْ عَلَى
بِدْعَةٍ أَوْ خَيْرِكَ أَعَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي زَمَانٍ مُقْفَرٍ جَدَّبَ فَأَمَّا إِذَا أَعْقَلْتِ
الدُّنْيَا فَأَعِزِّقِي أَهْلَهَا بِهَا أَعْبَارُهَا لَا فُجَّارُهَا (325).

«سفیان ثوری در حالی به حضور امام صادق علیه السلام رسید که امام علیه السلام لباس
خوب و قیمتی پوشیده بودند. او زبان به انتقاد گشود و گفت: پدران تو این گونه
لباس نمی پوشیدند. حضرت فرمودند: این کلام را بشنو و حفظ کن که برای دنیا
و آخرت تو مفید است اگر بر سنت و دین بمیری نه بر بدعت. زمانی پدران من
لباس های آنچنانی می پوشیدند که مردم فقیر بودند. الان روزگاری است که دنیا
بر ما سهل شده و رفاه برای ما فراهم شده است. چرا ما از نعمت های دنیا
استفاده نکنیم؟ شایسته ترین کسانی که می توانند از نعمت های دنیا استفاده کنند
خوبان هستند».

سفارش به وسعت منزل

از این گونه روایت ها می توان دریافت که به هر حال از منظر قرآن و اهل
بیت علیهم السلام نفس مال و ثروت و مکنت امری مذموم و ناپسند نیست.
دقیقا همین نگاه و تلقی را ما درباره مسکن و مکان زندگی هم ملاحظه می
کنیم. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که:

مِن السَّعَادَةِ سَعَةُ الْمَنْزِلِ (326).

«یکی از علایم سعادت مندی انسان این است که، منزل وسیع داشته باشد».
طبیعی است فراهم کردن منزل وسیع هم جز برای کسی که مال فراوان دارد،
ممکن نخواهد بود. در تعبیری از امام موسی بن جعفر علیهما السلام آمده است
که:

العَيْشُ السَّعَةُ فِي الْمَنْزِلِ (327).

«یکی از خوشی های زندگانی، منزل وسیع است».

در روایت دیگری از حضرت آمده است که می فرمایند:

سُئِلَ عَنْ فَضْلِ عَيْشِ الدُّنْيَا قَالَ سَعَةُ الْمَنْزِلِ وَكَثْرَةُ الْمَحْبِيِّنَ (328).

«از حضرت درباره فضیلت زندگی دنیا سؤال شد، حضرت فرمودند: وسعت

منزل و دوستان بسیار».

در روایت دیگری از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که حضرت فرمودند:

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الْمَسْكِنُ الْوَاسِعُ (329).

«از سعادت های هر مسلمان، داشتن مسکن وسیع است».

کسی خدمت رسول الله ﷺ آمد و از ناداری و کوچکی خانه شکوه کرد،

حضرت فرمودند:

ارْفَعْ صَوْتَكَ مَا اسْتَطَعْتَ وَ سَلِّ اللَّهُ أَعْنَ يَوْسَعَ عَلَيْكَ (330).

«وقتی با خدا حرف می زنی، فریاد بکش و تا آن جا که می توانی داد بزن و

از خدا بخواه که خدا بر تو توسعه بدهد».

اگر توسعه و مکنت دنیا بد بود، رسول اکرم ﷺ آن فرد را بدان راهنمایی

نمی کردند و همین طور درباره مرکب راهوار و قیمتی نیز مواردی را در روایت

ها می توانیم بیابیم. رسول اکرم ﷺ فرمودند:

مِنْ سَعَادَةِ الْمُسْلِمِ سَعَةُ الْمَسْكِنِ وَ الْجَارُ الصَّالِحِ وَ الْمَرْكَبُ الْهَنْئِيُّ (331).

«از سعادت مسلمان خانه وسیع، همسایه خوب و مرکب راهوار است».

در تعبیر دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که می فرمایند:

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَعْنَ يَتَّسِعَ مَنْزِلُهُ (332).

«از سعادت مرد، داشتن منزل وسیع و بزرگ است».

و نیز در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که:

مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ سَعَةٌ مَنْزِلُهُ (333).

«از سعادت مرد، داشتن منزل وسیع است.»

در روایت‌ها این تعابیر خیلی زیاد است. حتی روایت خیلی جالبی را مرحوم صاحب وسایل الشیعه به نقل از کلینی رحمه الله در احکام مسکن آورده است و سند آن هم سند بسیار خوبی است:

عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَرَى دَارًا وَأَمَرَ مَوْلَى لَهُ أَنْ يَتَحَوَّلَ إِلَيْهَا وَقَالَ إِنَّ مَنْزِلَكَ ضَيِّقٌ فَقَالَ قَدْ أَهْدَيْتَ هَذِهِ الدَّارَ أَبِي فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَحْمَقَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ (334).

«معمر بن خلاد می گوید که موسی بن جعفر علیهما السلام خانه ای خریداری کردند و به یکی از دوستانشان فرمودند: تو به این خانه نقل مکان کن؛ چون خانه تو کوچک است و تو در مضیقه خواهی بود، من این خانه را برای تو خریدم. مرد در جواب این محبت امام می گوید: این خانه را پدرم ساخته است و من دوست دارم در خانه پدرم زندگی کنم. موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: اگر پدرت احمق بود و خیر و سعادت خود را نمی توانست درک کند، تو هم باید مثل او بیندیشی؟»

از این روایت‌ها معلوم می شود که نه تنها فراهم کردن منزل وسیع، مورد توصیه است، بلکه زندگی در منزل کوچک و سختی اهل خانه، یک نقص است. در صورتی که انسان توانایی فراهم کردن آن را داشته باشد و اقدام نکند، علامت نادانی و حماقت او است.

در روایت اخیر، کسی آمده است و منزل مجانی و وسیعی در اختیار انسان می گذارد، اگر انسان بگوید من زندگی در خانه کوچک پدری را ترجیح می

دهم و خود را از نعمت خدا محروم می کند، سزاوار این تعبیر تند امام علیه السلام خواهد بود. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند:

الشُّومُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ فِي الْمِرَاءَةِ وَالذَّابَّةِ وَالذَّارِ فَأَمَّا الْمِرَاءَةُ فَشَوْ مُهَا غَلَاءٌ مَهْرُهَا وَ عُسْرُ وِلَادَتِهَا وَ أَمَّا الذَّابَّةُ فَشَوْ مُهَا كَثْرَةُ عَلَلِهَا وَ سُوءُ خُلُقِهَا وَ أَمَّا الذَّارُ فَشَوْ مُهَا ضَيْقُهَا وَ خُبْتُ جِيرَانِهَا (335).

«شومی و بدیمنی در سه چیز نهفته است: مرکب، زن و خانه، اما شومی زن در مهر بسیار و زایمان سخت و دشوار است، شومی مرکب در مرتب مریض شدن و راهوار نبودن آن است، و شومی خانه در کوچک بودن آن و همسایه بد است».

استفاده و بهره وری از دنیا

بنابر آنچه بیان شد، در شرع مقدس به همه مظاهر نعمت های الهی، زیبایی ها و خوبی ها توصیه شده است. روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

انَّ الدُّنْيَا دَارُ صَدَقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا (336).

«به راستی دنیا برای کسی که آن را تصدیق کند، سرای صدق و راستی است - تصدیق به معنای باور و شناخت کافی و کامل است - و سرای عافیت و آرامش است، برای کسی که آن را خوب درک کند و فریب آن را نخورد، سرای غنا و بی نیازی است، برای کسی که از این سرا توشه بگیرد و خانه پند و اندرز است، برای کسی که در این خانه پند می گیرد».

تعبیرهای امیرالمؤمنین علیه السلام ترسیمی زیبا و تصویری دوست داشتنی از دنیا است. در تعبیر اول امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا سرای صدق و راستی، در تعبیر دوم

سرای عافیت و آرامش، در تعبیر سوم، خانه ثروت و بی نیازی و در تعبیر چهارم، کلاس آموزش و پند و اندرز است. تعبیرهای دیگری هم در سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یافت می شود؛ مثلا در کلمات قصار «نهج البلاغه» آمده است:

الدُّنْيَا مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ (337).

«دنیا بازار تجارت اولیای خدا است.»

الدُّنْيَا مَسْجِدٌ أَحِبَّاءِ اللَّهِ (338).

«دنیا محل عبادت دوستان خدا است.»

تعبیر دیگری را هم اهل سنت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که حضرت می فرمایند:

الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ (339).

«دنیا کشتزار آخرت است.»

مجموع این تعبیرهای هفت گانه، در واقع نه تنها مذمت و بدگویی از دنیا نیست، بلکه زیبایی و دعوت به فراهم کردن امکانات مادی برای سعادت دنیوی و اخروی است. برخلاف آنچه انسان در بعضی از مکتب های دیگر می یابد، در مکتب اسلام، خدا دنیا را بیهوده نیافریده است.

بعضی گفته اند که اصلا ما به خطا و اشتباه به این دنیا آمده ایم و این جا منزل ما نیست. ما به خاطر اشتباه آدم به این دنیا آورده شدیم و چوب اشتباه آدم را می خوریم. این نگاه مکتب ما به دنیا نیست. مهم این است که انسان دنیا را همان طور که هست باور کند؛ اگر دنیا را آن گونه که هست، بشناسد و باور کند، به انسان راست می گوید. اما اگر در شناخت دنیا خطا کرد، فریب خواهد خورد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر عجیبی دارد که:

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا وَالسَّمُّ النَّافِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الغَرُّ
الجاهلُ و يَحذَرُهَا ذواللَّبِّ العاقلُ⁽³⁴⁰⁾.

«دنیا مثل ماری است که اگر دست به روی پوست او کشیده شود، نرم و لطیف است ولی درون آن سم کشنده ای است، نادان بی خبر به آن علاقه مند می شود و هوشمند عاقل از آن حذر و دوری می کند».

اگر انسان هر موجودی را آن طور که هست، بشناسد و در شناسایی آن خطا و اشتباه نکند، از هر نعمتی به جای خود و صحیح استفاده خواهد کرد. در بعضی از تعبیرهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که دنیا فریب دهنده است:

الدُّنْيَا غَرورٌ حائِلٌ و سَرابٌ زائلٌ و سِنادٌ مائِلٌ⁽³⁴¹⁾.

«دنیا فریب دهنده است، سراب است و تکیه گاه ناتوانی. مثل درختی است که قدرت ندارد درخت ضعیفی به آن تکیه کند».

یا در تعبیر دیگری است که می فرماید:

أهْرَبُوا مِنَ الدُّنْيَا واءَصْرَفُوا قُلُوبَكُمْ عَنْهَا فَانَّهَا سِجْنُ المومنِ، حَظُّهُ مِنْهَا قَلِيلٌ و عَقْلُهُ بِهَا عَلِيلٌ و ناظِرُهُ فِيهَا كَلِيلٌ⁽³⁴²⁾.

«از دنیا بگریزید، و دل هایتان را از آن بگردانید؛ زیرا که آن زندان مومن است، بهره اش از آن اندک، و عقلش به سبب آن بیمار بوده، و نظرکننده در آن (یعنی عقل و شعور او در آن) کُند است».

تعبیر دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است:

الدُّنْيَا دارٌ مَمَرٌ لا دارٌ مَقَرٌ⁽³⁴³⁾.

«دنیا جایگاه گذر است؛ نه جایگاه اقامت».

دنیا گذرگاه و معبر است. آن کسی که در گذرگاه و معبر، خانه اقامت بنا می کند، خطا کرده است. معبر و مسیر مذموم نیست؛ کسی که منزلگاه بین راه را

هدف و مقصد می داند و همه هم و غمش را در آبادی و عمران منزل بین راه مصرف می کند، اشتباه کرده است.

پرهیز از وابستگی به دنیا

اگر درباره دنیا مذمتی شده، نه از جهت مذموم بودن آن است، بلکه در نحوه تلقی از دنیا است. پس مذمت ها متوجه تلقی و خطا در درک و فهم دنیا است؛ لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

الدُّنْيَا ظِلُّ الْعَمَامِ وَ حُلْمُ الْمَنَامِ ⁽³⁴⁴⁾.

«به راستی دنیا سایه ابر، و مجرد خواب و خیال است.»

دنیا مانند خواب است. مانند رویاهایی است که انسان در خواب می بیند و برای او خوشایند است. حال اگر کسی به رویا دل ببندد، مذموم و ناپسند و قبیح نیست. یا سایه ابر چیز قبیحی نیست در گرمای طاقت فرسای کویر سایه ابر بسیار ارزشمند است، اما اگر کسی خیال کند که این سایه همیشگی است و تداوم دارد، خطا کرده است؛ ولی سایه ابر فی نفسه مذموم نیست. بنابراین:

الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا يُعَايِنُ مِنْ غَيْرِهَا جَهْلٌ ⁽³⁴⁵⁾.

«آرام گرفتن به دنیا و میل به آن با آنچه از تغییرات و تبدلات آن دیده می شود جهل و نادانی است.»

این که انسان بر دنیا تکیه کند و دنیا را هدف اصلی و نهایی قرار دهد، چیزی است که در معارف ما مذموم شمرده شده است؛ مثلاً:

احْذَرِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا شَبَكَةُ الشَّيْطَانِ وَ مَفْسَدَةُ الْإِيمَانِ ⁽³⁴⁶⁾.

«از دنیا پرهیز کنید؛ زیرا که دنیا دام شیطان و خانه فساد ایمان است.»

اگر کسی دام را بشناسد فریب نمی خورد. در خانه ای که دام گسترده می شود، انسان باید دام را بشناسد؛ نه این که از آن خانه بدگویی کند، انسان باید همواره به این نکته توجه کند که:

احذر الزائل الشهی و الفانی المحبوب⁽³⁴⁷⁾.

«از زائل شونده دلکش و فانی شونده محبوب دوری نمایید.»

به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا زائل شدنی و گذرگاه است؛ آن هم نه گذرگاه اختیاری، گذرگاهی است که به اجبار باید از آن بگذرد. همه تعبیرها با این بیان امیرالمؤمنین علیه السلام خوب روشن می شود که:

أياك والولاه بالدنيا⁽³⁴⁸⁾.

«بر تو باد دوری از حیران شدن به دنیا.»

این که انسان واله و شیدای دنیا شود، خطا است؛ نه این که اصل دنیا مذموم و ناپسند است، خداوند متعال همه عالم آفرینش را برای انسان آفریده است نه این که انسان را برای اسارت در قید و بند زرق و برق مادیات آفریده باشد. کسی که باید همه چیز را در اختیار بگیرد و از آن ابزار راه سعادت بسازد، اگر خود اسیر این ابزار و عوامل شود، شایسته مذمت است. در سخنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است:

ما الدنيا غرتك و لكن بها اغتررت⁽³⁴⁹⁾.

«دنیا تو را فریب نداده است، بلکه تو از آن فریب خورده ای.»

یعنی حقیقت دنیا را آن گونه که هست نیافته ای، بنابراین فریب خورده ای. یا در عبارت دیگری می فرمایند:

ما العاجلة خدعتك و لكن بها انخدعت⁽³⁵⁰⁾.

«دنیا عاجل و گذرا است و باقی نمی ماند. دنیا با تو مکر نکرده است تا بگویی من اسیر مکر دنیا شده ام، تو خود پذیرای مکر شده ای.»
در معارف ما بر کوتاهی و تقصیر خود انسان تأکید شده است. در سخن جامع دیگری که از امیرالمؤمنین علیه السلام به اسناد صحیح روایت شده است، حضرت می فرمایند:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ⁽³⁵¹⁾.

«علت همه خطاها و اشتباهات، دوست داشتن دنیا است.»

این جا خیلی آشکار بیان می کند که هیچ نقص و مذمتی متوجه دنیا نیست؛ بلکه حب دنیا و دوست داشتن آن مذمت شده است. حضرت در این کلام گهربارشان منشا همه لغزش ها و گناهان و انحرافات بشر را، دوست داشتن دنیا می دانند. انسان، برای تعلق و دلبستگی به مبدا کمالات خلق شده است، اما به اشتباه وابستگی به دنیا جایگزین آن شده که علت این اشتباه نیز خود او است، در همه تعبیرات مشاهده می شود که همه اشکال به خود انسان بازمی گردد؛ چون انسان موجودی مختار است و هنگامی که در انتخاب و اختیار اشتباه می کند این مصیبت ها برای او به بار می آید.

همان طور که بعضی از آیات قرآن، بعضی دیگر را تفسیر و تبیین می کنند، برخی روایت ها نیز برخی دیگر را تفسیر می کنند. اگر این بیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ اجمال داشته باشد با کلام دیگری از آن حضرت توضیح داده می شود که می فرمایند:

لِحُبِّ الدُّنْيَا صَمَّتِ الْاِصْمَاعُ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ غُمِيَتِ الْقُلُوبُ عَنْ نَوْرِ
الْبَصِيرَةِ ⁽³⁵²⁾.

«حب دنیا است که گوش ها را در مقابل مطالب حکمت آمیز و دلالت کننده، ناشنوا می کند و قلب را از درک حقایق کور و از دیدن نور، ناتوان می نماید».

تعبیر دیگری هم در کلام رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داریم که می فرماید:

حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي و يُصَمُّ (353).

«دوستی ات نسبت به چیزی، تو را کور و کر می کند».

اگر انسان به چیزی علاقه مند شد و نسبت به آن دوستی فوق العاده ای پیدا کرد، آن چنان او را از خود بی خود می کند که چشم او جز آن را نمی بیند و گوش او جز صدای آن را نمی شنود و ذهن او جز به آن نمی اندیشد. حال اگر این محبوب، محبوبی خیالی و غیرحقیقی بود که صلاحیت محبت و لیاقت دل بستگی و وابستگی ندارد؛ یعنی اگر به جای این که به حقیقت دل ببندد، به دنیای گذرا دل بست؛ این حب و دوستی، باعث می شود که در مقابل همه حقایق ناشنوا و نابینا شود و جز یک چیز نبیند و آن دنیا و محبت دنیا است.

حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می فرمایند:

زَخَّارَفُ الدُّنْيَا تُفْسِدُ الْعُقُولَ الضَّعِيفَةَ (354).

«زیورهای دنیا عقل های ضعیف را فاسد می کند».

در این جا نیز اشکال متوجه خود انسان است اگر زخرف را به معنای طلا بگیریم و زیبایی ها و اشیای قیمتی دنیا را نیز به این معنی بدانیم و یا به معنای پلیدی، این اشکال متوجه دنیا نیست؛ چرا که به هر حال از ضروریات خلقت بوده، اما آنچه موجب فساد و تباهی می شود، ضعف عقل انسان است. این معنا با کلام دیگری از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بهتر تبیین می شود، حضرت می فرماید:

غَايَةُ الدُّنْيَا الْفَنَاءُ (355).

«انتهای دنیا نابودی است».

عاقلا نه نیست به چیزی که زائل شدنی است و دوام ندارد، دل بست. انسان باید به محبوبی دل ببندد، که ارزش داشته باشد که انسان همه توانش را صرف آن محبوب کند؛ چون وقتی محبوب شد به طور طبیعی همه قوای انسان را به سمت خود جذب می کند. اگر انسان همه سرمایه و هستی اش را به پای کسی بریزد که زائل شدنی است، همه عقلا او را مذمت می کنند؛ ولی ملاحظه می شود که بسیاری از انسان هایی که دل بستن به امر فانی را محکوم می کنند به دنیای فانی دل می بندند؛ این دلیل ضعیف بودن عقل است. وقتی انسان دچار ضعف عقل شد، به امر فانی دل می بندد. اما اگر عقل او قوت داشت و ادراک او به مرحله کمال رسید، هرگز به چیز زائل شدنی و فانی که قابل نگهداری نیست، دل نمی بندد.

انسان دوست دارد محبوبش را نگه دارد، ولی نباید به چیزی که نگهداری اش از قدرت انسان خارج است، دل ببندد؛ همان طور که هیچ انسان عاقلی در منزل بین راه، در اقامت گاه موقت، خانه نمی سازد و آن جا را وطن خود قرار نمی دهد.

همه سخن ائمه علیهم السلام به این بازمی گردد که ارزش دنیا را پایین بیاورند و ارزش واقعی و حقیقی دنیا را بنمایانند. آنچه از این کلمات استفاده می شود، تعالی نفس انسانی و ارزش دادن واقعی و بیان ارزش حقیقی خود انسان و بشر است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ كَرُمَتْ نَفْسُهُ صُغِرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ (356).

«کسی که نفس خود را - آن گونه که هست - بزرگ می دارد، دنیا - و متعلقات دنیا - در چشم او ناچیز و کوچک جلوه می کند».

شبیبه این فرمایش را در کلمات قصار آن حضرت در «نهج البلاغه» می یابیم که:

عَظُمُ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ (357).

«نزد مومن فقط خالق و ذات اقدس ربوبی بزرگ است و به او می توان دل بیندد و نفس خود را بهای او قرار دهد، و مادون خالق هیچ چیز دیگر بهای نفس انسانی نیست».

این نکته قابل توجه در سخنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به مطلق دنیا است.

مال و ثروت از دیدگاه اسلام

بعد از بحث درباره دیدگاه اسلام در مورد دنیا و متعلقات آن، مناسب است درباره مال هم مقداری توضیح دهیم.

صرف نظر از آنچه درباره مال و ثروت و دارایی استفاده می شود آیاتی نیز در قرآن کریم به این مسئله اشاره کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (358).

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند».

و یا در آیه دیگر می خوانیم:

أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ (359).

«همانا اموال و فرزندان شما، وسیله آزمایش هستند».

به نحوی از کلمات وی استفاده کردیم که دل بستگی به مال مورد طعن و ذم واقع شده است. درباره متعلقات دنیا، که مال و ثروت هم از آنها است، مثل خود دنیا، همان تعلق و وابستگی به آنها است. سخنی از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که می فرمایند:

حُبُّ الْمَالِ وَالْجَاهِ يُنْبِتَانِ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ (360).

«دوست داشتن مال و جاه در قلب نفاق می رویاند، همان گونه که اگر زمین مساعدی آبیاری شود، سبزه می رویاند».

اگر دوستی مال و ثروت به دلی راه پیدا کند، موجب روییدن و رشد نفاق در آن می شود. این تعلق و محبت، عامل و موجب یک بیماری مادر می شود که اسم آن نفاق است، که آن را ریشه همه زشتی های اخلاقی، نامیده اند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تعبیری دارند که می فرمایند:

النَّفَاقُ شَيْنٌ الْأَخْلَاقِ (361).

«نفاق، اخلاق را معیوب می کند».

یعنی اگر نفاق به دل کسی راه یابد، دیگر از حالت اعتدال اخلاق انسانی خارج می شود. تعبیرات بسیار زیبایی در کلمات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پیدا می کنیم؛ مثلاً در کلامی از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است که می فرمایند:

عَادَةُ الْمُنَافِقِينَ تَهْزِيعُ الْأَخْلَاقِ (362).

«عادت منافقان تغییر اخلاق است».

عادت منافق این است که هر لحظه به رنگی در می آید، یعنی هیچ ثبات اخلاقی ندارد. با هر شرایطی که برخورد کند، خود را با آن تطبیق می دهد. منافقان کسانی اند که در زندگی فاقد مبنا و اصولند و طبعاً هیچ گاه در هیچ امری نمی توان به آنها اعتماد کرد.

خلاصه این که وابستگی به دنیا، مولد بیماری نفاق است و برای افرادی که به این بیماری مبتلا هستند، دسترسی به محبوب اصل است و تلاش می کنند، به هر قدر و قیمت ممکن بدان دست یابند. بنابراین اولین توصیه امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره مال این است که می فرمایند:

«چنان شیفته و واله مال و ثروت مشو که بخواهی از هر راه و به هر قیمتی، آن را تحصیل کنی.»

تحصیل مال نباید از چهارچوب قوانین مقرر در کسب و تجارت خارج شود. تعبیر امام علیه السلام این است که:
فَاءَنْ لَا تَأْخُذَهُ إِلَّا مِنْ حَلِّهِ.

«جز از راه حلال، مال را به دست نیاور.»

یعنی معاملاتی که شکل صحیح شرعی ندارد و نوعی تجاوز به حقوق عمومی و اشخاص به حساب می آید حرام است. انسان مجاز نیست که مال، ثورت و دارایی خود را از هر طریقی که می تواند و دلش می خواهد به دست آورد؛ چرا که حد و حدودی دارد و به عنوان حق مال معین شده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ءزكى المال ما اءكتسب من حلّه ⁽³⁶³⁾.

«پاکیزه ترین مال، آن است که از طریق حلال به دست آید.»

مفاسد به دست آوردن مال و ثروت حرام

اگر انسان از راه غیرمشروع برای رسیدن به مال و ثروت، تلاش کند، آثار مختلفی به دنبال دارد که به برخی از آنها در معارف دینی ما اشاره شده است. یکی از آثار این است که می فرمایند:

مَنْ اَکْتَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حَلِّهِ اءْضَرَ بآخِرَتِهِ ⁽³⁶⁴⁾.

«کسی که مالی را از راه حرام به دست می آورد، در واقع دنیا را با آخرتش معامله کرده است.»

اولین خطر و ضرری که برای انسان به ارمغان می آورد این است که دنیا را با آخرت معامله کرده است؛ یعنی آخرت را به دنیا فروخته است.

انَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدَا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ (365).

«امروز روز عمل است نه روز حساب؛ و فردا روز حساب است نه روز عمل».

امروز روزی است که شما آزادید و می توانید کارتان را انجام دهید و کسی این جا به حساب شما نمی رسد، اما فردا یعنی روز قیامت روز حسابرسی است نه عمل. یکی از اسامی قیامت «یوم القيامة» است و حساب هم، باریک و دقیق. میزان و موازین از تعبیراتی است که هم در آیات کریمه قرآن و هم در روایت های فراوان یافت می شود. یکی از معیارهای موازنه اعمال، وجود مقدس معصومین علیهم السلام است. در زیارت نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم:

السلام علی میزان الاعمال (366).

«سلام بر کسی که میزان اعمال هستی».

یعنی اعمال افراد با اعمال امیرالمؤمنین علیه السلام سنجیده می شود.

اثر اول مربوط به عالم آخرت است و به تعبیر قرآن:

أَنَّهُمْ يَرْوَنَهُ بَعِيدًا# وَ نَرَاهُ قَرِيبًا (367).

«آنها، عالم آخرت را دور می بینند و ما آن را نزدیک می دانیم».

در تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اثر دوم که دنیوی است چنین اشاره شده است:

مَنْ يَكْتَسِبُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ يَصْرِفُهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ (368).

«کسی که مالی را از طریق غیرمشروع به دست آورد، در راه غیرحلال نیز صرف خواهد کرد».

به تجربه ثابت شده است، کسانی که با تضییع حقوق دیگران، به مال و ثروت کلان می رسند، ممکن است ظاهرشان برای دیگران فریبنده و از طرفی

آزاردهنده باشد، اما به یقین، از درون دچار مشکلات و مصائبی هستند که اگر بازگو کنند، شاید کسی باور نکند. اثر وضعی درآمد غیرمشروع این است که مصیبت ها، سوء رفتارها و ابتلاهای دنیوی زیادی برای صاحب آن به وجود می آورد که مجبور می شود مقدار زیادی از آن مال و ثروت را در مسیر غیر واقع و نابجا هزینه کند.

این مطلب را مکرر در این مباحث تذکر داده ایم که وقتی عمل یا منش و روشی از نظر شرع مقدس مذموم شمرده شد، تلاش شارع مقدس و اهل بیت عصمت علیهم السلام این است که این زشتی را به هر صورت ممکن برای انسان ها تبیین کنند: برای کسانی که به عالم آخرت اعتقاد استوار دارند، خطرات اخرویش را بیان می کنند و برای کسانی که ضعف اعتقاد دارند، به آثار سوء دنیوی آن اشاره می کنند که این جا هم از همان موارد است.

حق دیگری که امام سجاد علیه السلام در سخنان خود بیان می فرمایند این است که:

و لا تُنْفِقَهُ الا فی حَلَّة.

«حق خرج کردن مال را جز در موارد حلال آن ندارد.»

نکته مهم این توصیه آن است که انسان به تصور این که مالکیت مالی را به دست آورده است، خود را آزاد مطلق ببیند؛ در حالی که معنای مالکیت، اطلاق در آن نیست و اگر در مصرف مال به حقوق دیگران تعدی شود، مجاز به مصرف نیست. نمونه آن اسراف است. حتی در مالی که به خود انسان تعلق دارد، جایز نیست و نمی تواند این مال را هدر داده یا در مصرف آن افراط کند. در چنین شرایطی اگر کسی به او اعتراض کند و او در پاسخ بگوید مال من است و من در مصرف آن آزادم، پاسخ پذیرفته است.

را می آورند که مال خود را از طریق حرام و نامشروع به دست آورده است، اما در مسیر حلال و رضای خدا خرج کرده است. می گویند او را هم به آتش ببرید. فرقی نمی کند این سه نفر بالاخره یک جا قانون شکنی کرده اند. یا در تحصیل، یا در هزینه و یا در هر دو، جزا و پاداش قانون شکنی، آتش است.

فرد چهارم را می آورند که درآمد او از راه حلال بوده و مصرف آن نیز در مسیر حلال بوده است. به او می گویند بایست، می ایستد؛ یعنی برای درآمد حرام و مصرف حرام، عقاب است، اما برای درآمد حلال و مصرف حلال سؤال و حساب و کتاب هست. سوالاتی از او می کنند. از جمله می پرسند: تو مال را از طریق حلال به دست آوردی، اما آیا در تحصیل آن، امور دیگری را فراموش کردی؟ از عبادت هایت غفلت کردی؟ نمازت را که باید در اول وقت می خواندی، به تاخیر انداختی؟ رکوع و سجودت را به خاطر درآمد حلال، کوتاه کردی؟ و یا وضوی کامل را نتوانستی تحصیل کنی؟ می گوید: خدای من! من هم از طریق حلال مالم را به دست آورده ام، هم در مسیر حلال صرف کردم و هیچ یک از آنچه را که تو واجب کرده بودی ضایع نکردم. در هیچ یک از آن واجبات کوتاهی نکردم.

دوباره سؤال می شود که شاید به این مالت فخر و مباهاتی کرده ای. با این مال مرکبی خریدی. لباسی خریدی و بر دیگران فخر فروختی؟ می گوید: خدایا! نه فخری فروختم و نه مباهاتی کردم و نه دل کسی را شکستم. گفته می شود که شاید به وضع افراد مسکین و مستمند - که موظف به رسیدگی بودی - رسیدگی نکردی؟ می گوید: خدایا! من همه حقوق واجبم را ادا کردم. آنها هم می آیند با او مخاصمه می کنند، معلوم می شود او همه این امور را رسیدگی کرده. نه واجباتش را رها کرده است، نه به کسی فخر فروخته. همه این کارها روی

محاسبه و دقت انجام گرفته است، ولی در عین حال باز به او می گویند: بایست، همه این کارها درست، حالاً نه از طریق حرام، مال به دست آوردی و نه در مسیر حرام مصرف کردی و نه در واجبات کوتاهی کردی و نه کسی فخر فروختی و نه دلی را از خود رنجاندی.

حتی به مستحبات هم رسیدگی کردی. اینها حقوق دیگران. خدا که این همه مال و نعمت به تو داد، آیا قدرت داری شکر یک نعمت از نعمت های بی شمار الهی را به جای آوری؟ از این که سالمی و توانستی غذا بخوری، آب بیاشامی، از منافع دنیا و از نعمت های آن لذت ببری، آیا شکر یکی از این نعمت ها را به جای آوردی؟

ما مکرر این مطلب را تذکر داده ایم که نعمت های الهی مورد سؤال واقع می شود. حتی انفاق هم باید در مسیر حلال باشد و تازه انفاق در مسیر حلال هم مورد محاسبه واقع می شود.

موارد مصرف مال و ثروت

حق دیگری که در کلام امام علیه السلام ذکر شده است این است که:

و لا تُحَرِّفْهُ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ لَا تُصْرِفْهُ عَنْ حَقَائِقِهِ

«مجاز نیستی که این مال را از جایگاه خود، آن جا که قاعده و قانون مقرر

کرده منحرف کرده، بی جا صرف کنی».

این سخن تأکید همان سفارش قبل است که فرمود حق ندارد مال را در غیر

مسیر حلال صرف کند. بی جا صرف کردن از مصادیق مصرف حرام است.

روایت بسیار جالبی را از امام عسکری علیه السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند:

لَا يَشْغَلُكَ رِزْقٌ مِثْلُ مِثْمُونٍ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٍ (370).

«نباید روزی تو که مورد ضمانت است تو را از اعمال واجب بازدارد».

انسان های مومن باید این اطمینان را به خدای خود داشته باشند که رزق و روزی انسان ها تقسیم و تضمین شده است.

انَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَّضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ ضَمَنَهُ وَ سَيَفِي لَكُمْ (371).
«خداوند عادل رزق را تقسیم کرده و سهمیه انسان را هم تضمین فرموده است و به دست انسان می رسد».

البته این بدان معنا نیست که انسان در تحصیل مال تنبلی کند و کوششی را که وظیفه انسانی است، تعطیل کند و بگوید خدا رزق ما را تقسیم کرده، باید برساند.

تحصیل رزق نباید به صورتی باشد که همه اوقات و ساعت های زندگی انسان را اشغال کند؛ یعنی شبانه روز انسان به تحصیل مال و به دست آوردن ثروت بگذرد و استدلالش این باشد که من برای تحصیل مال و روزی زحمت می کشم انسان فرایض، واجبات و وظایف دیگری هم در زندگی دارد؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سخن گهرباری می فرمایند:

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يَرْمُ فِيهَا مَعَايِشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ (372).

«مومن ساعت های زندگی خود را به سه بخش تقسیم می کند: قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می نماید، قسمت دیگری را در طریق اصلاح معاش و زندگی اش به کار می گیرد و قسمت سوم، را به بهره گیری از لذت های حلال و دلپسند می پردازد».

انسان موجودی مرکب از جسم و روح است؛ اگر همه تلاش خود را فقط برای جسم بگذارد، روح او دچار کمبود و نارسایی می شود. نیازهای روحی

را هم باید مانند نیازهای جسمی برآورده کرد. بنابراین، حق مال این است که انسان نباید همه هم خود را صرف تحصیل آن کند.

نکته دیگری که در فرمایش امام علیه السلام آمده، این است که:

و لا تَجْعَلُهُ اِذَا كَانَ مِنَ اللهِ اِلَّا اِلَيْهِ وَ سَبَّأَ اِلَى اللهِ

مطلبی که امام علیه السلام در این جمله بیان می فرمایند این است که مالی که به دست آوردی؛ یا باید مستقیماً در راه خدا و یا در طریق تحصیل رضای خالق مصرف کنی شاید در اذهان بعضی این سؤال ایجاد شود که اگر انسان فقط مال خود را برای خدا و در راه رضای او مصرف کند، برای وی چه می ماند؟ باید گفت که این استنباط و برداشت غلط ما از معارف است؛ زیرا ما موظفیم از مال به دست آمده به مقدار نیاز معیشت، آسایش و رفاه خود و خانواده خویش مصرف کنیم که این نیز مورد رضایت خدا است. نه تنها خداوند به این مقدار راضی است، بلکه به آن فرمان داده است؛ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ وُسِّعَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَتَرَ عَلَى عِيَالِهِ (373).

«از ما نیست کسی که به او توسعه مالی داده شده، اما او بر خانواده اش تنگ می گیرد».

در یکی از مباحث، روایتی را نقل کردیم که کسی قبل از این که از دنیا برود، همه مالش را در راه خدا انفاق کرده بود. بعد از مرگ او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند که وی همه مالش را در راه خدا انفاق کرده است، حضرت فرمودند: پس به بچه های او چه رسیده است؟ برای ورثه اش چیزی نگذاشته است؟ عرض کردند: خیر، یا رسول الله! حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر قبلاً به من خبر داده بودید، اجازه نمی دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید (374).

این روش مسلمانی نیست که انسان تصور کند هرچه بدست می آورد، فقط باید به دیگران بدهد و خود و خانواده اش را از حاصل زحمت ها و دسترنج کارش محروم کند. اما ارزش این کار چقدر است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«نفعُ المالِ ما قُضِيَ بِهِ الْفَرَائِضُ»⁽³⁷⁵⁾.

«نافع ترین مال آن است که واجبات زندگی انسان به وسیله آن فراهم شود». در درجه اول، نیاز خود انسان از اهمیت برخوردار است. فرایض مالی که خداوند در مال انسان قرار داده است؛ مانند ادای حقوق شرعی و رسیدگی به نیازمندان و همنوعان، در مرحله بعد واقع شده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«شَرُّ الْمَالِ مَا لَمْ يُنْفَقْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْهُ وَ لَمْ تُؤَدَّ زَكَاتُهُ»⁽³⁷⁶⁾.

«بدترین مال آن است که انسان در راه خدا هیچ چیزی از آن را مصرف نکند و زکات مالش را نپردازد».

یعنی به خیال این که همه این مال متعلق به خود او است و مجاز است هرگونه می خواهد در راه امیال خود مصرف کند، از حقوق واجب مالی خود چشم پوشد. چنان که در روایت دیگری حضرت می فرماید:

«شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا لَمْ يُخْرَجْ مِنْهُ حَقُّ اللَّهِ سُبْحَانَهُ»⁽³⁷⁷⁾.

«بدترین مال، مالی است که حق خداوند از آن مال ادا نشده باشد».

و قرآن نیز بر این نکته صحه می گذارد و می فرماید:

«و فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»⁽³⁷⁸⁾.

«و در اموال آنها حقی برای سائل و محروم است».

اگر از این مال حقوق آنان را ادا نکنند، بدترین مال است. در حالی که مال از چیزهایی است که باید به انسان فایده برساند. وقتی شر شد، طبیعی است برای انسان منفعتی حاصل نخواهد کرد. امام سجاد علیه السلام فرمودند:

لَا تَجْعَلُهُ إِذَا كَانَ مِنْ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ وَ سَبَّأَ إِلَى اللَّهِ

وقتی مال، مال خدا است، معنایش این است که ملک مطلق ما نیست، به این دلیل انکارناپذیر که آنچه ملک انسان است و متعلق به او می باشد؛ عمل او است؛ چرا که از او جدا نمی شود و زائل و فانی شدنی نیست و گرنه چیزهایی که از انسان جدا می شود، امروز در اختیار یکی است و روز دیگر در اختیار دیگری؛ مال و ملک مطلق او نخواهد بود.

قرآن، از اموالی که در اختیار انسان قرار می گیرد به «مال الله» تعبیر می کند. در سوره مبارکه نور و درباره داستان بندگان که در قدیم در تملک انسان بودند، توصیه می فرماید:

آتوهم من مال الله الذي آتاكم (379).

«از مالی که خدا به شما داده است، در اختیار آنها قرار بدهید تا آنها ازدواج کنند».

یک قاعده فقهی داریم که می گوید: العبد و ما فی یده کان للمولی انسان و هر آنچه که در اختیار او است، همه متعلق به خدا است.

بنابراین، آنچه دارد امانت هایی است در دست او، که امروز در اختیار او است و فردا بعد از مردن و وفات، متعلق به دیگری است. اساس کار دنیا از بدو آفرینش تا قیامت همین گونه است. وقتی همه هستی ما از آن دیگری است، آنچه نیز در اختیار ما است، در اختیار او خواهد بود. پس به آنچه که او فرمان داده باید عمل کرد. در راه تحصیل رضای او باید هزینه کرد که البته ذات

ذوالجلال ربوبی به فضل و کرمش و به برکت این نصیحت پذیری انسان و قانون مداری او وعده کرده که هم آثار دنیوی بر آن مترتب کند هم آثار اخروی.

انفاق؛ بهترین مسیر صرف مال

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

مَنْ بَذَلَ فِي ذَاتِ اللَّهِ مَالَهُ عَجَّلَ لَهُ الْخَلْفَ ⁽³⁸⁰⁾.

«اگر کسی مالش را در راه خدا صرف کند، خدا در جایگزینی آن مال تعجیل می کند.»

بر این اساس، خداوند وعده داده است وسیله ای فراهم می کند تا هرچه که او در راه خدا صرف کرده و از دست داده است، دوباره جایگزین شود. از این بالاتر نکته ای است که خداوند در سوره مبارکه بقره می فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَعْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ⁽³⁸¹⁾.

«مثال کسانی که مالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند کسی است که یک دانه گندم را درون خاک می کارد و وقتی سر از خاک بیرون می آورد هر بوته ای، هفت سنبله است و در هر سنبله ای صد دانه گندم؛ و خداوند اضافه می کند و هر اندازه که بخواهد، خداوند وسعت دهنده دانا است.»

یعنی یک دانه، کاشته و هفتصد دانه تحصیل کرده است و بعد از آن می فرماید: گاهی خدا این هفتصد تا را نیز چند برابر می کند، خدا توسعه دهنده ای است که می داند چه می کند؛ یعنی اقتضای فضل الهی این است که وقتی به انسان امر می کند که چنین کن، پاداش و اجر آن را هم مقرر می کند.

گاهی پاداش خیلی فوری است و در دنیا حاصل می شود؛ مثل خیلی از کمک های مالی که در دنیا به نیازمندان می شود و انسان هایی که اهل خیر و

کمک هستند، درک می کنند که هر چه داده اند، خدا چند برابر جایش را پر کرده است.

گاهی هم برای انسان هایی که اعتقاد استواری به عالم آخرت و سرای دیگر دارند این ثمره به تاخیر می افتد و برای روزی ذخیره می شود که انسان چیزی جز عمل صالح ندارد.

نکته مهم دیگر این است که، اگر اموال بسیاری در اختیار انسان باشد و در راه خدا صرف نکند، هیچ بهره دنیوی و اخروی از آنها نخواهد برد. فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرمایند:

لَمْ يُرْزَقِ الْمَالُ مَنْ لَمْ يُنْفِقْهُ ⁽³⁸²⁾.

کسی که از مالش انفاق نمی کند، تو گویی با فقرا مساوی است و اصلاً خدا به او چیزی نداده است. کسی که مالش را در راه خدا صرف نمی کند، از آن مال بهره نخواهد برد. کسی که در مصرف مال در راه فرمان الهی و رضای خدا بخل می ورزد، گویی از این مال هیچ تنعم و سودی نخواهد داشت.

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ ⁽³⁸³⁾.

«کسانی که طلا و نقره را گنجینه (ذخیره و پنهان) می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!».

کسی که مال را به اصطلاح جمع آوری می کند و حاضر نیست در راه رضای خدا و حتی برای منافع شخصی خود مصرف کند، از آن مال منتفع نمی شود.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرموده اند:

خَيْرَ الْمَالِ مَا وَقِيَ الْعَرَضَ ⁽³⁸⁴⁾.

«بهترین مال آن است که انسان به وسیله آن عزت خود را حفظ کند».

شبیبه به این مطلب را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

خَيْرُ اَمْوَالِكُمْ مَا وَقَى عِرْضَكُمْ ⁽³⁸⁵⁾.

«بعضترین اموال تو آن مالی است که آبروی تو را حفظ کند».

گاهی انسان برای حفظ آبرویش حاضر است شکم خود را گرسنه نگه دارد، اما به دیگران کمک کند، این مال بهترین و ارزشمندترین مال است و اساساً کسانی که خرج کردنشان آسان است و به اصطلاح دستشان به جیبشان آشنا است، معمولاً عزت دنیویشان بیشتر است و به وسیله مال خود می توانند به مراتبی از شرافت و عزت دنیوی دست پیدا کنند.

اَفْضَلُ الْمَالِ مَا اسْتُرِقَّ بِهِ الْاِحْرَارُ ⁽³⁸⁶⁾.

«بهترین مال ها آن است که به وسیله آن، مردان آزاده به بند برده بودن

کشیده شوند».

یا در یک عبارت دیگری هست:

اَفْضَلُ الْاَمْوَالِ مَا اسْتُرِقَّ بِهِ الرَّجَالُ ⁽³⁸⁷⁾.

«بهترین اموال آن است که، مردمان را بنده تو گرداند».

بهترین و بافضیلت ترین مال برای انسان آن است که به وسیله آن افراد آزاده

را به بندگی و عبودیت خود در بیاورد؛ چون:

الانسانُ عبيدُ الاحسانِ ⁽³⁸⁸⁾.

«انسان بنده احسان است».

فطرت های سالم انسانی، در مقابل احسان و فضل دیگران خود را وام دار می بیند. انسانی که بذل مال می کند و کریم است، مالش را در مسیر جلب محبت دیگران هزینه می کند؛ چنین انسانی، افراد آزاده را وام دار خود می کند

و مالی که در این مسیر صرف شود، هدر نرفته است. در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَقَى عِرْضَكَ ⁽³⁸⁹⁾.

«مالی که آبروی تو را حفظ کند، ضایع نشده است.»

انسان باید به این مطلب توجه داشته باشد که نمی شود که دوست بدارد هم در میان مردم عزت و احترام داشته باشد و دیگران از او به نیکی یاد کنند و هم حاضر نباشد از مال خود در این مسیر هزینه کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بسیاری از حقایق و دقایق را با آن تحمل و نیروی خدادادی بیان می کنند؛ در روایتی می فرمایند:

لَا يَجْتَمِعُ حُبُّ الْمَالِ وَالْتِنَاءُ ⁽³⁹⁰⁾.

«دوستی مال و مدح و ستایش مردم یک جا جمع نمی شود.»

انسان اگر دوستدار مدح و ثنای دیگران است، نمی تواند مال را هم دوست داشته باشد؛ چرا که این دو با هم جمع نمی شود. اگر دوست دارید مردم شما را بستايند و اگر دوست دارید عزت دنیوی و حرمت اجتماعی داشته باشید، باید از مال بگذرید؛ در غیر این صورت امکان رسیدن به مراتب و کمالات دنیایی وجود نخواهد داشت. در تعبیر دیگری آمده است:

أَفْضَلُ الْأَمْوَالِ أَمْوَالُ مَنْ أَحْسَنَهَا أَثْرًا عَلَيْكَ ⁽³⁹¹⁾.

«با فضیلت ترین مال ها آن است که برای انسان اثر نیکو داشته باشد.»

چه ارمغان و هدیه ای برای انسان پسندیده تر و زیباتر از این که در میان مردم و جامعه ای که زندگی می کند، از او با عزت و حرمت یاد شود. در میان هر جمعی که حضور پیدا می کند، به دیده احترام به او بنگرند. یکی از راه های تحصیل غیرت اجتماعی صرف مال است. بنابراین، مالی می تواند ارزش داشته

باشد که انسان یا در دنیا از آن منتفع شود و یا در آخرت. البته جمع این دو نیز با هم منافاتی ندارد.

نحوه انتفاع از مال بعد از مرگ

مطلب دیگری که امام سجاد علیه السلام به عنوان یکی از حقوق مال ذکر می فرمایند:

و لا تؤثر به علی نفسک من لعله لا یحمدک و بالحرى ان لا یحسن خلافته فی ترکک و لا یعمل فیہ بطاعة ربک فتکون معینا له علی ذلک و بما احدث فی مالک احسن نظرا لنفسه فیعمل بطاعة ربه فیذهب بالغنیمه و تبوء بالاثم والحسرة والندامة مع التبعة

این عبارت ها بیان می کنند که انسان تا زمانی که زنده است، باید از مال خود انتفاع مادی و دنیوی داشته باشد و از آن برای فراهم کردن توشه آخرت استفاده کند و بتوان آن جا را قبل از رفتنش آباد کند.

انسان در این دنیا مسافر است و قصد سفر به جایی را دارد که قرار است برای همیشه در آن جا اقامت گزیند؛ طبیعی است اگر وکیل یا نماینده ای دارد که متولی تدارک مسکن و وسایل رفاه و آسایش او است، آنچه را که همراه دارد، باید همه را به او بسپارد تا نماینده و وکیل او، در آن جا همه امکانات زندگی را برای وی فراهم کند. سرمایه های مادی و مالی انسان و عالم آخرت برای او چنین حالتی دارد. اما اگر این انسان نه در دنیا از منافع این مال استفاده کرد و فقط سعی کرد که بر مقدار آن بیفزاید، جز خسران و ضرر چیزی حاصل نخواهد کرد.

آنچه که امام علیه السلام به انسان می آموزند و انسان را به آن تنبیه می دهند این است که مال، حقی بر تو دارد و حق مال این است که طوری از آن منتفع شوی که وقتی از دنیا می روی در آخرت بتوانی از آن بهره مند شوی. وارث انسان پس از مرگ، گاه فرزندان انسان، گاه همسر او و گاهی بستگان دورتر و حتی حکومت ها و دولت ها هستند. وراثت معمولاً دوگونه اند: گاهی افرادی هستند که از این مال و ثروت بآآورده در گناه و حرام و امور خلاف و برای آنچه که ضرر به اجتماع و انسان های دیگر می رساند، استفاده می کنند و مال را وسیله گناه و عصیان قرار می دهند که نتیجه اش عقاب و عذاب مالک آن است؛ چرا که این مال را گذاشته و پیشاپیش ورثه را در انجام گناه و معصیت کمک کرده است، امام سجاد علیه السلام فرمودند:

فتكونَ معیناً له علی ذلک

«تو آنها را بر گناه اعانت کرده ای.»

گاهی ورثه، انسان های صالح و شایسته ای هستند که برخلاف خود انسان که از آن مال استفاده نکرده است، این مال را در مسیر اطاعت الهی مصرف می کنند. آن وقت زحمتش را مالک کشیده است و بهره و غنیمت را دیگران برده اند و آنچه برای مالک می ماند گناه، افسوس، پشیمانی و عقاب اخروی است. در «غررالحکم» روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که دارای تعبیرهای بسیار زیبایی است و شاید بتوان گفت که کلام امام سجاد علیه السلام هم برگرفته از همین فرمایش جد بزرگوارشان باشد؛ چون همه آنها از یک زاویه به عالم آفرینش می نگرند و حقایق نزد همه این بزرگواران به یک گونه مجسم است. حضرت می فرمایند:

انَّ اعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ اِكْتَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَوَرَّتَهُ
رَجُلًا اِنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَ دَخَلَ بِهِ الْاَعْوَالُ النَّارَ (392).

«هنگام قیامت، درمانده ترین مردم، در حسرت و ندامت کسی است که مالی را از مسیر حرام به دست آورده است، خودش مصرف نکرده و بعد این مال به کسی دیگر به ارث رسیده است که او، آن را در راه اطاعت الهی مصرف کرده و بهشتی شده است، در حالی که صاحب اصلی مال وارد آتش می شود».

یعنی وارث او انسان زیرک و فهیمی بوده و مال را در مسیر اطاعت الهی مصرف کرده و به وسیله آن، وارد بهشت شده است، اما آن کسی که این مال را از راه غیرحلال جمع کرده، به ارث گذاشته و مرده است، وارد آتش شده است. در قیامت او می ایستد و می بیند این اموال او بوده و دیگری منفعت آن را می برد. یعنی به وسیله این مال سعادت اخروی نصیب دیگری شد و شقاوت نصیب او گردیده است. حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در تعبیر دیگری می فرمایند:

انَّ الَّذِي فِي يَدَيْكَ قَدْ كَانَ لَهُ اَهْلٌ قَبْلَكَ وَ هُوَ صَائِرٌ اِلَى مَنْ بَعْدَكَ وَ اَنْمَا
اَنْتَ جَامِعٌ لِاَحَدٍ رَجُلَيْنِ اِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيْمَا جَمَعْتَ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ
بِهِ اَوْ رَجُلٌ عَمِلَ فِيْمَا جَمَعْتَ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ وَ لَيْسَ اِحْدُ هَذَيْنِ
اِهْلًا اِنْ تُوُّ ثَرَهُ عَلٰى نَفْسِكَ وَ لَا تَحْمِلْ لَهُ عَلٰى ظَهْرِكَ (393).

«مالی که الان در دست تو است، در گذشته صاحبان دیگری داشته است. از دست تو نیز درمی آید و به دست دیگران می رسد. تو در واقع مال را برای دو طایفه جمع می کنی: یا برای کسی که این مال را در راه اطاعت خدا مصرف می کند و به وسیله آنچه تو با آن بدبخت شدی سعادت مند می شود؛ یا برای کسی که با مال تو، معصیت خدا را کرده و بدبخت شده است. حال آن که هیچ یک از این دو طایفه از تو سزاوارتر نیستند. آیندگان را بر پشت خود سوار می کنی و

سنگینی اعمال آنها را تو باید متحمل شوی! آنچه را که به دست می آوری، لذت دنیایی و منفعت اخرویش را برای خود حاصل کن».

این کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمایش امام سجاد علیه السلام را خوب روشن می کند که فرمودند:

و لا تَوَثِّرْ به علی نفسکَ مَنْ لَعَلَّه لا یحمدُکَ

«کسی که تو را حمد نمی کند؛ تو را سپاس نخواهد کرد».

سپاس در این جا، سپاس زبانی نیست، بلکه شکر عملی است؛ او به گونه ای این مال را مصرف کند که حداقل برای تو صدقه جاریه شود.

مهم این است که انسان بتواند در ادای حقوق مال، وظیفه خود را به نحو احسن بشناسد و بدان عمل کند؛ و طریقه نیکوی آن نیز همان بود که امام علیه السلام بیان فرمودند که مال را اولاً از مسیر حلال به دست آورد، ثانیاً در مسیر حلال نیز مصرف کند. در تدارک مال، حرص و ولع به خرج ندهد که سایر وظایف انسانی او تعطیل شود. نکته دیگر این که نکند دیگری با زحمت های او سعادت مند بشود و یا با آنچه که او جمع آوری کرده برای خود بدبختی بیافریند که او را هم در این بدبختی شریک گرداند، اما خود، از آن مال بهره دنیوی و اخروی نبرد.

این بحث را با ذکر روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام پی می گیریم که می فرمایند:

المال یَعْسوبُ الفُجَّارَ ⁽³⁹⁴⁾.

«مال، فرمانروای خطاکاران است».

یعنی این دو با هم تلازم دارد. اگر انسان، مال پرست و مال دوست شد، طبعاً زمام اندیشه، فکر، حرکت و رفتار خود را به دست آن خواهد داد و به طور طبیعی از جاده اعتدال خارج خواهد شد. نتیجه این است که وقتی انسان در

تشخیص خطا کرد، زمام اندیشه و فکر خود را به جای این که به دست زمامدار حقیقی خود بدهد به دست نفسانیات و غرائز خود می دهد و حب مال، جاه، غریزه شهوت، غریزه خشم و... فرمانروای انسان می شود و انسان را از مسیر طبیعی و عادی خارج می کند. این حاکم، انسان را به همان سمتی هدایت می کند که خود می خواهد. بعد از این مهم نیست که انسان چه راهی برود؛ چون مسیر صحیح انسانیت یک راه بیشتر نیست و راه های غیر آن باطل است. شاید این نکته را در خلال مباحث قبل متعرض شده باشیم که در همه جای قرآن، نور به صورت مفرد ذکر شده است، اما ظلمت به صورت جمع آمده است:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (395).

«خداوند نور آسمان ها و زمین است».

يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (396).

«آنها را از ظلمت ها، به سوی نور بیرون می برد».

يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ (397)

«آنها را از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند».

هرجا که ظلمت و نور با هم آمده است، نور به صورت مفرد و ظلمت به صورت جمع آمده است. دلیلش هم روشن است؛ بیشتر از یک راه صحیح و مستقیم، برای رسیدن به هدف نهایی و غایی خلقت ما وجود ندارد؛ اما راه های انحرافی و کج و معوج متعدد است.

در هندسه وقتی می خواهیم خط مستقیم را تعریف کنیم، می گوئیم:

کوتاه ترین فاصله بین دو نقطه را خط مستقیم می گویند؛ اما خطوط

غیرمستقیم و منحنی تعریف خاصی ندارند و به هرچه مستقیم نباشد خط

غیرمستقیم می گویند و می توانند به هر سمتی باشند بدون این که مبدا یا مقصد خاصی را تعقیب کنند.

بنابراین، مهم نیست که انسان وقتی از مسیر اعتدال خارج شد چه راهی را انتخاب کند؛ چون همان طور که گفتیم راه صحیح و مستقیم یکی بیشتر نیست. یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق خدا جمله مسافر

مجاهده با نفس در مقابل تمایلات

همه یک راه را باید طی کنند، آن زمان که از راه منحرف شدند، راه خطا و اشتباه را پیموده و به مقصد نخواهند رسید. پیدا کردن راه درست نیز در این است که فرمانروایی بر نفس به دست خود فرد باشد و نه چیز دیگر. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اءملکوا انفسکم بدوام جهادها ⁽³⁹⁸⁾.

«همواره با نفس به مجاهده برخیزید تا در اختیارش بگیرید.»

شما خود مالک نفس خود باشید و همواره با نفس به مجاهده برخیزید و در اختیارش بگیرید؛ چون نفس تمایلات مختلفی دارد ممکن است از مالکیت انسان خارج شود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تعبیر زیبای دیگری می فرمایند:

قدرتک علی نفسک اءفضلُ القدرة، و امرتک علیها خیر الامرۃ ⁽³⁹⁹⁾.

«بالاترین قدرت، قدرتی است که انسان بر خود دارد و بهترین فرمانروایی،

فرمانروایی بر نفس است.»

این که انسان بتواند فرمانروای نفس خود باشد، مهمترین امارت و فرمانروایی

است؛ چون نفس انسان به طور طبیعی دلش می خواهد آزاد باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تعبیر دیگری می فرمایند:

النفوسُ طَلِقَةٌ لَكِنَّ أَيْدِيَ الْعُقُولِ تُمْسِكُ أَعْتَمَّتْهَا عَنِ النَّحْوَسِ (400).

«نفس به طور طبیعی راهها شده است، ولی این سرانگشت تدبیر و عقل خدادادی است که عنان نفس را می کشد و او را از بدبختی و فلاکت نجات می دهد».

وقتی امارت از آن عقل و اندیشه شد، وقتی فرمانروایی از آن خود انسان شد یعنی عقل، تدبیر و بصیرت حاکم شد، دیگر مال، ثروت، خشم و تمایلات نفسانی نمی تواند حاکم باشد. در نتیجه خود انسان باید حاکمیت و امارت یابد؛ چرا که اگر مال، فرمانروایی کرد، انسان دچار خطا می شود و از مسیر اعتدال خارج می شود.

الْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارَ (401).

«مال، فرمانروای خطاکاران است».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَنَّ لِنَفْسِكُمْ أَيْثَمَانًا فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِالْجَنَّةِ (402).

«نفس انسانی شما قیمت و بهایی دارد؛ مبادا آن را با غیر بهشت معاوضه کنید».

بهای نفس، بهشت است و آن کسی که نفس را با دنیا معاوضه می کند، در این معامله زیان کرده است. همین معنای تضاد دنیا و آخرت است که در کلمات ائمه علیهم السلام زیاد دیده می شود؛ یعنی نه این که واقعا اینها دو چیز باشند که به جنگ هم بروند، بلکه بدین معنا است که انسان یک سرمایه بیشتر ندارد و آن سرمایه، نفس او است، اگر این سرمایه را به بازار دنیا ببرد و بفروشد، در آخرت دست او خالی است. حال اگر در دنیا آن را فروخت، در عوض آن هرچه بگیرد، زیان کرده است. پشیمانی هم سودی ندارد، زیرا آن سرمایه از دست

رفته است و باز نمی گردد. مثل این که انسان اندوخته ای دارد، و آن را به بازار می برد و به انسان مکار و حیله گری که اهل غش در معامله است می بازد و او متاع ناچیزی به او می دهد که فقط رنگ و لعاب دارد و شکل و نمای آن خوب است. انسان وقتی به خود آمد، می بیند این قابل برابری با اندوخته او نیست؛ اما دیگر کار از کار گذشته؛ دیگر سرمایه اندوخته را از دست داده است. و بر این اساس گفته شده است:

كانت الدنيا والآخرة ضرَّتین لا یجتمعان (403).

«دنیا و آخرت با هم نمی سازند و با هم جمع نمی شوند».

در تعبیر دیگری، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

انَّ مَثَلَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَرَجُلٍ لَهٗ امْرَأَتَانِ إِذَا عَرْضِي أَحَدَهُمَا عَسَخَطَ الْآخِرَى

(404).

«مثال دنیا و آخرت مثل مردی است که دو زن دارد، هر وقت می آید یکی را راضی کند، دیگری از دستش ناراضی می شود».

در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می

فرمایند:

«فاصله دنیا و آخرت فاصله مشرق و مغرب است که نمی شود این دو را

جمع کرد» (405).

چون انسان، موجود انتخابگر و مختاری است که خداوند با قدرت عقل و تدبیری که به او داده، وی را در مسیر هدایت مجبور نکرده؛ راه های صحیح را با نورافکن های بسیار روشن به او نمایانده است؛ اما او را مجبور به رفتن در این راه نکرده است. این است که اگر بهای نفس خود را مال قرار دهد، ارزش او همان مال می شود و اگر بهای نفس انسانی خود را غریزه شهوت قرار دهد،

ارزش او همان شهوت و نفسانیات خواهد بود. اگر ارزش نفس خود را غریزه خشم قرار بدهد، ارزش او همان خواهد بود. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تعبیر بسیار عجیبی دارند که می فرمایند:

مَنْ كَانَتْ هَمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَتْ قَمَّتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ (406).

«اگر کسی همتش به آنچه باشد که وارد شکمش می شود؛ ارزش آن انسان، قدر و قیمت همان چیزهایی خواهد بود که از شکم او خارج می شود.»

36 - حق بستانکار

و اَمَّا حَقُّ الْغَرِيمِ الطَّالِبِ لَكَ فَاَنْ كُنْتَ مُوسِرًا اَوْ فَيْتَهُ وَ كَفَيْتَهُ وَ اءَغْنَيْتَهُ وَ لَمْ تَرُدُّهُ وَ تَمَطَّلَهُ فَاِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ مَطَّلُ الْغَنِيِّ ظَلْمٌ وَ اِنْ كُنْتَ مُعْسِرًا اءَرْضَيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَ طَلَبْتَ اِلَيْهِ طَلْبًا جَمِيْلًا وَرَدْتَهُ عَنِ نَفْسِكَ رَدًّا لَطِيْفًا وَ لَمْ تَجْمَعْ عَلَيْهِ ذَهَابَ مَالِهِ وَ سَوْءَ مَعَامَلَتِهِ فَاِنَّ ذٰلِكَ لُوْمٌ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

«و اما حق بستانکار تو این است که اگر می توانی بدهی او را بپردازی، کارش را راه بیندازی و بی نیازش کنی و او را رد نکرده، معطل نمایی. به درستی که رسول خدا ﷺ فرمودند: به تاخیر انداختن وعده توسط شخص توانمند، ظلم است و اگر نداری با نرمی و خوش زبانی از او مهلت بخواهی و او را با لطافت راضی کنی؛ نه این که هم مالش را ندهی و هم بدرفتاری کنی که این پستی و دنائت است.»

یکی از طبقات اجتماعی که براساس ضرورت های زندگی، شکل می گیرد، وام خواهان و بستانکارانند. به طور طبیعی این طایفه نیز به نوعی با بدهکاران خود پیوند و رابطه دارند. همان طور که در آغاز این حقوق بیست گانه اخیر - از حق همنشین - گفتیم، امام سجاد علیه السلام در مقام ذکر حقوق اصناف و طبقات مختلف اجتماعی هستند؛ که هر یک به طریقی با دیگران ارتباط دارند. اینک نوبت بستانکاران رسیده، اگرچه ضرورت و نیاز، عامل به وجود آمدن این طایفه است، اما آنها هم مثل دیگر طبقات جامعه، واقعیت اجتماعی و حقوقی دارند که باید رعایت شود.

حقوق بستانکاران نسبت به افراد

نکته جالب توجه، ظرفیت هایی است که از منظر معارف ما درباره این طبقه اجتماعی معنا پیدا می کند و آن پیدایش حوادث و ضرورت ها است؛ یعنی یک

طبقه اصیل اجتماعی نیستند که ریشه اصالت حقیقی داشته باشند، اما واقعیتی است که وجود دارد.

این نکته بسیار مهمی است که معارف ما، حتی از این نکات دقیق و ظریف هم غفلت نکرده و ریزترین اموری که ممکن است در اجتماع و روابط انسان ها اتفاق بیفتد، مورد دقت و محاسبه قرار داده و مطالبی را برای آداب و شیوه معاشرت و زندگی با آنها بیان فرموده است. بنابراین در بیان این حق، چند موضوع قابل بحث است:

1 - وام دادن؛

2 - پرهیز از وام خواستن و قرض گرفتن؛

3 - ادای دین به هنگام قدرت و توانایی؛

4 - حسن برخورد و خوش رفتاری به هنگام ناداری و ناتوانی؛

1 - وام دادن

به مناسبت های مختلف، درباره موضوع وام دادن و قرض دادن بحث شد که یکی از مصادیق آن، گره گشایی و اهتمام به امور دیگران، به ویژه مسلمانان بود، ولی برای این که این بحث ما هم خالی از توجه و تذکر به این نکته نباشد، یکی دو روایت با توضیح مختصری ارائه می کنیم.

روایتی را مرحوم شیخ حرّ عاملی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می فرماید، که

حضرت فرمودند:

وَمَنْ أَعْرَضَ إِخَاهُ الْمُسْلِمَ كَأَن لَّهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَعْرَضَهُ وَزَنَ جَبَلٍ إِحْدَ مِنْ جِبَالِ رَضْوَى وَ طُورِ سَيْنَاءَ حَسَنَاتٍ وَ ان رَفَقَ بِهِ فِي طَلْبِهِ تَعَدَّى بِهِ عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ الْأَمِيعِ بَغَيْرِ حِسَابٍ وَ لَا عَذَابٍ وَ مَنْ شَكَا إِلَيْهِ إِخْوَهُ الْمُسْلِمُ فَلَمْ يُقْرِضْهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (407).

این روایت جامعی است که نیاز انسان ها به یکدیگر را هنگام گرفتاری، یک حقیقت غیرقابل انکار می داند که در طول زندگی با آن مواجه می شوند. در این موارد، گره گشایی از کار یکدیگر، آن هم به صورت مقطعی که خسرانی به کمک کننده وارد نشود، قرض الحسنه یا وام دادن نامیده اند.

بنا به فرمایش پیامبر ﷺ اگر کسی به برادر مسلمانش قرض بدهد، در قبال هر درهم خداوند به اندازه کوه احد⁽⁴⁰⁸⁾ به او حسنه عنایت می کند.

این را مکرر بیان کردیم که در کلمات اهل بیت علیهم السلام اغراق و زیاده گویی نیست. اگر وعده ای هست این وعده به یقین محقق خواهد شد. خدا در قبال هر درهم - یعنی کم ارزش ترین واحد پولی - به اندازه کوه احد به انسان حسنه عنایت می کند. این یک مرتبه از گره گشایی است. حال اگر به کسی قرض داد و او قادر به پرداخت نبود، اگر او رفیق و مدارا پیشه کرد و به او مجال داد، در قیامت، مانند برق جهنده ای، بدون حساب و عذاب، از صراط عبور خواهد کرد. حال اگر برادر مومنش به سراغش آمد و حاجتی طلبید، اما در حالی که می توانست، به او قرض نداد، خدا بهشت را بر او حرام خواهد کرد. وقتی که سخن از قرض، وام و قرض الحسنه به میان می آید، آنچه به ذهن متبادر می شود، مسئله ربا و رباخواری است که یکی از محرّماتی است که با شدت و غلظت با آن برخورد شده است که در هیچ یک از محرّمات چنین نهی و برخوردی را نمی بینیم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

درهم ربا اشدُّ عندَ الله عزّوجلّ من ثلاثین زنبه کُلّها بذاتِ محرّم مثل الخالّة

والعمّة ⁽⁴⁰⁹⁾.

«نزد خداوند متعال، گناه یک درهم ربا بالاتر از سی بار زنا آن هم با محارمی مثل عمه و خاله است».

قبیح این کار، بسیار زیاد و واضح است؛ به طوری که هر انسانی، زشتی آن را درک می کند. رباخواری و ربا گرفتن از انسان های مسلمان چنین قبیح و استهجانی دارد.

شاید این سؤال به ذهن بیاید که آیا یک درهم، یک ریال یا یک تومان این قدر مهم است که برای انسان چنین عقاب و عذابی را به ارمغان بیاورد؟ جواب این است که یک درهم این قدر قیمت ندارد، بلکه این جزای تجری و فراتر رفتن از قواعد شرعی است؛ وقتی انسان تجری پیدا کرد که حکم خدا را بشکند، فرقی نمی کند که این حرمت شکنی در مقابل یک تومان باشد، یا در مقابل چند میلیارد دلار.

مانند آیه شریفه ای که در قرآن می فرماید:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا⁽⁴¹⁰⁾.

«هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان ها را کشته است».

نکته ای که در کلام وحی استظهار می شود این است که وقتی انسان دست به خون ریزی زد و قانون شکنی و حرمت شکنی کرد، تفاوت ندارد که یک حرام مرتکب شود، یا چند حرام. بنابراین، وقتی برای علت حرمت ربا به روایات مراجعه می کنیم ملاحظه می شود که همه تأکید شارع مقدس، به همین جهت بوده است. راوی از امام صادق ع نقل می کند که:

أَنِّي رَأَيْتُ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ ذَكَرَ الرَّبَّ فِي غَيْرِ آيَةٍ وَ كَرَّرَهُ فَقَالَ أَيْ وَ تَدْرِي لِمَ ذَاكَ قُلْتُ لَا قَالَ لِئَلَّا يَمْتَنِعَ النَّاسُ مِنْ اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ⁽⁴¹¹⁾.

«من در محضر امام علیه السلام بودم که فرمودند: من در آیات کریمه قرآن، زیاد می بینم که ربا ذکر و تکرار شده است. امام علیه السلام به من فرمودند: می دانی چرا؟ گفتم: من نمی دانم. حضرت فرمودند: برای این که مردم از کار معروف و خیرسانی به دیگران دست برندارند».

2 - پرهیز از وام خواستن

وام گرفتن یعنی خواستن پول و یا متاعی از دیگران به عنوان قرض، همراه با نوعی ذلت و خواری.

اگر کسی بدون نیاز و احتیاج و فقط از روی زیاده خواهی یا احساس نیازی که برخاسته از زیاده طلبی است، دست نیاز پیش دیگران دراز کند مذموم و ناپسند است. حتی فقهای ما، فتوا به کراهت این عمل داده اند؛ چون نوعی حقارت و ذلت برای انسان به همراه دارد.

دست طلب چوپیش کسی میکنی دراز پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

در معارف ما، عزت و آبروی مومن مورد احترام فراوان است و هر چه که با این عزت و آبرو منافات داشته باشد، مجاز شمرده نمی شود. علاوه بر آنچه گفته شده، اساساً برای انسان مشکلاتی را نیز به همراه می آورد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَيَاكُمْ وَالِدَيْنَ فَإِنَّهُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَ ذُلٌّ بِالنَّهَارِ ⁽⁴¹²⁾.

«از قرض گرفتن دوری کنید که در روز باعث ذلت و در شب موجب ناراحتی فکری می شود».

بنابراین، به دو علت از وام خواستن مذمت و نهی شده است: یکی این که موجب حقارت انسان می شود و دیگر این که موجب اشتغال فکری و غم و

اندوه او می شود. در روایتی که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده و راوی آن ابوسعید خدری است، می گوید:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالِدِّينِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْ تَعْدُلُ الدِّينَ بِالْكَفْرِ قَالَ نَعَمْ ⁽⁴¹³⁾.

«شنیدم که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: به خدا پناه می برم از کفر و از دین. پرسیدند: یا رسول الله! آیا نزد شما نفرت از دین به اندازه کفر است؟ حضرت فرمودند: آری.»

در تعبیر دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که:

أَيَّاكُمْ وَالِدِّينَ فَإِنَّهُ شَيْنٌ لِلدِّينِ ⁽⁴¹⁴⁾.

«سعی کنید خود را گرفتار دین و قرض نکنید که موجب نقص در دین می شود.»

گاهی انسان نزد افرادی دست نیاز دراز می کند که نسبت به معتقدات و دین او سوء نیت داشته و مساعات و همراهی خود را مشروط به دست برداشتن از بعضی از اعتقادات انسان می کنند؛ این نقص آشکار دین و اعتقادات انسان است و در این صورت مومن، ارزش واقعی خود را از دست خواهد داد؛ زیرا ارزش او به ایمان و دینش است. اگر مومن تحقیر شود، دین و ایمان تحقیر شده و لطمه خورده است. در مواردی که نیاز انسان واقعی و حقیقی است، قرض گرفتن می تواند بهترین راه حل باشد.

گاه انسان در شرایطی قرار می گیرد که واقعا مشکل عظیمی در زندگی او رخ می دهد. مریضی، ویرانی منزل یا از همه بالاتر، خطر گرسنگی متوجه خانواده و فرزندان معصوم او شده است. در این موارد برای حل مشکل، دست نیاز به سمت دوستان مومنش دراز می کند که قرض بگیرد. این مسئله ای است

که نه تنها اجازه داده شده، بلکه امام علیه السلام قرض دادن دیگران را به چنین افرادی شدیداً توصیه فرموده است.

در آیات و روایات، توصیه شده است که اگر مشکل پیدا کردید، وام بگیرید و به دیگران نیز سفارش شده تا از نظر روحی نیز این افراد را تقویت نمایند تا احساس ضعف نکنند؛ به عنوان نمونه به بعضی از این روایات اشاره می‌کنیم؛ روایتی از امام هفتم، موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده است که می‌فرمایند:

مَنْ طَلَبَ هَذَا الرَّزْقَ مِنْ حِلِّهِ لِيَعُودَ بِهِ عَلِيٌّ نَفْسَهُ وَ عِيَالَهُ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّ غُلْبَ فَلَيسَتَدْنِ عَلِيٌّ اللَّهُ وَ عَلِيٌّ رَسُولُهُ مَا يَقْوَتْ بِهِ عِيَالَهُ

(415)

«ثواب تلاش در راه تامین روزی حلال خانواده، ثواب جهاد مجاهدان فی سبیل الله است. اگر کسی مغلوب شرایط روزگار شد و نتوانست درآمدی کسب کند به اندازه ای که قوت خانواده اش را تامین کند، قرض بگیرد».

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرمایند:

أَنْتِي لَأَحِبُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ دَيْنٌ يَنْوِي قَضَاءَهُ (416).

«من دوست دارم مردی را که قرض می‌گیرد و نیت پرداخت دینش را نیز دارد».

شیوه اهل بیت علیهم السلام هم این چنین بود که اگر برایشان مشکلی پیش می‌آمد و در زندگی با سختی‌هایی مواجه می‌شدند، قرض می‌گرفتند. در روایتی هست که:

ضَاقَ عَلِيٌّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ضَيْقَةً فَأَتَى مَوْلَى لَهُ فَقَالَ لَهُ
أَعْرِضْنِي عَشْرَةَ آلَافٍ دَرَاهِمَ إِلَى مَيْسَرَةَ (417).

«امام سجاد علیه السلام در شرایط وخیم و نامساعدی قرار گرفتند. سراغ دوستی از دوستان خود رفتند و فرمودند: ده هزار درهم به من قرض بده، تا وقتی که متمکن شوم و دین تو را ادا کنم.»

حضرات معصومین علیهم السلام که وام خواستن و قرض گرفتن را مذمت می فرمودند، گاهی برای حفظ عزت و تامین نیازهایشان وام می گرفتند. چنان که قبلاً هم اشاره کردیم، وقتی امام مجتبی علیه السلام شنیدند که در بین مردم شایعه شده است که حضرت بی پول و فقیر شده اند، مبلغ قابل توجهی را قرض کردند و به مامور صدقات دادند که بین مردم تقسیم کند تا این ذهنیت از بین برود. چون مامور صدقات مثل اداره دارایی است که اگر کسی پولی را پرداخت می کرد، همه متوجه می شدند که او پولدار شده است. قرض گرفتن امام علیه السلام برای این بود که عزت حضرت حفظ شود و اصلاً کلام در این است که عزت مومن محفوظ بماند. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

لَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَانَّ دِرْعَهُ لَمَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ
بِعِشْرِينَ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ اسْتَلْفَهَا نَفَقَةً لِيَاهِلِهِ (418).

«وقتی رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفتند، زره شان را نزد یک یهودی رهن گذاشته، بیست صاع جو گرفته بودند تا زندگی خود را اداره کنند.»

معلوم می شود که حضرت در شرایطی بحرانی به سر می برده اند. از امام محمدباقر علیه السلام درباره امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

قَبِضَ عَلِيُّ علیه السلام وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ ثَمَانِيَّةٍ اِءْلَفَ دِرْهَمَ فَبَاعَ الْحَسَنُ علیه السلام ضَيْعَةً لَهُ
بِخَمْسَمِائَةِ اِءْلَفَ فَقَضَاهَا عَنْهُ وَ بَاعَ ضَيْعَةً لَهُ بِثَلَاثِمِائَةِ اِءْلَفَ فَقَضَاهَا عَنْهُ (419).

«وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شهادت رسیدند، هشتصد هزار درهم دین بر ذمه او بود. اما دو مزرعه داشتند که امام مجتبی علیه السلام یکی را به پانصد هزار درهم و دیگری را به سیصد هزار درهم فروختند و قرض آن حضرت را ادا کرد.»

باز امام باقر علیه السلام نقل می فرمایند:

ءَأَنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ ءَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام بَاعَ ضَيْعَةَ لَهُ بِثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ لِيَقْضِيَ دَيْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ عِدَاتِ كَانَتْ عَلَيْهِ ⁽⁴²⁰⁾.

«سیدالشهدا علیه السلام که به شهادت رسیدند بدهکار بودند و امام سجاد علیه السلام مزرعه آن حضرت را به سیصد هزار درهم فروختند و دین پدر بزرگوارشان حضرت سیدالشهدا علیه السلام را ادا کردند.»

بنابراین همان طور که از سیره اهل بیت علیهم السلام نمونه هایی ذکر شد وام گرفتن اگر در حال ضرورت باشد، مانعی ندارد. حتی در روایات افرادی را که برای وام گرفتن احساس ضعف می کنند، دلداری داده اند که نترسید، خدا کمک می کند، وام شما هم ادا می شود.

گذشته از آنچه بیان شده، به طور کلی وام خواهی امری مستحسن و ممدوح نیست؛ به خصوص اگر فرد در شرایط بی نیازی باشد؛ چون انسانی که نیاز ندارد، از عرض و آبروی خود مایه می گذارد و خود را حقیر می کند. به همین دلیل در روایات و کلمات اهل بیت علیهم السلام نسبت به این کار، واکنش منفی نشان داده شده است. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که:

بَسَّ الْقِلَادَةَ قِلَادَةُ الدَّيْنِ ⁽⁴²¹⁾.

«قرض، قلابه ای است که انسان را به حقارت واداشته، اختیار وی را به دست دیگری می دهد.»

یا در تعبیر دیگری فرموده اند:

كثْرَةُ الدِّينِ تُصَيِّرُ الصَّادِقَ كَاذِبًا وَ الْمُنْجِزَ مُخْلَفًا (422).

«زیاده روی در قرض، انسان صادق را کاذب و خوش پیمان را متخلف از

وعده می سازد».

روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

الدِّينَ رِقًّا، الْقَضَاءَ عِتْقًا (423).

«قرض گرفتن، نوعی بردگی است و قضای دین، نوعی آزادی و گشایش».

بنابراین، اگر انسان واقعا احساس نیاز نمی کند و یا نیاز او کاذب است، نباید

خود را به قرض و بدهکاری آلوده کند.

3 - ادای دین به هنگام قدرت و توانایی

سومین مطلبی که در کلام امام سجاد علیه السلام آمده، لزوم ادای دین به هنگام

توانایی و قدرت است. در کلام امام سجاد علیه السلام به بستانکار توصیه شده است که

در هنگام توانایی قرض خود را ادا کند؛ چرا که مالی از دیگری نزد او است و

ممکن است او نیز دچار مشکل مشابه باشد و بدان مال نیازمند باشد. تعبیر امام

علیه السلام این است:

فَانْ كُنْتَ مُوسِرًا اَوْ وَفِيَّتَهُ وَ كَفِيَّتَهُ وَ اءْغْنِيَّتَهُ.

وفا در مقابل حق است. و کلمه «کفایت» نیز ناظر به این معنا است که ممکن

است در کار او گرهی باشد و تو با ادای دین و حق او این گره را بگشایی.

تعبیر سوم «اغنیته» است؛ یعنی ممکن است او در شرایطی که پول خود را به

تو داده؛ محتاج نبوده، ولی الان نیازمند است و تو می توانی او را بی نیاز کنی.

بنابراین وقتی او به هنگام احتیاج و نیاز دست تو را گرفته و یاری کرده، الان

شایسته نیست که او را با معطل کردن پاداش دهی. او احسان کرده و پاداش

احسان، احسان است. پاداش نیکی، نیکی است؛ نه ظلم. تعبیر امام سجاد علیه السلام به استناد فرمایش جدشان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این است:

و لم ترُدّه و تمطله فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال مَطْلُ الغنی ظلم.

«معتل کردن از ناحیه انسانی که توانمند است، نوعی ظلم است.»

او صاحب حق است و ندادن حق او، ظلم به او است؛ چرا که عدل عبارت است از: اعطاء كل ذي حق حقه دادن حق هر صاحب حق.

تخلف از این قاعده ظلم است؛ به ویژه که با نوعی سر دواندن نیز همراه باشد. این تعبیر بسیار مناسب و بجایی است و امام صادق علیه السلام از قول رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که حضرت فرمودند:

مَنْ يَمْطُلُ عَلَى ذِي حَقِّ حَقِّهِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى اِءْدَاءِ حَقِّهِ فَعَلَيْهِ كُلُّ يَوْمٍ خَطِيئَةٌ
عَشْرًا (424).

«اگر کسی ادای حق صاحب حق را که هم اکنون قادر به ادای آن است به تاخیر بیندازد، هر روز گناه یک عشر نوشته می شود.»

زمانی در قبایل و طوایف، سنت این بود که یک دهم مال را به زور و بدون هیچ قاعده و قانونی از مردم می گرفتند و به کسانی که مامور وصول این پول بودند عشر می گفتند. منظور امام علیه السلام از چنین تعبیری این است که انسانی که قدرت دارد بدهی و حق مردم را بدهد و نمی دهد، گناهِش مانند کسی است که پولی را به زور از مردم می گیرد.

تعبیرات دیگری هم در معارف و روایات ما هست که اشاره به یکی از خصایص درونی انسان می کند که فرد بدهکار، تصور می کند با دادن بدهی اش، نقصانی در سرمایه اش حاصل می شود؛ بنابراین سعی می کند آن را به تاخیر بیندازد و حق مردم را نپردازد، امام باقر علیه السلام می فرمایند:

مَنْ حَبَسَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ أَنْ يُعْطِيَهُ آيَاهُ مَخَافَةَ مَنْ أَعْنَاهُ انْخَرَجَ ذَلِكَ الْحَقُّ مِنْ يَدِهِ أَعْنِ يَفْتَقِرْ كَمَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْنِ يَقْدِرُ عَلَىٰ أَنْ يُفْقِرَهُ مِنْهُ عَلَىٰ أَنْ يُغْنِيَ نَفْسَهُ بِحَبْسِهِ ذَلِكَ الْحَقُّ (425).

«اگر کسی در حالی که قادر است، حق مسلمانی را به خاطر ترس از فقر، ادا نکند، باید بداند که خدا قادرتر است که او را فقیر کند تا این که او بخواهد غنای خود را با ندادن حق دیگران تامین کند.»

منظور امام علیه السلام این است که اثر وضعی پرداختن بدهی و ندادن حق صاحب حق، این است که انسان در نهایت، محتاج و فقیر می شود.

از جمله تعبیر دیگری که در روایات به کار رفته این است که اگر بدهکار در ادای دین، مسامحه کند، آبرو و حیثیت خود را در معرض خطر قرار داده است؛ یعنی علاوه بر اثر وضعی آن که فقر دنیوی و عقوبت اخروی است، موجب می شود که آبروی او در معرض خطر قرار بگیرد. امام رضا علیه السلام در روایتی از پدرشان و ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که حضرت فرمودند:

لِيُالْوَاجِدِ بِالذَّيْنِ يُحِلُّ عِرْضَهُ وَ عُقُوبَتَهُ مَا لَمْ يَكُنْ دَيْنُهُ فِيمَا يَكْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (426).

«مسامحه و سستی انسانی که توانایی پرداخت دین را دارد، علاوه بر عقوبتی که دارد عرض و آبروی او را در معرض خطر قرار می دهد.»

نکته مهم دیگر این است که:

مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ

«معتل کردن انسان توانمند در ادای دین خود، ظلم است.»

این ظلم نه تنها تجاوز به حق بستانکار و صاحب مال است، بلکه نوعی تعدی و تجاوز به حقوق عمومی نیز می باشد؛ چرا که باعث بسته شدن باب

خیر و انصراف افراد خیر به دادن قرض می شود؛ به خصوص اگر این کار در منظر دیگران اتفاق بیفتد. بنابراین خطای این شخص، تنها تجاوز به حق صاحب مال نیست، بلکه باعث می شود که اصلاً باب خیر مسدود شود و افراد خیر را از اقدامات خیرخواهانه منصرف و پشیمان کند.

در حق معروف و حق ذی المعروف درباره این مطلب به تفصیل بیان شده که فاعل شر بدتر از خود شر بوده و یکی از زشت ترین قبایح، جلوگیری از فعل معروف است؛ زیرا طبیعی است وقتی که انسان به دیگران خدمت می کند و آنها نه تنها پاداش احسان را نمی دهند، بلکه حق اصلی او را نیز از بین می برند و در نتیجه روح خیرخواهی، خدمت گزاری، نوع دوستی و گره گشایی در او می میرد.

4 - حسن برخورد به هنگام ناتوانی

حق دیگر بستانکار ضرورت خوشرفتاری بدهکار با او به هنگام ناتوانی است. تعبیر امام علیه السلام این است:

ان کُنْتَ مُعْسِراً اَرْضَيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَ طَلَبْتَ اِلَيْهِ طَلْباً جَمِيلاً وَرَدْتَهُ عَنِ نَفْسِكَ رَدًّا لَطِيفًا.

«اگر توان ادای دین و پرداخت مال بستانکاری را نداری، موظفی که با خوش زبانی او را راضی کنی و با لطافت و نرمش از او مهلت بخواهی و مدت قرض را تمدید کنی و او را با لطافت از خود رد کنی.»

در ابتدا توصیه ای به بستانکار و وام دهنده شده که قرآن هم بدان اشاره کرده است:

وان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة (427).

«اگر بدهکار واقعا ناتوان است و قادر به پرداخت نیست، به او مهلت دهید تا برای او میسر شود».

نکته دیگری هم در روایت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:
كَمَا لَا يَحِلُّ لِغَرِيمِكَ أَنْ يَمْطُوكَ وَهُوَ مُوسِرٌ فَكَذَلِكَ لَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تُعْسِرَهُ
اِذَا عَمِلْتَ أَنَّهُ مُعْسِرٌ (428).

«همان طور که بدهکار غنی حق ندارد بستانکار را معطل کند، بستانکار هم حق ندارد بدهکار را به مشقت و زحمت بیاندازد».

یعنی وقتی می داند او قادر به ادای دین در وقت مقرر نیست، حق ندارد او را در فشار قرار دهد.

پس از این توصیه، به بدهکار هم سفارش می شود که اگر توانایی پرداخت دین خود را ندارد، باید زبان لین و ادب داشته باشد و با حرمت، لطافت و احترام او را راضی کند و از او فرصت بخواهد.

توصیه به بدهکاران

در مجموع چند توصیه به بدهکاران شده است:

1 - قصد پرداخت دین را داشته باشد.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

مَنْ اسْتَدَانَ دِينَ فَلَمْ يَنْوِ قَضَاءَهُ كَانَ بِمَنْزِلَةِ السَّارِقِ (429).

«اگر کسی پولی از دیگری قرض کند و بنا نداشته باشد آن را بپردازد به منزله دزد است».

یعنی احکام دزد بر او مترتب است و عقابی که خداوند متعال در قرآن برای سارق مقرر فرموده، شامل او نیز می شود. در این توصیه، شرع مقدس به تصحیح اندیشه و فکر اهتمام دارد و انسان را از نظر فکری هدایت می کند.

2 - با معسر بودن، دین از گردن او ساقط نمی شود.

انسان بدهکار باید توجه داشته باشد که دین و بدهکاری، هرگز ساقط نمی شود. یعنی هر چند او، معسر و ناتوان باشد و انسان مومن و خوبی هم باشد، اینها هیچ کدام ملاک سقوط دین نیست، حتی در روایات درباره شهید گفته شده است که بدهی و حق مالی از دیگران از ذمه اش ساقط نمی شود؛ چون حق الناس است. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

أول قطره من دم الشهيد كفارة لذنوبه الا الدين فان كفارة قضاءه. (*)

«اولین قطره خون شهید که به زمین می ریزد، کفاره گناهان او است؛ مگر دین که کفاره آن فقط ادای آن است.»

بنابراین، اگر شهید بدهی داشته باشد، باید در دنیا ادا کند وگرنه در قیامت عذاب می شود و بر این اساس، از نظر فقهی نیز ورثه او موظفند این حق را بپردازند و ذمه او را مبرا کنند.

3 - هنگام توانایی دین خود را ادا کند

در فتوای مشهور علما وارد شده است که اگر در حال نماز بستانکار طلب خود را از کسی مطالبه کند و وقت نماز موسع باشد، وظیفه دارد که نماز را بشکند و دین او را ادا کند.

4 - معسر مالی باید دارای اخلاق حسنه باشد

اگر بدهکار قادر به ادای دین خود نیست و اصطلاحاً معسر مالی است، نباید معسر اخلاقی نیز باشد؛ یعنی از نظر اخلاقی باید دارای اخلاق حسنه بوده و با لطافت و نرم خوبی تقاضای مهلت کند.

چگونگی درخواست بدهی توسط بستانکار

مرحوم صاحب وسایل الشیعه روایتی را از رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

لَيْسَ مِنْ غَرِيمٍ يَنْطَلِقُ مِنْ عِنْدِ غَرِيمِهِ رَاضِيًا إِلَّا صَلَّتْ عَلَيْهِ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَ نُونُ الْبَحْرِ وَ لَيْسَ مِنْ غَرِيمٍ يَنْطَلِقُ صَاحِبُهُ غَضَبَانَ هُوَ مَلِيٌّ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِكُلِّ يَوْمٍ يَحْبِسُهُ وَ لَيْلَةً ظُلْمًا (430).

«اگر بستانکاری از بدهکارش راضی جدا شود، همه جنندگان زمین و دریا به او درود می‌فرستند و هر بدهکاری که بستانکارش او را با خشم و غضب ترک کند، خداوند به اندازه هر روز و شبی که این مال نزد او می‌ماند، برای او یک گناه ظلم، محاسبه خواهد کرد.»

رضایت بستانکار به دو صورت حاصل می‌شود: یکی این که پولش را به او بپردازد؛ دیگر این که با مهربانی و لطافت از او خواهش کند که به او مهلت بیشتر بدهد و او نیز راضی شود. در چنین حالی رسول الله ﷺ می‌فرمایند: همه جنندگان روی زمین و همه موجودات دریا به او درود می‌فرستند.

البته تذکر این نکته را لازم می‌دانیم که بستانکار هم باید اهل رفق و مدارا باشد و نباید مطالبه او طوری باشد که باعث رنجش و آزرده‌گی خاطر بدهکار شود.

مرحوم صاحب وسایل الشیعه از مرحوم کلینی نقل می‌کند که حماد بن عثمان گفت:

دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَشَكَاَ إِلَيْهِ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ الْمَشْكُوفُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا لِفُلَانٍ يَشْكُوكَ فَقَالَ لَهُ يَشْكُونِي أُنِّي اسْتَقْضَيْتُ مِنْهُ حَقِّي قَالَ فَجَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مُغْبِضًا ثُمَّ قَالَ كَأَنَّكَ إِذَا اسْتَقْضَيْتَ حَقَّكَ لَمْ تُسَيِّءْ رَأْيَيْتَ مَا حَكَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ يَخَافُونَ سُوءَ

الحساب (431) اء تری اءتم خافوا الله اءن یجور علیهم لا والله ما خافوا الا الاستقضاء فسماه الله عزوجل سوء الحساب فمن استقضى به فقد اءساء (432).

«فردی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از یکی از اصحاب امام علیه السلام که آن جا نشسته بود، شکایت کرد. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: چرا این شخص از تو شکایت می کند؟ آن مرد گفت: شکایت او برای این است که من از او طلبکار بودم و حقم را از او مطالبه کردم. عثمان می گوید: امام علیه السلام با ناراحتی و غضب نشستند و بعد فرمودند: تو گمان می کنی که وقتی رفتی حقت را مطالبه کنی، کار بدی نکرده ای؟ آیا فکر می کنی آنچه را خداوند متعال در قرآن نقل می کند که: مؤمنان از سوءالحساب می ترسند، این سوءالحساب را خدا فراهم می کند و در حساب آنان ستم می کند؟ به خداوند سوگند که آنها از مطالبه حق می ترسند که خداوند آن را سوءالحساب نامیده است پس هرکس مطالبه حق کند کار بدی کرده است.»

آنچه که مؤمنان از آن در روز محاسبه می ترسند و خدا در قرآن نیز به آن اشاره می کند، همان مطالبه خدا از آنها است، صرف مطالبه، آزاردهنده است. مطالبه نباید طوری باشد که موجب آزار بدهکار شود، بلکه باید با احترام و ادب حق خود را مطالبه کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لیس هذا طریق التقاضی و لکن اذا اءتیته اءطل الجلوس و الزم السکوت قال الرجل فما فعلت ذلك الا یسیرا حتی اءخذت مالی (433).

راه وصول طلب این نیست که داد و فریاد راه بیندازی، یا در حضور دیگران از او مطالبه دین کنی؛ هر وقت برای وصول مطالبه ات رفتی، زیاد بنشین و سکوت کن، هیچ نگو که او چند روز متوالی، تو را در خانه یا در محل کسبش ببیند، حیا می کند و بدهی تو را می دهد. شخصی که این روایت را نقل می کند

می گوید: من این کار را کردم و بعد از چند روز مالم را گرفتم. این راهی است که امام علیه السلام به افراد بستانکار یاد دادند.

در روایت دیگری آمده است که وقتی شخصی از امام علیه السلام درباره سوء الحساب سؤال می کند، امام علیه السلام جوابی را که در روایت گذشته بیان کردیم، بیان می فرمایند که طلب مال کردن یک نوع سوء الحساب است. باید حرمت انسان ها را نگه داشت و آنها را در مضیقه قرار نداد ⁽⁴³⁴⁾. روایتی را امام صادق علیه السلام از جدشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که حضرت فرمودند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُظِلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ فَلْيُنْظِرْ مُعْسِرًا أَوْ لِيَدْعَ لَهُ مِنْ حَقِّهِ ⁽⁴³⁵⁾.

«اگر کسی دوست دارد روز قیامت در سایه عرش الهی قرار بگیرد، سعی کند به انسان های ناتوان مهلت بدهد».

روایت دیگری هم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که حضرت می فرمایند:

مَنْ أُنْظِرَ مُعْسِرًا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ بِمِثْلِ مَا لَهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَوْفِيَ حَقَّهُ ⁽⁴³⁶⁾.

«کسی که به فرد گرفتار مهلت بدهد، به اندازه هر روزی که به او مهلت می دهد، به اندازه مالش به حساب او صدقه گذاشته می شود تا این که حق خود را بازستاند».

ملاطفت و خوشرفتاری با بستانکار

نکته ای هم که این جا باید به آن اشاره کنیم این است که گاهی افراد ناتوانی هستند که واقعا قادر به پرداخت دین خود نیستند. در این موارد شرع مقدس ادای دین آنها را بر عهده بیت المال گذاشته است و حکومت باید بدهکاری این

افراد را بپردازد. به هر حال، هیچ یک از این امور، وظیفه بدهکار را در لزوم ادای دین، به هنگام توانایی و ضرورت لطافت و حسن رفتار را عوض نمی کند و اگر انسان بدهکار، با خشونت و بی ادبی برخورد کند و موازین انسانی و برخورد صحیح را رعایت نکند، در تعبیر امام سجاد علیه السلام از او به لئیم یاد شده است:

و ان كُنْتَ مَعْسِراً، رَضِيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَ طَلَبْتَ اِلَيْهِ طَلْباً جَمِيلاً وَ رَدَدْتَهُ عَنِ نَفْسِكَ رَدّاً لَطِيْفاً وَ لَمْ تَجْمَعْ عَلَيْهِ ذَهَابَ مَالِهِ وَ سَوْءَ مُعَامَلَتِهِ فَانَّ ذَلِكَ لَوْ م. امام علیه السلام در این بخش می فرمایند: بدهکار نباید از پرداخت مال بستانکار خودداری کند و همچنین نباید با او برخوردی نامناسب داشته باشد چرا که در این صورت او انسان پستی خواهد بود. جالب این است که پستی این انسان؛ کاشف از استعداد روح او برای همه زشتی های اخلاقی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی می فرمایند:

اللُّؤْمُ مُضَادٌّ لِسَائِرِ الْفَضَائِلِ وَ جَامِعٌ لْجَمِيعِ الرِّذَائِلِ وَ السَّوْءَاتِ وَ الدَّنَائِيَا ⁽⁴³⁷⁾.
«پستی با همه فضایل انسانی در تضاد و با همه رذایل، بدی ها و پست فطرتی ها سازگار است».

و یا حضرت در بیان دیگری می فرمایند:

اللُّؤْمُ اَسُّ الشَّرِّ ⁽⁴³⁸⁾.

«دنائت و پستی زیربنای همه شرهای اخلاقی است».

از مظاهر پستی، برخورد نامناسب با دیگران و یا پیمان شکنی است؛ حضرت

در کلام دیگری می فرمایند:

مِنْ عِلْمَاتِ اللُّؤْمِ الْعَدْرُ بِالْمَوَاتِقِ ⁽⁴³⁹⁾.

«از علامت های پستی، مکر با میثاق و پیمان هایی است که با دیگران بسته است».

اگر کسی پیمان بست مال مردم را بدهد و اکنون با این که توانایی ادای آن را دارد، از بازگرداندن آن امتناع می کند و یا در صورت ناتوانی، بدرفتاری و بدزبانی می کند، علامت پستی و دنائت او است. در روایت دیگری آمده است:

عَادَةُ اللَّئَامِ الْمَكَافَاةُ بِالْقَبِيحِ عَنِ الْإِحْسَانِ (440).

«عادت انسان های پست این است که جزای احسان را با عمل قبیح و زشت می دهند».

گاهی انسان طلبکار به سراغ بدهکار خویش می رود تا مالش را بازستاند؛ او به جای این که دین خود را ادا کند یا با زبان خوش او را راضی کند و از او مهلت بخواهد، اصل بدهکاری را انکار می کند.

عَادَةُ اللَّئَامِ الْجُحُودِ (441).

«انکار، عادت انسان های پست است».

این انکار هم شامل احسان و تفضل های الهی به بندگان است و هم نیکی های مردم نسبت به این فرد، که عدم سپاس از آنها می تواند به منزله انکار باشد. انسان وقتی پست فطرت و لئیم شد، دست به هر زشتی و سیئه اخلاقی دیگر می آید. بنابراین، در «غررالحکم» به تعبیرات مختلف آمده است که حضرت می فرمایند:

اللُّؤْمُ يُوجِبُ الْغَشَّ (442).

«لئامت و بدی موجب غش خواهد گردید».

انسان لئیم و پست فطرت، غش و برخورد دوگانه انجام می دهد.

از دیگر نشانه های پستی و دنائت، بدهمسایگی و بدمعاشرتی با دیگران است.

از دیگر نشانه های انسان لئیم، هزینه کردن از آبروی خود در مقابل مال است؛ یعنی حاضر است از آبروی خود بگذرد، اما از مال خود نگذرد.

مَنْ اللُّؤْمِ اِنَّ يَصُونَ الرَّجُلُ مَالَهُ وَ يَبْذُلُ عَرَضَهُ (443).

«از نشانه های پستی و دنائی این است که انسان مالش را حفظ می کند، اما آبرویش را می بخشد».

نشانه دیگر این که:

مِنْ اللُّؤْمِ سَوْءُ الْخُلُقِ (444).

«بدخلقی، ناشی از پستی فرد است».

بداخلاقی و بدرفتاری با دیگران یکی از زشت ترین سیئات اخلاقی است که نشات گرفته از همان دنائت و پستی فطرت است.

نشانه های انسان لئیم و پست

حال که ما به بهانه این تعبیر امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره این سیئه اخلاقی جملاتی ذکر کردیم، بد نیست به بعضی از ظرایف این مطلب هم اشاره کنیم. حضرت می فرمایند:

اللَّئِيمُ يَجْفُو إِذَا اسْتُضْعِفَ، وَ يَلِينُ إِذَا عُنْفٌ (445).

«وقتی با انسان های لئیم و فرومایه با نرمش و مهربانی رفتار می شود، زبان مهربانی را نمی شناسند، جفا می کنند و قساوت نشان می دهند؛ و اگر با خشونت و تندی با آنها برخورد شود، نرم می شوند».

یعنی اصلا افراد لئیم زبان خیر نمی شناسند. طبیعی است اگر احیانا به کسی خدمتی کرده باشند، خودشان را از دیگران طلبکار می دانند.

اللَّئِيمُ يَرَى سُّؤَالَ فَاِحْسَانِهِ دَيْنًا لَهُ يَقْتَضِيهِ (446).

«انسان پست و فرومایه، احسان گذشته خود را نسبت به دیگران دین می داند و می خواهد پس بگیرد».

اما نقطه مقابل آن فرد کریم است که:

الكَرِيمُ يَرَى مَكَارِمَ اَعْمَالِهِ دَيْنًا عَلَيْهِ يَقْتَضِيهِ (447).

«انسان کریم، کرامت های اخلاقی را وظیفه خود می داند».

از دیگر نشانه های انسان لئیم و پست این است که اصلاً حیا ندارد. افراد پست وقتی نفس خود را کوچک می بینند، دیگر برایشان عزت و حرمت اجتماعی مطرح نیست. به هر کاری دست می زنند، اما به هنگام نیاز، انسان های خاضعی هستند. وقتی احتیاجشان برطرف شد، باز قساوت پیدا می کنند. بنابراین، با این انسان ها باید به شیوه های خاصی برخورد کرد.

از نشانه های دیگر این افراد این است که وقتی کمی از مرتبه خود بالا رفتند، حال و احوالشان با گذشته فرق می کند. یعنی اگر به مال یا مرتبه ای رسیدند و یا به قدرتی دست یافتند و به عزت ظاهری رسیدند، روحیاتشان با گذشته فرق می کند.

اِذَا بَلَغَ اللَّئِيمُ فَوْقَ مَقْدَارِهِ تَنَكَّرَتْ اِحْوَالُهُ (448).

«هرگاه فرد لئیم و پست فراتر از قدر و مرتبه خود رسد و یا خود را بالاتر

بداند، احوال او به ناخوشی و بدی تغییر یابد».

در کلمات اهل بیت علیهم السلام به خصوص در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این افراد و این گونه روحیه ها توصیه های قابل توجهی شده است؛ چرا که روش انسان های لئیم این است که احسان را با زشتی جبران می کنند و خوبی را با بدی.

حضرت می فرمایند:

عَادَةُ الثَّامِ الْمُكَافَاةُ بِالْقَبِيحِ عَنِ الْإِحْسَانِ (449).

«عادت مردم دنی و پست مرتبه، تلاقی خوبی و نیکی با بدی است.»

در بیان دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

يُسْتَدَلُّ عَلَى اللَّئِيمِ بِسَوْءِ الْفَعْلِ، وَ قُبْحِ الْخُلُقِ، وَ ذَمِيمِ الْبُخْلِ (450).

«سه چیز بر بدی لئیم دلالت دارد: بدی کردار، زشتی خلق، و نکوهش

بخل.»

بر اساس این خصیصه ها، همنشینی با این افراد واقعا مشکل و مذموم است. براساس فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام؛ انسان لئیم را با چند نشانه می توان شناخت: بدکرداری، بداخلاقی و بخل ورزیدن در ادای حقوق دیگران، اعم از حقوق اخلاقی و حقوق مالی.

پرهیز از شیوه های ناپسند

انسان با هر فرد و صنفی از اصناف اجتماع، به هر دلیلی که ارتباط برقرار می کند، حق ندارد از ابزار و روش های رفتاری و گفتاری مورد نهی استفاده کند. از جمله این شیوه های ناپسند و مذموم، فریب کاری، دغل کاری و غش در رفتار و گفتار است که ریشه آن دروغگویی است. این رفتار از همه کس ناپسند است به خصوص میان حاکم و محکوم؛ یعنی طبقه ای که بر جامعه حکومت می کند، در حکومت و فرمانروایی خود بر مردم، که در واقع منصب خدمت گزاری است، از در فریب، ریا و خدعه وارد می شود.

در این جا دو بحث است: یکی اصل تصاحب مقام و جایگاه به وسیله نیرنگ و خدعه و دیگری رابطه ای که بعدا به طور قهری، حاکم با عموم مردم ایجاد می شود. اگر حکومت داران در تصاحب منصب ها، از دروغ و فریب استفاده

کنند، مرتکب عمل بسیار مذموم عقلی و حرام شرعی شده اند و همین طور بعد از صدارت، اگر در ارتباط با مردم از ابزار فریب و خدعه استفاده کنند، مرتکب امر ناپسند و مذمومی شده اند. ما می توانیم نمونه آن را در ماجرای بنی عباس و تصاحب حکومت و بعد نوع رابطه آنها با مردم شناسایی کنیم.

حکومت بنی امیه و بنی مروان سختی ها و مشقت هایی برای عموم مسلمانان خاصه شیعیان و دوستداران اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایجاد کرده و تنگناها و سختی هایی برای عموم مردم به وجود آورده بودند، در میان مردم ذهنیتی منفی نسبت به دستگاه حاکم ایجاد شده بود و مردم دنبال راه گریزی می گشتند تا از شر این حکومت نجات یابند. آنچه که برای مردم فوق العاده ایده آل می نمود، این بود که از خاندان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که حکومت حق آنها است، کسی به حکومت برسد و مشکلات آنها را حل کند. در این شرایط بنی عباس با شعار الرضا من آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد صحنه شدند و با این خدعه و نیرنگ، گروه ها و طبقات مختلف اجتماعی را در شهرهای دور و نزدیک به دور خود جمع کردند و آنان برای استحکام پایه های قدرت خود سوءاستفاده کردند. جالب این است کسانی را که در این مسیر آنها را یاری کرده بودند به تدریج از پا درآوردند؛ افرادی مثل ابومسلم خراسانی و غیره ⁽⁴⁵¹⁾.

این روش های مکارانه و شیوه های فریبنده در رسیدن به قدرت، روشی کهن و باسابقه است. وقتی منافقان می بینند مسیر حرکت فکری عموم مردم به سمتی است، خود را همراه و هماهنگ با آن جریان عمومی نشان می دهند؛ اما در باطن چیز دیگری در سر می پروراندند؛ گرچه این مکنونات، برای همیشه پنهان نمی ماند.

در طول تاریخ انسان های زیادی دچار این فریبکاری ها شده اند، اما هیچ گاه این فریب و نیرنگ های تاریخی، باعث بیداری و تنبه دیگران نشده است. زشت تر از این حرکت منافقانه آن است که انسانی با صلاحیت و لیاقت منصب حکومت و خدمت گزاری مردم را به دست آورد، اما بعد به جای خدمت گزاری به مردم، به فکر تحکیم پایه های حکومت خود برای انتفاع و بهره برداری مادی و جاه طلبی و امثال آن باشد. چنین افرادی هم در روابطشان از در مکر و حيله و غش بیرون می آیند.

مرحوم مجلسی این قصه را در «بحارالانوار» نقل کرده است که: وقتی منصور دوانیقی به کرسی حکومت تکیه زد، اضطراب داشت و می خواست آرام گیرد؛ بنابراین، فردی به نام مهاجر را مامور رفتن به مدینه کرد تا اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را فریب دهد و از آنها نامه بگیرد که منصور در مقام تشکیل حکومت است. اساس انسان منافق، همیشه مریب ⁽⁴⁵²⁾ است. رفتار انسان، نشات گرفته از اندیشه و پایه های ذهنی و فکری او است، و از آن جا که منصور هم منافق و هم شکاک و بدبین بود روش های عملی او منافقانه بود. بنابراین، این فرد را با پول گزافی به مدینه فرستاد که بگوید به خاندان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علاقه مندم.

ابن مهاجر به محضر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام رسید، حضرت با علم ولایی پی به قصد او بردند و پذیرای او نشدند و او به ناچار نزد یکی دیگر از اهل بیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نام عبدالله بن حسن رفت و آن پول را به او داد، از او مدرک کتبی گرفت. جالب این است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آن فرد - ابن مهاجر - را بعدا ملاقات کردند و به او فرمودند:

يَا بَنَ مَهَاجِرِ! اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَغُرَّنَّ اَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَانَّهُمْ قَرِيبُو الْعَهْدِ بِدَوْلَةِ
بَنِي مَرْوَانَ وَ كُلُّهُمْ مُحْتَاجٌ (453).

«اهل بيت پيغمبر ﷺ را فریب نده. ما تازه از زیر بار فشار بنی مروان
نجات یافته ایم.».

بنی مروان طوری عمل می کردند که اهل بیت پيغمبر ﷺ، در نهایت فقر
زندگی می کردند. عبدالله بن حسن هم گرچه داعیه حکومت داشت، اما به خاطر
ناداری، این پول را که فکر می کرد از ناحیه شیعیان رسیده، پذیرفت و مدرک
داد و قرار بود که منصور از این مدرک علیه او استفاده کند.

حکومت هایی که از این روش ها استفاده کردند، از ثبات و دوام بهره مند
نبودند؛ چون ثبات حکومت دایرمدار ثبات شخصیت هیات حاکم است و اگر
شخصیت حاکم و یا هیات حاکم گرفتار نفاق و تلون و چندرویی شد، به
صورت طبیعی دوام و ثباتش در معرض زوال و نابودی قرار خواهد گرفت.

37 - حق معاشر

وَإِذَا حَقَّ الْخَلِيطُ فَأَنْ لَا تَغْرَهُ وَلَا تَغْشَهُ وَلَا تُكْذِبَهُ وَلَا تُغْفَلَهُ وَلَا تَخْدَعَهُ
وَلَا تَعْمَلْ فِي انْتِفَاضِهِ عَمَلَ الْعَدُوِّ الَّذِي لَا يُبْقَى عَلَى صَاحِبِهِ وَإِنْ اطمَأَنَّ إِلَيْكَ
اسْتَقْصَيْتَ لَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَعَمِلْتَ أَنْ غَبِنَ الْمُسْتَرْسِلِ رَبًّا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
«و اما حق معاشر این است که او را فریب ندهی، با او نیرنگ نکنی، به او
دروغ نگویی، او را اغفال نکنی و با او از در مکر و خدعه وارد نشوی و همانند
دشمنی که حد ننگه نمی دارد، علیه او کارشکنی ننمایی و اگر به تو اعتماد کرد،
به نفع او بکوشی و بدانی که مغبون کردن او و سوءاستفاده از اعتماد او مانند ریا
است.»

در این گفتار از حقوق کسی بحث می کنیم که به نحوی با انسان معاشر است
و دایره این عنوان (خلیط و معاشر) وسیع تر از همنشین، همسایه، دوست و
شریک در کسب می باشد. شامل همه کسانی می شود که انسان به نوعی با
ایشان آمیزش و رابطه قهری دارد. در انطباق عنوان های سابق؛ مثل همنشین،
همسایه و دوست، شاید بتوانیم قدرت انتخاب را شرط بدانیم که انسان، همسایه،
دوست، همسایه و شریک را خود انتخاب می کند؛ اما در حق معاشر چنین
نیست و انسان قدرت انتخاب ندارد؛ مثلا کسی که در وسیله نقلیه عمومی برای
مدت زمانی کوتاه با انسان همراه می شود، یا در کلاس درس با وی هم درس
می شود و امثال آن، معمولا از محدوده انتخاب و دایره اختیار انسان خارج
است. با این حال، صرف رابطه با معاشر، برای او حقوقی به وجود می آورد که
انسان باید این حقوق را رعایت کند.

موارد نهی شده در معاشرت

درباره حقوق معاشر، به جز یک مورد، بیشتر به نبایدها توجه شده است و بایدهای حقوق معاشر در هر یک از عنوان های خاص؛ مثل حق همنشینی شریک، همسر و دوست به تفصیل بیان شد.

روشهای منفی که در کلام امام علیه السلام به آن اشاره شده؛ عبارتند از:
لا تَغْرَهُ؛ غرور در این جا به معنای خَدَعَهُ و اءَطَمَعَهُ بِالْبَاطِلِ ⁽⁴⁵⁴⁾ است؛ یعنی نوعی فریبکاری و دیگران را به طمع انداختن؛ تا به کار ناشایسته و باطلی اقدام کرده، به آن تن در دهند.

لا تَغْشَهُ؛ غش به معنای اءَظْهَرَ لَهُ خِلَافَ مَا اءَضْمَرَهُ و زَيْنَ لَهُ غَيْرَ الْمَصْلِحَةِ ⁽⁴⁵⁵⁾؛ یعنی نوعی نیرنگ بازی و پرده پوشی و بر مفسده و صالح نمایی و سالم نمایی.

لا تُكْذِبْهُ؛ کذب به معنای عَدَمُ مَطَابَقَةِ الْقَوْلِ مَعَ الضَّمِيرِ وَالْوَاقِعِ ⁽⁴⁵⁶⁾. گفتاری که هم با واقع خارجی و هم با ضمیر گوینده مطابقت ندارد.

لا تُغْفِلْهُ؛ اغفال و غفلت به معنای سَهُوٌ يَعْتَرِي الْإِنْسَانَ مِنْ قِلَّةِ التَّحْفُظِ وَ التِّيَقُّظِ ⁽⁴⁵⁷⁾ دیگری را اغفال نمودن و از حقایق بی خبر نگه داشتن.

لا تَخْدَعَهُ؛ خدعه به معنای اَنْزَالَ الْغَيْرِ عَمَّا هُوَ بَصَدَدَهُ بَا مَرُّ يُبْدِيهِ عَلَى خِلَافِ مَا يُخْفِيهِ ⁽⁴⁵⁸⁾ با تظاهر به خیر، دیگری را از مسیر صحیح به انحراف کشیدن؛

این تعابیر که در کلام امام سجاد علیه السلام مورد نهی واقع شده است، ناظر به مفهومی است که موارد استعمال مختلفی دارد. دروغ، همان غرور و فریب و غش است ولی این در گفتار است و آنها در رفتار.

نهایتا کسانی که با دیگران مراوده دارد، نباید از هیچ یک از روش های فریب کارانه در رفتار و گفتار استفاده کند؛ چرا که استفاده از آنها نشانه آلودگی انسان

به گناه، و انحراف از مسیر صحیح انسانیت و حاکی از پستی نفس و ثامت او است، چون عمل او موجب ضرر رسیدن به افراد و جوامع انسانی است و از منظر معارف ما، هر گفتار و رفتاری که موجب خسران و زیان معنوی دیگران شود ممنوع و حرام است.

کاربرد این حربه ها و ابزار زمانی است که انسان در سنگر و جایگاه نفاق پناه جوید؛ یعنی می توان گفت؛ آنان که از این ابزار استفاده می کنند، چهره واقعی خود را در پس پرده نفاق پنهان کرده اند که اگر آن نفاق آشکار شود، بالطبع این حربه کارایی خود را از دست خواهد داد. سخن دروغ را وقتی از کسی می پذیرند که درباره او گمان راست گویی باشد. وقتی در راه خطا و انحراف با کسی همراه می شوند؛ که او را امین و بلد راه بیندارند؛ اما اگر انسان بداند که این شخص خلاف می گوید و قصد اغفال و فریب دارد، هرگز ادعای او را نخواهد پذیرفت و با او همراه نخواهد شد.

نشانه های نفاق از دیدگاه اسلام

بدترین فریب کاری و نیرنگ آن است که موجبات انحراف اندیشه و فکر را فراهم آورد؛ چرا که در نهایت به انحراف اعتقادی انسان منتهی می شود. برخلاف نفاق که برای اندیشه بشر، از هر خطری، تهدیدآمیزتر است، کفر آشکار نمی تواند هیچ تهدیدی برای اعتقادات صحیح و سالم انسان ها باشد؛ به همین دلیل است که در شرع گفته می شود آزادی اندیشه، حق است، اما آزادی خدعه، نفاق و نیرنگ ممنوع است؛ چون کفر اگر آن گونه که هست خود را نشان بدهد، احتمال انحراف به وسیله آن بسیار ضعیف است؛ چرا که بطلان کفر آشکار و روشن است و با مسیر فطرت و طبیعت سالم و اولیه انسان تعارض و تضاد کامل

دارد. یعنی فطرت صحیح بشر، کفر را نمی پذیرد. اما اگر همین کفر در پس پرده نفاق عرضه شود، خطرناک است.

شاید سر این که در قرآن، منافقان را در فریب کاری منافقانه با خدا معرفی می کند، همین نکته باشد؛ یعنی آنان در خدعه با خدای خویشند؛ قرآن می گوید:

انَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ ⁽⁴⁵⁹⁾.

«منافقان از در نیرنگ با خدا وارد می شوند».

چون منافقان قادر به پنهان کردن خود در پس پرده نفاق هستند، معلوم می شود از استعداد فوق العاده ای برخوردارند. این خیلی بعید است که آنها ندانند خدا را نمی توانند فریب بدهند. در قرآن انتساب فریبکاری و خدعه با خدا از باب اهمیت این مسئله است که منافقان وقتی با مؤمنان ساده اندیش، مکر و خدعه می کند، گویی باب خدعه و فریب را با خدا گشوده اند.

مهم توجه به این مطلب است که روشهای مذکور که در حق معاشر مورد نهی واقع شده است، ریشه در نفاق دارد و کاربرد و تاثیر آنها تا زمانی است که پرده و حجاب نفاق وجود داشته باشد؛ وگرنه اگر دشمن با چهره واقعی خود به میدان بیاید، طبعا انسان ها از او پرهیز داشته، از معاشرت با او خودداری می کنند و به یقین دچار آثار منفی و ارتباطات سوئی که حاصل همنشینی با دشمن است، نمی شوند.

این خطرها جایی است که دشمن در چهره دوست و انسانی که نسبت به او گمان دشمنی نیست، جلوه کند. قرآن نیز از نفاق به بیماری تعبیر می کند:

اذ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ⁽⁴⁶⁰⁾.

«منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری است می گفتند...».

در تعالیم ائمه علیهم‌السلام هم، چون برگرفته از وحی است به همین معانی تأکید شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مذمت منافق می فرمایند:

ما اءقبح بالانسان باطنا علیلا و ظاهرا جمیلا ⁽⁴⁶¹⁾.

«چه زشت است که انسان باطن بیماری داشته باشد اما این چهره را با ابزار فریبنده و گول زننده تغییر داده، زیبا جلوه دهد».

حال علت این بیماری که هم قرآن و هم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آن اشاره می کنند چیست؟ تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام از علت بیماری این است:

نفاقُ المرءِ من ذلَّ یجدُهُ فی نفسِهِ ⁽⁴⁶²⁾.

«منشا نفاق، ذلت و حقارتی است که انسان در ضمیر خود احساس می کند».

همچنین از تعبیرات حضرت است که می فرمایند:

النفاقُ من اُتافی الذُّلَّ ⁽⁴⁶³⁾.

«نهال نفاق در سرزمین ذلت و حقارت جوانه می زند».

ریشه بیماری نفاق همان احساس ذلت، حقارت و زبونی نفس است. وقتی انسان تشخیص می دهد در اجتماع آن طور که می خواهد مطرح نیست، آن گونه که دوست دارد او را پذیرا نیستند، با این که شایستگی ها و صلاحیت های لازم را ندارد تا مطرح شود، خود را چنان جلوه می کند که گویا واجد ارزش و شایستگی هایی است. این همان نفاق است. در سخنان معصومین علیهم‌السلام برای نفاق و منافق علایمی ذکر کرده اند؛ مثلا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرمایند:

للمنافقِ ثلاثُ علاماتٍ اذا حدَّثَ کذبًا و اذا وعدَ اءخلفَ و اذا ائتمنَ خانَ ⁽⁴⁶⁴⁾.

«منافق دارای سه نشانه است: هنگام سخن گفتن دروغ می گوید؛ وقتی به دیگران وعده می دهد، از وعده تخلف می کند؛ اگر مورد اطمینان واقع شد، خیانت می کند».

فریب کاری و غش، خدعه و نیرنگ، همه خیانت به انسان ها است. وقتی کسی به فروشنده ای اطمینان کرد که کالای خوب عرضه می کند، اگر او کالای نامرغوب را با مرغوبیت ظاهری عرضه کند، غش کرده و فریب داده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَنْتِي أَعْلَمُ بِكُلِّ مُنَافِقٍ لِّسَانِهِ، يُقُولُ مَا تَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُتَكْرَمُونَ ⁽⁴⁶⁵⁾.

«من بر شما مردم می ترسم، از انسان دانا زبان و منافق دلی که آنچه را شما پسندیده می دانید می گوید؛ و آنچه را ناپسند می دانید عمل می کند».

یعنی فعل و قول او با هم منطبق نیست، از همین در وارد شده، با دیگران انس می گیرد، به آنها می پیوندد و با تزویر و خدعه، آنان را فریب می دهد. ادعای دین داری می کند، در حالی که در باطن از دین گریزان است.

نمونه های تاریخی از نفاق

جالب این که همه حوادث تلخ و شومی که در تاریخ بشریت، هنوز هم کام انسان را می آزارد و بعد از گذشت قرن ها، برای انسان ها ناگوار می نماید، حوادثی است که در پس پرده نفاق و به وسیله منافقان تحقق پیدا کرده است. واقعه صفین و فریب و نیرنگ معاویه - که از نظر تاریخ، مسلم است که کفر محض بود - در پی پرده نفاق و دین داری صورت گرفت و آن شکست دردناک را بر پیکر اسلام وارد آورد.

بالا بردن قرآن ها بر نیزه توسط لشکر معاویه، برای پذیرفتن حکمیت باعث عقب نشینی افرادی شد که با قرآن انس داشتند، اما ساده اندیش بودند. نمونه دیگر واقعه ای است که در عاشورا به وجود آمد. در حادثه شهادت سیدالشهداء علیه السلام بسیاری از افراد ساده اندیش را به بهانه این که امام حسین علیه السلام در مقابل امیرالمؤمنین وقت خروج کرده است، به میدان کشیدند و در آخر نیز آن حوادث دردناک شهر شام و استقبال بسیار ناگوار از اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام را آفریدند.

انسان ها باید از این روش هایی که در کلام امام سجاد علیه السلام نهی شده، به دور باشند. به خصوص حاکمان در روابطشان با مردم و مردم با حاکمان. کسی که در منصب و جایگاه حکومت بر مردم قرار می گیرد، آنچه که از او پسندیده و مطلوب است و عقل و شرع نیز آن را توصیه می کنند خیرخواهی و یک رنگی در رابطه با مردم است. در غیر این صورت چنان که تاریخ نشان داده منجر به شکست حکومت ها و از بین رفتن ملت ها خواهد شد.

سرنوشت دول اسلامی برای ما بسیار عبرت آموز است. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسیدند، گروه هایی که از در فریب و نیرنگ و دغل وارد شدند، عوارض سوئی از آنها بر جای ماند که به مراتب بیشتر از حوادث دیگر در تاریخ نمایان است. نمونه آن ماجرای طلحه و زبیر است. آنها با امیرالمؤمنین علیه السلام از در نیرنگ وارد شدند و بعد از این که مطمئن شدند، امیال و مطامع آنها توسط امیرالمؤمنین علیه السلام برآورده نخواهد شد. به قصد عمره، از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شدند و بعد هم مردم را به خون خواهی خلیفه مقتول تحریک کرده و به راه انداختند. بعد که جنگ شروع شد، در بحبوحه جنگ، مروان طلحه را با

تیر زد. دیدند مروان می گوید: انَّ دَمَ عَثْمَانَ عِنْدَ هَذَا قِسْمٌ بِهٖ خُودَ عَثْمَانَ
نزد این مرد است و دامن او به خون عثمان آلوده است (466).

خلاصه آنها به عنوان یک شهروند و تابع، به جای این که منافع عمومی را در
نظر بگیرند، مطامع شخصی خود را در نظر گرفتند و از باب فریب و اغفال مردم
وارد شدند و باب فریب کاری را با حکومت بازکردند.

فرد دیگری که از نظر تاریخی در نیرنگ و فریب برجستگی دارد، معاویه بن
ابی سفیان است که او هم به خون خواهی عثمان وارد عرصه شد و آن مصائب
ناگوار را برای آن مقطع تاریخ و مسلمان ها به وجود آورد.

جالب است که برای بعضی این سؤال پیش آمده بود که این فریب کاری ها
و حرکت هایی که از معاویه و اصحاب او به خصوص عمرو عاص سر می زند،
به دلیل این است که از استعداد و هوش سرشاری برخوردارند که امام و پیشوای
ما توانایی مقابله با آنها را ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرمودند:

لَوْلَا التَّقِيُّ لَكُنْتُ أَدَهَى الْعَرَبِ (467).

«قسم به خدا که اگر حصار پرهیزگاری نبود، من از همه مردم زیرک تر و
باهوش تر بودم».

در تعبیر دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

لَوْلَا أِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمَكْرَ النَّاسِ (468).

«اگر این نبود که نتیجه مکر و فریب کاری با دیگران، آتش است، من از هر
کس دیگری، به راه و رسم حيله آشنا ترم».

جالب این است که آن حضرت برای این که انسان ها را از استفاده از این

حربه های مذموم بازدارد، می فرماید:

آفَةُ الذُّكَاةِ الْمَكْرُ (469).

«آفت زیرکی، مکر و حيله است».

کسانی که با خدعه و نیرنگ قصد رسیدن به هدفی را دارند، با این بیماری به مرور آن ذکاوت و زرنگی خود را از دست خواهند داد. ما به هیچ شکل و توجیهی مجاز نیستیم که باب خدعه و حيله گری را با دیگران بگشاییم.

غش، نشانه پستی و دنائت

درباره موارد مختلفی که در کلام امام سجاد علیه السلام به عنوان مصداق حيله و نیرنگ آمده، تعبیرات تندی نیز در مذمت استفاده از این شیوه ها و روش ها وارد شده است. امام صادق علیه السلام در روایت مستندی می فرمایند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّنَا (470).

«کسی که باب غش با ما را بگشاید - با امام و پیشوای خود باب فریب را بگشاید - از ما نیست».

یا در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَنْ يُشَابَ اللَّبَنُ بِالْمَاءِ لِلْبَيْعِ (471).

«رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مخلوط کردن شیر با آب برای معامله نهی فرموده اند».

اگر کسی قصد فروش شیر دارد، مجاز نیست آن را با آب مخلوط کند؛ چون نوعی غش در معامله است. روایت های زیادی نیز در این باب وجود دارد؛ در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مطلب بهتر بیان شده است:

مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الْيَهُودِ لِأَنَّهُمْ أَعَشُّ الْخَلْقِ لِلْمُسْلِمِينَ (472).

«کسی که در خرید و فروش با مسلمان غش در معامله کند، از ما نخواهد بود و در روز قیامت با قوم یهود برانگیخته خواهد شد؛ به خاطر این که آنها باب فریب کاری با مسلمانان را بازکردند».

عجیب این است که در روایت ها تعبیر قابل توجهی را از رسول الله ﷺ می یابیم که می فرمایند:

مَنْ بَاتَ وَ فِي قَلْبِهِ لِإِخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَ إِصْبَحَ كَذَلِكَ وَ هُوَ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَتُوبَ وَ يُرَاجِعَ وَ إِنْ مَاتَ كَذَلِكَ مَاتَ عَلَى غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ (473)

«اگر کسی صبح کند در حالی که در خیال فریب کاری برادر مسلمانش را در سر می پرورانده، خود را با سخط و خشم خدا همراه کرده است؛ مگر توبه کند و پشیمان شود. چنانچه در این اندیشه بمیرد، مسلمان از دنیا نرفته است.»

معارف و دستورات تربیتی ما به تصحیح فکر و اندیشه و سلامت روحی انسان ها اهتمام وافری دارند. حتی انسان نباید اجازه بدهد که در مخیله او فریب کاری، خدعه و نیرنگ با دیگران ریشه کند. حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام می فرمایند:

الْغِشُّ مِنْ إِخْلَاقِ اللَّئَامِ (474)

«غش و فریب کاری، علامت پستی و دنائت روحی است.»

اگر کسی به کرامت انسانی خود پایبند باشد، و برای خود، شخصیت و هویت انسان قائل باشد، به طور طبیعی نباید در روابط خود از این روش ها استفاده کند. حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در تعبیر دیگری فرموده اند که:

الْغِشُّ شَرُّ الْمَكْرِ (475)

«بدترین مکر و فریب، غش است.»

از این تعبیر امام عليه السلام استفاده می شود که این نوع مکر، زننده تر و ناپسندتر از سایر موارد است. و در نهایت باید گفت که منشا همه این رذایل اخلاقی، روح دنائت و نفاق است.

پرهیز از خدعه و نیرنگ در معاشرت

روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

إِيَّاكَ وَالْخَدِيعَةَ فَإِنَّهَا مِنْ خُلُقِ اللَّئِيمِ ⁽⁴⁷⁶⁾.

«از خدعه و نیرنگ دوری نما، زیرا که خدعه کار انسان های پست و لئیم است.»

تعبیرهای حضرت بیشتر برای تربیت انسان های مومن است. بنابراین می فرمایند که بر شما مسلمان ها فرض است که از خدعه و فریب کاری پرهیز کنید.

بهره جویی از این روش در زندگی از خصوصیات انسان های پست و فرومایه است.

انسان مسلمان و مومن هرگز نمی تواند به سوی پستی و دنائت حرکت کند. صرف نظر از این که خدعه، نشانه پستی و دنائت نفس است، نوعی خودفریبی است. از تعبیرات حضرت است که می فرمایند:

غَرَّ عَقْلُهُ مَنْ آتَبَعَهُ الْخُدْعَ ⁽⁴⁷⁷⁾.

«کسی که عقل را وسیله فریب کاری دیگران قرار می دهد، در واقع عقل خود را فریب داده است.»

تعبیری دیگر، آن مثال معروف است که در کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

مَنْ حَفَرَ بِنْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا ⁽⁴⁷⁸⁾.

«اگر انسان برای برادرش چاهی بکند - که او را گرفتار سازد - خود در آن خواهد افتاد.»

اگر کسی به پشتوانده هوش و استعداد خود، در صدد فریب دیگران برآید، واقعا عقل خود را فریب داده است و وقتی انسان عقل خود را فریب دهد، معنی اش این است که نتوانسته از آن نیروی خدادادی خود استفاده بهینه کند. تعبیر دیگری از حضرت به این مضمون آمده است که:

لا دینَ لِخَدَّاعٍ⁽⁴⁷⁹⁾.

«خدعه کننده، دین ندارد».

کسی که زندگی اش بر خدعه و نیرنگ استوار است، به یقین نمی تواند خود را در حصار و چهارچوبه دین و دین داری نگه دارد. ناچار باید پا را از این محدوده بیرون بگذارد؛ چون لازمه فریب کاری، ارتکاب بسیاری از محرمات شرعی است: باید دروغ بگوید؛ به دیگران تهمت بزند، تمامی کند، به اموال دیگران تجاوز کند و همه آنچه را که شرع مقدس ممنوع کرده است، انجام دهد، این انسان به دنبال فریب کاری است و مبنای روابط اجتماعی و زندگی شخصی او بر اساس نیرنگ و فریب قرار داده شده است، از این رو نمی تواند در حصار دین زندگی خود را ادامه بدهد. حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می فرمایند:

المَكْرُ سَجِيَّةُ اللُّثَامِ⁽⁴⁸⁰⁾.

«حیله، روش بخیلان افراد پست است».

برای عده ای مکر و حیله، به صورت سجیه درمی آید؛ ملکه اخلاقی می شود. این ملکه در کسی رسوخ پیدا میکند که ابتدا تن به پستی و لثامت داده باشد. وقتی پستی اخلاقی را پذیرفت، مکر هم از جمله ملکه های اخلاقی او می شود.

نفس گناه و اخلاق سوء در هر جا و نسبت به هر کس، ناپسند و زشت و مذموم است؛ به خصوص اگر کسی به انسان اطمینان پیدا کند و از آن اطمینان سوء استفاده کند. در بعضی از تعبیرات آمده است که:

المَكْرُ بِمَنْ اِئْتَمَنَكَ كُفْرٌ (481).

«مکر با کسی که به تو اطمینان کرده؛ و تو را امین دانسته، کفر است.»

براساس این روایت، گناه برخورد مکارانه و فریبنده با کسی که به انسان اطمینان کرده، با گناه انکار توحید برابری می کند. طبعاً به اهل فضل و ادراک هم توصیه شده که مکاران و حيله گران را مشاور خود قرار ندهید و امانتی به آنها نسپارید چرا که نمی توانند امین باشند.

لا اءمانة لِمَكُورٍ (482).

«برای بسیار مکرکننده امانتی نیست.»

نکته دیگر روایت این که اگر کسی در روابط خود با مردم، از در فریب کاری وارد شود و باب مراودات خود را با مکر و حيله و فریب بگشاید، خداوند اثر وضعی این عمل را چنین مقرر فرموده که همه مکر و حيله، به خود او برمی گردد:

مَنْ مَكَرَ بِالنَّاسِ رَدَّ اللهُ سَبْحَانَهُ مَكْرَهُ فِي عُنُقِهِ (483).

«هر که نسبت به مردم مکر نماید، خداوند سبحان مکرش را به او بازمی

گرداند.»

عقاب بسیاری از حقوق الناس، اثر سریع دنیوی است که گویی قیامتی در همین دنیا برپا می شود و او به مکافات عمل خود می رسد. از آن جمله عقاب مکر و حيله با مردم است.

نکته دیگری که در کلام امام علیه السلام نهی شده این است که فرد علاوه بر فریب کاری رفتار، نباید فریب کاری در گفتار داشته باشد. دروغ نگوید، غیبت نکند، تهمت نزند، نمایی نکند و... پروا و پرهیز از این رذایل نیز لازم است. با این که قبیح و زشتی این امور در میان همه انسان ها، پذیرفته شده است، در جوامع امروزی عمل به آن خیلی کم رنگ است. امام حسن عسکری علیه السلام درباره دروغ چنین می فرمایند:

حُطَّتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبَ (484).

«همه زشتی ها و رذایل و سیئات اخلاقی را در خانه ای ذخیره کرده اند و کلید ورود به آن را دروغ قرار داده اند».

اگر کسی خود را به گناه دروغ آلوده کند، احتمال هرگونه خطا درباره او منتفی نیست. حتی قتل نفس، تجاوز به نوامیس، ترک همه کرامت های اخلاقی و... بنابراین اصل از انسان کذاب به عدو الله تعبیر می شود. دشمنی خدا، کلید بسیاری از گناهان است در واقع بسیاری از گناهان در اعمال عبادی انسان تاثیر آن چنانی ندارد؛ اما دروغ در بعضی از اعمال عبادی اثر منفی می گذارد. دروغ بستن به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام توسط روزه دار، باعث بطلان روزه او می شود، بنابراین امام علیه السلام علاوه بر این که از خدعه و نیرنگ در روابط نهی می فرمایند، در روابط اجتماعی، بهره گیری از حربه و ابزار دروغ را هم منع می کنند.

کارشکنی نکردن در معاشرت

عبارت دیگری که امام سجاد علیه السلام در قسمت پایانی حق معاشر ذکر فرموده اند این است:

و لَا تَعْمَلْ فِي انْتِغَاضِهِ عَمَلَ الْعَدُوِّ الَّذِي لَا يُبْقِي عَلَى صَاحِبِهِ

«در کار معاشر خود، مانند دشمنی که اصلاً بنای دوستی با او نداری، کارشکنی نکن.»

این تعبیر امام علیه السلام عجیب است. در واقع مثال می آورند و می فرمایند: مبادا حتی در ارتباط کوتاه با دیگران، چنین تصور کنی که او دشمن تو است و بنا نداشته باشی هرگز با او رفاقت کنی و بینداری که در بقیه عمر او را نخواهی دید و بر این اساس با فریب او منافع خود را تامین کنی. انسان موظف است روابط کوتاه مدت را به دوستی های ریشه دار تبدیل کند؛ کثرت دوستان و ایجاد رابطه با انسان های دیگر، هرچه بیشتر باشد، فواید و منافع دنیوی و اخروی بیشتری در بر خواهد داشت.

کسانی که دوستان بیشتری دارند، می توانند در مشکلات زندگی از افراد متعدد و مختلفی استمداد کنند. روابط وسیع، منافع بیشتری در پی دارد. علاوه بر آن، بر اساس معارف اسلامی، در آخرت هم آثار مثبتی به همراه دارد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

اسْتَكثَرُوا مِنَ الْاِخْوَانِ فَاِنَّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ شَفَاعَةً وَقَالَ اَكْثَرُوا مِنْ مُؤَاخَاةِ الْمُؤْمِنِينَ فَاِنَّ لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ يَدًا يُكَافِئُهُمْ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ⁽⁴⁸⁵⁾.

«برای خود برادران بیشتری برگزینید که هر مومنی حق شفاعت در قیامت دارد. برادران دینی خود را زیاد کنید تا در قیامت نزد خداوند کمک کار داشته باشید.»

امام رضا علیه السلام در این باره می فرمایند:

مَنْ اسْتَفَادَ اَخَا فِي اللَّهِ اسْتَفَادَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ⁽⁴⁸⁶⁾.

«اگر کسی در دنیا یک برادر داشته باشد، از یک خانه در بهشت برخوردار خواهد بود.»

حال با توجه به این توصیه های مؤکد اگر انسان بخواهد در ملاقات و برخورد مقطعی، کسی را فریب دهد تا از جانب او منفعتی ببرد، استفاده ابزاری از دیگران بوده و اصرار به این رفتار، سیئه اخلاقی و غیرمشروع است.

عدم خیانت در معاشرت

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

وَ اِنْ اِطْمَءَنَّ اِلَيْكَ اسْتَقْصَيْتَ لَهٗ عَلٰى نَفْسِكَ وَ عَمِلْتَ اِنَّ غَيْبَ الْمُسْتَرْسِلِ رِبًّا
«اگر او در ارتباط کوتاه و ابتدایی، به تو اطمینان کرد، کوشش کن که نام او را لکه دار نکنی و به اعتماد او خیانت نکنی و بدانی اگر با خیانت به او منفعتی به دست آوردی، این منفعت، به منزله رباخواری خواهد بود».

در مباحث قبل، درباره خیانت، مواردی بیان شد؛ این جا نیز به چند نکته دیگر اشاره می کنیم:

اگر انسان، دیگران را وسیله رسیدن به منافع خود قرار دهد، مرتکب ربا شده است. همان گونه که نقل کردیم یکی از زشت ترین پدیده های اقتصادی، ربا در اشکال مختلف آن است.

علت ممنوعیت ربا این است که روح خیرخواهی، مروت و مردانگی را سلب می کند و هر چیزی که منتهی به نابود کردن روح خیرخواهی دیگران شود، مورد نهی واقع شده است. این جا هم اگر کسی به انسان اعتماد کند و انسان به اعتماد او خیانت یا بی اعتنایی کند و اعتقاد او این باشد که برای او هر اتفاقی افتاد، بیفتد، فقط به منافع ما لطمه ای وارد نشود، به نوعی باعث نابودی روح معروف خواهی و خیرطلبی می شود.

تعبیر امام علیه السلام این است که اگر کسی با بی اعتنایی به اعتماد دیگران و عدم کوشش برای حفظ اعتماد آنها منافی به دست آورد، این منافع به منزله ربا است

و به همان دلیلی که ربا حرام و مذموم است، این عمل نیز حرام است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تَخُنْ مَنْ اَثَمَنَكَ وَ اِنْ خَانَكَ ⁽⁴⁸⁷⁾.

«اگر کسی که تو را امین خود می داند به تو خیانت کرد، تو حق خیانت نداری».

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

اِذَا ظَهَرَتْ الْخِيَانَاتُ اَرْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ ⁽⁴⁸⁸⁾.

«اگر خیانت رایج شود، خداوند برکاتش را از میان امت برمی دارد».

این اثر وضعی خیانت است. جالب این است که در کلام دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح فرموده اند:

الْخِيَانَةُ رَأْسُ النِّفَاقِ ⁽⁴⁸⁹⁾.

«خیانت، ریشه در نفاق دارد».

قوام و دوام نفاق در دل، موقوف به قوت خیانت انسان ها است. همه نکاتی که از فرمایش امام علیه السلام ذکر کردیم، روش های ناپسندی است که در برخورد با دیگران نباید به کار گرفته شود و امام علیه السلام استفاده از این ابزار و روش ها را در معاشرت با دیگران - شخصی یا اجتماعی، فردی یا گروهی، مسلمان یا غیرمسلمان و در هر صنف و شغلی - ممنوع و حرام دانسته اند. احتمالاً کسانی که این حقوق - حقوق همنشین، همراه، همسایه، معاشر و طبقات مختلف - را مطالعه می کنند، تصور کنند که چون رعایت این حقوق، بسیار مشکل است، بهتر است از جامعه دوری کنیم و ارتباطات خود را کم کرده یا بسته نگه داریم. این تفکری ناپسند است؛ چون در اسلام، به توسعه روابط و حضور فعال در جامعه توصیه شده است.

حضور در جامعه و معاشرت با دیگران، همراه با رعایت قواعد و قوانین معاشرت و زندگی مهم است و گرنه اگر انسان در خانه بنشیند و رهبانیت و گوشه نشینی و انزوا اختیار کند، کمال نفسانی نخواهد بود. انسان زمانی به کمال می رسد که در متن اجتماع و یا مردم، در خوشی ها و ناخوشی ها و لذت ها و آلام همراه باشد؛ و گرنه، مثل کسی است که سعدی در شعر خود به او اشاره دارد:

بدیدم عابدی در کوهساری قناعت کرده از دنیا به غاری
گفتم به شهر اندر نیایی؟ که باری بند از دل برگشایی
بگفت آن جا پیری رویان نغزند چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

38 و 39 - حق طرفین دعوا

وَإِذَا حَقَّ الْخِصْمُ الْمُدَّعَى عَلَيْكَ فَإِنْ كَانَ مَا يَدَّعَى عَلَيْكَ حَقًّا لَمْ تَنْفَسِخْ فِي حُجَّتِهِ وَ لَمْ تَعْمَلْ فِي إِبْطَالِ دَعْوَتِهِ وَ كُنْتَ خِصْمَ نَفْسِكَ لَهُ وَ الْحَاكِمَ عَلَيْهَا وَ الشَّاهِدَ لَهُ بِحَقِّهِ دُونَ شَهَادَةِ الشُّهُودِ فَإِنَّ ذَلِكَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ إِنْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ بِإِطْلَا رَفَقْتَ بِهِ وَ رَدَّعْتَهُ وَ نَاشَدْتَهُ بِدِينِهِ وَ كَسَرْتَ حِدَّتَهُ عَنْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ إِهْلَيْتَ حَشْوَ الْكَلَامِ وَ لَغَطَهُ الَّذِي لَا يَرُدُّ عَنْكَ عَادِيَّةَ عَدُوِّكَ بَلْ تَبَوُّءُ بَاءِثِمِهِ وَ بِهِ يَشْحَذُ عَلَيْكَ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ لِأَنَّ لَفْظَةَ السُّوءِ تَبَعَتْ الشَّرَّ وَ الْخَيْرُ مَقْمَعَةٌ لِلشَّرِّ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

وَ إِذَا حَقَّ الْخِصْمُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَإِنْ كَانَ مَا تَدَّعِيهِ حَقًّا إِجْمَلْتَ فِي مُقَاوَلَتِهِ بِمَخْرَجِ الدَّعْوَى فَإِنَّ لِلدَّعْوَى غِلَظَةً فِي سَمْعِ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ وَ قَصْدَتَ قَصْدِ حُجَّتِكَ بِالرِّفْقِ وَ إِهْمَلِ الْمُهْمَلَةَ وَ إِهْيَبِ الْبَيَانَ وَ إِهْلِفِ اللَّطْفَ وَ لَمْ تَتَشَاغَلْ عَنْ حُجَّتِكَ بِمُنَازَعَتِهِ بِالْقِيلِ وَ الْقَالَ فَنُذْهِبَ عَنْكَ حُجَّتَكَ وَ لَا يَكُونُ لَكَ فِي ذَلِكَ دَرَكٌ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

«و اما حق خصمی که نسبت به او ادعا داری این است که اگر تو راست می گویی، برای خاتمه و خروج از دعوا، نیکو سخن بگویی؛ زیرا ادعا، درشتی و سنگینی در گوش طرف به وجود می آورد. پس برهان خود را به نرمی و آرامی بگو و از بیان روشن و ملاطفت و متانت در گفتارت بهره گیر؛ چون فریاد و ستیز در منازعه، دلیل و برهان تو را از تو می گیرد و بعد از آن نمی توانی جبران کنی و اگر در ادعایت، دروغ می گویی، از خدای عزوجل حیا و توبه کن و دعوا را رها نما.»

از جمله گروه هایی که در طول زندگی و به حکم ضرورت در برابر انسان قرار می گیرند و بخشی از عمر و گاه سراسر عمر و زندگی را به خود مشغول

می‌کنند، کسانی هستند که با انسان تضاد منافع پیدا می‌کنند که این تضاد سیر عادی زندگی را مختل می‌کند و انسان را از مهمات زندگی بازمی‌دارد.

بر این اساس می‌بینیم مکتب تربیتی اسلام از ابتدا طوری در تربیت انسان اهتمام نموده است، که روح زیاده‌خواهی و چشم‌داشت به مال و منافع دیگران در آنها شکل‌نگیرد و از هر نوع حرص و آز و تجاوز به حقوق دیگران دور باشند؛ که اگر از این مکتب تربیتی درست بهره‌جوییم، طبعاً آن‌ها مدینه‌فاضله تحقق یافته، زمینه تضاد و تعارض و اصطکاک منافع از بین می‌رود؛ در نتیجه اختلافی نیز پیدا نمی‌شود. ولی از آن‌جا که اسارت بسیاری از انسان‌ها در بند طمع و زیاده‌خواهی، واقعیت تلخ و غیرقابل‌انکاری است، طبعاً آثار مخرب آن، در روابط با دیگران تاثیرگذار است. بنابراین نمی‌توانیم فقط به توصیه‌های اخلاقی ایده‌آل و پیش‌گیری صرف بسنده کنیم.

مکتبی جامعیت دارد که علاوه بر ارشادات اخلاقی، راهکاری موثر را در حل منازعات و مشکلات قهری زندگی اجتماعی، به جامعه انسانی هدیه کند.

قضا در اسلام

اگر مکتبی، مدعی جامعیت باشد، اما در قبال حوادث و پیشامدهای قهری زندگی اجتماعی، برنامه و قوانین مدونی نداشته باشد، ادعای صرف کرده است. از همین رو است که باب قضا در فقه اسلامی عهده‌دار حل و فصل خصومات بوده و دارای جایگاه ویژه‌ای است. در اسلام از انواع قضاوت‌ها، فقط یک نوع آن مورد تایید بوده، ضامن سعادت قاضی است که در کلام امام صادق علیه السلام به آن اشاره شده است؛ حضرت می‌فرمایند:

القُضَاةُ اَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ
فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ
وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ (490).

«قُضَات، چهار دسته اند: دسته اول، کسانی که عالمانه حکم به ستم می کنند.
جایگاه ایشان آتش است؛ دسته دوم، کسانی که جاهلانه حکم به ستم می کنند،
جایگاه این عده نیز آتش است؛ دسته سوم، کسانی که جاهلانه حکم به عدل می
کنند. جایگاه این دسته نیز آتش است؛ دسته چهارم، کسانی که عالمانه حکم به
عدل می کنند، این عده تنها کسانی هستند که سعادت‌مندانند و جایگاهشان بهشت
است.»

با توجه به روایت، دو نکته بسیار اساسی وجود دارد که سنگ بنای امر قضا
در اسلام است. یعنی اساساً در مکتب فقهی و حقوقی اسلام ساختمان و بنیان
امر قضا و فصل خصومت، بر دو پایه صلاحیت و شایستگی قاضی و روش
استنتاج حکم، بنا شده است.

الف - صلاحیت و شایستگی قاضی

اما در رکن اول که صلاحیت و شایستگی قاضی است، باید بگوییم که از
منظر فقه این مرتبه و جایگاه از قداست خاصی برخوردار است که امیرالمؤمنین
علیه السلام به شریح می فرمایند:

قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ (491)

«در جایگاهی نشسته ای که فقط جای نبی و وصی یا انسان شقی و بدبخت
است.»

این جایگاه، منحصرآ جایگاه انبیا و اوصیای الهی است که دارای مقام عصمت و علم از ناحیه وحی اند و یا جایگاه اشقیایی که شایستگی و صلاحیت آن را ندارند.

در مثالی محسوس، قاضی مانند راننده ای است که هدایت وسیله نقلیه برعهده او است. کسی می تواند از جاده پریپیچ و خم و خطرناک در کمال صحت و سلامت به مقصد برسد که به فنون رانندگی وقوف کامل داشته باشد؛ وگرنه سقوط او به قعر دره قطعی است.

بنابراینچه بیان شد، اهمیت و قداست این جایگاه اقتضا می کند کسی بر این کرسی بنشیند که دارای مقام نوبت و یا دارای مقام وصایت باشد؛ چرا که انبیا و اوصیا دو ویژگی ممتاز دارند:

ویژگی اول این که مستقیما به منبع علم الهی دسترسی دارند.

ویژگی دوم این که در مقابل خطا و لغزش از مصونیت و معصومیت برخوردارند.

اگر غیر از این دو طبقه، طبقه دیگری در این جایگاه قرار بگیرد، مصداق همان تعبیر سوم کلام امیرالمؤمنین علیه السلام؛ یعنی شقی خواهد بود.

ب - روش استنتاج احکام

نکته دیگری که گذرا به آن اشاره می شود روش هایی است که قاضی باید در صدور حکم به آنها واقف بوده و توجه کند. ضروری است که بدانیم در امر قضا، پاره ای از قضاوت ها درباره دعاوی شخصی است و برخی دیگر مربوط به حقوق عمومی و نقض آنها. قاضی باید به همه این حوزه ها احاطه کامل داشته باشد؛ مثلا بداند در دعاوی، مدعی و منکر را چگونه شناسایی کند؟ مدعی در چه شرایطی ادعایش پذیرفته می شود؟ به چه وسیله ای ادعای او اثبات می

شود؟ منکر چگونه می تواند از خود دفاع کند؟ ابزار دفاع منکر چه می تواند باشد؟ حاکم در برخورد با متخاصمان چه شیوه هایی را باید به کار بگیرد؟ و... امروز که پ یغمبر و وصیی در میان ما نیست و از طرفی امر قضا از ضرورت های اجتماعی غیر قابل انکار بوده و تعطیل بردار نیست، احراز این منصب و قرار گرفتن در این جایگاه، شرایط و صلاحیت هایی را می طلبد که بدون آنها نمی توان بر این منصب تکیه زد.

شرایط قاضی

با احصائی که در منابع فقهی ما انجام گرفته است و از همان عصر معصومین علیهم السلام و بعد در کلمات فقها و علمای بزرگوار شیعه و عامه مسلمین بیان شده است، شرایط قاضی به این شرح است:

1 - بلوغ

شرط اول، بلوغ است. کسی که در منصب قضا و حل خصومت و حکمیت میان مردم قرار می گیرد، باید به حد بلوغ رسیده باشد. صرف نظر از ادله شرعی این ضرورتی عقلانی است که در میان عقلای عالم، هرگز امور مهم یک جامعه به کودکان واگذار نمی شود.

در اسلام، بلوغ - که مرز تکلیف الهی است و بسیاری از آثار دیگر بر آن مترتب است - با سایر مکتب ها و فرهنگ های مختلف، کاملاً متفاوت است. در اسلام این مرز، پایان پانزده سالگی است.

علاوه بر این، در آیین مقدس اسلام منصب قضا یک امتیاز نیست، بلکه تکلیف است.

چنان که در لغت آمده تکلیف مشتق از «کلفت»، به معنای سنگینی و بار است و خداوند متعال، از کودکان رفع تکلیف کرده است؛ یعنی سنگینی و بار

مسئولیتی بر عهده کودکان و اطفال قرار نداده است. بنابراین کودک هر چند حایز صلاحیت های دیگری که بحث خواهد شد باشد، اما به دلیل این که قضاوت تکلیف سنگینی است، مکلف به آن نشده است. اطفال حتی مالک اموال خود نیستند و درباره آنها اعمال ولایت می شود و شرع مقدس اولیای آنها را نیز تعیین کرده است.

2 - عقل

شرط دوم، عقل است که در بین عمه عالم پذیرفته شده است و برهان قطعی عقلی دارد. ادله شرعی تصریح می کنند کسانی که تعادل عقلی ندارند و از این نعمت خداوند، به حد لازم و ضروری برخوردار نیستند، نه تنها منصب قضا، بلکه همه تکالیف از آنها ساقط است. بالطبع دیگران نیز مجاز نیستند که این امور را به عهده آنها بگذارند.

بنابراین، کودکان، مجنون ها و افرادی که فاقد نعمت عقل هستند، حق تصدی این امر بسیار مهم را ندارند.

3 - اسلام

شرط سوم، اسلام به معنای واقعی، یعنی پذیرش دین مبین اسلام و التزام به همه مبانی آن است. روشن است که آیین مقدس اسلام، هرگز نمی پذیرد که کسی در منصب قضا قرار بگیرد و اختیار صادر کردن حکم به او داده شود و او نسبت به مال و جان مردم صاحب ولایت و قدرت باشد، اما تقید به موازین اسلام نداشته باشد. این یک قانون الهی و شرعی است که:

لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (492).

«خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

خداوند متعال، سلطنت و اقتدار کافر را بر مسلمانان نمی پذیرد. علاوه بر این، حکومت منصبی است که ویژه انبیا و اوصیای الهی است و در جامعه اسلامی کسی که به قوانین اسلام مقید نباشد، شایستگی نشستن بر این مسند را نخواهد داشت.

4 - ایمان

شرط چهارم، پایبندی به ولایت اهل بیت علیهم السلام است که این شرط را از روایت هایی استفاده می کنیم که منبع غنی استخراج احکام است؛ روایت های متعددی در این باب نقل شده که بنا به مضمون یکی از آنها که در عصر امام صادق علیه السلام افرادی به حضور ایشان شرفیاب می شدند و مخاصمات و اختلافات میان شیعیان را به محضر آن امام بزرگوار عرضه و چاره جویی می کردند که ما چگونه دعاوی و مرافعات میان خود را حل و فصل کنیم؟ امام صادق علیه السلام صریحا فرمودند:

انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضائنا فأجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیا فتحاكموا الیه ⁽⁴⁹³⁾.

«از جمع خود به کسی مراجعه کنید که بر احکام الهی وقوف و آشنایی دارد و او را در بین خود قاضی قرار دهد که ما قضاوت او را تایید می کنیم.»

از طرف دیگر روایت های متعددی است که منصوبان از سوی حکومت های غیر معتقد به ولایت را طاغوت می نامند و امام صادق علیه السلام نیز به شیعیان خود سفارش کردند که به این افراد که از سوی خلفای غاصب بنی امیه و بنی عباس به کار قضاوت گمارده شده اند، مراجعه نکنید؛ حضرت می فرمایند:

من تحاکم الی الطاغوت فحکم له فانما سحتا و ان کان حقه ثابتا ⁽⁴⁹⁴⁾.

«اگر کسی طاغوت را حاکم دعوا قرار دهد، اگر چه به حق مسلمی برای او حکم کند، حق تصرف در آنچه را گرفته، ندارد و آن سُحت و مال حرام است اگر چه حق مسلم او باشد».

این مطلب، تأکیدی است بر روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شد؛ حضرت فرمودند:

رَجُلٌ قَضَى بِجَوْزٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ ⁽⁴⁹⁵⁾.

«کسانی که جاهلانه حکم به ستم می کنند، جایگاهشان آتش است».

بنابر فرموده امام صادق علیه السلام اگر چه قاضی حکم عادلانه کرده است، اما چون شایستگی نشستن بر این کرسی را ندارد؛ لذا بردن دعاوی نزد او جایز نیست. از منظر ادله، این قانونی تبعدی است - چون در کلام معصوم علیه السلام آمده است - و ما باید بپذیریم که برای قضاوت و فصل خصومت نزد کسی نرویم که از نظر اعتقادی پایبندی به ولایت اهل بیت علیهم السلام ندارد.

5 - عدالت

شرط پنجم، عدالت است. عدالت یکی از ملکاتی است که شرع مقدس آن را برای احراز بسیاری از منصب ها و جایگاه ها شرط دانسته است. از آن جمله در امام جماعت، شاهد در محکمه، شاهد بر طلاق، مجتهد و حتی اطبا و پزشکان و حتی مراجعه به متخصصان دیگر، ملکه عدالت شرط شده است. صرف نظر از این تأکید و اهتمام شرعی، عقلای عالم نیز تایید می کنند که افراد در صورت التزام و تعبد به روش و منش صحیح انسانی و از آن جمله عدالت است که شایستگی مراجعه و فصل خصومت در هر رشته را پیدا می کنند. مثلاً اگر پزشکی در رشته و فن تخصصی خود شایسته ترین باشد ولی برای بیماران، دروغگویی و عدم التزام اخلاقی یا بی پروایی او نسبت به جان

انسان‌ها احراز شود یقیناً هیچ انسان عاقلی به خود اجازه نمی‌دهد که برای درمان بیماری خود به او مراجعه کند.

بنابراین، گذشته از این که شرط عدالت در احراز بسیاری از منصب‌ها یک شرط شرعی است، شرط عقلی نیز هست که عقل به آن حکم می‌کند و آن را الزامی می‌داند.

هرچند شارع مقدس و قوانین فقهی ما، حیازت منصب قضا و تصدی آن را یک ضرورت می‌دانند، اما یقیناً کسی که متخلق به ملکه ارزشمند عدالت نشده باشد، شایستگی و حق احراز آن را ندارد.

تذکر این نکته ضروری است که صرف نظر از منصب قضا که نوعی اعمال ولایت است، در مسئله مرجعیت تقلید و رجوع جاهل به عالم برای اخذ احکام شرعی هم عدالت یک ضرورت است؛ زیرا تا انسان این ملکه را در فرد احراز نکند، هرگز اطمینان پیدا نمی‌کند و مطمئن نمی‌شود که آنچه می‌گوید، به دور از امیال و هواهای نفسانی است. بر اساس همین موازن دقیق عقلی و شرعی است که می‌توان گفت مناقشاتی که امروزه در بعضی از کلمات روشنفکران نمایان دیده می‌شود، در نگاه دقیق عقلی نیز باطل است.

از دلایل عقلی ضرورت وجود ملکه عدالت در قاضی این است که او باید به عدالت حکم کند و دفع ظلم کند، فردی که دارای این شایستگی و صلاحیت (عدالت) نیست، چگونه می‌تواند به عدالت قضاوت کند. کسی که خود متصف به صفت عدالت نباشد، بالطبع ظالم است و ظالم نمی‌تواند بین متخاصمان، به عدالت حکم کند و یا در امری عمومی حکم عادلانه صادر کند.

البته این بحثی است که از نظر تعریف و تبیین هم مورد ردّ، ایراد و آرای مختلف قرار گرفته که چگونه ما آن را تعریف کنیم؟ آنچه که متیقن است این

است که به کسی عادل می‌گوییم که از زشتی‌ها و ناپسندی‌های اخلاقی و آنچه که در تغییر شارع مقدس حرام دانسته شده است، پرهیزد و نسبت به همه ضروریات دین و واجبات اخلاقی هم التزام داشته باشد.

بعضی، از این التزام، به ملکه تعبیر کرده‌اند و بعضی هم به التزام عملی بسنده کرده‌اند. هر یک از این دو تعبیر را که برگزینیم، ضرورت این التزام و یا ملکه برای هیچ عاقلی جای تامل نیست.

چون در صدد بیان فنی مسائل قضا نیستیم، فقط به برخی از شرایط لازم، اشاره کرده، به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

6 - حلال زاده

شرط ششم، طهارت مولد است که اکثر فقهای شیعه به این مطلب تصریح فرموده‌اند که حلال زاده بودن و پاکیزگی مولد از شرایط احراز منصب قضاوت است.

دلیل عمده‌ای که برای این شرط، ذکر شده است، اجماع است و اجماع هم چون مستند به روایت‌های وارده است، از نظر فقهی چندان نمی‌تواند مورد استناد قرار بگیرد و علاوه بر آن روایت‌های این مسئله هم از نظر سند، ضعیف دانسته شده‌اند، اما در عین حال، باید به نکته ظریفی توجه کرد؛ کسانی که طهارت مولد و حلال زاده بودن، را شرط دانسته‌اند، ناخواسته شخصی را که مولود زنا و پیوند نامشروع است مقصر دانسته‌اند؛ در حالی که او مقصر نیست. در جواب این شبهه باید گفت که در ابواب مختلف فقه و از جمله قضاوت، امامت جماعت، شهادت عادل و... به این مطلب توجه شده است که برخی از شرایط و اجزاء، شرط صحت عملند و یک سلسله از شرایط و اجزاء، شرط کمال. گاهی شروط کمال در یک فرد به دست خود او از بین می‌رود و گاهی

فرد در از دست دادن شروط کمال مقصر نیست و دیگران باعث این نقص و اشکال شده اند، اما در عین حال آثار وضعی آن پابرجا است. به طور طبیعی اگر انسانی، خود را از بالای بلندی و ارتفاع به زیر بیفکند، استخوان او می شکند و حتما مقصر است؛ چون با اراده و اختیار خود به آن مبادرت کرده است، ولی اگر کسی او را از مکان مرتفعی به زیر بیفکند، به طور طبیعی این شکستگی و نقصان پدید می آید و کسی که دارای این نقصان است، قدرت راه رفتن ندارد؛ گرچه مقصر نیست.

در قوانین تکوین، حقیقت های غیر قابل انکاری وجود دارد و هیچ مانعی ندارد که ما در شرع مقدس وجود این کمالات را ضروری بدانیم؛ گرچه نقصان این شرط، در اثر تقصیر دیگری باشد.

بنابراین، طهارت مولد، کمالی است که آیین مقدس اسلام برای قاضی شرط دانسته است. اگر کسی درباره شرط طهارت مولد بگوید که این ظلم به فرد حرام زاده است، باید در مورد مجنون هم همین را بگوید؛ چون او هم به طور غیرارادی از این شایستگی محروم شده است؛ در حالی که عدم صلاحیت مجنون برای احراز منصب قضا مورد پذیرش عقلا است.

7 - مرد بودن

شرط هفتم، ذکور بودن است. در شرط اول درباره ممنوعیت منصب قضا برای اطفال بحث کردیم و بیان کردیم که در ادله ما از قضاوت به عنوان تکلیف یاد می شود و همان طور که از معنای لغوی کلمه تکلیف، سختی و دشواری استفاده می شود، قضاوت، نوعی فشار و سختی است که بر انسان مکلف تحمیل می شود و این سختی و دشواری از عهده زنان برداشته شده است و در اصل نه تنها نقصی برای ایشان نیست بلکه نوعی ارفاق و لطف است.

همان طور که خداوند وظیفه تامین معاش یک خانه را به عهده مرد گذاشته و از این بابت، وظیفه ای متوجه زنان نیست، قضاوت نیز از عهده آنها برداشته شده است. اما در رفع تکلیف تامین معاش، شاهد هیچ اعتراضی نیستیم؛ چرا که منفعت مملوس و قابل درکی در آن هست که مانع اعتراض می شود. در این جا نیز منافعی نهفته است که به علت غیرمملوس بودن کمتر به آن توجه می شود. البته روایت هایی که این مشقت را نفی می کند، از نظر سند، نوعاً اتقان لازم را ندارد. در فقه قاعده ای داریم که وقتی مشهور فقها به روایتی عمل کردند و آن روایت مقبول همه فقها بود، بی توجهی به آن مشکل آفرین می شود.

8 - علم

شرط هشتم که وجود آن برای قاضی ضروری است، علم است. عالم بودن به این معنا است که قاضی باید همه روش های صحیحی را که منتهی به صدور حکم عادلانه می شود، بداند و به آن احاطه داشته باشد.

در ضرورت این شرط، جای هیچ تامل و تردیدی نیست؛ زیرا در حکومت های معمول جهان امروز، کسی که در منصب قضا و فصل خصومت قرار می گیرد، باید به همه قوانین و قواعد قضاوت و آنچه که برای حکم کردن بدان نیاز دارد، وقوف و احاطه داشته باشد. اگر کسی فاقد این توانایی علمی باشد، گذشته از این که م ستند و پشتوانه ای برای صدور حکم نخواهد داشت، طبعاً در عرف عقلاً صلاحیت قضاوت نخواهد داشت.

نکته ای که در فقه شیعه به آن تأکید شده، این است که به حفظ مطالب و استفاده از افهام دیگران علم نمی گویند، بلکه آگاهی از روی نظر و تامل را علم می گویند. بنابراین، نوعاً فقهایی که در باب شرایط و صفات قاضی اظهار نظر

فرموده اند، استنادشان به روایت هایی است که در باب قضا وارد شده است؛ از آن جمله این روایت که می فرمایند:

اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ أَمَّا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ
لِنَبِيِّ آءِ وَ وَصِيِّ نَبِيِّ⁽⁴⁹⁶⁾.

«از صادر کردن حکم بپرهیزید که این منصب مختص امام عالم به علم قضاوت است که عدالت دارد. این منصب مختص نبی یا وصی و جانشین نبی است.»

تعبیر حکومت در این جا معنای اصطلاحی فرمانروایی یا ریاست اجرایی نیست، بلکه به معنای فصل خصومت و صادر کردن حکم است و براساس این تعبیر به کسی که کتب فقه اسلامی یا کتب قانون را مطالعه کرده و به حافظه سپرده، عالم نمی گویند؛ بلکه او فقط ناقل و حامل علم دیگران است. به کسی عالم می گویند که از نظر فنی در رشته خود صاحب نظر باشد و بتواند با قدرت استنباط نکته های دقیق حقوقی و نتایج آن را از مقدمات منطقی استخراج کند. در فقه ما به چنین فردی، فقیه می گویند. بنابراین، در برخی روایت ها و از آن جمله در مقبوله عمر بن حنظله، امام عليه السلام می فرمایند:

يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَا⁽⁴⁹⁷⁾.

«چیزی از علوم ما را بداند.»

9 - اجتهاد

شرط نهم از شرایط احراز منصب قضاوت، اجتهاد است. براساس همین شرط است که به هیچ مقلدی، اجازه قضاوت داده نمی شود.

در زمان غیبت، فقط مجتهدان جامع شرایط می توانند بر منصب قضاوت بنشینند، اما امروزه بنا به ضرورت های اجتناب ناپذیری چون جریان امور

مسلمانان و جامعه که بر وجود قاضی موقوف است و در فقدان محاکم و دستگاه های قضایی، به هم ریختگی و هرج و مرج پدید می آید، بعضی از فقها اجازه داده اند که مقلدان نیز با احراز شرایطی بتوانند، به قضاوت بپردازند.

البته این ضرورت و اغماض از این شرط، به معنای منتفی دانستن سایر شرایط نیست، بلکه وجود بقیه شرایط ضروری است. کسی که این شرایط را دارد با توجه و احاطه به فتاوی دیگر مجتهدان و کسانی که منصب ولایت و حاکمیت را حیازت کرده اند، می تواند در این جایگاه و منصب قرار بگیرد.

البته این مباحث از نظر فنی به تحلیل و تفسیر مفصل دارد که در این مختصر نمی گنجد.

آنچه گفته شد، علاوه بر آن که شرایط لازم برای قضاوت و قاضی است، شرط کمال نیز هست؛ مثلاً اگر چند قاضی در شرایط قضاوت با هم مساوی اند، کسی ترجیح دارد که از نظر علمی برجسته تر است؛ چرا که علم، شرط کمال است.

یا اگر همه از نظر عدالت و علم مساوی اند، کسی اولویت دارد که عدالت، پرهیز و تورع او حتی در مکروهات بیشتر است. البته این به معنای عدم صلاحیت بقیه افراد نیست.

حقوق کسی که ادعای باطلی کرده است

اکنون که شرایط قاضی را بیان کردیم خوب است که به حق دو طرف دعوا در کلام مبارک امام سجاد علیه السلام بپردازیم. در فرمایش امام سجاد علیه السلام همیشه از مدعی به خصم تعبیر شده است؛ یعنی کسی که علیه انسان ادعایی دارد و بر انسان حقوقی.

درباره مدعی دو صورت متصور است: یا کسی است که در ادعای خود، صاحب حق است و راست می گوید و ما هم می دانیم که ادعای او درست است. حق این فرد آن است که برهان او را باطل نکنیم و ادعای او را انکار نکنیم. تعبیر امام علیه السلام در این جا قابل تامل است؛ می فرمایند:

كُنْتَ خَصْمَ نَفْسِكَ لَهُ وَالْحَاكِمَ عَلَيْهَا وَالشَّاهِدَ لَهُ بِحَقِّهِ دُونَ شَهَادَةِ الشُّهُودِ.

«علیه خود دشمنی کن و با منافع و امیال خود بستیز. به نفع او حکم کن و بدون این که او برای اثبات حق خود نیازمند شاهد باشد، تو بر درستی ادعای او گواه باش.»

چنان که در حقوق گذشته هم اشاره شد، اگر واقعا کسی در مکتب تربیتی اسلام به این دقایق تربیتی توجه کند و خود را با این دستورات، تطبیق دهد و جامعه نیز بر اساس این دستورات شکل بگیرد، آیا می توان تصور کرد که در چنین جامعه ای دعوا، نزاع و اصلا تضاد منافی به وجود بیاید؟

1 - انصاف در گفتار و عمل

اگر در بعد شخصی، هر کسی به حق خود قانع باشد و از محدوده حقوق خویش تجاوز نکند، هیچ منازعه ای پیش نخواهد آمد. امام علیه السلام همیشه می خواهد به انسان های مومن مسلمان، روح تسلیم و رضا و توقف در محدوده حقوق شرعی و قانونی را بیاموزد تا از این حدود تجاوز نکنند. در واقع می خواهد انسان های منصفی تربیت کند:

الانصافُ يرفعُ الخلافَ و يوجبُ الائتلافَ⁽⁴⁹⁸⁾.

«انصاف (دادن حق طرف مقابل به خودش) اختلاف را برطرف ساخته، باعث

الفت می گردد.»

امام علیه السلام همیشه به انسان های مومن و مسلمان می فرمایند که اگر خصلت انصاف در افراد تقویت شود و همه انسان های جامعه منصف شوند، طبیعی است کسی با دیگران نزاع نخواهد داشت. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

غَايَةُ الْاِنْصَافِ؟ مَنْ يُنْصِفُ الْمَرْءَ نَفْسَهُ (499).

«بالاترین درجه انصاف این است که انسان نسبت به خود منصف باشد».

اگر کسی به حق خود، قناعت نرورد و منافع دیگران را نیز برای خود بخواهد، بر این بی انصافی آثار عجیبی مترتب است؛ از آن جمله، اثری است که حضرت به آن اشاره کرده و فرموده اند:

مَنْ مَنَعَ الْاِنْصَافَ سَلَبَهُ اللهُ الْاِمْكَانَ (500).

«اگر کسی عدل و انصاف را نسبت به دیگران رعایت نکند، خداوند آن مکنت را از او سلب می کند».

نقطه مقابل آن، اگر کسی واجد خصلت پسندیده انصاف شد و روح خود را بدان تربیت کرد، شامل این روایت می شود که فرمودند:

مَنْ تَحَلَّى بِالْاِنْصَافِ بَلَغَ مَرَاتِبَ الْاَشْرَافِ (501).

«اگر کسی خود را به خلق و خوی زیبای عدل و انصاف زینت دهد، به عالی ترین مرتبه شرافت و بزرگواری دست می یابد».

2 - پرهیز از ظلم

بنابراینچه بیان شد، نکته مهم در فرمایش امام سجاد علیه السلام این است که فردی که طرف خصمه قرار گرفته و علیه او ادعایی شده است، باید ببیند انصاف چه اقتضا می کند، نفس خود را حکم قرار بدهد؛ اگر طرف دعوا راست می گوید،

قبل از این که در هر دادگاهی علیه او حکم صادر شود، خود علیه خویش حکم صادر کند.

در غیر این صورت ظلم خواهد بود. ظلم هم بغی و سرکشی بر دیگران و تجاوز از حد و حدود بوده، آثار منفی بسیاری دارد و از آن جمله افق زندگی را برای انسان تاریک می کند.

ایاک والظلمَ فَمَنْ كَرِهْتَ اءِیَّامُهُ ⁽⁵⁰²⁾.

« از ظلم پرهیز؛ چرا که روزگار کسی که ظلم می کند تاریک می شود.»

از طرفی تا فردی دچار طغیان نشود، علیه او ادعایی صورت نمی گیرد. این طغیان، سرکشی و ستمگری علیه دیگران باعث می شود انسان در زندگی، دچار بسیاری از نعمت ها و مصیبت ها شود. در کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

اءعجلُ شیء صرعة البغی ⁽⁵⁰³⁾.

«از سریع ترین چیزهایی که انسان را به زمین می زند، سرکشی و عدوان نسبت به دیگران است.»

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

انَّ القُبْحَ فی الظُّلم بقدر الحُسْنِ فی العدل ⁽⁵⁰⁴⁾.

«به همان اندازه که عدل زیبا است، ظلم زشت است.»

مراد امام علیه السلام از بیان این حق این است که اصلا از همان اول، منازعه و دعوایی شکل نگیرد و اگر به اشتباه نزاعی پیش آمد، فرد منصف که می بیند طرف مقابل بنا به اشتباه او، مدعایی دارد و حق هم با او است، سعی بر ابطال ادعای او نداشته باشد.

امروزه وجهه همت برخی از افراد این است که، باطل را به جای حق جلوه می دهند. بسیار مشاهده می شود که این افراد به این دلیل با قانون آشنا می شوند که بهتر می توانند به حقوق دیگران تجاوز کنند، این از زشت ترین و قبیح ترین روش های استفاده از علم حقوق است؛ روشی متداول که ظرایف و دقایق محاکم کشورها را یاد می گیرند تا بهتر حقوق دیگران مورد تجاوز و اموال آنان را مورد تعرض قرار بدهند. اما امام سجاد علیه السلام به متخاصمان می فرمایند که اگر طرف دعوا راست می گوید، حقی که خدا به عهده او نهاده این است که گفته و ادعای او را بپذیرد و قبل از شهادت شهود، خود علیه خود حکم کند.

3 - رفق و مدارا با مدعی

امام سجاد علیه السلام در ادامه می فرمایند:

و ان كان ما يدعيه باطلا رَفَقْتَ بِهِ و وَرَدَعْتَهُ و نَاشَدْتَهُ بِدِينِهِ و كَسَرْتَ حَدِيثَهُ
عَنْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ.

اگر مدعی دروغ می گوید، یا واقعا خطا کرده است، قصد سوئی ندارد و دچار توهم شده و علیه این فرد ادعایی کرده است، باید با رفق و مدارا او را به اشتباهش متنبه کرد. البته لازمه این تنبه رفق و مدارا است. در روایت های تعبیرهای دیگری نیز داریم که به طور عام، رفق و مدارا با مردم و به خصوص درباره طرف دعوا را، رمز موفقیت دانسته اند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

دارِ النَّاسِ تَأَمَّنْ غَوَائِلَهُمْ و تَسَلَّمْ مِنْ مَكَايِدِهِمْ ⁽⁵⁰⁵⁾.

«اگر با مردم مدارا کردی، از حوادثی که آنها می آفرینند در امان می مانی و از کید و حيله و دام هایی که احیانا می گسترند، مصون می مانی.»
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر دیگری نیز نقل شده است که می فرمایند:

سَلَامَةُ الْعَيْشِ فِي الْمُدَارَةِ (506).

«آرامش و رفاه زندگی در مدارای با دیگران است.»

حضرت رسول اکرم ﷺ نیز می فرمایند:

أُمِرْتُ بِمُدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أُمِرْتُ بِتَبْلِيغِ الرَّسَالَةِ (507).

«همان طور که مامور به ابلاغ رسالت به مردم شده ام، مامور به مدارای با

ایشان هم شده ام.»

بر اساس این روایت در کنار تبلیغ رسالت که یکی از وظایف رسول الله ﷺ بود، مدارا با مردم نیز از وظایف آن حضرت بوده است. بنابراین، رفق و مدارا، از اوامر ذات ذوالجلال الهی به پیامبر ﷺ است؛ گویی که رمز موفقیت تبلیغ به رسالت در مدارا با مردم نهفته است. از طرف دیگر آرامش و رفاه زندگی و دوری از حادثه ها، کید و حيله ها در گرو مدارا است.

نکته دیگری که از روایت ها درباره مدارا استفاده می شود، مطلبی است که

حضرت رسول اکرم ﷺ به آن اشاره فرموده اند:

إِنَّ فِي الرَّفْقِ الزِّيَادَةَ الْبِرْكَاتِ وَ مَنْ يُحْرَمِ الرَّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرِ (508).

«زیادی و برکت در مدارای با مردم است. کسی که از رفق و مدارا محروم

باشد، از خیر و سعادت محروم شده است.»

4 - پرهیز از منازعه و دعوا

فراموش کردن و بی توجهی به رفق و مدارا و انتخاب شیوه حدت و تندی، انسان را از همه خیرات زندگی محروم می کند. اگر کسی علیه انسان به اشتباه ادعایی کرد، باید با رفق و مدارا، و با بیان لین او را متنبه به اشتباهش آگاه کرد؛ اما اگر او انسان پستی است که نیت زورگویی و ظلم دارد، نباید با او درگیر شده، خود را اسیر برخورد با فردی لثیم کرد. در روایت ها سفارش شده است

که انسان باید سعی کند از هر نوع برخوردی با این افراد پرهیز داشته باشد و با آنها وارد دعوا نشود. در تعبیری از امام امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است که می فرمایند:

مُنَازَعَةُ السُّفَلِ تَشِينُ السَّادَةَ (509).

«اگر کسی با افراد پست و فرومایه وارد دعوا شود، سیادت و عزت خود را لکه دار کرده است.»

لَا تُتَازَعُ السُّفَهَاءُ... فَانَّ ذَلِكَ يُزِرِي بِالْعُقْلَاءِ (510).

«با افراد پست و نادان وارد منازعه مشو؛ چون موجب معیوب شدن عقل می شود.»

معیوب شدن عقل، به چند طریق می تواند بروز کند: گاه اعتبار اجتماعی فرد زیر سؤال می رود و گاه درگیر شدن طولانی با نادان، آرامش و متانت فرد را از بین برده، کم کم هم رنگ او می شود. بنابراین همواره باید سعی شود از آنها پرهیز و دوری کند و با آنها از در رفق و مدارا درآید.

5 - یادآوری دین و اعتقاد او

تعبیر دیگر امام سجاد علیه السلام این است که:

و نَاشَدَتْهُ بِدِينِهِ.

«او را به دینش قسم بده.»

یعنی به اون یادآوری کن که تو به هر حال انسان متدین و صاحب اعتقادی هستی.

نِظَامُ الدِّينِ خَصَلَتَانِ: انصافك من نفسك، و مؤاساة اخوانك (511).

«نظام مندی و قوام دین به دو خصلت است: نسبت به خود منصف بوده و با برادرانت همراهی و مواسات داشته باشی.»

نظام، به معنای رشته ای است که نظم یک سلسله را حفظ می کند. دین پاره ای از اعتقادات است و آنچه آن را حفظ می کند، انصاف با خود و مواسات با دیگران است و اگر این دو خصلت نباشد، نظام دین متلاشی می شود. امام سجاد علیه السلام در این حق می فرماید اگر این دو خصلت در انسانی وجود دارد، او را به دینش تنبه بده و او را آگاه کن که دین تو چه می گوید؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الدِّينُ يَعِصِمُ ⁽⁵¹²⁾.

«دین، عاصم و نگهبان انسان است.»

مَلَائِكَةُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى ⁽⁵¹³⁾.

«نشانه دینداری، مبارزه با هواهای نفسانی است.»

انسان دیندار، اسیر هواهای نفسانی و ملاکات دنیوی نمی شود. باید به طرف دعوا توجه داد که تو چگونه می توانی مدعی دینداری باشی، در عین حال به حقوق دیگران هم تجاوز کنی؟ اگر تو دین را قبول داری، انسان متدین، باید عادل باشد و از تجاوز به حقوق دیگران پرهیزد. باید بدانی که اگر برای جلب نعمت و سایل الشیعه، منافع، به دنبال این مدعا هستی، با ظلم نمی توان جلب نعمت و منفعت کرد چرا که:

الظُّلْمُ يُطْرِدُ النَّعْمَ ⁽⁵¹⁴⁾.

«ظلم، نعمت ها را از انسان دور می کند.» یکی از شیوه های مرسوم در محاکمه ها که در بسیاری از نظام های حقوقی متعارف است، آن است که وقتی قاضی بین، برهان و حتی شاهد ضعیفی نیز در اختیار ندارد که بتواند به دعوا خاتمه بدهد، در نهایت به قسم متوسل می شوند. در شرع مقدس اسلام نیز این شیوه، مرسوم است.

امام علیه السلام در این عبارت خود می فرمایند: قبل از این که دعوا نزد قاضی مطرح شود، او را به دین و اعتقاداتش قسم بده، تا او توجه پیدا کند و به خطای خود آگاه شود؛ چرا که گاهی منافع دنیوی، افراد را از دینشان غافل می کند و این از حقوق خصم است که او را به دینش، متنبه کنی.

6 - یادآوری نام و یاد خدا

تعبیر دیگر امام علیه السلام این است که:

و كَسْرَتَ حِدَّتِهِ عَنْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ.

«با یادآوری نام و یاد خدا، از تندی او بکاهی».

به هر حال کسی که علیه انسان اقامه دعوا می کند، طبیعی است که از او عصبانی شده و خشم باعث شده است تا به قاضی مراجعه و شکایت کند. سفارش حضرت این است که آن حدت و عصبانیتش را با یاد و نام خدا کاهش بده؛ آنچه مسلم است، نام و یاد خدا آرام بخش دلها است:

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (515).

«آگاه باشید که دل به یاد خدا آرام می گیرد».

کسی که ادعای باطلی کرده باشد و خود هم به بطلان آن واقف باشد، وقتی یاد و نام خدا را بشنود یا در دل او زنده شود، حال او تغییر می یابد. در قرآن نیز آمده است:

أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (516).

«به درستی که مؤمنان، کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دلهايشان ترسان می گردد؛ و هنگامی که آیات خدا برای آنان خوانده می شود، ایمانشان افزون تر می گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند».

برای همه ما پیش آمده است که گاهی به منافع موهوم، مادیات و مکنت دنیا فکر می‌کنیم و از امور مهم تر غافل می‌شویم. این امری طبیعی است؛ ولی اگر کسی در همان حال غفلت، به ما هشدار و تنبه دهد و ذکر و یاد خدا را برای ما زنده کند، این منافع موهوم و خیالی، تحت الشعاع قرار گیرد. امام سجاد علیه السلام به عنوان معلم روح و روانشناس جامع، به انسان یاد می‌دهد که هر چند الان منفعت دنیا چشم مدعی را پر کرده و باطل در او قوت پیدا کرده، اما سعی کن با یاد و نام خدا او را بیدار و هشیار کنی.

7 - پرهیز از زیاده‌گویی و بدگویی

امام علیه السلام در ادامه کلام مبارکشات می‌فرمایند:

و اءَلْقَيْتَ حَسَوَ الْكَلَامِ و لَغَطُهُ اَلَّذِي لَا يَرُدُّ عَنْكَ عَادِيَةَ عَدُوِّكَ.

«سعی کن که از نارواگویی و زیاده‌گویی پروا کنی! این کار او را از دشمنی تو بازمی‌دارد».

امام صادق علیه السلام به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

اَيَّاكُمْ و جِدَالَ كُلِّ فِتْنٍ (517).

«از مجادله با انسانی که اهل فتنه است پرهیزید».

چرا که هیچ تاثیری نخواهد داشت. باید فقط با اینها مدارا کرد و اگر مسئله‌ای به محکمه کشیده شد، با او از در مجادله وارد مشو و زبانت را کنترل کن؛ چرا که اگر وارد مجادله شدی، اثرهای منفی متعددی دارد.

حضرت علیه السلام، خیلی زیبا منظره درگیری دو طرف را که راه دین و عقل را رها کرده‌اند، ترسیم می‌کند. آن که ادعای باطل کرده، راه دین و عقل را گم کرده است؛ زیرا طبیعتاً انسان متدین، عاقل، عالم و آگاه هیچ وقت علیه کسی ادعای باطل نمی‌کند؛ و آن که با او درگیر می‌شود و بدزبانی می‌کند نیز راه

دین و عقل را رها کرده؛ چرا که انسان عاقل، زبان خود را با درگیری با این انسان ها آلوده نمی کند و وقت گرانبهای خود را برای این کار از دست نمی دهد.

امام علیه السلام می فرمایند که این پرگویی، بدگویی و نارواگویی باعث نمی شود که دست از دشمنی با تو بردارد و برای تو فایده ای نخواهد داشت. چه بسا ضررهای دیگری نیز در برداشته باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

احْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثْرَةِ لِسَانِكَ ⁽⁵¹⁸⁾.

«سرت را از لغزش زبانت حفظ کن.»

حضرت در کلام دیگری می فرمایند:

اللِّسَانُ سُبُعٌ أَنْ تَطْلُقْتَهُ عَقْرَ ⁽⁵¹⁹⁾.

«زبان، درنده ای است که اگر آزادش بگذاری، انسان را پاره می کند.»

اگر در مقابل مدعی باطل، زبان به بدگویی گشودی، نه تنها او را از کرده خود پشیمان نخواهی کرد، چه بسا دشمنی او را عمیق تر و او را در این دشمنی راسخ تر کرده ای.

8 - با بدزبانی آلوده به گناه مدعی نشدن

از طرف دیگر امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

بَلْ تَبَوُّءُ بَاءِ ثَمِهِ.

«وقتی که بدزبانی کردی، تو هم به گناه او آلوده می شوی.»

در مقابل ادعای باطل مدعی، تندی کردن و ناروا گفتن نه تنها نتیجه دنیوی ندارد، بلکه گناه و وبال اخروی هم به وجود می آورد. علاوه بر همه آنها همان طور که اشاره کردیم:

و به يَشْحَدُ عَلَيْكَ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ.

«بدین وسیله حربہ دشمنی او را تیزتر کرده ای. در واقع او را در این ادعای باطلی که کرده، راسخ تر کرده ای.»

فرض کنید کسی علیه انسان، ادعای باطلی می کند و تصور می کند شاید در محکمه پیروز شود، در این صورت دشمنی او یک دلیل دارد؛ اما مجادله و نارواگویی، باعث می شود دشمنی او بیشتر شود.

9 - گفتار نیک و شایسته

امام علیه السلام در ادامه می فرمایند:

لِإِنَّ لَفِظَةَ السُّوءِ تَبَعَتْ الشَّرَّ وَالْخَيْرُ مَقْمَعَةٌ لِلشَّرِّ.

«بدزبانی، فتنه انگیز و شرآفرین است و گفتار نیک شربرانداز.»

ریشه بسیاری از مفاسد، فتنه ها، خون ریزی ها، آبروریزی ها، قتل نفس ها و غصب و غارت اموال به یک گفتار سوء برمی گردد و نقطه مقابل آن، زبان خیر و گفتار نیک، می تواند ریشه بسیاری از شرها و فتنه ها را برکند و خشک نماید. چه بهتر که تو به جای بدزبانی، زبان به گفتار نیک بگشایی و با رفیق و مدارا رفتار کنی و اگر چنین کردی بدان که موفق هستی.

حقوق کسی که ادعای حقی کرده است

آنچه بیان شد درباره کسی بود که ادعای باطلی کرد. اما امام علیه السلام درباره

کسی که انسان علیه او ادعای درستی می کند:

1 - بیان سخن نیکو

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

أَجْمَلَتْ فِي مُقَاوَلَتِهِ بِمَخْرَجِ الدَّعْوَى.

«برای پایان دادن به دعوا، بهترین راه این است که زبان و سخن نیکو

برگزینی و با گفتار ملیح و بیان لطیف وارد شوی.»

امام علیه السلام می فرمایند که در ادعا کردن علیه کسی، نوعی غلظت و تندى وجود دارد و همین کافی است که او را نگران و متاثر کند، حال اگر انسانی ادعایی را که برای او تاثر آور است، با کلمات تند و زشت و اهانت آمیزی همراه کند، این دعوا، هرگز پایان نخواهد پذیرفت و اگر چه انسان در محکمه به حقش برسد، اما بذر کینه و نفاق با بدزبانی کاشته شده است و نمی تواند این بذر کینه و نفاق را از بین ببرد.

پس بهترین راه این است که انسان در برخورد با او هم اصل رفق، مدارا، بیان لطیف و گفتار نیکو را فراموش نکند.

2 - پرهیز از تندى و خشونت

امام علیه السلام به یک نکته بسیار مهم توجه می دهند و می فرمایند که صاحب حق، برهان و حجت دارد و نباید حجت و برهان خود را با تندى، فریاد و ستیز از دست بدهد و بعد هم نتواند جبران کنند.

و لَمْ تَتَشَاغَلْ عَنْ حُجَّتِكَ بِمُنَازَعَتِهِ بِالْقِيلِ وَالْقَالِ فَتُذْهَبَ عَنْكَ حُجَّتُكَ وَ لَا يَكُونُ لَكَ فِي ذَلِكَ دَرَكٌ.

تندى و خشونت در گفتار و افراط در بیان و کلام، قوت برهان و استدلال را از بین می برد. امام علیه السلام توصیه می فرمایند که همه توجه و همت تو به برهان و دلیل باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تعبیر بسیار زیبایی می فرمایند:

دَعِ الْحِدَّةَ وَ تَفَكَّرْ فِي الْحُجَّةِ وَ تَحَفَّظْ مِنَ الْخَلَلِ تَاءَمِنْ الزَّلَلِ⁽⁵²⁰⁾.

«عصبانیت را کنار بگذار، در برهان دلیلت فکر کن و خود را از امور بیهوده و فاسد حفظ کن و از بیهوده گویی و آوردن حرف فاسد به زبان پرهیز - چرا که اگر عصبانی نشوی، بیهوده گویی نمی کنی و به دلیل و برهانت می اندیشی - در نتیجه از لغزش مصون می مانی و خطا نمی کنی و نهایتاً به نتیجه می رسی».

امام سجاد علیه السلام به این نکته تأکید می فرمایند که وقتی با تندی رفتار کردی و به ستیزه جویی برخاستی، طبیعتاً طرف مقابل با تو درگیر می شود و به بدگویی، منازعه لفظی و جدال مشغول می شود و در این میان حجت و برهان گم می شود و در نتیجه اگر این منازعه به محکمه کشیده شود، نمی توانی بر او غالب شوی؛ چرا که قوام حکم در محکمه و دادگاه، در برهان و حجت است، وقتی انسان گرفتار ستیزه، پرخاش و خشونت شد، حجت و برهان را از دست می دهد. طبعاً محکمه هم به راحتی نمی تواند به نفع او حکمی صادر کند؛ گرچه حق با او باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این نکته توجه داده می فرمایند:

قُوَّةُ سُلْطَانِ الْحِجَّةِ أَكْبَرُ مِنْ قُوَّةِ سُلْطَانِ الْقُدْرَةِ (521).

«اقتدار دلیل و برهان، همیشه قوی تر از قوت قدرت است».

قدرت امری است که دوام ندارد، امروز برای کسی هست اما فردا نیست. ممکن است طرف دعوا، انسانی قدرتمند باشد و محکمه هم خدای ناکرده مرعوب قدرت او شود و علیه انسان حکمی صادر کند، ولی انسان نباید به منازعه، پرخاش و ستیز برخیزد. در چنین شرایطی باید به حجت و دلیلش فکر کند؛ چرا که قدرت او زائل شدنی است، اما دلیل و برهان از بین رفتنی نیست. در این کلام، امام سجاد علیه السلام به افرادی که صاحب حقند تذکر می دهند که برای رسیدن به حقشان راه های مناسب و موزونی را انتخاب کنند و سعی نکنند از بیراهه برای رسیدن به حق استفاده کنند؛ زیرا ممکن نیست از بیراهه به حق برسند. وقتی به حق نرسیدند، خسارت کرده اند و این خسارت قابل جبران نیست.

3 - عدم بیان ادعای باطل

اما اگر ادعای او باطل بوده، یا منفعت و یا توهم فایده او را وادار کرده است
علیه دیگری ادعای باطل کند، در این جا هم امام علیه السلام می فرمایند که:

اتَّقَيْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ تُبَّتْ إِلَيْهِ وَ تَرَكَتِ الدَّعْوَى ⁽⁵²²⁾.

«از خدا بترس که علیه دیگران ادعای باطل کنی، برو توبه کن و دعوا و
مخاصمه را رها کن که به دین و دنیای تو ضرر می رساند».

در این دو حق که به علت پیوند تنگاتنگ و نزدیکشان یک جا مورد بحث
قرار گرفت، همه تلاش امام سجاد علیه السلام به عنوان یک معلم و مربی اخلاق فرد و
اجتماع و آموزگار دیانت و انسانیت، معطوف به این است که طوری انسان را
تربیت کند، که اصلاً دعوا و نزاعی شکل نگیرد و مراعات و منازعات در همان
آغاز تکوین از بین برود.

می توان این موضوع را از جهات و زوایات مختلفی بررسی کرد. یکی از این
جهات، جهت فقهی مسئله است که از حوصله و استعداد بحث ما خارج است.
عمدتاً ما از زاویه اخلاقی به این مباحث می نگریم و امام سجاد علیه السلام هم در
مقام تعلیم موازین اخلاقی به متخاصمان و طرفین دعوا هستند.

بر اساس معارف ما دشمنی و عداوت برای سعادت انسان ها بسیار مضر
است و تلاش بزرگان دین همواره بر این تعلق گرفته که دشمنی و عداوتی شکل
نگیرد؛ چه بر سر مقام، چه بر سر عز و آبرو و چه بر سر امور دنیا.

پرهیز از مشاجره و آثار آن

مرحوم مجلسی از خصال نقل می کنند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به
بعضی از فرزندانشان فرمودند:

يا بَنِيَّ! اَيُّكُمْ و مُعَادَاةَ الرَّجَالِ فَانَّهُمْ لَا يَخْلُونَ مِنْ ضَرَبِينَ مِنْ عَاقِلٍ يَمَكُرُ بِكُمْ
اِءَوْ جَاهِلٍ يَعْجَلُ عَلَيْكُمْ وَالْكَلامُ ذَكَرَ وَالْجَوَابُ اءُنْتَى فَاذَا اجْتَمَعَ الزَّوْجَانِ فَلَا بُدَّ
مِنَ النَّتَاجِ (523).

«از دشمنی با دیگران بپرهیزید! چرا که آنان دو دسته اند: یا انسان های
عاقلی هستند که در صورت دشمنی از راه هوش و ذکاوت وارد مکر می شوند و
تو را گرفتار می کنند و یا انسانهای جاهلی هستند که با عجله تو را گرفتار می
کنند؛ دشمنی این گونه آغاز می شود که تو چیزی می گویی و او پاسخی می
دهد، گفته تو جنس مذکر و پاسخ او جنس مونث است. مولود این دو دشمنی
است. بنابراین سعی کنید از گفتار زشت با دیگران بپرهیزید».

امام باقر علیه السلام از جدشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرمایند:
لَمْ يَزَلْ جَبْرِئِيلُ عليه السلام يَنْهَانِي عَنْ مُلَا حَاةِ الرَّجَالِ كَمَا يَنْهَانِي عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ
عِبَادَةِ الْاِءْوْثَانِ (524).

«جبرئیل علیه السلام مرتب مرا از یک چیز نهی می کند و آن مشاجره با دیگران
است. همان طور که از شرب خمر و بت پرستی نهی می کرد».

امروزه در محاکم ما نیز مشهود است، آنچه که ریشه اصلی برخی از دشمنی
ها و عداوت ها است، گفتگوهای ابتدایی است که منتهی به دعواهای جدی و
اساسی می شود. اگر انسان خیر دیگران را بخواهد، هرگز وارد مشاجره و
مخاصمه با آنها نمی شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

و لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلًا وَ هُوَ مُضْمِرٌ عَلَى اءَخِيهِ الْمُؤْمِنِ سَوْءًا (525).
«اگر مومنی، نسبت به مومن دیگر نیت بدی داشته باشد - چه بسا که آن
اندیشه را به مخاصمه ظاهری هم تبدیل نکند - خدا اعمال عبادی او را قبول
نمی کند».

همان طور که مشاهده می شود، تلاش معارف ما این است که از فرد یک انسان واقعی، وارسته، مومن، به دور از هر نوع بداندیشی و فکر سوء بسازد. اگر چنین شد، آیا در آن جامعه دیگر نزاع و مخاصمه ای روی می دهد؟ هرگز! بنابراین تلاش امام علیه السلام در این دو حق، تعلیم و تربیت انسان ها است؛ طوری که اساسا اجازه ندهند بذر دشمنی، مرافعه و منازعه، در دلهايشان کاشته شود.

اصلاح در جامعه اسلامی

در پایان تذکر یک مطلب ضروری است و آن حقی است که دو طرف دعوا بر سایر مسلمانان دارند. نکته ای که از مجموع معارف ما استفاده می شود این است که در صورت دشمنی و نزاع؛ کوچک و کم اهمیت، یا بسیار بزرگ و شدید؛ میان دو نفر یا دو گروه؛ سایر مسلمانان وظیفه دارند که بین آنها صلح و دوستی برقرار کنند و اگر یکی از دو طرف از آن سرباز زد با تندی، حق و عدالت را برپا کنند. قرآن در سوره مبارکه حجرات می فرماید:

و ان طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَءْصَلِحُوا بَيْنَهُمَا فَاِنَّ بَغْتِ احْدَاهُمَا عَلَى الْاٰءِ خَرِي فَقَاتَلُوا الَّتِي تَبَغِي حَتَّى تَفِيءَ اِلَى اَمْرِ اللّٰهِ فَاِنَّ فَاءَءَ صَلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَاَقْسَطُوا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ ⁽⁵²⁶⁾.

«اگر دو طایفه از مؤمنان به جنگ و جدال با یکدیگر برخاستند، باید میان آنها صلح برقرار کنید؛ و اگر یکی از آنها با تخلف، راه و رسم طغیان پیشه کرد و از پیروی حق، که همان صلح و صفا است، اجتناب ورزید و راه و رسم خودسری پیشه کرد، با او بجنگید و آنگاه حق را حاکم کنید و در برقراری حق، بین آنها به عدالت رفتار کنید.»

دستور الهی است که خداوند متعال، سایر مسلمانان را موظف می کند که در منازعات و مناقشات دیگران بی تفاوت نباشند؛ بلکه برای حل و فصل منازعات

و رفع خصومت ها و برقراری حق به یاری هم بشتابند و صرفاً به حل خصومت و مصالحه دو طرف بسنده نکنند؛ برای برقراری حق و تداوم آن بکوشند. آیه شریفه تصریح می کند که:

فَاءِن فَاآءَت فَاصلحوا بینهما بالعدل (527).

«هرگاه زمینه صلح برقرار شد، در میان آنان به عدالت صلح برقرار کنید.» این دستورالعمل در مقطعی از تاریخ اسلام به خوبی مورد عمل قرار گرفت و آن در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در هر سه جنگی بود که برای آن حضرت اتفاق افتاد.

گروهی از مسلمان ها؛ مثل طلحه و زبیر و بعضی دیگر رو در روی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند و به منازعه و مخاصمه برخاستند و حتی علیه حضرت لشکرکشی کردند و به بصره آمدند. حضرت صرف نظر از نصایح گذشته، از صبح تا ظهر، هم سران این سپاه و هم نفرات آن را به حق دعوت فرمودند و آنها نپذیرفتند.

در نهایت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: چه کسی حاضر است این آیه را - آیه 9 سوره مبارکه حجرات - بر این جماعت تلاوت کند؟ فردی به نام مسلم مجاشعی برخاست و گفت: من این کار را انجام می دهم. حضرت به او فرمودند: دستان تو قطع می شوند و در این راه به شهادت می رسی! مسلم گفت: اینها در راه خدا آسان است. قرآن را برداشت و به سوی این جماعت معاند رفت. قرآن را در دست راست گرفته بود که دست راست او را قطع کردند. قرآن را به دست چپ گرفت آن را نیز قطع کردند. نهایتاً قرآن را به دندان گرفت تا به شهادت رسید. دقیقاً همان چیزی که حضرت فرموده بودند اتفاق افتاد (528).

در صفین و ماجرای نهروان و خوارج هم دقیقا همین طور بود. آنها هم طایفه ای از مسلمین بودند که رو در روی جماعت دیگری از مسلمانان صف کشیدند. امیرالمؤمنین علیه السلام در هر دو ماجرا باز هم افرادی را به عنوان واسطه انتخاب کردند. در ماجرای خوارج، ابن عباس بود که نقش واسطه را به عهده گرفت

(529)

در آیه بعد می فرماید:

أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ أَخُوَّةٌ فَإِذَا صَلَحُوا بَيْنَ أَعْوَابِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (530).

«مؤمنان برادر یکدیگرند، پس اگر بین شما شکاف و اختلافی بود، باید به اصلاح آن اختلاف برخیزید و از خدا پروا کنید تا مورد مهر و محبت و رحمت او واقع شوید».

در سوره مبارکه انفال هم قریب به همین مضامین آمده است:

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ إِصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ (531).

«پس از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید؛ و خصومت هایی را که در میان شماست، اصلاح کنید».

بی اعتنایی به حکم اصلاح ذات البین، مخالف تقوا است. هر دو آیه، ضرورت ایجاد صلح و صفا را همراه با یادآوری پیوند ریشه دار و برادری متذکر می شود؛ یعنی ضرورت صلح و صفا را برخاسته از حیث اخوت و برادری افراد می داند. همان گونه که بسیار بعید است دو برادر با یکدیگر از در خصمه و دشمنی در آیند - چون دو برادر به طور طبیعی در منافع و مضار خود مشترکند - مؤمنان نیز مثل برادرند و نباید با هم از در خصمه و نزاع در آیند.

اهمیت اصلاح اجتماعی، در روایات

علاوه بر آیات کریمه قرآن، در روایات ارزشمندی که از اهل بیت علیهم السلام برجای مانده، به اصلاح ذات البین تأکید فراوانی شده است. ائمه اطهار علیهم السلام با بیانات مختلف، مسلمانان را موظف و تشویق به اصلاح ذات البین کرده اند. مرحوم کلینی روایتی را در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که حضرت می فرمایند:

صَدَقَةَ يُحِبُّهَا اللَّهُ اصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا (532).

«صدقه ای که خداوند آن را دوست دارد این است که اگر میان مردم مفسده و دشمنی است آن را اصلاح کنید و اگر بین مردم دوری است آنها را به هم نزدیک کنید».

روایت قابل توجه دیگری را مرحوم کلینی از قول راوی نقل می کند:

مَرَّ بِنَا الْمُفْضَلُ وَ اءَنَا وَ خَتْنِي نَتَشَاجِرُ فِي مِيرَاثٍ فَوَقَفَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَنَا تَعَالَوْا اِلَى الْمَنْزِلِ فَاَتَيْنَاهُ فَاَصْلَحَ بَيْنَنَا بَاءَ رُبْعِمَائَةِ دَرْهَمٍ فَدَفَعَهَا اِلَيْنَا مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى اِذَا اسْتَوْتَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِّنَّا مِنْ صَاحِبِهِ قَالَ اءَمَا اَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ مَالِي وَ لَكِنْ اءَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیهم السلام اءَمَرَنِي اِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ اءَصْحَابِنَا فِي شَيْءٍ اءَنْ اءُصْلِحَ بَيْنَهُمَا وَ اءَفْتَدِيهَا مِنْ مَالِهِ فَهَذَا مِنْ مَالِ اءَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام (533).

«من و دامادمان در مورد ارث با هم اختلافی داشتیم، مفضل بن عمر از کنار ما عبور می کرد، مقداری ایستاد و بعد گفت که بیاید با من به خانه برویم. ما را صلح داد و اختلافی را که بر سر مال و میراث پیش آمده بود با چهارصد درهم حل کرد و تذکر داد که این مال از من نیست، بلکه امام صادق علیه السلام به من دستور داده اند که هرگاه میان مسلمانان و شیعیان تنازعی بود، تو با این پول و فدیة آن را حل کن!».

تعبیر فدیه هم در این جا، تعبیر لطیفی است؛ یعنی تو مسلمانان و شیعیان را بخر و آزاد کن. فدیه معمولاً در مورد خرید بردگان و آزاد کردن آنها اطلاق می شود و در این جا یعنی تو با این کسی که به اسارت اختلاف و منازعه درآمده و برده مخاصمه و جنگ شده است؛ از قید این اسارت آزاد کن.

بنابراین اصلاح ذات البین، مورد تأکید شرع مقدس است و اگر بخواهیم همه آنچه را که در این باره ذکر شده است، بیان کنیم، سخن به درازا می کشد.

نکته مهمی که در فرمایش امام سجاد علیه السلام آمده این است که حضرت در بیان حقوق متخاصمین طوری زمینه سازی اخلاقی می فرمایند که اصلاً منازعه و جدالی میان مسلمانان واقع نشود؛ اگر واقع شد، هر یک از دو طرف دعوا را طوری به موازین اخلاقی دعوت و راهنمایی می کنند که ریشه این مخاصمه خشکیده شود.

40 - حق مستشیر

وَإِذَا حَقَّ الْمَشْتَشِيرُ فَإِنَّ حَضْرَكَ لَهُ وَجْهٌ رَأَى جَهْدَتَ لَهُ فِي النَّصِيحَةِ وَ
أَشْرَتْ إِلَيْهِ بِمَا تَعْلَمُ أَنَّكَ لَوْ كُنْتَ مَكَانَهُ عَمِلْتَ بِهِ ذَلِكَ لِيَكُنْ مِنْكَ فِي رَحْمَةٍ
وَكَلِيمٍ فَإِنَّ اللَّيْنَ يُؤْنِسُ الْوَحْشَةَ وَ إِنَّ الْغَلْظَ يُوحِشُ مَوْضِعَ الْإِنْسِ وَ إِنْ لَمْ
يَحْضُرْكَ لَهُ رَأَى وَ عَرَفَتْ لَهُ مَنْ تَتَّقُ بِرَأْيِهِ وَ تَرْضَى بِهِ لِنَفْسِكَ دَلَّتَهُ عَلَيْهِ وَ
أَرْشَدَتْهُ إِلَيْهِ فَكُنْتَ لَمْ تَأْتَهُ خَيْرًا وَ لَمْ تَدَّخِرْهُ نَصْحًا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«اما حق کسی که با تو مشورت می کند این است که اگر نظر روشن و
پسندیده ای داری، در نصیحت او بکوشی و او را آگاه سازی و آنچه که اگر
خود به جای او بودی چنان می کردی؛ و باید نصیحت تو همراه با نرمش باشد
که سبب می شود وحشت و هراس او به انس تبدیل شود، همان طور که
خشونت و سخت گیری، آرامش را به وحشت تبدیل می کند. اگر چیزی نمی
دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که محل اعتماد و اطمینان تو است، و برای
مشورت در امور خود به او مراجعه می کنی، و از خیراندیشی و نصیحت
کوتاهی نکنی.»

مشورت، وصف ممتاز مسلمانان نسبت به سایر ادیان است که دارای
پیامدهای مثبت و قابل توجهی می باشد.

مشورت؛ از منظر آیات و روایات

خداوند متعال در دو سوره قرآن، از اصل شورا یاد کرده است: یکی در سوره
مبارکه شوری هنگامی که مؤمنان را توصیف می کند و دیگری در سوره آل
عمران.

در سوره شورا وقتی اوصاف مؤمنین را ذکر می کند، چنین می فرماید:

«هیچ تکیه گاهی مطمئن تر و موثق تر از مشاوره نیست».

در روایات متعددی، می بینیم که سیره رسول الله ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام حتی در امور جاری و عادی زندگی مشاجره بوده است. که در حد ممکن به برخی از آنها، اشاره می کنیم:

یکی از راویان جلیل القدر و از اصحاب خاص امام هشتم، حضرت ابوالحسن الرضا علیهما السلام، معمر بن خلاد است؛ وی می گوید:

هَلَكَ مَوْلَى لَأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ سَعْدٌ فَقَالَ أَعْشِرَ عَلِيٍّ بِرَجُلٍ لَهُ فَضْلٌ وَ أَمَانَةٌ فَقُلْتُ أَيْنَا أَعْشِرُ عَلَيْكَ فَقَالَ شَبِهُهُ الْمُغْضِبُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَعَزُّمُ عَلَيَّ مَا يُرِيدُ (537).

«امام علیهما السلام خادمی داشتند که نامش سعد بود و از دنیا رفت. بعد از وفات او امام علیهما السلام فرمودند: کسی را به من معرفی کن که هم آدم شایسته ای باشد و هم امانتدار. معمر بن خلاد می گوید با تعجب پرسیدم: آیا من لیاقت مشاوره شما را ندارم؟ حضرت رضا علیهما السلام مانند انسانی که غضب کرده باشد، فرمودند: این چه سخنی است که تو می گویی؟ چرا تو تعجب می کنی؟ رسول خدا ﷺ با اصحابشان مشورت می فرمودند؛ منتها بعد از مشورت آنچه که مرضی خدا بود، تصمیم گرفته و عمل می کردند».

مرحوم برقی روایتی را از ابن ابی عمیر نقل می کند که:

اسْتَشَارَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّةً فِي أَمْرٍ فَقُلْتُ أَيْ صَلَحَكَ اللَّهُ مِثْلِي يُشِيرُ عَلَيَّ مِثْلِكَ قَالَ نَعَمْ إِذَا اسْتَشَرْتُكَ (538).

«یکی از اصحاب امام صادق علیهما السلام می گوید: امام علیهما السلام در موضوعی مرا مورد مشورت قرار دادند. به حضرت گفتم: آیا شایسته است کسی مانند من به

شما مشورت بدهم؟ حضرت فرمودند: هنگامی که از تو مشورت بخواهم؛ آری».

این کار نزد ائمه علیهم السلام متعارف بوده است؛ مورد دیگر، حسن بن الجهم یکی از روایان و از اصحاب امام هشتم علیه السلام است، می گوید:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فَذَكَرَ أَيْبَاهُ علیه السلام فَقَالَ كَانَ عَقْلُهُ لَا تُوَازَنُ بِهِ الْعُقُولُ وَرَبَّمَا شَاوَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ سُودَانِهِ فَقِيلَ لَهُ تُشَاوِرُ مِثْلَ هَذَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَبَّمَا فَتَحَ عَلَيَّ لِسَانَهُ قَالَ فَكَانُوا رَبَّمَا إِشَارُوا عَلَيْهِ بِالشَّيْءِ فَيَعْمَلُ بِهِ مِنَ الضَّيْعَةِ وَالبُسْتَانِ (539).

«نزد امام هشتم علیه السلام نشستیم بودیم و یادی از پدر بزرگوار ایشان، موسی بن جعفر علیه السلام شد. حضرت فرمودند: عقل پدر من با هیچ عقلی قابل مقایسه نبود. در عین حال چه بسا حضرت با غلامان سیاه خود هم مشورت می کردند. بعضی به حضرت می گفتند: آیا با فردی مثل او مشورت می نمایید؟ حضرت می فرمودند: اگر خدا بخواهد چه بسا راه را با زبان او می گشاید. امام هشتم علیه السلام اضافه فرمودند که همین غلام ها و خادم ها در مورد باغ و مزارعی که حضرت داشتند، به حضرت مشاوره می دادند و موسی بن جعفر علیه السلام مطابق نظر آنها عمل می کردند».

نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از جنگ ها به نظرهای مشورتی اصحاب، ترتیب اثر می دادند. از آن میان می توان به جنگ خندق و ماجرای عمل به نظر مشورتی سلمان اشاره کرد.

آثار و فواید مشاوره

امام صادق علیه السلام روایتی را از جدشان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که:
لا مَظَاهِرَةَ اءَوْثَقَ مِنَ المَشَاوَرَةِ (540).

«هیچ پشتوانه ای استوارتر و مستحکم تر از مشاوره نیست».

بنابراین روایت، فایده اولی که بر مشورت مترتب است، پشت گرمی و قوت در اقدام به کارها است. ممکن است کسی در اقدام به کاری تردید داشته باشد، ولی نظر دیگران را که به دست آورد و تشخیص داد که نظر مطلوبی است، قدرت پیدا می کند و از حالت تردید و تحیر خارج می شود.

فایده دومی که از روایات استفاده می شود و عقل هم بدان اذعان دارد، پیدا کردن راه صحیح ارشاد و هدایت است که این تعبیر در روایات ما خیلی زیاد آمده است. مکرراً حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الاستِشَارَةُ عَيْنُ الْهُدَايَةِ (541).

«مشورت کردن، انسان را راهنمایی و هدایت می کند».

فایده سومی که برای مشاوره مترتب است این که انسان، به وسیله مشاوره، از اندیشه و فکر دیگران بهره مند می شود. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا (542).

«اگر کسی با دیگران مشورت کند، در عقل و اندیشه آنها شریک شده است».

طبیعی است که شریک از سهم الشراکه بهره مند می شود. و در مشورت، عقل و فکر سهم الشراکه است.

فایده چهارمی که از روایات استفاده می شود این است که اگر کسی با دیگران مشورت کند، به اشکالات و عیوب خود اطلاع پیدا می کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ اسْتَقْبَلَ وُجُوهُ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَايَا (543).

«اگر کسی از آرا و نظرات دیگران استقبال کند، می توان محل خطا و اشتباه را کاملاً بشناسد».

فایده پنجم مشورت که از روایات استفاده می شود این است که انسان را از مخاطرات و احیانا هلاکت نجات می دهد. در روایتی دیگر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

خَاطَرَ بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ ⁽⁵⁴⁴⁾.

«کسی که خویش را بی نیاز از رای و نظر دیگران بداند، خود را در معرض مخاطره قرار داده است».

طبعاً کسی که از نظر دیگران استفاده کند، از مخاطره و هلاکت نجات پیدا می کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَا ضَلَّ مَنْ اسْتَشَارَ ⁽⁵⁴⁵⁾.

«کسی که مشاوره کند، هلاک نمی شود».

مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْأَلْبَابِ دَلَّ عَلَى الرَّشَادِ ⁽⁵⁴⁶⁾.

«اگر کسی با انسان های خردمند مشورت کند، راه را پیدا می کند».

منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرموده اند:

مُشَاوَرَةُ الْعَاقِلِ النَّاصِحِ رُشْدٌ وَ يُمْنٌ وَ تَوْفِيقٌ مِنَ اللَّهِ ⁽⁵⁴⁷⁾.

«مشورت با افراد عاقل و دلسوز، راهنمایی و مبارکی در پی دارد و برای

انسان، توفیق الهی فراهم می کند».

خداوند توفیق خود را به کسانی عنایت می کند که از اندیشه دیگران استمداد و استفاده می کنند، یعنی خداوند در استفاده از اندیشه دیگران، برکت و توفیق قرار می دهد و این تأکید و تعبیری است که امام سجاد علیه السلام در حق مشورت و مشیر ذکر فرموده اند.

حضرت فرمودند: اگر کسی از شما نظرخواهی و مشورت کرد، او را به چیزی راهنمایی کنید که خود می پسندید و بعد هم به او بگویید که اگر من جای تو بودم چنین می کردم؛ چون انسان هنگام انجام دادن کارهای مهم، وحشت و هراس دارد و برای این که کار او متوقف نماند و از هراس و وحشت رهایی یابد، به طور طبیعی، نیازمند نظر و رای دیگران است.

امام علیه السلام به مشاور راهنمایی می کنند و می فرمایند حقی که مستشیر بر تو دارد، این است که او را دلگرم کنی؛ وقتی که به او گفته می شود که اگر من جای تو بودم چنین می کردم، گذشته از این که نوعی مهربانی و عطوفت است، وحشت او را تقلیل می دهد.

امام علیه السلام می فرمایند: در اعلام نظر و مشاوره سخت گیری مکن؛ چرا که آرامش و آمادگی شخص در انجام کار از بین می رود. بهتر است وقتی انسان مورد مشاوره قرار می گیرد، این وظایف را به خوبی انجام دهد و حق آن شخص را ادا کند.

حق دیگرانی است که اگر فرد رای و نظری ندارد و کسی را می شناسد که می تواند مشاور خوبی باشد، به صراحت بگوید من نظری ندارم و او را به سوی وی راهنمایی کند. تأکید می کنیم وی را به کسی راهنمایی کند که مورد اطمینان او است و واقعا اگر خود نیز چنین مشکلی داشت، با آن شخص مشورت می کرد.

فایده ششم مشاوره این است که هم می توان دشمن را شناخت و هم میزان عداوت و دشمنی او را. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

استشیراء عداؤک تعرف من راءیهم مقدار عداوتهم و مواضع مقاصدهم⁽⁵⁴⁸⁾.

«با دشمنان مشورت کن؛ چرا که می توانی از نظرشان میزان دشمنی آنها را بسنجی و بر مقاصد، اندیشه ها و افکاری که آنها علیه تو دارند آگاهی پیدا کنی».

انسان وقتی با دشمن خود مشاوره کرد، لازم نیست به نظر او ترتیب اثر عملی بدهد؛ بلکه می تواند برای اطلاع از تصمیمات و فکر او با وی مشاوره کند.

فایده هفتمی که برای مشورت می توان بیان کرد شیوه استنباط راه حل های دقیق و تضارب آرا در امور زندگی است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اضربوا بعضَ الرّأى ببعضٍ يتولّد منه الصّوابُ⁽⁵⁴⁹⁾.

«آرای مختلف را کنار هم قرار دهید، تا از این مجموعه آنها، اندیشه صواب و صحیح را به دست آورید».

مشاوره علاوه بر این که در امور روزمره زندگی کاربرد دارد، در امور عملی نیز به انسان کمک می کند تا راه رسیدن به نظرات صحیح و پخته علمی را پیدا کند.

فایده هشتم این که با مشورت می توان نظرات خالص و آلوده نشده به خواهش های نفسانی را به دست آورد؛ چون معمولاً خواهش های نفسانی و امیال انسانی در تصمیمات اثر گذاشته، فرد را به سمت و سویی هدایت می کند که واقعا مصلحت او نیست. گاه ممکن است شدت علاقه انسان به انجام کاری، آثار و پیامدهای منفی آن را از نظر او پنهان کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَمَّا خُضُّ عَلَى الْمَشَاوِرَةِ لِأَنَّ رَأْيَ الْمُشِيرِ صِرْفٌ وَرَأْيَ الْمُسْتَشِيرِ مُشَوَّبٌ
بِالْهَوَى (550).

«انسان به مشاوره تشویق شده است؛ چون انسانی که مورد مشاوره قرار می
گیرد، نظرش خالص است؛ اما نظر مستشیر با هواهای نفسانی آمیخته شده
است.»

بنابراین، فقط کسی می تواند اظهار نظر بی شایبه کند که در این ماجرا ضرر و
منفعتی ندارد. مثلا اگر کسی می خواهد خانه ای بخرد یا پیوند ازدواجی ببندد،
ممکن است به خاطر شدت تعلقی که به آن خانه دارد یا علاقه زیادی که به این
ازدواج دارد، اشکالات و عیوب را خوب نبیند؛ اما کسی که مورد مشاوره قرار
می گیرد، نسبت به این خانه علقه ای ندارد و نکاح و ازدواج نیز، برای او منفعت
و ضرری ندارد، بنابراین، می تواند نظری عاری از امیال و هواهای نفسانی ارائه
کند.

فایده نهم این که مشاوره به منزله فکر و اندیشه قبل از عمل است و همان
طور که کار با تامل و اندیشه، موزون است، مشاوره نیز باعث توازن در عمل
می شود. حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمایند:

شَاوِرْ قَبْلَ أَعْنِ تَعَزَّمْ، وَ فَكِّرْ قَبْلَ أَعْنِ تُقَدِّمْ (551).

«قبل از تصمیم، مشورت کن و قبل از عمل، فکر و اندیشه.»

فایده دهم مشاوره این است که انسان را از پشیمانی و ملامت دیگران مصون

نگه می دارد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرمایند:

الْمَشَاوِرَةُ حِرْزٌ مِنَ النَّدَامَةِ وَءَمْنٌ مِنَ الْمَلَامَةِ. (552)

«مشاوره، حصار حفظ انسان از پشیمانی و عامل مصون ماندن او از ملامت

است.»

علاوه بر آنچه بیان شد، همان آثاری که در آموختن علم و پند گرفتن از تجارب دیگران نهفته است، بر مشاوره هم مترتب است. به نص صریح قرآن که می فرماید عالم با جاهل، قابل مقایسه نیست:

هل يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (553).

«آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، یکسانند».

کسی که از تجربه انسان های مجرب، استفاده می کند، یقیناً با کسی که بدون هیچ آگاهی و تجربه وارد کاری می شود، تفاوت دارد. همین طور انسانی که امور زندگی اش را با مشاوره انجام می دهد، با کسی که بدون مشورت به کاری اقدام می کند، قابل مقایسه نیست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ اِئْتِ رَأْيَ رَأْيِ الْعُقَلَاءِ وَ يَضُمُّ اِلَيْهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ (554).

«عاقل کسی است که نظر و رای عقلا را به فکر و اندیشه خود؛ و دانش و علوم علما را به علم و دانش خود اضافه کند».

ما مامور و موظف هستیم تا به تاریخ نیز توجه داشته باشیم. بخش عمده ای از آیات کریمه قرآن اختصاص به تاریخ گذشتگان دارد؛ چرا که قرآن می فرماید:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْاَلْبَابِ (555).

«هر آینه داستان گذشتگان برای صاحبان خرد و اندیشه، عبرت و پند است».

همچنین می فرماید:

فَاَقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (556).

«قصه ها را برای مردم باز گوی، شاید ایشان اندیشه کنند».

تاریخ، معلم انسان ها است و تجارب تاریخی، انسان را در کوران حوادث مختلف زندگی راهنمایی می کند.

العَاقِلُ مَنْ وَعَظَنَهُ التَّجَارِبُ⁽⁵⁵⁷⁾.

«عاقل کسی است که از حوادث گذشتگان پند بگیرد».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیه های خود به فرزندش امام حسن

مجتبی علیه السلام می فرماید:

اَءَى بُنَى! اِنِّى وَ اَنْ لَمْ اَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مِنْ قَبْلِى فَقَدْ نَظَرْتُ فِى اَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِى اَخْبَارِهِمْ وَ سِرِّتُ فِى اَثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّى بِمَا اَنْتَهَى اِلَى مِنْ اُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ اَوْلَاهِهِمْ اِلَى آخِرِهِمْ⁽⁵⁵⁸⁾.

«فرزندم! اگر چه عمری که خدا به ما عنایت کرده به اندازه عمر همه گذشتگان نیست، اما اگر کسی در اعمال، احوال و آثار برجای مانده از گذشتگان بیندیشد، یکی از آنها می شود. گویا از آغاز تاریخ بشر تا آن روزی که دارد زندگی می کند، همه را دیده و با آنها همراه بوده است».

در حق مستشیر ذکر کردیم که سنت و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام مشاوره بوده است. آیه ای را هم از سوره مبارکه آل عمران نقل کردیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مامور به مشورت با اصحاب می شود:

وَ شَاوِرْهُمْ فِى الْاَمْرِ⁽⁵⁵⁹⁾.

«در کارها، با آنان مشورت کن».

ممکن است در این باره سؤال ی پیش آید که با توجه به این که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متصل و مرتبط به منبع وحی الهی است و ائمه اطهار علیهم السلام کامل ترین انسان ها هستند و نقصانی در وجودشان نیست تا با رایزنی و مشورت از بین برود و طبعاً با احاطه ای که آنها به حقایق خلقت دارند، مجهولی برای آنها

متصور نیست تا بگوییم نیاز به مشاوره دارند، پس چگونه است که اولاً، مامور به مشورت شده اند؛ ثانیاً، در امور مختلف خود مشورت می کردند.

تفاسیر مختلف از امر مشورت

به نظر می رسد امر به مشورت درباره حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توجیحات مختلف و گوناگونی دارد که پاره ای از این توجیحات را صاحب تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی رحمه الله ذکر فرموده اند:

احتمال اول این که معنی و شاورهم فی الاءمر⁽⁵⁶⁰⁾ . استخبار از رای مردم است. پیغمبر مامور شده اند که از آرای آنها سؤال کنند این مشاوره هم به خود مردم برمی گردد که در حقیقت همان بها دادن به انسان ها و رای و نظر آنها است.

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مامور شده است که به اصحاب و پیروان خویش به عنوان انسان های مسلمان شخصیت داده و مسوولیت پذیری و استقلال اندیشه و فکر را در آنها باور کنند و به آنها بیاموزند که در زندگی خود باید مستقل بیندیشند و وابسته به دیگران و مقلد نباشند. حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد کودکان می فرمایند:

الْوَالِدُ سَيِّدُ سَبْعِ سِنِينَ وَ عَبْدُ سَبْعِ سِنِينَ وَ وَزِيرُ سَبْعِ سِنِينَ⁽⁵⁶¹⁾ .

طفل در هفت سال اول آقایی می کند؛ هرچه فرمان می دهد، دیگران باید بپذیرند. در هفت سال دوم، در واقع مستخدم خانه می شود؛ یعنی اهل خانه امور خود را به او محول می کنند. وقتی کودک به هفت سال سوم قدم گذاشت؛ یعنی به مرحله بلوغ رسید، پدر مامور است به او منصب و مقام وزارت بدهد؛ یعنی او را یاور و مشاور خود در زندگی قرار دهد.

مشاوره با نوجوان بدان معنا نیست که پدر در همه احوال به کمک و مشاوره او نیازمند است، بلکه باید به این وسیله به او شخصیت بدهد و مسوولیت پذیری را به وی بیاموزد، تا بر این اساس تربیت شود.

وقتی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد کودک، چنین توصیه ای دارند، نسبت به سایر انسان ها به طریق اولی چنین اندیشه ای خواهند داشت؛ نه این که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سایر ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام انسان ها و اطفال را پیرو و مقلد و فاقد قدرت بدانند که همیشه موجودات وابسته ای هستند که منتظرند بزرگ تری برای آنها تصمیم بگیرد؛ چرا که این کار در افراد احساس حقارت و خودکم بینی ایجاد می کند و یقیناً قدرت خلاقیت را که خداوند متعال در وجود آنها به ودیعه نهاده است، از رشد و پویایی بازمی دارد.

بنابراین، روش انبیا و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام در مشاوره با دیگران، همان سنت آفرینش است. خداوند متعال می تواند انسان را در خلقت مجبور قرار دهد، اما خدا به او نیروی عقل و اندیشه عطا کرد و حجج ظاهری و انبیا را قرار داد تا راه هدایت را پیش پای او بگشاید. بعد به او اختیار داد تا با فکر و اندیشه خود راه را تشخیص دهد *قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ* ⁽⁵⁶²⁾. با به کارگیری نیروهای خلاق وجودی و راهنمایی انبیا، بتوانند خیر را از شر تشخیص دهند. این نکته بسیار مهمی است. مخصوصاً که در قرآن کریم در کنار مشاوره دستور به عفو و استغفار داده شده است.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ⁽⁵⁶³⁾.

«به برکت رحمت الهی، در برابر آنان نرم و مهربان شدی. و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس با آنها مشورت کن. اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد».

مشاوره کردن با دیگران نشانه حسن خلق است و بی اعتنایی به نظر دیگران نشانه استبداد رای و استبداد رای، نشانه سوء خلق است؛ این یک احتمال است. احتمال دوم این که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام مامور به انجام مشاوره شدند تا نوعی آموزش عملی به امت باشد. آنها هم باید با زیردستان خود چنین کنند تا این کار در جامعه مسلمانان به صورت یک سنت درآید. نباید اصحاب قدرت و حاکمیت، هرچه به ذهن و فکرشان می آید انجام دهند.

احتمال سوم این که با عنایت به احاطه ای که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام به حقایق عالم دارند، مشاوره نوعی تمایز بین دوست و غیردوست است. نظر و رای مشاور نشان می دهد که او دوست است یا دشمن.

احتمال چهارم این که اساسا با مشاوره، افراد خوش فکر، از افراد علیل و ناتوان متمایز می شوند. اگر مشاور دارای نظر صائب و دقیقی باشد، دیگران هم او را به عنوان انسان خوش فکر و نیرومند در اندیشه خواهند شناخت. در صورت مشاوره زمینه ظهور و بروز چنین شناختی پیدا می شود، ولی در جوامعی که استبداد حاکم است، صاحبان اندیشه، زمینه بروز و رشد پیدا نمی کنند؛ و در صورت وجود چنین افرادی، شناسایی آنها ممکن نخواهد

احتمال پنجم این که می توانیم بگوییم دستور به مشاوره، مربوط به اموری است که از جانب خدا فرمانی درباره آنها صادر نشده است. اگر در امری وحی شده باشد و یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ براساس احاطه و سلامت فکر و اندیشه اش که

از هواهای نفسانی پاک است به چیزی عزم پیدا کرد، دیگران حق اظهارنظر ندارند (564).

«اگر پیغمبر از ناحیه خدا و یا خود نسبت به امری حکم صادر کرد، دیگر هیچ مومنی در مقابل آن حق اظهارنظر ندارد و اگر کسی نافرمانی کند، گمراه است.»

معنی عبارت آن است که مشاوره در جایی معنا پیدا می کند که غرض دستیابی به امر مجهولی باشد.

بر این اساس، گفته بعضی که در تفسیر آیه و شاورهم فی الامر (565). راه افراط پیموده اند و گفته اند که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از مشاوره باید ترتیب اثر عملی بدهد، نظر دقیقی نیست؛ چرا که در مقابل حکم خدا و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسی نباید نظر دیگری داشته باشد. اشکال دیگر این که اصلاً این تفسیر از آیه باعث می شود شخصیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از یک فرد عادی هم پایین تر فرض شود. خداوند در قرآن می فرماید:

فَاذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (566).

«وقتی تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن و کار را انجام بده.»

41 - حق مشاور

وَأَمَّا حَقُّ الْمَشِيرِ إِلَيْكَ فَلَا تُتَّهَمُهُ بِمَا يُوقِفُكَ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِهِ إِذَا أَعَارَ عَلَيْكَ
فَأَنَّمَا هِيَ الْآرَاءُ وَتَصَرُّفُ النَّاسِ فِيهَا وَاخْتِلَافُهُمْ فَكُنْ عَلَيْهِ فِي رَأْيِهِ بِالْخِيَارِ إِذَا
أَتَّهَمْتَ رَأْيَهُ فَأَمَّا تُهْمَتُهُ فَلَا تَجُورُ لَكَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مِمَّنْ يَسْتَحِقُّ الْمُشَاوَرَةَ وَ لَا
تَدَعِ شُكْرَهُ عَلَى مَا بَدَأَ لَكَ مِنْ أَعْشَاقِ رَأْيِهِ وَ حُسْنِ مَشُورَتِهِ فَإِذَا وَافَقَكَ
حَمَدْتَ اللَّهَ وَ قَبِلْتَ ذَلِكَ مِنْ أَعْخِيكَ بِالشُّكْرِ وَ الْإِعْرَاصِ بِالْمُكَافَأَةِ فِي مِثْلِهَا
فَرَعَ إِلَيْكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

«اما حق کسی که از او مشورت می خواهی (مشاور) این است که اگر
برخلاف میل و نظر داد، او را متهم نکنی؛ زیرا مردم در آرا و نظرهایشان یکسان
نیستند. ولی اگر به رای او بدبینی؛ مختاری که گفته او را عمل نکنی. اما متهم
نمودن او به این که صلاحیت مشاوره نداشته است، صحیح نیست. تو وظیفه
داری در قبال مشورت، وی را سپاس گویی و اگر نظرش مطابق میل تو بود
خدای را شکر نموده، از او بپذیری و همواره منتظر باشی تا او را به هنگام نیاز
پاداش دهی»

این سخنان امام سجاد علیه السلام کتیبه بزرگ تربیتی است و شایسته اندیشه هایی
است که به دور از غوغای سیاست و فریب دنیا به همه ظرافت های خلقت
انسان و لغزش گاه های او احاطه دارند.

حضرت در این حق می فرمایند: اگر انسان کسی را برای مشاوره صالح
دانست و با او مشورت کرد، اما برخلاف میل او نظر داد، نباید در فکر و ذهن
خود، او را از اعتبار ساقط کند، که خطا کرده است.

پرهیز از سوءظن در مشاوره

اساس سوءظن و دیگران را در معرض اتهام قرار دادن، از گناهان غیرقابل بخشش و از لغزش های بسیار زشت اخلاقی است. در سوره مبارکه حجرات که مسائل دقیق اخلاقی در آن مطرح شده است، می فرمایند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثْمٌ ⁽⁵⁶⁷⁾.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان ها گناه است.»

این آیه با انسان ها به ویژه مؤمنان تنبیه می دهد، که شرط ایمان آن است که از گمان بد بپرهیزید.

تعریف ظن و گمان

در لغت به چیزی ظن می گویند که بر طرف دیگر رجحان و برتری داشته باشد ⁽⁵⁶⁸⁾. در اصطلاح، یعنی انسان با حدس و گمان، مسائلی را به فرد دیگر ری منتسب بداند. همچنین ظن در آیات قرآن کریم نیز مورد نهی قرار گرفته است.

البته گمان و ظن دو نوع است: یکی، حسن ظن است، دیگری سوءظن. آنچه مورد نهی واقع شده، سوءظن و بدگمانی نسبت به دیگران است. بدبینی به همه چیز و همه کس یک بیماری روانی است که در آیه شریفه که ذکر شد، انسان را از ابتلا به آن برحذر می دارد. در روایتی که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است، حضرت می فرمایند:

مَنْ أَسَاءَ بِأَخِيهِ الظَّنَّ فَقَدْ أَسَاءَ بَرِّهٍ ⁽⁵⁶⁹⁾.

«کسی که به برادر مومنش سوءظن داشته باشد، به خدایش بدگمان شده است.»

حرمت و جایگاه مومن آنقدر مهم است که سوءظن به او سوءظن به خدا است و واضح است که ضرر و خسران بدگمانی به خدا، بسیار زیاد است.

چون درباره این بیماری روحی در مباحث قبل به قدر کافی تامل نکردیم سعی می‌کنیم در این حق، کمی بیشتر به تحقیق بپردازیم. امام صادق علیه السلام از جدشان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت فرمودند:

ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَىٰ أَحْسَنِ حَتَّىٰ يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَ لَا تَظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَ أَعْنَتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا (570).

«هرچه در برادر مسلمانان دیدی آن را به خوبی و نیکی تعبیر کن تا جایی که این گمان غلبه کند و به یقین تبدیل شود و نیاز به توجیه و تاویل نداشته باشد. حتی اگر در کلام، کلمه زشتی از دهان او خارج شد، مادامی که قابل توجیه و تاویل به خیر و خوبی است، بدان گمان بد مبر.»

در فقه قاعده ای داریم به نام «اصالة الصحة» یا حمل بر صحت؛ یعنی تا آنجا که امکان دارد، هیچ چیزی را نباید حمل بر بدی و سوء کرد. سوءظن و بدگمانی بیماری است؛ مانند سایر بیماری های روحی که قبل از آن که دیگران را آزاد بدهد، بیمار را می‌آزارد. کسی که به این بیماری دچار است، خود بیشتر از دیگران در رنج و عذاب است. طبیعتا این افراد می‌توانند جامعه را هم آلوده کنند.

جالب این است اگر در آیه کریمه سوره حجرات دقت کنیم، می‌بینیم منشا همه بیماری هایی که در این آیه ذکر شده، سوءظن است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا (571).

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است. هرگز در کار دیگران تجسس نکنید و هیچ یک از شما از دیگری غیبت نکنند».

در این آیه، اول از سوءظن و گمان زدن نهی شده؛ سپس از تجسس و جاسوسی، و در آخر از غیبت. به نظر می‌رسد این دو بیماری اخیر؛ یعنی تجسس در کار دیگران و یا بیماری بدگویی از دیگران، معلول همان سوءظن است. دلیل آن می‌تواند تقدیم اجتناب از ظن بر آن دو بیماری در جمله ان بعض الظن اثم⁽⁵⁷²⁾ باشد.

انسان‌هایی که به بیماری سوءظن مبتلا هستند، گرفتار بیماری تجسس نیز می‌شوند؛ چرا که اگر انسان به دیگران سوءظن نداشته باشد، دلیلی ندارد که در کار آنها دخالت و جاسوسی یا پشت سر آنها بدگویی کند در روایات تصریح شده است که:

مَنْ كَثُرَتْ رَيْبُهُ كَثُرَتْ غَيْبَتُهُ⁽⁵⁷³⁾.

«هر که تردید او زیاد شد، غیبت کردنش زیاد می‌شود».

کسی که گمان و تردید او زیاد باشد آدم بدگمانی می‌شود، چنین انسانی می‌خواهد با غیبت این بیماری را علاج کند و این حالت روحی را التیام بخشد.

سوءظن و پیامدهای آن

بسیاری از این بیماریهای اخلاقی که مولود سوءظن است، با مردانگی و جوانمردی سازگار نیست.

مُجَانِبَةُ الرَّيْبِ مِنْ أَحْسَنِ الْفُتُوَّةِ⁽⁵⁷⁴⁾.

«پرهیز از بدگمانی، از بهترین مصادیق مردانگی است».

سخن گفتن در غیاب انسانی که حضور ندارد، مثل این است که انسان قدرتمندی، طفل صغیر و ناتوانی را مورد ضرب و جرح قرار دهد. چطور می توانیم این کار را خلاف فتوت و مردانگی ندانیم؟ غیبت نیز چنین حالتی دارد. مثال مذکور چون امری ملموس و مصداق عینی است، آن را نوعی ظلم و ناجوانمردی می دانیم؛ اما غیبت چون ملموس و عینی نیست، زشتی آن را در نمی یابیم. بدتر از آن تهمت زدن است، که این بیماری نیز مولود سوءظن است. به راستی چه ناجوانمردی و ظلمی بالاتر و بدتر از تهمت زدن؟ در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که می فرمایند:

الرَّيْبَةُ تَوْجِبُ الظَّنَّ (575).

«بدگمانی موجب تهمت زدن به افراد می شود».

1 - بدبینی و سوءنیت

یکی دیگر از بیماری هایی که علت آن سوءظن است، بدبینی و سوءنیت درباره دیگران است؛ یعنی کسی نسبت به دیگران اندیشه و نیت بد داشته باشد. این رذیله اخلاقی معارض با تعالیم ناب اسلام است؛ زیرا دین همواره سفارش می کند که نسبت به دیگران حتی اندیشه و نیت بد نیز نداشته باشید.

انَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يُحِبُّ اَنْ تَكُونَ نِيَّةُ الْاِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً (576).

«خدای سبحان دوست دارد که نیت افراد نسبت به دیگران زیبا باشد».

انسان باید برای دیگران همیشه خیر و خوبی بخواهد و در فکر، اندیشه و درونش برای دیگران آرامش، آسایش و خوشی آرزو کند. از این رو همواره به مومن سفارش شده است که در حق دیگر مؤمنان دعا کند.

کسانی که به بیماری سوءظن مبتلا می شوند، در دل خود برای دیگران نیت

سوء می پرورند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ حَسُنَتْ ظُنُّهُ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ (577).

«کسی که گمانش را در مورد افراد، نیکو کند نیتش هم در مورد دیگران خیر خواهد بود».

وقتی انسان نسبت به کسی سوءظن نداشته باشد و دیگران را خوب ببیند؛ طبیعتاً برای او دعا و آرزوی خیر می کند، اما اگر به آنها بدگمان باشد، از آنها متنفر می شود. وقتی بذر نفرت و عداوت در دلش کاشته شد، طبعاً برای آنها آرزوهای نامطلوب خواهد کرد.

2 - اضطراب روانی

بیماری دیگری که منشأ آن سوءظن و واقعا آزاردهند است، اضطراب روحی و عدم آرامش است.

امروز در جوامع اسلامی و حتی کشور ما، یکی از مشکلات حاد اجتماعی، بیماری روحی است که از آن به استرس و فشارهای روانی تعبیر می کنند. گاهی این فشارهای روحی و اضطراب ها فراگیر شده و علاوه بر محیط خارج از خانه به محیط خانه نیز سرایت می کند. مرد که به خانه می آید، چنان از اضطراب و عدم اعتدال رنج می برد که همه اهل خانه را آزار می دهد.

بسیاری از افراد اجتماع، گرفتار این ناراحتی های روانی هستند و بیماری هایی مانند پریشانی و اضطراب دارند که موجب و موجب بسیاری از بیماری ها و عوارض دیگر است.

بیماری های روانی می توان دمعلول بسیاری از علل، مثل مسائل اقتصادی، مشکلات زندگی و یا معضلات فرهنگی باشد. ولی یکی از عوامل مهم آن سوءظن و بدگمانی است که باعث اضطراب و پریشانی است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ آءِ حَدٍّ (578).

«کسی که گمانش را اصلاح نکند، از هر کسی وحشت خواهد داشت».

حضرت در جای دیگری می فرمایند:

حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ القلبِ وَ سَلامَةُ الدِّينِ (579).

«حسن ظن، موجب راحتی فکر و سلامت دین است».

این که انسان بدگمان نباشد، موجب آرامش دل می شود؛ در نتیجه روح او، آرامش پیدا می کند و طبعا اضطرابی بر روح و روان او حاکم نخواهد شد.

روح پاکیزه و حساس انسان، درست مثل آینه روشنی است که با غباری اندک تیره می شود. این روح، بسیار حساس است و اگر بیماری سوءظن متوجه آن شود، به یقین اضطراب نیز بر او حاکم می شود و اعتدال، آرامش و طمانینه او را بر هم می زند. امام علی^{علیه السلام} در بیان روح افزای خویش حسن ظن را باعث سلامت دین می دانند؛ یعنی سلامت دین در گرو حسن ظن است.

دل آینه صورت غیب است و لیکن شرط است که بر آینه زنگار نباشد

3 - ترس و ناتوانی

یکی دیگر از بیماریهایی که از سوءظن نشات می گیرد، ترس، جبن و احساس ناتوانی در امور است.

ترس و جبن، انسان را از پرداختن به امور مهم فردی و اجتماعی بازمی دارد. ترس کودک از تاریکی، حاصل القای سوئی است که از تاریکی در ذهن او ایجاد شده است. به تاریکی سوءظن پیدا کرده و می ترسد.

جوان جرات و جسارت درس خواندن دارد، چون به توان خود سوءظن پیدا کرده است که آیا قادر به درس خواندن هست یا نه.

امروزه وقتی بسیاری از جوان ها را به تشکیل توصیه می کنند، معمولاً ترس از ناتوانی در اداره زندگی را دلیل خود در عدم تشکیل خانواده می دانند این ترس ناشی از سوءظن است. سوءظن به آینده، به توانایی ها و به قدرت های بالقوه ای که در وجود او قرار دارد و سوءظن به اندیشه و فکر خود.

سوءظن باعث می شود انسان، جیون، ترسو و غیرمطمئن به خود تربیت شود. گاهی مطلبی به ذن محصل یا دانشجویی خطور می کند و چون به دریافت و برداشت خود اطمینان ندارد، از اظهار آن می ترسد. این هراس از اظهارنظر در مجامع علمی، برخاسته از سوءظن به دریافت و اندیشه خود است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لا اءَجَبْنَ مِنْ مُرِيبٍ (580).

«هیچ کس از انسان بدگمان، ترسو تر نیست.»

انسان بدگمان، ترسو است. بنابراین ی درمان این بیماری ها بسته به درمان ریشه اصلی آن یعنی سوءظن و بدگمانی است.

اگر بخواهیم فرزندی شجاع و بی باک تربیت کنیم که دارای سلامت روحی و خیرخواه دیگران باشد؛ و دچار اضطراب و بی قراری روانی نباشد، باید سعی کنیم گرفتار بیماری سوءظن نشود.

4 - حرص و آز

یکی دیگر از بیماری هایی که سوءظن به وجود می آورد، حرص و آز است که سخت ترین بیماری روحی است. این بیماری از انسان سالم، موجودی سیری ناپذیر می سازد که هیچ گنجینه ای او را اشباع نمی کند. اصلاح چنین انسانی یا با موازین اخلاقی و از همه مهمتر، قناعت است و یا مرگ.

گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک را

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الحریصُ تَعِبٌ ⁽⁵⁸¹⁾.

«حریص، همشه دچار بیماری است».

اگر انسان به درمان برخی بیماری ها از جمله حرص اهتمام نکند، زمانی از این بیماری رهایی می یابد ه از این دنیا رخت بر بسته است. برخلاف بعضی از بیماری های روحی که در دیگران اثر دارد، این بیماری اول خود انسان را می آزارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الحریصُ عبدُ المَطامِعِ ⁽⁵⁸²⁾.

«حریص، بنده طمع های خود است».

حضرت در جای دیگری می فرمایند:

الحریصُ اءسیرُ مَهانَةٍ لا یُفکُّ اءسرُهُ ⁽⁵⁸³⁾.

«حریص، بنده خواری است که اسارتش پایان ناپذیر است».

و در جای دیگر می فرمایند:

الطَّمعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ ⁽⁵⁸⁴⁾.

«حرص و طمع، بردگی همیشگی است».

شاید انسان در زندگی، افرادی را دیده باشد که حرص و ولع زیادی برای جمع آوری مال دارند؛ با این که ثروتمندند و اندوخته آنها تا پایان عمرشان کفایت می کند، گویی انسان فقیری است که باید برای نان شبش تلاش کند. این فقر پایان ناپذیر است؛ چون، فقر مادی نیست، فقر روحی است که با جمع آوری مال، اقناع نمی شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الحریصُ فقیرٌ ولو ملکَ الدنیا بحذافیرِها ⁽⁵⁸⁵⁾.

«حریص، اگر مالک همه دنیا هم باشد، احساس فقر می کند».

این بیماری که مولود همان سوءظن و بدگمانی است، برای انسان شقاوت و ذلت و در اجتماع برای او خواری فراهم می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

المَذَلَّةُ وَالْمَهَانَةُ وَالشَّقَاءُ فِي الطَّمَعِ وَالْحَرِصِ ⁽⁵⁸⁶⁾.

«انسان در اثر طمع و حرص ذلیل می شود. در اجتماع خوار می شود و شقاوت و بدبختی پیدا می کند».

اما چرا انسان ها به این درد مبتلا می شوند؟ با توجه به روایات می توان گفت در آنها روح حسن ظن به ذات ذوالجلال الهی وجود ندارد.

خداوند متعال وعده کرده است که آنچه را آفریده، روزی می دهد و جای تردید نیست که همه، روزی و رزق مقدر دارند.

در مباحث گذشته و در مسائل مال و ثروت، به این نکات دقیقاً توجه کردیم که انسان نباید در خانه بنشیند و در را بر روی خود ببندد و به انتظار روزی بماند. اگر انسان تلاش و فعالیت نکند، امکان ندارد خداوند برای او روزی برساند. کسانی که حریص و سیری ناپذیرند، روح حرص آنها را آرام نمی گذارد. طوری که به هیچ مسئله ای از مسائل زندگی توجه نمی کنند. این نیست جز سوءظن به ذات ذوالجلال الهی؛ چون خداوند متعال می فرماید:

نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَايَاهُمْ ⁽⁵⁸⁷⁾.

«ما شما و آنها را روزی می دهیم».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

انَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ مَّضْمُونٌ لَكُمْ، قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ و سَيَقِي لَكُمْ ⁽⁵⁸⁸⁾.

«همانا روزی تقسیم شده برای شما تضمین شده است. عادل آن را برای شما تقسیم کرده و به زودی به آن وفا می نماید».

5 - بخل

یکی دیگر از بیماری های ناشی از سوءظن، بخل است که دارنده آن بیش از دیگران آزار می بیند. درست مانند حرص؛ چون انسان بخیل در عین نیازمندی از خود هم دریغ می کند.

بخل؛ ترک ایثار در هنگام حاجت و نیاز است و موجب اثبات عادات حیوانی بر صفات انسانی می شود.

در معارف ما، برای بخل، تعبیرات عجیبی دیده می شود که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

البخلُ فقرٌ (589).

«انسان بخیل، فقیر است».

نفس بخل فقر است؛ یعنی کسی که دارای صفات بخل است؛ دارد و نمی خورد، نمی پوشد و وسیله رفاهی برای خود و خانواده اش فراهم نمی کند. این فقر است، وقتی چنین شد، همه او را مذمت می کنند:

البخلُ یُکسبُ الذمَّ (590).

«خصیصه بخل، موجب مذمت و نکوهش دیگران می شود».

یا در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

البخلُ یوجبُ البغضاءَ (591).

«خصیصه بخل، موجب عداوت و دشمنی می شود».

وقتی حقوقی را انسان به ذمه دارد ادا نمی کند، دشمنی و عداوت به وجود می آورد. انسان بخیل حتی وقتی در بازار خرید می کند، حاضر نیست حق صاحب مال را پردازد؛ همین موجب عداوت و دشمنی در اجتماع می شود. در میان خانواده خود نیز غریب و ذلیل می شود. حضرت می فرمایند:

لیس لبخیل حبیب (592).

«بخیل نمی تواند دوست و رفیق داشته باشد».

وقتی انسان دوستی نداشته باشد، طبعاً همه جا احساس غربت می کند.

حضرت در تعبیر دیگری می فرمایند:

البخیل ذلیل بین اءِ عَزَّتِه (593).

«بخیل در بین عزیزان خود هم ذلیل است».

زن، فرزند و بستگان نزدیک او، وقتی روح بخل و امساک را در او می بینند، از او نفرت پیدا می کنند، او را تحقیر می کنند و او دیگر نمی تواند منزلت و جایگاهی در خانواده داشته باشد. بدبختی او تا آن جا است که:

البخیل یبخلُ علی نفسه بالیسیرِ من دُنْیاه و یمسحُ لوراثه بکلِّها (594).

«بخیل از مصرف چیز بی ارزش دنیا برای خود، دریغ می کند و همه را به وارثانش می بخشد».

گاهی افراد ثروتمند بیمار می شوند، ولی به پزشک مراجعه نمی کنند؛ حاضرند بیماری را تحمل کنند، اما برای این که پول خرج نکنند، درصدد معالجه خود بر نمی آیند. و توجه ندارند که با سماحت و بخشندگی کامل، آنچه را که دارند، به ورثشان می بخشند. در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

البخیلُ خازن لورثته (595).

«بخیل در واقع انباردار وارثه اش است».

سرانجام عمر او به پایان می رسد و آنچه که جمع آوری کرده و در عین نیاز مصرف نکرده، به دست وراث او می رسد. چرا انسان به این مرحله می رسد؟ باید گفت به خاطر سوءظن به خدا است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الجبنُ والحرصُ والبخلُ غرائزُ سوءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ⁽⁵⁹⁶⁾.
«ترس، حرص و بخل بیماری ها و غرائز سوئی هستند که جامع آنها سوء ظن
به ذات ذوالجلال الهی است».

وقتی انسان نسبت به خدا سوء ظن داشته باشد، در جمع آوری مال افراط می
کند؛ در خرج کردن مال امساک می کند؛ از ترس این که مبادا فقیر شود یا بدون
روزی بماند، در مورد ذات اقدس پروردگار اندیشه های سوء به او راه می یابد
و او را به رذایل اخلاقی مبتلا می کند.

از سوء ظن به ذات ذوالجلال الهی و همچنین به دیگران نهی شده است، در
قرآن می خوانیم:

انَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ⁽⁵⁹⁷⁾.

«همانا بسیاری از گمان ها گناه است».

هنگامی که انسان سوء ظن پیدا کرد، روح او ناتوان و فرسوده می شود؛
درست مثل جسم. وقتی بیماری به جسم انسان راه پیدا می کند، جسم ضعیف
شده، پذیرای بیماری های دیگر نیز می شود. سوء ظن زمینه ساز بیماری های
روحی دیگر نیز هست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الامورَ، وَ يَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ⁽⁵⁹⁸⁾.

«اگر سوء ظن و بدگمانی بر کسی غلبه کند، هرگز صمیمیت و صلحی بین او
و دوستانش نخواهد بود».

وقتی صلحی بین انسان و دوستانش باقی نماند، رفیقی هم برایش باقی نمی
ماند. در تعبیر دیگری، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ⁽⁵⁹⁹⁾.

«کسی که نسبت به مردم خوش گمان باشد، می تواند دوستی آنها را به دست آورد».

طبیعتا اگر کسی به مردم سوءظن داشته باشد، نه تنها نمی تواند محبت آنها را به دست آورد، بلکه دشمنی آنها را تحصیل خواهد کرد.

از برخی فرمایش های اهل بیت علیهم السلام به خصوص از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده می شود که حسن ظن، علاوه بر تامین سلامت دنیوی، آرامش روانی و نجات از بیماری های روحی، سلامت اخروی نیز برای انسان فراهم می کند.

مَنْ أَحْسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ فَازَ بِالْجَنَّةِ (600).

«کسی که دارای حسن ظن به خداوند باشد، به فوز بهشت نایل می شود». انسان در سایه سلامت نفس به مقام فوز بهشت می رسد. به خصوص اگر این حسن ظن نسبت به خداوند متعال باشد. در مقابل، اگر کسی دچار سوءظن شود، عبادات، اعمال و امور عبادی و معنوی خود را از بین برده است.

إِيَّاكَ أَعْنُ تُسَىءَ الظَّنُّ سَوْءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْعِبَادَةَ وَ يُعْظِمُ الْوِزْرَ (601).

«بر شما باد که از سوءظن پروا کنید. سوءظن عبادات شما را فاسد می کند و گناهان بزرگ را بزرگ تر می کند».

در کلامی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

لَا يُلْفَى الْمُرِيبُ صَاحِبًا (602).

«انسان گرفتار سوءظن را در حال سلامتی نمی یابی».

یا در کلام دیگری از آن حضرت نقل شده است که فرمودند:

الْمُرِيبُ أَعْدَا عَلِيلٍ (603).

«انسانی که دچار بیماری سوءظن است، همیشه علیل و بیمار است».

منظور از این بیماری، بیماری جسمانی است؛ ولی سوءظن یک بیماری روحی است که در روایات زیادی به آن تصریح شده است. روشن است که وقتی روح کسی افسرده و بیمار شود، بالطبع جسم او هم علیل و ناتوان می شود. در تعبیر جامع دیگری از حضرت نقل شده است که می فرمایند:

إِيَّاكَ وَالتَّغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ فَانَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ (604).

«از غیرت مندی نابجا پرهیزید که غیرت نابجا و سوءظن، انسان سالم را بیمار و دل های آرام را مضطرب می کند.»

معارف ما برای این که انسان ها را از مبتلا شدن به بیماری های اخلاقی نجات دهند و پیشگیری کنند، قبل از این که عوارض مختلف این بیماری ها را متذکر شوند، بیماری هایی را که متوجه روح انسان می شود و خسارت های اجتماعی آن را متعرض می شوند. در نهایت برای کسانی که مسائل معنوی و پاداش های اخروی برای آنها اهمیت دارد، آثار معنوی و ثواب اخروی آن را برمی شمارند. حضرت می فرمایند:

حَسَنَ الظَّنِّ رَاحَةَ القلبِ وَ سَلامَةَ الدِّينِ (605).

«حسن ظن، راحتی قلب و سلامتی دین را تضمین می کند.»

بالطبع سوءظن، سلامت دین انسان را تهدید می کند. به تعبیری دین داری با اندیشه سوء درباره دیگران، قابل جمع نیست. نمی شود انسانی مدعی تدین باشد و خود را ملتزم به دین اسلام و آیین الهی پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بداند، اما در دل و فکر، به دیگران سوءظن داشته باشد. حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می فرمایند:

نَظَامُ الدِّينِ خَصلَتانِ: انصافُكَ مِنْ نَفسِكَ، وَ مُواساةُ اخوانِكَ (606).

«نظام دین بر دو پایه استوار است: رعایت انصاف نسبت به خود و خیرخواهی نسبت به دیگران».

کسی که نسبت به برادرش مواسات نداشته باشد و برای او خیرخواهی نکند، چگونه می تواند انسان متدینی باشد؟ پس نگرش سوء به هر چیز و هر کس، انسان را به اعمالی وادار می کند که از منظر شرع، منهی و ممنوع است. انسان را مجبور به غیبت، جاسوسی و تجسس در امور مردم می کند و به تهمت زدن وامی دارد. به حرص و بخل و... دچار می کند و بسیاری از این خلیقات و اعمال و رفتار انسان باعث تجاوز به حقوق عمومی و خروج از موازین شرع و دین است.

لا ایمانَ معَ سوءِ ظنٍّ⁽⁶⁰⁷⁾.

«اگر کسی به سوء ظن مبتلا باشد فاقد ایمان است».

آفةُ الدینِ سوءُ الظَّنِّ⁽⁶⁰⁸⁾.

«آفت دین، سوء ظن است».

آفت به مرضی گویند که انسان، حیوان و یا گیاه را به تدریج از پا درآورد. اگر انسان دچار آفت سوء ظن شود، به تدریج بنیان دین او منهدم می شود.

سوء الظنِّ بالمحسنِ شرُّ الاثمِ و اءقبیحُ الظُّلمِ⁽⁶⁰⁹⁾.

«سوء ظن به انسان نیکوکار، از بدترین گناهان و زشت ترین ظلم ها است».

سوء الظنِّ بَمَنْ لا یخونُ مِنَ اللُّؤْمِ⁽⁶¹⁰⁾.

«بدگمانی درباره کسی که خیانت نمی کند، از گناهان بزرگ است».

مبتلا به سوء ظن، گنهکار و لئیم است و روح ظلم در او حلول می یابد. این روح لئیم و گنهکار چگونه می تواند انتظار بهشت و نعمت های الهی را داشته باشد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

والله لا يُعَذِّبُ اللهُ سَبْحَانَهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ الْإِيمَانِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَ سُوءِ خَلْقِهِ ⁽⁶¹¹⁾.

«به خدا قسم، خداوند مومن را بعد از ایمان عذاب نمی کند؛ مگر به خاطر

سوء ظن و سوء خلق».

بدگمانی نسبت به دیگران، عامل عذاب الهی می شود. از سوی دیگر، سوء ظن به معنای عام آن، یعنی بدگمانی به همه حقایق عالم. چه بسا این بدگمانی موجب ویرانی و انهدام ارکان یقین و اعتماد انسان به اصول اعتقادی می شود و با قوت گرفتن آن، ظن جای خود را به شک و تردید در اعتقادات می دهد و انسان را از منزل یقین به جایگاه شک سقوط داده، به وادی بی دینی می کشاند. یقینا انسانی که مبانی اعتقادی استواری نداشته باشد و اصول هیچ مکتبی را نپذیرد و به آن معتقد نشود، التزام به احکام اخلاقی و عملی هم نخواهد داشت.

در معارف ما، انسان از گرفتار شدن در تزلزل و تردید عقیده نهی شده است. تردید در باورها نه تنها عذاب اخروی دارد، خیر دنیا و سعادت دنیوی را هم از انسان سلب می کند. در روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

والله ما اَعْطَى مومنَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ رَجَائِهِ لَهُ ⁽⁶¹²⁾.

«به خدا قسم هیچ مومنی از خیر دنیا و آخرت بهره مند نمی شود، مگر این

که به خدای خود حسن ظن داشته و امیدوار باشد».

امیدواری، سرمایه بسیار ارزشمندی است که سوء ظن می تواند آن را از بین ببرد؛ مخصوصا امید به خدا و رحمت او. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حسن ظن را چنین تعریف می فرمایند:

حُسْنُ الظَّنِّ اِنَّ تَخْلِصَ الْعَمَلِ وَ تَرْجُو مِنَ اللَّهِ اِنَّ يَعْفو عَنِ الزَّلَلِ (613).

«حسن ظن آن است که عمل خود را برای خدا خالص کنی و امیدوار باشی که با این عمل خالص، خدا از لغزش ها و گناهان تو درگذرد».

وقتی انسان حسن ظن ندارد، طبعاً عمل خالص هم نداشته؛ در نتیجه، امیدواری به عفو و بخشش الهی را از دست می دهد و در این مرحله است که دست به هر گناهی می آید.

در این مباحث، از نقل داستانهای تاریخی پروا کرده ایم، اما گاهی بعضی از این داستانها، برای تبیین مطلب مفیدند. شخصی درباره حمیدبن قحطبه که یکی از ظالمان تاریخ و مامور برجسته نظامی حکومت هارون است، نقل می کند که هنگام ظهر یکی از روزهای ماه مبارک رمضان به ملاقات او رفتم و او را در حالی دیدم که بر سفره طعام نشسته است. از او سؤال کردم: آیا بیماری؟ گفت: کار من از بیماری، روزه مداری و افطار گذشته است؛ آنقدر گناه کرده ام که دیگر امیدی به بخشش و غفران الهی ندارم (614).

گاه انسان به این جا می رسد که به رحمت و غفران الهی نیز بدگمان می شود و به غلط یقین می کند که دیگر خدا او را نمی بخشد. این نمونه ای از بیماری سوءظن است که در نهایت به جایی می رسد که به هر گناهی آلوده می شود، نافرمانی حق می کند؛ واجبات را ترک می کند و محرمات را انجام می دهد. قرآن درباره این عده می گوید:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اَسَاؤُوا السُّوَاءِ اِنَّ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ (615).

«سرانجام کسانی که مرتکب اعمال بد شدند، به جایی رسیدند که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند».

عوامل پیدایش سوء ظن

باید دید منشا پیدایش این بیماری چیست؟ به چه صورت و چرا دامنگیر آدمی می شود؟ ابتدا باید بگوییم مشکل بتوان علت قطعی و روشنی برای این گونه بیماریها پیدا و بیان کرد. حتی بعضی از علمای علم اخلاق گفته اند که پیدایش سوء ظن اختیاری نیست و از قدرت انسان خارج است. ولی آن طور که از معارف ما و سخنان اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود، خلاف این است. سوء ظن مانند ویروس مسری است که از جای دیگر به انسان سرایت می کند. بهترین راه درمان بیماریهای مسری و واگیردار، پیشگیری است. اولاً انسان باید در محیط آلوده به این بیماری قرار نگیرد. ثانیاً آن طور که امروزه متداول است، خود را در مقابل ابتلا به این بیماری مصونیت ببخشد و به اصطلاح واکسینه کند. بسیاری از بیماریهای واگیردار به صورت اجتناب ناپذیری در جامعه وجود دارند. برای این که افراد به این بیماری های جسمی مبتلا نشوند، دستوراتی برای ایجاد مصونیت وجود دارد که باید از دوران کودکی رعایت شوند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی به ریشه بیماری سوء ظن و چگونگی انعقاد این ویروس در وجود انسان ها اشاره کرده و می فرمایند:

مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تَوْرَثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ ⁽⁶¹⁶⁾.

«همنشینی با انسان های شرور باعث می شود دچار بدگمانی به خوبان

شود».

طبیعی است وقتی نیکان و خوبان عالم در چشم انسان بد جلوه کنند، دیگر نزد او صفات خوب هم جلوه و جایگاه نخواهد داشت و تدریجاً بدبینی او به انسان های خوب و سایر مخلوقات هم سرایت می کند. این بیمار دیگر در دنیا هیچ چیز را زیبا و خوب نمی بیند. هرچه می بیند زشت و بدمنظر است؛ زیرا

طینت و سرشت او منقلب شده است و به حکم اثرپذیری از اشرار، خود او نیز در زمره آنان قرار گرفته است. چنین آدمی مصداق این مثال شده است که: «کافر همه را به کیش خود پندارد».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الشَّرِيرُ لَا يَطْنُ بَاءَ حَدِّ خَيْرٍ لِأَنَّهُ لَا يَرَاهُ إِلَّا بَطِيعَ نَفْسِهِ ⁽⁶¹⁷⁾.

«انسان شریر به هیچ کس گمان خوب نخواهد داشت؛ چون همه را با طبع خود قیاس می کند».

اگر معاشرت و روابط انسان برای وی محیطی آلوده فراهم کرد؛ طوری که هر چه می بیند زشتی و ناروایی و هرچه می شنود بدگویی و هرچه استشمام می کند عفونت و بدبویی باشد، در صورتی که از آن محیط هم خارج شود باور نخواهد کرد مناظری را که می بیند زیبا است، اصواتی را که می شنود دلنشین است؛ عطرهايي را که می بوید، جان افزا و روح نواز است؛ چرا که محیط آلوده تاثیرات ژرفی در باطنش گذاشته است. امام علیه السلام می فرمایند: بهترین راه آلوده نشدن به سوءظن، پروا و پرهیز از همنشینی با اشرار است.

بعضی از روایات علت ابتلا به بیماری سوءظن را سوءتدبیر فرد دانسته و سؤال اصلی را این می دانند که چرا فرد به محیط آلوده رفت؟ چرا با کسانی نشست و برخاست که به این بیماری دچار بودند؟

این که گفته می شود پیدایش سوءظن اختیاری نیست، غلط است. پیدایش این بیماری، مقدماتی دارد که فراهم کردن مقدمات آن، اختیاری است. بر این اساس، بهترین روش درمان، پیشگیری است. اگر کسی به هر دلیلی به این بیماری آلوده شد، راه درمان آن، بی اعتنایی به گمانهای سوء و زشت است.

تفاوتی که بیماری های روحی با جسمی دارند این است که بی اعتنایی و تربیت اثر ندادن به بیماری های روحی، موجب ضعف و کاستی آنها می شود و تدریجا زائل می شوند و اگر به آنها ترتیب اثر داده شود و طبق آنها عمل شود، کم کم قوت پیدا می کنند و ریشه دار می شوند؛ تا جایی که بیماری ضعیف و قابل علاج، به یک بیماری مزمن تبدیل می شود که گاه به جنون و دیوانگی هم کشیده می شود.

در تکمیل این بحث، تذکر این نکته ضروری است همان طور که از نظر اخلاقی، انسانی و شرعی که همه انسان ها مامورند از بدگمانی و سوءظن پرهیز کنند، موظفند باعث تقویت بدگمانی در دیگران نیز نشوند. یعنی انسان نباید در زندگی طوری عمل کند که خود را در معرض گمان های بد و سوءظن قرار دهد. قرار گرفتن در موضع ظن دو اثر دارد: یکی این که موجب احیا یا تقویت این بیماری در اجتماع می شود؛ دیگر این که عرض و آبروی فرد را در معرض خطر قرار می دهد.

این تعبیر در معارف ما زیاد آمده که انسان باید خودش را از موضع تهمت دور نگه دارد. رسول اکرم صلى الله عليه وآله می فرمایند:

اتَّقِ مواضِعَ التُّهْمِ (618).

«از جایگاه هایی که مورد تهمت است پروا کن.»

حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام می فرمایند:

مَنْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ اءَسَاءَ الظَّنَّ بِهِ (619).

«کسی که خود را در معرض تهمت قرار می دهد، افرادی را که به او بدگمان

می شوند ملامت نکند، خود را سرزنش کند.»

از رسول اکرم صلى الله عليه وآله روایت شده است که فرمودند:

أَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ (620).

«سزاوارترین شخص برای تهمت، کسی است که در مجالس اهل تهمت می

نشیند».

حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در سخن دیگری می فرمایند:

مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ أَهْتُهُمْ (621).

«کسی که به جاهای ناپسند وارد می شود، در معرض تهمت قرار می گیرد».

در شرح و بیان این مطلب روایتی را که در مورد رسول اکرم

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است بیان می کنیم:

در یک بعد از ظهر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مسیری با همسرشان صفیه صحبت

می کردند دو نفر از انصار از کنار ایشان عبور کردند. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایشان را

صدا کرده و فرمودند:

أَنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حَبِيبٍ، قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! أءَفَنُظُنُّ بِكَ الْإِخْرَاقَ؟! قَالَ: إِنَّ

الشَّيْطَانَ لِيَجْرِي مِنْ بَنِي آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ وَأَنِّي خَشِيتُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ كَمَا (622).

«این زن، همسر صفیه است. آنها گفتند: آیا ما جز خیر به شما گمان دیگری

داریم؟ حضرت فرمودند: شیطان در دل انسان وارد می شود؛ همانند خون که در

رگ های انسان جاری است. ترسیدم که شیطان بر شما وارد شود و به من

بدگمان شوید».

این روایت، حاوی نکات ظریف و دقیق اخلاقی است. مخصوصاً برای کسانی

که از جایگاه های رفیع اجتماعی برخوردارند یا در تشکیلات حکومت، دارای

مقام و منزلت اجتماعی یا سیاسی هستند، باید از این مسائل بیشتر بپرهیزند؛

چرا که بیشتر در منظرند. دیگر این که واقعا مردم را دوست داشته باشند، صرف

نظر از این که برای کسی مهم نباشد که دیگران درباره او چه می گویند. ممکن

است انسان کریم النفسی از این که دیگران درباره او چه بگویند، نگران نشود. اما این باعث می شود که دیگران به بیماری آلوده شوند. اگر او مردم و جامعه را دوست داشته باشد، باید طوری عمل کند که در ذهن و اندیشه دیگران گمان سوء تقویت نشود.

از طرف دیگر انسان عاقل کسی است که خود را در معرض تهمت قرار ندهد و به این وسیله از خود صیانت کند.

نکته دیگر این که گاهی اجتماع چنان آلوده می شود که فساد و زشتی در همه زوایا خودنمایی می کند و همه افراد به مفسد و زشتی های اخلاقی و اعتقادی دچار می شوند. در این اجتماع چه باید کرد؟

جامعه ای را ترسیم کنیم که زشتی بر او حاکم شده و مردم معمولاً دچار بیماری نفاق شده اند و اگر حقایقی از دین و اخلاق می دانند، کتمان می کنند. این اجتماع، جامعه ای است که فساد بر آن حاکم شده و همه افراد به آن مبتلا شده اند.

در تاریخ می نویسند که معاویه در مسیر صفین، نماز جمعه را روز چهارشنبه اقامه کرد. اگر نگوییم همه مردم، بعضی از آنها می دانستند که روز جمعه نیست و چهارشنبه است. حکم نماز جمعه هم مربوط به روز جمعه است. ولی با این حال نماز جمعه را با او اقامه کردند و هیچ کس هم اعتراض نکرد⁽⁶²³⁾.

درچنین جامعه ای چنان رعب، وحشت و هراس حاکم شده، دین و اعتقادات تحت الشعاع قدرت و حکومت قرار گرفته بود که نه تنها به معاویه اعتراض نمی کنند، بلکه در راه او از جانشان هم می گذرند. «مروج الذهب» می نویسد:

اءعاروه رُوَّ وسَهْمَ عِنْدَ الْقِتَالِ⁽⁶²⁴⁾.

«سر خود را در معرکه جنگ به او عاریه دادند».

این جامعه ای است که فساد و انحراف بر آن حاکم شده است. حالا در چنین جامعه ای آیا میتوان به افراد، حسن ظن داشت و خوش گمان بود؟ یقیناً نمی توان.

ضرورت هم ندارد که انسان به این افراد حسن ظن داشته باشد و از سوءظن بپرهیزد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِذَا اسْتَوَلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلُهُ فَأَحْسَنَ الرَّجُلُ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غُرِرَ

(625)

«هنگامی که در جامعه ای فساد استیلا پیدا کرده و زمان و اهل آن فاسد شده اند، اگر انسان به افراد آن جامعه حسن ظن داشته باشد زیان می بیند».

در چنین جامعه ای ی انسان باید از نزدیک شدن به این افراد و حسن ظن و خوش گمانی بپرهیزد. مالش را در اختیار آنها قرار ندهد، نسبت به ناموشش به آنها اطمینان نکند و بر سلامت دین و اعتقاداتش از آنها بترسد.

برای این که بیماری سوءظن انسان را از پای درنیآورد، بهترین راه درمان، تقویت نیروی ایمان و باورهای دینی است تا به بیماری بدبینی که نتیجه آن اضطراب و ناراحتی های روح و روان از جمله جبن، ترس، بخل و عوارض جسمانی است گرفتار نشود. یعنی ضمن این که ساده اندیشی نمی کنند و به افرادی که در یک زمان فاسد زندگی می کنند اعتماد بی جا نمی کنند، خود را نیز از آثار منفی سوءظن دور نگه می دارد.

مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که

حضرت می فرمایند:

إِنَّ الْمَشُورَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَنْ عَرَفَهَا بِحُدُودِهَا وَالْإِلا كَانَتْ مَضَرَّتْهَا عَلَى الْمُسْتَشِيرِ أَكْثَرَ مِنْ مَنَفَعَتِهَا لَهُ فَأَعْوَلُهَا إِعْن يَكُونُ الَّذِي تُشَاوَرُهُ عَاقِلًا وَ الثَّانِيَةُ

أَنْ يَكُونَ حُرًّا مُتَدَيِّنًا وَالثَّالِثَةُ أَنْ يَكُونَ صَدِيقًا وَالرَّابِعَةُ أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ
 فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ بِنَفْسِكَ ثُمَّ يُسِرُّ ذَلِكَ وَ يَكْتُمُهُ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ عَاقِلًا انْتَفَعْتَ
 بِمَشُورَتِهِ وَ إِذَا كَانَ حُرًّا مُتَدَيِّنًا أَجْهَدَ نَفْسَهُ فِي النَّصِيحَةِ لَكَ وَ إِذَا كَانَ صَدِيقًا
 مُؤَاخِيَا كَتَمَ سِرِّكَ إِذَا أَعْطَعْتَهُ عَلَيْهِ وَ إِذَا أَعْطَعْتَهُ عَلَى سِرِّكَ فَكَانَ عِلْمُهُ بِهِ
 كَعِلْمِكَ تَمَّتِ الْمَشُورَةُ وَ كَمَلَتِ النَّصِيحَةُ ⁽⁶²⁶⁾.

مشورت، حدود و تعریفی دارد. اگر کسی توانست آن تعریف را کاملاً بشناسد، نتیجه می‌گیرد وگرنه ضررش برآ، مستشیر - کسی که به دنبال نظرخواهی از دیگران است - بیشتر خواهد بود. امام علی علیه السلام حدود و قواعد را این گونه بیان می‌فرمایند:

اول این که مشاور او، دارای عقل و تدبیر کافی باشد؛

دوم این که آزاده، منتقد و متدین باشد؛

سوم این که دوستی باشد در حد برادر؛

چهارم این که درباره موضوعی که می‌خواهد مشورت کند، همه اطلاعات و آگاهی‌های لازم را به مشاور بدهد، تا او همانند خود انسان، به همه جوانب موضوع آگاهی پیدا کند و چون دارای اوصاف گذشته است - یعنی عاقل، آزاده، متدین و دوست در حد برادر است - در پنهان کردن اسرار او کوتاهی نخواهد کرد.

اگر مشاور عاقل باشد، عاقلانه اظهارنظر می‌کند؛ در نتیجه تو از مشاوره او بهره‌مند می‌شوی. اگر چیزی را هم نداند برای جستجوی خیر تو دریغ نمی‌کند.

وقتی دوست و برادر باشد، سر تو را فاش نمی‌کند. در صورتی که اسرار خود را به او گفتی، از دو جهت آگاهی و عمل او مثل تو است: یکی از این

جهت که وقتی تو همه جزئیات را بدانی، به نفع خود بهتر تصمیم می گیری؛ دیگر این که اسرار خود را افشا نمی کنی. او هم مثل تو عمل می کند. در چنین حالتی است که مشورت مفید و خیرخواهی کامل می شود.

از این بیان جامع امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ معلوم می شود که در هر حال مستشیر باید از آغاز، سلسله قواعدی را برای انتخاب مشاور خود در نظر بگیرد از جمله دارا بودن شایستگی هایی مثل عقل و تدبیر. از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند:

استرشِدُوا الْعَاقِلَ وَ لَا تَعْصُوهُ فَتَنْدَمُوا (627).

«از عاقل راهنمایی بخواهید و بعد از این که نظر او را گرفتید، تخلف نکنید که موجب پشیمانی می شود».

روایتی را امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدر بزرگوارشان نقل فرمودند که:

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا الْحَزْمُ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُشَاوَرَةُ ذَوِي الرَّأْيِ وَاتِّبَاعُهُمْ (628).

«از حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند احتیاط در امور یعنی چه؟ حضرت فرمودند: احتیاط در امور یعنی مشاوره با صاحبان نظر و اندیشه و پیروی کردن از آنها».

در فرمایش های حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز شبیه به این مضامین فراوان می یابیم که روی عقل و تدبیر تأکید شده است. حضرت می فرمایند:

اسْتَشِرْ عَدُوَّكَ الْعَاقِلَ وَاحْذَرْ رَأْيَ صَدِيقِكَ الْجَاهِلِ (629).

«اگر دشمنی داری که عاقل است، با او مشورت کن؛ اما دوست جاهل را مشاور خود قرار نده و از مشاوره با او بپرهیز».

با این بیان معلوم می شود که در مشاوره، عقل و تدبیر بر دوستی و صمیمیت ترجیح دارد. دوستی و صمیمیت شرط لازم است، ولی شرط کافی نیست و این عقل و تدبیر است که رجحان دارد. به همین دلیل در روایات متعددی، آثار مشورت با انسان های عاقل و خردمند بیان شده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نتیجه مشاوره با عاقل تصریح کرده، می فرمایند:

مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتِضَاءَ بَاءِ نَوَارِ الْعُقُولِ (630).

«اگر کسی با صاحبان خرد و اندیشه مشورت کند به رستگاری و نتیجه می رسد».

از نتایج عقل و تدبیر این است که انسان را در هر کاری به نتیجه و هدف می رساند. حضرت در تعبیر دیگری می فرمایند:

مَنْ اسْتَشَارَ ذَوِي النُّهْيِ وَالْإِئْتَابِ فَازَ بِالْحَزْمِ وَالسَّدَادِ (631).

«کسی که با صاحبان خرد و اندیشه مشورت کند، به احتیاط و استواری دست می یابد».

نتیجه احتیاط و استواری، مصونیت از لغزش، تردید و اضطراب است. در تعبیر دیگری می فرمایند:

شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ تَاءَ مِنَ اللَّوْمِ وَالنَّدَمِ (632).

«کسی که با عقلا مشورت کند، از ملامت و پشیمانی ایمن می ماند».

در کلام دیگری می فرمایند:

مَنْ اسْتَشَارَ الْعَاقِلَ مَلَكَ (633).

«کسی که عاقل را مشاور خود قرار دهد - به هدفی که دارد نایل شده و -

مالک مقصد و مقصود خود می شود».

عاقل، دارای تدبیر و همه جانبه نگر است. این همه جانبه نگری و نیروی تدبیر و صلاح اندیشی، یا یک توان غریزی و ذاتی است، یا تدریجا در سایه علم و تجربه حاصل شده که اتفاقا در معارف ما به هر دو صورت آن توصیه و تأکید شده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَفْضَلُ مَنْ شَاوَرْتَ ذَوَاتِ التَّجَارِبِ ⁽⁶³⁴⁾.

«برترین مشاوران، صاحبان تجربه اند.»

اگر می خواهی مشورت کنی به سراغ کسانی برو که صاحب تجربه و اندوخته هایی از گذشته هستند.

خَيْرُ مَنْ شَاوَرْتَ ذَوُوا النُّهْيِ وَالْعِلْمِ وَأُولُو التَّجَارِبِ وَالْحَزْمِ ⁽⁶³⁵⁾.

در این روایت، هم به تجربه اشاره شده، هم به عقل. حاصل عقل و تدبیر که در سایه تجربه و احتیاط در امور پیدا می شود، غیر از غریزه ذاتی و نیروی خدادادی است.

در مقابل، آنچه شدیداً از آن نهی شده، مشاوره با افراد جاهل است. حضرت در تعبیر دیگری می فرمایند:

جَهْلُ الْمُشِيرِ هَلَاكُ الْمُسْتَشِيرِ ⁽⁶³⁶⁾.

«مشاور جاهل، باعث هلاکت می شود.»

تجربه چیزی نیست که با یک روز و یک عمل برای انسان حاصل شود؛ تجربه، امری تدریجی است که در طول زندگانی برای انسان حاصل می شود؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

رَأَى الشَّيْخُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ حِيلَةِ الشَّبَابِ ⁽⁶³⁷⁾.

«اندیشه و نظر کسی که به مرحله پیری رسیده، نزد من محبوب تر از اندیشه جوان است.»

معنی این روایت، نفی قدرت تدبیر جوان نیست، یقیناً پختگی تفکر پیران در شرایط مساوی، بیشتر از جوانان است. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

رَأَى الشَّيْخُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغَلَامِ ⁽⁶³⁸⁾.

«نزد من، نظر پیر از سلامت و قوت جوان برتر است».

در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است:

هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ وَ ذَلَّ مَنْ لَيْسَ بِهِ سَفِيهٌ يَعْضُدُهُ ⁽⁶³⁹⁾.

«کسی که صاحب اندیشه ای برای ارشاد؛ قوه و قدرتی برای یاری نداشته باشد، هلاک می شود».

امام علیه السلام می فرمایند که قدرت جسمانی - یعنی لشکر و ارتش - یک ارزش خاص دارد، اما ارزش مشاوران عاقل و باتجربه بیشتر از یک گروه نظامی است؛ چرا که می توانند انسان را از افتادن در مخاطره حفظ کنند. وقتی مخاطره ای پیش می آید، یاور قدرتمند ممکن است کمک کند و انسان را از مخاطره نجات دهد، اما صاحب خرد و اندیشه از غرق شدن انسان در مخاطرات جلوگیری می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شرایط مشاور فرمودند که باید صاحب اندیشه، آزاده و متدین باشد. در جای دیگری می فرمایند:

شَاوِرْ فِي أُمُورِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ تَرشُدُ ⁽⁶⁴⁰⁾.

«در امور خود با کسانی مشورت کن که از خدا می ترسند تا به راه رشد و سداد قدم گذاری».

متدین و خداترس کسی است که در زندگی دارای مبنا و اصل است. در اصطلاح ادبیات امروز، اصول گرا است. این افراد معمولاً به خود اجازه تخطی از

چهارچوبه مقررات شرع را نمی دهند و کسی که با آنها مشورت می کند، می تواند به ایشان اعتماد کند؛ چرا که در واقع نظرات او برخاسته از مبانی استورا است؛ نه برگرفته از امیال و هواهای نفسانی. بنابراین، در اوصاف مشاور خوب کلمه «حرّ» در کنار «متدین» آمده است؛ یعنی انسانی آزاده باشد. نه این که اسیر و برده دیگران باشد. کسی که در اسارت دیگری یا در اسارت هوا و هوس و امیال نفسانی خود است، نمی تواند آزاد بیندیشد. و شرط دیگر تدین است. تدین باعث می شود تا انسان آزاده و رها شده از قیود دیگر، غیر از بندگی باشد.

نکته دیگری که در کلام امام صادق علیه السلام آمده است: صدیقا مؤاخیا ⁽⁶⁴¹⁾. یعنی دوست صمیمی در حد اخوت و برادری باشد منافع و مضار مشورت گیرنده را منافع و مضار خود بداند. تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این است:

مُشاورَةُ الْحَازِمِ الْمُشْفِقِ ظَفَرٌ ⁽⁶⁴²⁾.

«مشورت با انسان اهل احتیاط و دلسوز، موجب ظفر و پیروزی است».

اگر مشاور، مشفق و اهل احتیاط نباشد، موجب خسارت و شکست است. پس وجود مهربانی و علقه در مشاور، یک ضرورت است. همان طور که در ذیل کلام امام صادق علیه السلام آمده است: مشاور باید از اسرار موضوع آگاه باشد، اگر انسان فرد عاقلی را مشاور قرار بدهد که دشمن او است، یقیناً از اطلاعات به دست آمده، علیه وی استفاده می کند.

بنابراین، چون مشاوره نیازمند اطلاعات مفید، لازم و کافی است و مشاور باید مثل خو؛ انسان بر همه جزئیات موضوع آگاه؛ و از طرفی دارای رحیه مهربانی و اخوت باشد، اگر نتواند با مستشیر رابطه عاطفی داشته باشد، یقیناً مشاوره با او زیان آور خواهد بود.

افرادی که از مشاوره با آنها نهی شده است

از مشورت با برخی افراد نهی شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

1 - دروغگو

حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در سخنی می‌فرماید:

لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ

(643)

اولین کسی که انسان باید از مشاوره با او پرهیز کند، دروغگو است. در علت آن، حضرت می‌فرماید: دروغگو مثل سراب است که وقتی از دوردست به آن نگاه شود، آب دیده می‌شود، اما همین که نزدیک آن می‌شوی، هیچ نمی‌یابی. دروغگو چنین است که مسائل دور از دسترس را نزدیک جلوه می‌دهد و فرد را تشجیع و تحریک می‌کند و امور در دسترس را دور جلوه می‌دهد و انسان را از تعقیب اهداف خود منصرف می‌کند.

2 - جبون و ترسو

صفت دیگری که نباید در مشاور باشد، جبن و ترس است حضرت

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در نامه خود به مالک اشتر می‌فرماید:

لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ

(644)

«انسان ترسو را مشاور قرار نده؛ زیرا تو را در پرداختن به امور تضعیف می‌کند و امور کوچک را برای تو بزرگ جلوه می‌دهد.»

این گونه افراد، به خاطر خصیصه جبن و ترس همیشه از قافله زندگی عقب

هستند. مرحوم مجلسی تعبیر دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌کند که

حضرت به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

یا علی! لا تُشاورِ جَبانا فَانَّهُ يُضِيقُ عَلَیکَ المَخْرَجَ (645).

«یا علی! با ترسو مشورت مکن؛ چرا که راه ورود و خروج را بر انسان تنگ می کند».

انسان ترسو هرگز نمی تواند وارد کاری شود و در صورت شروع به کاری در همان آغاز بازمی ماند.

3 - حریص

وصف دیگری که در کلام امام علیه السلام آمده، حرص است. حضرت می فرمایند:

لا تُشْرِكَنَّ فی مَشُورَتِکَ حَرِیصًا یُهَوِّنُ عَلَیکَ الشَّرَّ، وَ یُزِینُ لَکَ الشَّرَّهَ (646).

«با انسان های حریص که هیچ چیز آنها را قانع نمی کند مشورت مکن! چرا که شر را برای تو آسان و حریص را زیبا جلوه می دهد».

گروهی از راه خیر و صواب به اهداف خود می رسند، اما اقناع نمی شوند، ناچار برای اقناع نفس، به راه های شر و غیر صحیح روی می آورند.

وقتی انسان با این افراد مشورت کند، طبیعتا کارهای شر و ناپسند را برای وی آسان جلوه می دهند. معمولا انسان در آغاز، گناه کوچک را هم بزرگ می داند و جرات نمی کند مرتکب آن گناه می شود، اما وقتی تدریجا بر گناه اصرار ورزید و گناهان کوچک در وجود او قوت گرفت، بر گناه بزرگ متجری می شود. امور شر، بر انسان حریص سهل و آسان است و زشتی ها را زیبا جلوه می دهد. بنابراین با افراد حریص هم نباید مشاوره کرد.

4 - بخیل

شرط دیگری که در انتخاب مشاور باید رعایت شود این است که مشاور نباید بخیل باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر می فرمایند:

لا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدُلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُّكَ الْفَقْرَ (647).

«بخیل را در مشورت خود راه مده؛ زیرا تو را از احسان منصرف و از تهی دستی و فقر می ترساند».

بخیل به کسی می گویند که حاضر نیست چیزی از منافع و امتیازاتی را که در اختیار دارد، به دیگران ببخشد یا در اختیار دیگران قرار دهد. بخیل کسی است که حتی در خرج کردن برای خود هم بخل می ورزد. حضرت می فرماید: با بخیل مشورت نکن؛ چون اعتدال و میانه روی ندارد و تو را هم از مسیر اعتدال خارج می کند. بخیل، مال دوست است و تو را وعده فقر می دهد و از فقر و ناداری می ترساند.

5 - دشمن

گروه پنجمی که نباید مورد مشاوره قرار بگیری، دشمن انسان است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لا تُشَاوِرْ عَدُوَّكَ وَاسْتُرْهُ خَيْرُكَ (648).

«با دشمن خود مشاوره نکن و احوال خود را از او مخفی مدار».

بدیهی است که مشاوره برای یافتن راه صحیح است. دشمنی که با انسان سر عناد و دشمنی دارد و مصلحت وی را در نظر نمی گیرد و راه صلاح را به انسان نشان نمی دهد، نباید مشاور انسان باشد. و علاوه بر این شاید برای مشورت گرفتن برخی از اسرار انسان هویدا شده و او از آنها مطلع شود و بعد از آن سوءاستفاده کند. پس بهتر است انسان از مشورت با دشمن خود نیز بپرهیزد.

6 - بندگان و بردگان

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

فلا تَسْتَشِيرِ الْعَبِيدَ وَالسَّفِيْلَةَ فِي اَمْرِكَ (649).

«با افرادی که روح دنائت و بردگی در وجود آنها است و آزادگی و حریت نزد ایشان یافت نمی شود، مشورت مکن».

کسی که به خصیصه زشت اخلاقی مبتلا می شود، خود را اسیر و برده سیئه اخلاقی کرده است و کسی که مبتلا به بردگی نفسانی شده، نمی تواند خارج از این چهارچوب نظر راه گشایی ارائه کند؛ یعنی نظر و رای او متأثر از اخلاقیات حاکم بر اندیشه و منش او است. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی نقل شده است که شاید بتواند آنچه را که گفتیم در برگیرد. حضرت می فرمایند:

«أَفْضَلُ مَنْ شَاوَرْتَ ذَوَاتِ الْجَارِبِ وَ شَرُّ مَنْ قَارَنْتَ ذَوَاتِ الْمَعَايِبِ» (650).

«بافضیلت ترین مشاور کسی است که صاحب تجربه است و بدترین مشاور کسی است که دارای عیب است».

انسانی که دارای عیب است - عیب در عقیده، عیب در اخلاق، عیب در رفتار و... - عیوبش در مشاوره تاثیر می گذارد و به انسان مستشیر منتقل می شود.

بنابراین، انسان باید سعی کند در مشورت به خصوصیات که قبلاً ذکر شد - قبلاً ذکر شد - که فرد عاقل، متدین، آزاده، دوست و مهربان باشد - توجه کند.

حقوق مشاور از دیدگاه اسلام

مشاور بر انسان حقوقی پیدا می کند؛ از جمله این است که: وقتی مشاور نظر داد و رای او را نپسندیدی، نباید از موضع سوءظن به وی بنگری و او را متهم کنی.

حق دوم این که همین مقدار که او نظرش را از تو دریغ نمی کند، باید سپاس گزار باشی. چون شکر نعمت، آثار وضعی زیادی دارد. مضافاً این که انسان ها

اگر خدمتی انجام می دهند، به زحمت و رنج می افتند و سپاس از این زحمت واجب است.

المُشَاوَرَةُ رَاحَةٌ لَكَ وَ تَعَبٌ لغيرِكَ (651).

«مشاوره موجب آرامش و راحتی برای انسان می شود و برای مشاور موجب زحمت و رنج».

کسی که می خواهد نظر صحیحی بدهد، به رنج و زحمت می افتد. اگر زحمات او نادیده گرفته شده و از وی سپاس گزاری نشود، باعث می شود از مشورت دادن به دیگران امتناع کند.

مشاور هم باید به هنگام نظر دادن نکاتی را رعایت کند. چون این نکات زیاد است، بدون توضیح و تفسیر، فقط به آنها اشاره می کنیم.

مرحوم مجلسی روایتی را از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می کند که فرموده اند:
لَا تَكُونَنَّ أَوَّلَ مُشِيرٍ، وَ آيَاكَ وَ الرَّأْيَ الْفَطِيرِ، وَ تَجَنَّبَ أَرْجَالَ الْكَلَامِ، وَ لَا تُشْرَ عَلَى مُسْتَبَدِّ بَرَاءِيهِ، وَ لَا عَلَى وُعْدٍ، وَ لَا عَلَى مُتَلَوِّنٍ، وَ لَا عَلَى لَجُوجٍ، وَ خِيفِ اللَّهَ فِي مُوَافَقَةِ هَوَى الْمُسْتَشِيرِ فَإِنَّ التِّمَاسَ مُوَافَقَتِهِ لَوْ مَ، وَ سُوءَ الْاسْتِمَاعِ مِنْهُ خِيَانَةٌ (652).

نکته اول این که مواظب باش اولین نفری نباشی که مورد مشورت قرار می گیری! بگذار آن که با تو مشورت می کند، از دیگران هم نظرخواهی کند؛ چرا که همه وزر و وبال و یا خطا و ثواب آن به گردن تو می افتد.

نکته دوم این که مواظب باش نظر خام و نپخته ای ندهی. سعی کن نظر و رای تو از عمق و پشتوانه فکری بالا و اندیشه صحیحی برخوردار باشد.

نکته سوم این که اگر از تو مطلبی را پرسیدند؛ بی درنگ نظر مده؛ بلکه قبل از سخن گفتن فکر و محاسبه کن.

نکته چهارم این که به افراد خودرای نظر نده؛ چون انسان مستبد، به نظر تو عمل نمی کند و زحمات تو را هدر می دهد. به آنان که دارای عقل و اندیشه ضعیف هستند نیز نظر نده؛ چون به خاطر ضعف و ناتوانی در اندیشه، به رای تو ترتیب اثر نخواهند داد و رنج تو بی حاصل خواهد ماند.

نکته پنجم این که به افراد متلون هم مشورت مده؛ چرا که ممکن است در شرایط روحی خاصی از تو مشورت بخواهد، اما چون هر حادثه ای او را به رنگی می آورد، دگرگون شده، به نظر و رای تو عمل نکند.

نکته ششم این که مواظب باش به خاطر همراهی و هم فکری با او، حقیقت را زیر پای نگذاری، بلکه مطابق حق نظر بده. سعی نکن که رضایت او را به دست آوری. حقیقت را بگویی، که نظر دادن برخلاف واقعیت و مطابق با میل مشورت گیرنده، پستی و دنائت است. به حرف های مستشیر توجه کن. بی اعتنایی و گوش ندادن و بعد هم اظهار نظر کردن خیانت است و خیانت در مشاوره یکی از بزرگ ترین گناهان. علاوه بر این، مشاور موظف است که برای به دست آوردن نظر درست اجتهاد کند؛ یعنی کوشش کند و زحمت بکشد، بعد نظر دهد.

على المشير الاجتهاد في الرأي، و ليس عليه ضمان النجح⁽⁶⁵³⁾.

«بر طرف مشورت است تا در رای و نظر خود کوشش و دقت کند، ولی بر او

ضمانت پیروزی نیست.»

یعنی تنها وظیفه مشاور اجتهاد است نه پیروزی. در حدیث دیگری آمده

است:

ظلمُ المُستشيرِ ظلمٌ و خيَانَةٌ⁽⁶⁵⁴⁾.

«ستم بر مشورت کننده ظلم و خیانت است.»

مَنْ ضَلَّ مُشِيرَهُ بَطَلَ تَدْبِيرُهُ (655).

«هر که طرف مشورتش گمراه باشد، تدبیرش باطل می شود».

در عبارت دیگری چنین آمده است:

مَنْ غَشَّ مُسْتَشِيرَهُ سَلَبَ تَدْبِيرَهُ (656).

«اگر کسی در مشاوره ظلم کند یا عمدا موجب گمراهی مستشیر شود،

خداوند نیروی خرد و اندیشه را از او می گیرد».

تعبیر دیگری از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرموده اند:

مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِينَ فِي مَشُورَةٍ فَقَدْ بَرَّئْتُ مِنْهُ (657).

«از کسی که در مقام مشاوره با دیگران غش و پنهان کاری می کند و معایب

را به آنها گوشزد نمی کند بیزارم».

در تعبیر دیگری آمده است که علاوه بر اثر وضعی خیانت در مشاوره و

گمراه کردن مستشیر، که خدا عقل و تدبیر را از او می گیرد، عقاب شدید

اخروی هم در انتظار او است.

خِيَانَةُ الْمُسْتَسْلِمِ وَالْمُسْتَشِيرِ مِنْ أَعْظَمِ الْأُمُورِ، وَ أَعْظَمِ الشُّرُورِ وَ مُوجِبُ

عَذَابِ السَّعِيرِ (658).

«خیانت کردن به مطیع و منقاد و کسی که با وی مشورت می کند، از وی

شنیع ترین امور و بزرگ ترین بدی ها و موجب عذاب سعیر - آتش افروخته

شده - است».

به هر حال، از مجموعه این مطالب استفاده می شود که رمز موفقیت انسان در

امور جاری زندگی مشورت است. با مشورت، چه جان هایی که حفظ شده، از

بروز چه جنگ ها و خونریزی های زیاید که جلوگیری شده است؛ چه اموال و

نوامیسی در امان مانده و چه علومی در سایه مشورت، نصیب دیگران شده است.

آثار و فواید مشاوره آنقدر زیاد است که نمی توان برشمرده؛ البته با رعایت شرایط آن که در کلمات اهل بیت علیهم السلام به آنها اشاره شده است و پاره ای از آنها را در این مختصر بیان کردیم.

42 - حق نصیحت خواه

وَأَمَّا حَقُّ الْمُسْتَنْصِحِ فَإِنَّ حَقَّهُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَيْهِ النَّصِيحَةَ عَلَى الْحَقِّ الَّذِي تَرَى لَهُ أَنْ يَحْمِلُ وَيُخْرِجُ الْمَخْرَجَ الَّذِي يَلِينُ عَلَى مَسَامِعِهِ وَتُكَلِّمَهُ مِنَ الْكَلَامِ بِمَا يُطِيقُهُ عَقْلُهُ فَإِنَّ لِكُلِّ عَقْلٍ طَبَقَةً مِنَ الْكَلَامِ يَعْرِفُهَا وَيَجْتَنِبُهَا وَلِيَكُنْ مَذْهَبُكَ الرَّحْمَةَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

«و اما حق کسی که از تو نصیحت می خواهد این است که به اندازه توانش او را پند دهی؛ و سخن آن چنان گویی که هم به گوش او خوش آید و هم توان فهم آن را داشته باشد؛ زیرا هر عقلی را سخنی شایسته است. در هر حال، روش تو مشفقانه باشد».

طرح حق انسانی که طالب نصیحت است، در کلام امام سجاد ع بیانگر این است که انسان در قبال نیاز معنوی دیگران نمی تواند بی تفاوت باشد؛ چنان که در قبال فقر مالی یا تامین حوایج آنها نمی تواند بی اعتنا باشد.

اهتمام به راهنمایی و ارشاد

در روایتی از رسول اکرم ص نقل شده است که می فرمایند:

لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَجَارُهُ طَاوِيَا ⁽⁶⁵⁹⁾.

«مومن نیست؛ کسی که شب سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد».

جایز نیست همسایه ای گرسنه و انسان سیر باشد؛ همسایه اش برهنه و او پوشیده باشد؛ همسایه اش در نهایت تنگدستی و سختی و او در رفاه باشد. انسان متمکن باید قبل از این که همسایه نیازمند او، نیازش را اظهار کرده و کمک و استمداد بطلبد، برای تامین نیاز او اقدام کند؛ چرا که طبق قوانین شرع مقدس انسان نمی تواند نسبت به این موارد بی تفاوت باشد، بلکه حمایت از آنها ضروری و واجب است.

از طرفی فلسفه وضع حقوق مالی مثل زکات، خمس، صدقات و... این است که انسن نسبت به آنها رسیدگی کند؛ به خصوص زمانی که نیازمند، نیاز خود را اظهار و از دیگران استمداد می کند.

همچنین اگر انسانی احساس نیاز روحی و معنوی کند و از دیگران بخواهد تا او را راهنمایی فکری و عملی کنند. در شرع مقدس راهنمایی، نصیحت و تعلیم مسائل مورد نیاز زندگی و امر به معروف و نهی از منکر چنین انسانی از واجبات است؛ به ویژه که از طرف فرد، تقاضا شده باشد.

همان طور که انسان نباید نسبت به نیازهای مالی دیگران بی تفاوت باشد، نباید نیاز معنوی و فقر علمی افراد و جامعه را نیز بودن پاسخ بگذارد. به خصوص زمانی که فرد یا جامعه خواهان هدایت، راهنمایی و یا نصیحت باشد که این خواستن حقوقی را ایجاد می کند.

اولین حق این است که در ارشاد و راهنمایی کوتاهی نکند و به هدایت و ارشاد کسی که نصیحت خواسته، همت گمارد.

برای کلمه نصح و نصیحت معانی مختلفی ذکر کرده اند: «مجمع البحرین» درباره کلمه نصیحت می گوید: لفظ حامل لِمَعَانٍ شَتَّى⁽⁶⁶⁰⁾. لفظی است که معانی متعددی دارد. یکی از معانی نصیحت، خیرخواهی و خیرجویی است. «اقرب الموارد» علاوه بر این، نصیحت را به اخلاص در محبت و دوستی معنی کرده است. ارشاد و راهنمایی به خیر هم یکی دیگر از معانی نصیحت است⁽⁶⁶¹⁾. کلام رسول الله ﷺ که فرمودند: الدِّينُ النَّصِيحَةُ⁽⁶⁶²⁾. می تواند دارای چند معنا باشد.

یکی این که بگوییم دین همان خیرخواهی برای افراد است. دیگر این که دین، ارشاد و هدایت افراد است.

بنابراین، کلمه نصیحت دارای معانی متعدد است. تفاوت این معانی، بستگی به موارد استعمال و متعلقات آن دارد؛ مثلاً اگر این کلمه را در جایی به کار بریم که نصیحت به دیگری باشد و آن فرد نیز حضور داشته باشد و مخاطب کلام باشد، آن جا مصداق همان هدایت و ارشاد است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

انَّ اَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اءَمَشَاهُمْ فِي اءَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ
(663)

«در قیامت، عظیم ترین مرتبه را نزد خدا کسانی دارند که در دنیا تلاش و سعی آنها، برای ارشاد دیگران، بیشتر است.»

این جا کلمه نصیحت به «النصیحة لخلقہ» یعنی ارشاد و هدایت دیگران اطلاق شده است. در برخی موارد از نصیحت، خیرخواهی اراده شده است؛ مثلاً تعبیر امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام است که می فرماید:

يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ⁽⁶⁶⁴⁾.

«واجب است مومن نسبت به برادر مومنش خیرخواه باشد.»

قرآن نیز در نقل داستان انبیای سلف از این تعبیر استفاده کرده است؛ مثلاً وقتی حضرت صالح عَلَيْهِ السَّلَام از قوم خود روی برتافت، نسبت به آنها گفت:

يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ⁽⁶⁶⁵⁾.

«ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم.»

یا در آیه دیگری حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به قومش می گوید:

اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ اَنْصَحُ لَكُمْ⁽⁶⁶⁶⁾.

«رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم.»

و یا در همین سوره، هود نسبت به قومش می فرماید:

إِنَّا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (667).

«من برای شما خیرخواه امین و مطمئن هستم».

اما به طور مسلم می توان گفت در غیاب شخص، معنای کلمه نصیحت درباره و همان خیرخواهی است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ (668).

«واجب است مومن نسبت به برادر مومنش ناصح باشد؛ هم در حضور و هم در غیاب او».

شاید تصور شود که ارشاد در غیاب معنا ندارد. انسان نباید از دیگری بخواهد او را در غیاب ارشاد کند و یا ارشاد مستلزم حضور فرد است. در این موارد، نصیحت به معنای خیرخواهی است؛ یعنی چه او باشد و چه نباشد، باید خیرخواه او باشد. خیرخواهی در غیبت، می تواند مصادیق مختلفی داشته باشد؛ مثلا مومنی حضور ندارد و دیگران او را متهم می کنند، یا از او بدگویی می کنند؛ معنای خیرخواهی این است که از او دفاع کنند و اجازه ندهند که در غایب مومن، از او بدگویی شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْحَقِّ إِذَا عَنَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ إِذَا لَقِيَهُ وَ يَعُودُهُ إِذَا مَرَضَ وَ يَنْصَحَ لَهُ إِذَا غَابَ (669).

«مسلمان نسبت به مسلمانان دیگر حقوقی دارد: وقتی او را می بیند، سلام کند. وقتی او مریض می شود، به عیادتش برود و اگر غایب است ناصح و خیرخواه او باشد».

در تعبیر دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است:

لِيَنْصَحَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ إِذَا غَابَ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ (670).

«همان طور که برای خود، خوبی می خواهی، برای برادرت هم بخواه - و او را همان طور نصیحت کن -».

شاید بتوان گفت یکی از معانی نصیحت، دوستی و اخلاص در آن است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

النُّصْحُ يُثْمِرُ الْمَحَبَّةَ (671).

«ثمره خیرخواهی و خالص بودن، محبت و دوستی است».

اگر نصیحت را به معنای دوست بگیریم معنی حدیث این است که اگر کسی را خالصانه دوست داشته باشی، ثمره اش این است که او هم تو را دوست خواهد داشت.

بنابراین، اگر متعلق کلمه نصیحت خدا باشد؛ یعنی ترکیب «نصیحة لله» و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد؛ «نصیحة لرسوله» باید گفت که منظور از نصیحت قطعا ارشاد و راهنمایی نیست؛ نصیحت در این جا به معنا، محبت و مودت خالصانه است؛ یعنی دوست داشتن خالصانه ذات اقدس پروردگار یا دوست داشتن پیام آوران الهی و هدایت کنندگان بشر و همین طور آن جا که فرموده اند:

الدِّينُ النَّصِيحَةُ (672).

«ایمان، (مایه) خیرخواهی است».

این لغت حاوی بسیاری از ارزشهای دینی، انسانی و اخلاقی است. اگر انسان، خدا را دوست داشته باشد، نافرمانی او نمی کند. اگر پیامبر را دوست داشته باشد، به دستورها و ارشادهای ایشان ترتیب اثر می دهد و عصیان نمی کند.

همین طور اگر ائمه و هدایتگران بشر را دوست داشته باشد، از اطاعت آنها سر باز نمی زند. اگر مردم را دوست بدارد، در قبال نیازهایشان بی تفاوت نمی

ماند و از آزار و اذیت دیگران پرهیز می کند. این است که حضرت می فرماید:
دین، یعنی نصیحت، خیرخواهی و خالص بودن.

شاید بتوان گفت منشا خیرخواهی و خیرجویی برای دیگران و هدایت و ارشاد آنها که خود نوعی خیرخواهی است، همان دوست داشتن خالصانه است؛ چرا که معنا ندارد که بدون دوست داشتن دیگری خود را به زحمت نصیحت دچار کند؟ پس ناصحان و هدایت کنندگان بشر، کسانی اند که واقعا انسان ها را دوست دارند.

در داستان حضرت یوسف علیه السلام، وقتی برادرانش از پدر خویش خواستند که اجازه بدهد یوسف علیه السلام را همراه خود به تفریح و گردش ببرند، یعقوب علیه السلام استنکاف می کرد و اجازه نمی داد. آنها گفتند:

قالوا يا اءبانا ما لك لا تامننا على يوسفَ و انا له لناصِحونَ ⁽⁶⁷³⁾.

«گفتند: پدر جان! چرا تو درباره برادرمان یوسف، به ما اطمینان نمی کنی؟! در حالی که ما خیرخواه او هستیم!».

معنای نصیح در این آیه این نیست که ما می خواهیم یوسف را ببریم موعظه، هدایت و ارشاد کنیم؛ یا برایش خیرخواهی کنیم؛ بلکه معنای «انا له لناصِحونَ» این است که با این که ما یوسف را دوست داریم، چطور به ما اطمینان نمی کنی که با ما بیاید؟ وقتی ما او را دوست داریم، به او آزار نمی رسانیم.

در داستان موسی بن عمران علیه السلام می بینیم وقتی حضرت موسی علیه السلام متولد شد و به فرمان خدا او را در جعبه ای قرار دادند و در رود نیل رها کردند، موسی علیه السلام را در کاخ فرعون از آب گرفتند و چون فرعون صاحب فرزند نمی شد، به پیشنهاد آسیه همسر فرعون، موسی علیه السلام را به فرزندی قبول کردند، اما

در شیر دادن و بزرگ کردن او درمانده بودند که خواهر موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در قصر فرعون رفت و آمد داشت گفت:

هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ⁽⁶⁷⁴⁾.

«آیا من شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که کفالت او را بپذیرند و همه کارهایش را انجام دهند و او را دوست داشته باشند؟».

نصح در این آیه نیز می تواند به معنای دوستی و مودت باشد.

ویژگی های نصیحت کننده

از مجموع این معانی مختلف برمی آید که اگر چه نصیحت در این حق، به معنای طلب هدایت، راهنمایی و ارشاد است، اما ارشاد و راهنمایی برخاسته از خیراندیشی؛ و خیرخواهی نشأت گرفته از محبت و دوستی خالصانه موردنظر است. بنابراین می گوئیم که مستنصح - کسی که طلب ارشاد و هدایت می کند - باید قواعدی را رعایت کند و توجه داشته باشد که چه کسی را به عنوان ناصح برمی گزیند. حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمایند:

قَدْ جَهَلَ مَنْ اسْتَنْصَحَ أَعْدَاءَهُ ⁽⁶⁷⁵⁾.

«کسی که دشمن خود را به عنوان ناصح انتخاب می کند و از او نصیحت و راهنمایی می خواهد، آدم جاهلی است».

به دلیل آن که نصیحت باید از سر خیرخواهی باشد، طبعاً از دشمن انتظار دوستی نمی رود. این نکته قابل توجه است که برای نصیحت خواهی، باید کسی را انتخاب کند که در دوستی و محبت خالصانه او تردید نداشته باشد. نکته دیگر این است که انسان باید کسی را به عنوان ناصح برگزیند که شایستگی کامل عقلی داشته باشد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمایند:

لا تَنْتَصِحَ بِمَنْ فَاتَهُ الْعَقْلُ، وَ لَا تَتَّقِ بِمَنْ خَانَهُ الْاَصْلُ، فَانَّ مَنْ فَاتَهُ الْعَقْلُ يُعْشُ
مِنْ حَيْثُ يَنْصَحُ، وَ مَنْ خَانَهُ الْاَصْلُ يُفْسِدُ مِنْ حَيْثُ يُصْلِحُ (676).

«از کسی که فاقد گوهر گرانبایه عقل است، نصیحت نخواه؛ زیرا به علت نداشتن توازن و اعتدال اگر چه می خواهد نصیحت و راهنمایی کند، اما خیانت می کند. از کسی که ریشه و اصالت خانوادگی و ایمانی ندارد، نصیحت نخواه؛ چون اگر اصل و ریشه انسان صالح نباشد، نمی تواند میوه صالح داشته باشد. بنابراین اگر چه می خواهد به اصلاح امور بپردازد، اما به فساد آن می انجامد». علاوه بر این شرایط سه گانه، شروط دیگری هم باید رعایت شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لا يَنْصَحُ اللَّئِيمُ اِءْحَدًا اِلَّا عَنْ رَغْبَةٍ اَوْ رَهْبَةٍ، فَاِذَا زَالَتِ الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ عَادَ اِلَى
جَوْهَرِهِ (677).

«انسان فرومایه هرگز در مقام نصیحت - چه هدایت و ارشاد و چه خیرخواهی - بر نمی آید؛ مگر به خاطر رغبت و طمع در خواسته خود و یا خوف و هراس. بنابراین، وقتی شعله طمع او فروکش کرد و یا خوف و هراسش از بین رفت، به همان جوهره اصلی خود بازمی گردد».

چون طبع انسان فرومایه چنین است که نمی تواند به کسی محبت و علاقه داشته باشد و به یقین نمی توانند، خیرخواه دیگران باشند و مستنصح - کسی که جویای نصیحت است - نباید این افراد را برای نصیحت انتخاب کند.

در روایت دیگری وارد شده است که حضرت فرمودند:

النَّصِيحَةُ مِنْ اِءْخِلَاقِ الْكِرَامِ (678).

«نصیحت، روش و منش انسان های بزرگوار است».

انسان نباید افراد پست را به عنوان مستنصح برگزیند، بلکه باید افرادی را انتخاب کند که دارای کرامت و بزرگواری و واجد ملکات ارزشمند شخصیتی و نفسانی اند؛ یعنی فقط بزرگوارانند که نمی توانند نسبت به نیازهای دیگران بی تفاوت باشند و در قبال درخواست دیگران سکوت کنند. انسان کریم، حتی قبل از این که کسی نیازمندی خود را اظهار کند، به کمک او می شتابد. چنین افرادی برای نصیحت خواهی لیاقت دارند، نه افراد پست فطرت؛ چرا که اگر نصیحت و خیرخواهی هم بکنند، باید بررسی کرد که چگونه شده است که خیرخواه شده اند؟

چگونه شده است که در لباس مرشد و هادی درآمدند؟ گاهی منشا آن، منفعت مشترکی است که با انسان پیدا می کنند. گاهی ضرر مشترکی وجود دارد که برای دفع آن درصدد نصیحت برمی آیند. بنابراین، در نصیحت و خیرخواهی ایشان، باید به دیده تردید نگریست.

نکته دیگر این که نه تنها به عنوان ناصح باید شایستگی های لازم را داشته باشد، بلکه باید خود نیز به آنچه می گوید عمل کند. اگر انسانی است که به خلاف آنچه که می گوید عمل می کند، چگونه می تواند برای دیگران راهنمای خوبی باشد؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كَيْفَ يَنْصَحُ غَيْرَهُ مَنْ يَعْشُ نَفْسَهُ؟ (679).

«کسی که به خود خیانت می کند، چگونه می تواند برای دیگران راهنما باشد؟».

مهم این است که انسان، در انتخاب ناصح و خیرخواه توجه داشته باشد که او دارای شایستگی های لازم اخلاقی باشد.

همان طور که در شرایط مشیر به تفصیل گفتیم، مستنصح نیز باید به نصیحت ها ترتیب اثر دهد. اگر انسان به تدبیر، اندیشه و خیرخواهی کسی اطمینان دادر و از او نصیحت و راهنمایی می خواهد، نباید نصیحت و هدایت او را نادیده انگارد و به آن عمل نکند؛ زیرا در این صورت خود را فریب داده است.

ناصر، چشم مستنصح را به سوی حقایق بازمی کند، اما آگ را با این که چشمش باز است و نسبت به حقایق بینا شده، مسیری خلاف را طی کند، خطای او غیرقابل بخشش است، چون انسانی که آگاهی ندارد اگر مسیری را به انحراف برود و گمراهی پیشه کند، شایسته ملامت نیست؛ اما کسی که راهنمایی شده و چشم او باز شده است، اگر مسیر خلافی را طی کند و در چاه افتد، هیچ عذری از او پذیرفته نخواهد بود و حتما شایسته ملامت است.

چندین چراغ دارد و بیراهه می رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

قد نُصِحْتُمْ فانتصَحُوا و بُصِّرْتُمْ فاءبصروا، و اُرشدْتُمْ فاسترشدوا (680).

«وقتی نصیحت می شوید، نصیحت پذیر باشید. وقتی چشم شما به روی حقایق گشوده شد، خوب بنگرید و راه را ببینید و وقتی ارشاد می شوید، به آن ترتیب اثر دهید».

ناصر کسی است که ما به محبت، خیرخواهی، صلاحیت و شایستگی علمی و ایمانی او کاملا معتقدیم و از او نصیحت، راهنمایی و ارشاد خواسته ایم؛ بنابراین، خلاف گفته او عمل کردن، یعنی پیمودن مسیری خلاف حق و واقع. اما در مشاوره احتمال خطا و لغزش وجود دارد.

حقوق مستنصح

از حقوق مستنصح این است که باید از نصیحت او دریغ نشود. مستنصح نیز باید به نصیحت ناصح عمل کند. اگر ناصح از نصیحت و خیرخواهی خودداری کند، حق نصیحت خواه و نصیحت جو را رعایت نکرده است.

1 - قابلیت درک گفته ها را داشته باشد

حضرت سجاد علیه السلام در حق مستنصح می فرمایند: آن گونه با او سخن بگویند که توان درک گفته هایش را داشته باشد. برخلاف مشورت، سخنان ناصح باید با طبع و مزاج مستنصح سازگار باشد در مشورت باید حق را گفت: گرچه با طبع و نظر فرد مخالف باشد. در نصیحت هم باید حق را بگویند، اما به زبانی که برای او خوشایند و آرامش بخش است. از کلماتی استفاده کند که توان فهم آنها را داشته باشد. نوع گفتار و رفتار، در نصیحت تاثیری به سزا و مستقیم دارد عمق تاثیر نصیحت دایرمدار استفاده از روش های نصیحت و کلماتی است که ناصح به کار می برد. دقت در سنت ائمه هدی علیهم السلام این نکته را روشن می کند که همواره افراد خطاکار را با تعبیرات و روش های ظریف و دقیقی هدایت و ارشاد کرده اند. ائمه اطهار علیهم السلام به صورت غیرمستقیم، سخنان و کلماتی سنجیده و شیوه های دقیقی را به کار می گرفتند که تاثیری بسیار عمیق و شایسته در طرف مقابل می گذاشت.

قبلا نمونه ای از این روشها را در سیره امام حسن و امام حسین علیهما السلام ذکر کردیم، اما اشاره ای به یکی از آن موارد، خالی از فایده نیست:

در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیرمردی که سنی از او گذشته بود، در وضو گرفتن دچار خطا و اشتباه بود. امام حسن و امام حسین علیهما السلام برای این که او را راهنمایی کرده و وضوی صحیح را به او یاد بدهند، نزد پیرمرد آمدند و

گفتند که پدر جان تو قضاوت کن، بین کدام یک از ما دو نفر بهتر وضو می گیریم. هر دو وضو ساخته و غیرمستقیم وضوی صحیح را به پیرمرد آموختند. او گفت که شما هر دو صحیح وضو می گیرید، این من بودم که اشتباه می کردم

(681)

یقیناً اگر یک کودک یا نوجوان حتی با آگاهی، علم و شایستگی لازم، به پیرمردی بگوید که شما در نماز خواندن خطا می کنی، تاثیر منفی خواهد گذاشت.

سخن امام سجاد علیه السلام در این باره، بسیار گویا و روشن است؛ امام علیه السلام می فرمایند:

تَرَى لَهُ إِعْتَهُ يَحْمِلُ وَيُخْرِجُ الْمَخْرَجَ الَّذِي يَلِينُ عَلَى مَسَامِعِهِ وَتُكَلِّمَهُ مِنَ الْكَلَامِ بِمَا يُطِيقُهُ عَقْلُهُ.

در این گفتار، حضرت علیه السلام نکاتی را با عبارات مختلف تبیین می کنند: اول این که به طوری با او گفتگو کند و زبان به نصیحت و ارشاد باز کند که سخن در گوش جان او شیرین آید و از شنیدن نصیحت احساس لذت کند تا در جان او تاثیر بگذارد.

قرآن خیلی زیبا چگونگی گفتگو، نصیحت و موعظه را به نقل از لقمان به مؤمنان می آموزد:

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكََ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

(682)

«به خاطر بیاور هنگامی که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد - گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.»

قرآن، زبان لقمان را نرم و لطیف، همراه با محبت و مودت معرفی می کند و ناصح نیز باید این نکته دقیق را همواره در نظر داشته باشد.

ترکیب جملات، کلمات و عبارات باید طوری باشد که شنونده از آن احساس محبت، مودت و دوستی کند؛ نه این که برای او ناخوشایند باشد. امام علیه السلام درباره شخصی که دچار غفلت و لغزش کوچکی شده و یا خطایی انجام داده است که نیاز به نصیحت دارد می فرمایند:

تَلْوِيحُ زَلَّةِ الْعَاقِلِ لَهُ مِنْ أَمْرِ مَضُّ عِتَابِهِ. ⁽⁶⁸³⁾

«اگر با اشاره و کنایه، لغزش عاقل را به او بگویی، اثرش بیشتر از این است که او را سرزنش و ملامت کنی.»

سرزنش کردن یکی از انواع نصیحت است و بازداشتن از خطا با کنایه نیز نوع دیگری که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام تاثیرش بیشتر است.

در این باره نکات دقیقی هست که لازم است به آنها اشاره کنیم. افراد در پذیرش نصیحت متفاوتند: گاهی افراد در ملاء عام، خلاف و گناه می کنند و از فضاحت اجتماعی و لکه دار شدن حیثیت خویش پروا ندارند. به یقین این گونه افراد را با نصیحت و تحذیر از فضاحت اجتماعی، نمی توان از گناه و خطا بازداشت. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كَيْفَ يَنْتَفَعُ بِالنَّصِيحَةِ مَنْ يَلْتَنُذُ بِالْفَضِيحَةِ؟ ⁽⁶⁸⁴⁾

«کسی که از افتضاح و رسوایی لذت می برد، چگونه می تواند از نصیحت و ارشاد بهره مند شود؟»

معنای روایت این نیست که هیچ راه دیگری برای نصیحت و هدایت او باقی نمانده است، بلکه باید زبان و شیوه دیگری را برای هدایت او به کار گرفت و به

نکاتی که عواطف، عقل و تشخیص او حساسیت دارد، توجه کرد و او را به آن سمت هدایت کرد.

بعضی از انسان ها از فضاقت و لکه دار شدن حیثیت اجتماعی خود، بسیار رنج می برند؛ هدایت و نصیحت کردن این افراد در ملا عام اثر معکوس و منفی دارد؛ یعنی چون حیثیت و شخصیت خود را زیر سؤال و لکه دار می بینند، نه تنها به ارشاد و نصیحت توجهی نمی کنند، بلکه عکس العمل منفی نیز نشان می دهند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

النَّصِيحُ بَيْنَ الْمَلَأَةِ تَقْرِيعٌ ⁽⁶⁸⁵⁾.

«نصیحت و هدایت کردن در ملا عام یک نوع آزار است».

شیوه رفتار و گفتار و چگونگی استخدام کلمات و عبارات در اثرگذاری مستنصح بسیار موثر است. به عبارت دقیق تر، ناصح باید روحیات مستنصح و نحوه تاثیر در آن را به خوبی شناخته و سپس اقدام کند. اگر او به حیثیت اجتماعی خود حساس است، باید به آن نکته توجه کند. اگر کسی از لکه دار شدن حیثیت اجتماعی پروا ندارد، باید به مسائل دیگر، مثل عواطف و علائق او توجه کند.

2 - قابلیت نصیحت و موعظه را داشته باشد

همان طور که در شیوه و روش اهل بیت عصمت علیهم السلام می بینیم که در نصیحت، ارشاد و هدایت دیگران از همه ابزارهای ممکن استفاده می کردند، ناصح نیز باید در حالات فرد مطالعه و دقت کند و بهترین روش را برای نصیحت او برگزیند. در زمان ائمه علیهم السلام کسانی روی امور دنیوی حساس بودند. ائمه علیهم السلام عوارض دنیوی را به آنها تذکر می دادند. کسانی هم به مسائل

اخروی، بهشت و جهنم، ثواب و عقاب حساسیت داشتند؛ ائمه علیهم‌السلام آنها را به آن مسائل توجه می دادند. کسانی نیز بودند که به آثار سوء جهانی گناه حساس بودند. ائمه علیهم‌السلام آن نکات را برای آنها تبیین می کردند. مهم این است که ناصح باید روحیات و توان متسنصح را بشناسد و بر آن اساس عمل کند. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرمایند:

أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ ⁽⁶⁸⁶⁾.

«ما انبیا ماموریم به اندازه فهم و توان مردم با آنها سخن بگوییم.»

سخن دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که می فرمایند:

أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ ⁽⁶⁸⁷⁾.

«ما انبیا از ناحیه خدا مامور شده ایم که به اندازه فهم مردم با آنها سخن بگوییم.»

اساسا خداوند متعال ملاک محاسبه دقیق اعمال را در قیامت، بر مبنای ادراک، عقل و شعور افراد قرار داده است. امام باقر علیه‌السلام می فرمایند:

أَمَّا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا ⁽⁶⁸⁸⁾.

«خدا در قیامت در حساب افراد، به همان مقدار ملاحظه می فرماید که در دنیا به آنها عقل و درایت داده است.»

کسی که عقل و ادراکش توان درک استدلال عمیق را ندارد، نباید سخنان استدلالی مطرح کند. همچنین از نصیحت آمرانه نیز باید پرهیز کند؛ چرا که بشر معمولاً از اوامر و نواهی - که از موضع اشراف و علو است - متنفر است.

3 - همراه با محبت و ملاحظت باشد

باید نصیحت و ارشاد همراه با محبت و ملاطفت باشد. ملاحظه می شود
 براهین انبیا در امور اعتقادی، بسیار بسیط و ساده است. دلیل آن، رعایت
 مخاطبان پیام است. تفاوت در موعظه و نصیحت را می توان درباره کسانی که
 به حضور رسول الله ﷺ و یا بعضی ائمه عليهم السلام شرفیاب می شدند و تقاضای
 نصیحت و سفارش می کردند، مشاهده کرد. کسانی که با منابع روایی سر و کار
 دارند، این تفاوت ها را در کلمات اهل بیت عليهم السلام زیاد ملاحظه می کنند. فردی
 به حضور رسول اکرم ﷺ شرفیاب می شود و عرض می کند:

اَوْصِنِي، فَقَالَ ﷺ: اءُوصِيكَ اَنْ لَا تَغْضَبَ (689).

«مرا وصیت کن. حضرت می فرمایند: تو را توصیه می کنم که خشم نگیری
 و عصبانی نشوی.»

فرد دیگری به حضور حضرت شرفیاب می شود و همین تقاضا را می کند:
 يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ! اءُوصِنِي وَاَقْلِلْ لِعَلِّي اَنْ اءَحْفَظُ، قَالَ: اءُوصِيكَ
 بِخَمْسٍ: بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي اَيْدِي النَّاسِ فَانَّهُ الْغِنَى، وَاِيَّاكَ وَاَلطَّمْعَ فَانَّهُ الْفَقْرُ
 الْحَاضِرُ، وَاَصَلَّ صَلَاةَ مُودِّعٍ، وَاِيَّاكَ وَا مَا يَعْتَدِرُ مِنْهُ، وَا عَجَبًا لَأَخِيكَ مَا تُحِبُّ
 لِنَفْسِكَ (690).

«یا رسول الله! مرا نصیحتی کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند تو را به پنج چیز
 توصیه می کنم: یکی این که چشم به دست دیگران نداشته باشی؛ زیرا احساس
 بی نیازی از دیگران ثروتمندی است؛ دوم این که از طمع و ولع پرهیز کنی؛ که
 طمع، فقر و ناداری است؛ سوم این که عبادت و نماز را طوری به جا آوری
 که گویی آخرین نماز تو است؛ چهارم این که از کارهایی که نهایتاً باید از آنها
 عذرخواهی کنی پرهیزی؛ پنجم این که آنچه را برای خودت دوست داری، برای
 برادرت هم دوست داشته باشی.»

این تفاوت های فاحش در پاسخ به یک سؤال، گویای این است که حالات سؤال کنندگان متفاوت بوده و توان تحمل آنها نیز با یکدیگر فرق داشته است. نکته دیگر این که نیازهای آنها هم متفاوت است. یعنی رسول الله ﷺ به عنوان ناصح، معلم و مربی که به همه نیازهای افراد و اصحاب خود احاطه دارند، به آن نیازها توجه کرده و بر آن اساس پاسخ می داده اند.

4 - قدرت پذیرش نصیحت را داشته باشد

ناصح باید در جواب کسی که طلب نصیحت می کند، قدرت و توان پذیرش او را در کلمات بسنجد و به تناسب آن سخن بگوید. دیگر این که درباره خواسته او بررسی کند و به او پاسخ بگوید؛ اشتباه است اگر او درباره مشکلی مالی مشاوره بخواهد، ناصح به مسائل معنوی بپردازد؛ یا برعکس درباره مسائل معنوی و اخروی راهنمایی بخواهد، او به مسائل دنیوی و مادی بپردازد. باید در نصیحت خود نیازها و احتیاجات شخص را دقیق در نظر بگیرد.

نکته دیگر این که به توان و قدرت تحمل و عقل و اندیشه او هم توجه کند. مثلا شخصی که به حضور رسول اکرم ﷺ رسید و موعظه و نصیحت خواست و حضرت به او فرمودند: اءُوصِيكَ اءَن لا تَغْضَبَ (691). کسی که نصیحت خواسته بود، از قبایل بیابان نشین بود. در آن زمان عصبیت های قبیله ای آن چنان بر جوامع بدوی حاکم بود، که اگر یکی از افراد قبیله مورد تعرض قبیله دیگر قرار می گرفت، چنان روح عصبیت قومی بر آنها غلبه می کرد؛ که بدون بررسی و تحقیق، به خونریزی و جنگ مبادرت می کردند. این شخص می گوید: من سه بار از رسول اکرم ﷺ تقاضای نصیحت کردم و هر سه بار فرمودند به تو سفارش می کنم که خشم نگیری.

وقتی به قبیله خود برگشتم به حکمت کلام پیامبر ﷺ پی بردم؛ چرا که مطلع شدم فردی از افراد قبیله به دست قبیله دیگر کشته شده است و همه اهل قبیله برای انتقام جویی آماده تهاجم می شوند. من گفته رسول الله ﷺ را به خاطر آوردم و همین یادآوری باعث شد که آنها را آرام کنم و به ریشه یابی قضیه بپردازم. بعد از تحقیق معلوم شد که خطا از ناحیه افراد قبیله ما بوده است. این جا بود که از یک جنگ و خونریزی بزرگ جلوگیری شد.

5 - در نظر گرفتن موقعیت مکانی و زمانی

نکته مهم این است که ناصح باید هم به توان شنونده توجه داشته باشد و هم نیاز او را بررسی کند و با او سخن بگوید. از امام موسی بن جعفر علیه السلام مطالبی به عنوان نصیحت نقل شده است؛ صرف نظر از اصل مطلب، از نظر سنجش موقعیت، مکان و زمان و کسانی که حضور دارند، قابل مطالعه و دقت است. امام علیه السلام در حالی که جنازه ای را در درون قبر می گذاشتند، فرمودند:

انَّ شَيْئًا هَذَا آخِرُهُ لِحَقِيقِ اءَنْ يُزْهَدَ فِى اءَوَّلِهِ وَاِنَّ شَيْئًا اءَوَّلُهُ لِحَقِيقِ اءَنْ يُخَافُ آخِرُهُ ⁽⁶⁹²⁾.

«در دنیایی که آخر آن گور تنگ و تاریک است، بهتر است انسان از آغاز با احتیاط و زهد عمل کند و آخرتی که منزل ابتدایی اش چنین پرخطر و دلهره آفرین است، بهتر است از پایان این منزل بترسد و وحشت داشته باشد».

ممکن است انسان این کلمات را در مجلس جشن و سروری که افراد در حال گناه هستند، مطرح کند. در این جا طبیعی است که با یک عکس العمل منفی مواجه خواهد شد که این چه سخنی است که عیش ما را از بین می برد. این سخنان در جایی مطرح می شود که مردم، عزیزی را از دست داده اند، قبر تاریکی حفر شده و آنها گرد آن جمع شده اند در چنین حالی که جنازه را به

داخل قبر می گذارند و فضای حزن و اندوه و تعمق و تفکر بر جمع حاکم است، حضرت این کلمات را به زبان می آورند و به یکی از برترین شیوه های بلاغت که از شرایط تاثیر کلام بوده و علمی در علوم معانی و بیان است روی می آورند.

بنابراین، توجه به شرایط زمانی و مکانی مخاطب، از نکات دقیقی است که باید در نصیحت و موعظه مورد توجه قرار بگیرد. فردی به نام جابر بن یزید جعفی می گوید:

خَدَمْتُ سَيِّدَ الْاِئِمَّةِ اَبَا جَعْفَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثَمَانِيَةَ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمَّا اِعْرَدْتُ الْخُرُوجَ وَدَعْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: اءَفِدِنِي، فَقَالَ: بَعْدَ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ سَنَةٍ يَا جَابِرُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، اَنْكُمْ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ وَلَا يُبْلَغُ قَعْرُهُ، قَالَ: يَا جَابِرُ بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ وَ اءَعْلِمِهِمْ اَنَّهٗ لَا قَرَابَةَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَ اَللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ لَا يُتَقَرَّبُ اِلَيْهِ اِلَّا بِالطَّاعَةِ لَهُ، يَا جَابِرُ مَنْ اءَطَاعَ اَللّٰهَ وَ اءَحَبَّنَا فَهُوَ وَاٰلُنَا، وَ مَنْ عَصَى اَللّٰهَ لَمْ يَنْفَعَهُ حُبُّنَا (693).

«من هجده سال در مدینه و محضر امام باقر علیه السلام بودم. بعد از این مدت که خدمت امام علیه السلام بودم، حضور ایشان شرفیاب شدم تا خدا حافظی کنم و برای دیدار بستگان و ارحام به کوفه بروم. در لحظه آخر از امام علیه السلام خواستم که مرا موعظه کنید، امام فرمودند: بعد از هجده سال که این جا بودی و از محضر ما توشه برگرفتی و اندوختی، حالا باز هم موعظه و نصیحت می خواهی؟ جابر می گوید: عرض کردم شما اقیانوسی هستید که هرگز نمی توان به عمق آن دسترسی پیدا کرد. حضرت فرمودند: ای جابر! وقتی به کوفه رفتی، به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو که بین ما و خدا رابطه رحمت و خویشاوندی نیست. آن کس که خدا را اطاعت کند و ما را دوست داشته باشد، از اولیای خدا و دوستان

ما است و آن کس که خدا را عصیان کند، دوستی ما به او فایده ای نمی رساند».

سخنی که امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی می گوید، با سخنی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یا موسی بن جعفر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام و یا سایر ائمه هدی علیهم السلام به دیگران می گویند، تفاوت آشکاری دارد. جابر بن یزید جعفی، مردی وارسته و از خواص اصحاب است. هجده سال در محضر امام بوده است. بنابراین، با او باید با یک زبان سخن گفت؛ و با کسی که تازه آمده و انس و آشنایی پیدا کرده، با زبانی دیگر.

بنابراین، شناخت مستنصح، حالات و روحیات او، علائق و دلبستگی های او کمک می کند تا ناصح بهترین و موثرترین راه را برای نصیحت او برگزیند.

43 - حق نصیحت کننده

وَإِذَا حَقَّ النَّاصِحُ فَأَنْ تُلِينَ لَهُ جَنَاحَكَ ثُمَّ تَشْرَيْبُ لَهُ قَلْبَكَ وَتَفْتَحَ لَهُ سَمْعَكَ حَتَّى تَفْهَمَ عَنْهُ نَصِيحَتَهُ ثُمَّ تَنْظُرَ فِيهَا فَإِنْ كَانَ وَفَّقَ فِيهَا لِلصَّوَابِ حَمِدَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَقَبِلَتْ مِنْهُ وَعَرَفَتْ لَهُ نَصِيحَتَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ وَفَّقَ لَهَا فِيهَا رَحِمَتْهُ وَلَمْ تَتَّهِمْهُ وَعَلِمْتَ أَنََّّهُ لَمْ يَأْ لُكَ نَصْحًا إِلَّا إِنَّهُ أَعْطَاكَ إِعْنَ يَكُونُ عِنْدَكَ مُسْتَحِقًّا لِلتُّهْمَةِ فَلَا تَعْبَأْ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«اما حق نصیحت کننده این است که در برابر او نرم خو، متواضع و شنوا باشی. با گوش جان گفته هایش را بشنوی؛ اگر نصایح او به صواب و درستی مقرون است، بپذیری و خدایت را سپاس گویی و اگر درست نبود، بر او رحمت آوری و متهمش مسازی؛ زیرا او در خیرخواهی کوتاهی نکرده، بلکه خطا نموده است. ولی اگر در مظان اتهام است، به سخنانش اعتماد نکنی.»

این حق، ادامه مسئله نصیحت، نصیحت خواهی و نصیحت گویی است که قدری به توضیح آن می پردازیم:

وظایف نصیحت شنونده

همانگونه که نصیحت جو حقوقی بر نصیحت کننده دارد، نصیحت کننده نیز بر نصیحت شنونده و نصیحت جو، حقوقی دارد که عبارتند از:

1 - نرم خوبی با ناصح

از فرمایش امام علیه السلام استفاده می شود که اولین حق ناصح، حفظ حرمت او از جانب مستنصح است؛ زیرا ناصح به منزله معلمی مهربان و دلسوز است که نه تنها به انسان علم می آموزد، بلکه راه و رسم زندگی را نیز به او تعلیم می دهد. تفاوت ناصح با معلم و استاد این است که معلم و استاد، علوم را به انسان یاد می دهد که در سرنوشت اخلاقی و اخروی و هدایت و اعتقادات انسان تاثیری

ندارد؛ اما ناصح کسی است که آموخته های او در اخلاق، رفتار، عقاید و آخرت انسان تاثیر دارد. این افراد، کریم هستند و انسان باید در برابر کرام الناس، متواضع باشد.

النَّصِيحَةُ مِنَ اخْلَاقِ الْكِرَامِ (694).

«نصیحت، روش و منش انسان های بزرگوار است».

همان گونه که در مباحث گذشته نیز گفتیم، نصیحت، ارشاد و هدایت شیوه بزرگواران است. بنابراین، به دو دلیل ناصح را باید گرامی داشت:

یکی این که او معلم و مربی است؛ دیگر این که برای انسان بهره مادی و معنوی فراهم می کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ تَاجَرَكَ بِالنُّصْحِ فَقَدْ آجَزَلَ لَكَ الرِّيحَ (695).

«کسی که تو را هدایت و نصیحت می کند، برای تو بهره فراوان فراهم می کند».

باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ تَاجَرَكَ فِي النُّصْحِ كَانَ شَرِيكَكَ فِي الرِّيحِ (696).

«کسی که تو را نصیحت می کند، در سود بهره ای که به دست می آوری شریک تو است».

به صورت طبیعی وقتی انسن احساس کند کسی به او احسان می کند، او را گرامی می دارد.

بنابراین، حق اول ناصح این است که باید نسبت به او نرم خو بوده و به او احترام بگذارد که البته نتیجه آن به مستنصح بازمی گردد؛ چرا که وقتی به او احترام کرد و متواضع و نرم خو شد، ناصح هم از نصیحت کردن دریغ نخواهد کرد.

2 - پذیرفتن سخن ناصح

حق دوم که حضرت به آن اشاره می کنند این است که مستنصح، با گوش جان سخنان ناصحان را بپذیرد. این که ناصح نصیحت کند و نصیحت شنونده به نصایح او ترتیب اثر ندهد، خسارات زیادی را در پی خواهد داشت.

مَنْ عَصَى نَصِيحَةَ نَصْرٍ ضِدَّهُ (697).

«کسی که از عمل به نصیحت سر باز زند دشمن خود را یاری کرده است.»
ناصح همان دوست است. اگر انسان سخن کسی را که از روی دوستی و مودت او را هدایت می کند نپذیرد، در واقع دشمن خود را یاری کرده است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَعْرَضَ عَنِ نَصِيحَةِ النَّاصِحِ أَوْ حَرَقَ بِمَكِيدَةِ الْكَاشِحِ (698).

«اگر انسان به نصایح ناصحان توجه نکند، خود را به آتش سوزنده دشمنانی که دشمنی پنهان می کنند، می سوزاند.»

و باز آن حضرت می فرمایند:

مَنْ خَالَفَ النَّصِيحَ هَلَكَ (699).

«کسی که با نصیحت مخالفت کند، خود را هلاک کرده است.»

3 - دور ماندن از رسوایی

اما نقطه مقابل آن فوایدی است که بر نصیحت پذیری مترتب است؛ حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ قَبِلَ النَّصِيحَةَ أَمْ مِنْ مِّنَ الْفَضِيحَةِ (700).

«کسی که نصیحت پذیر باشد، از فضاحت و آبروریزی مصون می ماند.»

حال این آبروریزی ممکن است هتک حیثیت دنیوی باشد، یا اخروی.

بنابراین، باید به این نکته توجه داشت که ممکن است غرائز و تمایلات نفسانی، انسان را به سمت و سویی دعوت کند و نصیحت ناصحان او را به سمت و سویی دیگر. دعوت غرائز به حسب ظاهر به سمت خواسته ها و امیال او است و طبعا شیرین است و کلام ناصحان تلخ و ناملایم، اما باید دقت کرد که:

مَرَارَةُ النَّصِيحِ أَفْعَمُ مِنْ حَلَاوَةِ الْعِشِّ (701).

«تلخی نصیحت، نافع تر از شیرینی خیانت است.»

دوست خائن، گاه بیرونی است و گاه همان غرائز درونی که انسان را به سمت و سویی راهنمایی می کنند که به حسب ظاهر برای انسان حلاوت و شیرینی و لذت آور است، اما ناصح، انسان را به چیزی دعوت می کند که در نظر ابتدایی تلخ و ناگوار است. فرزندان ما باید توجه داشته باشند که منفعت تحمل آن تلخی، بسان منفعتی است که در تحمل تلخی دارو نهفته است. مستنصح، انسانی است که در معرض یک بیماری خطرناک است و باید به نصیحت به منزله دارو بنگرد که برای او هدیه و عطیه ای شفابخش است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

نِعْمَ الْهَدِيَّةُ الْمَوْعِظَةُ (702).

«موعظه و نصیحت، نیکو هدیه ای است.»

4 - حلاوت کلام ناصح

چنان که در حق مستنصح تذکر دادیم، کلمات، جملات و محتوای سخن ناصح باید برای مستنصح شیرین بوده و لذت آور باشد، اما مستنصح هم باید توجه داشته باشد که اگر احیانا موعظ برای او تلخی می آفریند و یا مرارت و سختی ایجاد می کند، باید این مرارت، تلخی و سختی برای او شیرین تر از حلاوت کاذب امیال و خواهش های درونی باشد؛ یعنی بداند که:

مُنَاصِحُكَ مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مُحْسِنٌ إِلَيْكَ نَازِرٌ فِي عَوَاقِبِكَ مُسْتَدْرِكٌ فَوَارِطُكَ
فَفِي طَاعَتِهِ رَشَادُكَ وَ فِي مُخَالَفَتِهِ فَسَادُكَ⁽⁷⁰³⁾.

«ناصح، دلسوز است و نسبت به تو نیکوکار؛ به عواقب امر توجه می کند؛ آنچه را که تو از دست داده ای، به تو بازمی گرداند. پس اگر از او اطاعت کنی، در راه رستگاری قدم گذاشته ای و اگر مخالفت کنی، راه فساد پیموده ای.»

جوانان و نوجوانان عزیز باید به سخن ناصحان به خصوص پدران و مادران که یقیناً نسبت به فرزندان، مشفق و دلسوز هستند، ترتیب اثر دهند و به زندگی انسان های موفق توجه کنند و آن را سرلوحه زندگی خود قرار دهند و از زندگی و سیره آنها پند و نصیحت بجویند که یقیناً آنها که مراحل مادی و معنوی را طی کرده اند، هرگز ایام عمر را به تباهی و سیاهی نگذرانده اند. آنها نصیحت ناصحان را به گوش جان شنیده اند و راه توفیق را از کلمات آنها جسته اند.

44 - حق بزرگسالان

وَأَمَّا حَقُّ الْكَبِيرِ فَإِنَّ حَقَّهُ تَوْقِيرُ سِنِّهِ وَاجْتِلَالُ اسْلَامِهِ إِذَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ فِي الْاسْلَامِ بِتَقْدِيمِهِ فِيهِ وَتَرْكُ مُقَابَلَتِهِ عِنْدَ الْخِصَامِ وَ لَا تَسْبِقُهُ إِلَى طَرِيقٍ وَ لَا تَأْتِيهِ فِي طَرِيقٍ وَ لَا تَسْتَجْهَلُهُ وَ أَنْ جَهَلَ عَلَيْكَ تَحَمَّلْتَ وَاءِ كَرَمَتُهُ بِحَقِّ اسْلَامِهِ مَعَ سِنِّهِ فَإِنَّمَا حَقُّ السِّنِّ بِقَدْرِ الْاسْلَامِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«و اما حق سالمند این است که او را احترام کنی و اگر سابقه مسلمانی اش بیشتر است، اسلامش را بزرگ داری و ارج نهی و از دشمنی و رویارویی با او پرهیزی و در هیچ کار بر او سبقت نگیری و به هنگام راه رفتن از او پیشی نگیری و نابخردانه با او برخورد نکنی. چنانچه او جهالت ورزید، تحمل کنی. پس او را به دلیل اسلام و بزرگسال بودنش، گرامی بداری، که حق بزرگسالی به اندازه اسلام او است.»

درباره این حق، سخن را با نقل روایتی از امام باقر علیه السلام آغاز می کنیم که می فرمایند:

أَوْصِيكَ أَيْنَ تَتَّخِذُ صَغِيرَ الْمُسْلِمِينَ وَلِدَا وَءِوَسَطَهُمْ ءِخْوَا وَءِكْبَرَهُمْ ءِبَا فَارْحَمَ وَلَدَكَ وَصَلِ ءِخَاكَ وَ بَرِّ ءِوَالِدَكَ ⁽⁷⁰⁴⁾.

«سفارش می کنم که با کودکان امت همانند فرزند، و با میان سالان ایشان همانند برادر و با بزرگسالان آنها همانند پدر رفتار کنید. پس به فرزند ترحم کنید و با برادر سعی در پیوند و ارتباط داشته باشید و به پدر نیکی و احترام کنید.»

این سخنان و هدایت ها، آموزه های مکتبی است که سلامت و سعادت افراد و جوامع را در ارتباط موزون و پیوند استوار با دیگران می داند و خلاف آن را موجب تلخکامی و عامل دشمنی. با کودک بسان فرزند، با هم سن و سال مانند

برادر و با بزرگتر همانند پدر رفتار کردن، همان ملایمت و سازگاری با دیگران است که سعادت و سلامت جامعه را تضمین می کند. اگر غیر از این دیدگاه حاکم باشد و کودکان را فرزند خود، همسالان را برادر و بزرگان را پدر خود ندانند، جامعه از مسیر هماهنگی و سازگاری خارج شده و موجب تلخ کامی می گردد که گاهی به مخاصمه، عناد و دشمنی ها می انجامد.

ملاک احترام به دیگران

در حق پدر و برادر به تفصیل در این باره سخن گفته ایم؛ ولی تصریح امام سجاد علیه السلام در این حق تامل مضاعفی را می طلبد. از نظر معارف ما، ملاک احترام به دیگران، قدرت و توان جسمی و مالی نیست؛ چنانچه هر یک از این دو ملاک و معیار باشد، بسیاری از خردسالان و بزرگسالان فاقد این ویژگی هستند. اگر به آیات کریمه قرآن توجه کنیم، هم خردسال و هم بزرگسال را، با عنوان ضعیف معرفی می کند:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ⁽⁷⁰⁵⁾.

«خدا همان کسی است که شما را آفریده؛ در حالی که ضعیف بودید بعد از ناتوانی، قوت بخشید و بعد از قوت، ضعف و پیری بر وجود شما قرار داد؛ و هر چه بخواهد می آفریند، و او دانا و توانا است.»

هم کودک ضعیف است و هم بزرگسال. در این میان توانمندی از آن میان سالان و جوانان است. حال اگر ملاک احترام به دیگران قدرت و توانایی است، طبعاً نه کودک دارای این دو ملاک است؛ نه بزرگسال. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ السَّمَلِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ⁽⁷⁰⁶⁾.

«هیچ یک از مسلمانان را کوچک نشمارید؛ چون صغیر و خردسال ایشان هم نزد خدا بزرگ است».

و همچنین رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

مِنْ اجْلَالِ اللَّهِ اجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ ⁽⁷⁰⁷⁾.

«اگر کسی مسلمان سپیدمویی را احترام کند و بزرگ بدارد، خدا را بزرگ داشته است».

بزرگداشت مسلمان سپیدموی، بزرگداشت و تجلیل ذات اقدس پروردگار است؛ در حالی که مسلمان سپیدموی فاقد قدرت و توانایی جسمی است. پس ملاک احترام، توانایی جسمی و مالی نیست. از منظر مکتب اخلاقی اسلام، ارزش ها و معیارهای دیگری هم برای تجلیل و احترام وجود دارد که یکی از آنها بزرگسالی و کبر سن است. این تعبیر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که عامه و خاصه نقل کرده اند:

الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ ⁽⁷⁰⁸⁾.

«پیرمرد در میان ارحام و بستگانش مثل پیامبر است در بین امتش».

در تعبیر دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

«انسانی که عمری از خدا گرفته و اصطلاحاً به مرحله شیخوخیت رسیده

است، احترامش در خانواده مانند پیامبر در بین امت واجب است ⁽⁷⁰⁹⁾».

گفت پیغمبر که شیخ رفته پیش چون نبی باشد میان قوم خویش اگر در این روایت تأمل کنیم و حقوق یک پیامبر را در میان امت خود برشماریم، می بینیم که او، هم حق تعلیم و ارشاد و هدایت دارد و هم واسطه ارتباط با مبدا اعلا و ذات ذوالجلال الهی است؛ که به دلیل وجود همین ملکات

و معیارها است که امت به پیامبرش به دیده احترام می نگرد و حتی به او تبرک می جوید.

فواید احترام به بزرگان

در کلمات رسول خدا ﷺ تعبیری است که می فرمایند:

الْبِرْكَهُ مَعَ اَكْبَرِكُمْ (710).

«برکات خداوندی، همراه با پیران شما است.»

اگر از میان قوم و فامیلی، پیری رخت بربندد، طبعاً برکتی که با او بوده از بین خواهد رفت. باز نقل شده است که انس بن مالک می گوید:

اَوْصَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِخَمْسِ خِصَالٍ فَقَالَ فِيهِ وَوَقَّرَ الْكَبِيرَ تَكُنْ مِنْ رُفَقَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (711).

«رسول الله ﷺ مرا به پنج چیز توصیه فرمودند: یکی از آنها این بود که به پیرمردان یا پیرزنان امت احترام بگذارید تا در قیامت از دوستان من باشید.»

برای اهمیت این وظیفه، روایت دیگری را از رسول اکرم ﷺ در همین مورد می آوریم، حضرت فرموده اند:

مَنْ عَرَفَ فَضْلَ كَبِيرٍ لِسِنِّهِ فَوَقَّرَهُ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (712).

«از ما نیست کسی که به خردسالان امت رافت و رحمت نداشته باشد و

بزرگسالانش را توقیر و اکرام نکند.»

یعنی اگر قرار باشد انسان روش محبوب اولیای دین را برگزیند، باید به این سفارش ها عمل کند. در غیر این صورت از زمره انسان های وارسته خارج می شود.

در روایات، آثار وضعی دیگری هم برای احترام گذاشتن ذکر شده است که به طریق دیگری افراد را، به رعایت احترام بزرگسالان تشویق و ترغیب می کند. از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند:

ما اكرم شاب شيخا الا قضى الله له عند شيبه من يكرمه (713).

«جوانی که به حرمت پیری، بزرگسالی را احترام کند، قضای الهی چنین است که او نیز به هنگام پیری مورد اکرام و تجلیل قرار گیرد».

از مجموع روایات استفاده می شود که شیخوخیت و بزرگی سن و سال یک معیار ارزشی است؛ اگر کسانی می خواهند خود را متخلق به اخلاق اسلامی و دینی نمایند، باید بزرگسالان را - اعم از زن و مرد - احترام کنند.

امام سجاد عليه السلام علت این سفارش ها را درباره پیران و بزرگسالان، اجلال اسلام می داند؛ چون در جامعه ای که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زندگی می کردند، افراد جدیدالعهد به اسلام زیاد بودند که در سنین مختلف به اسلام گرایش پیدا کرده بودند. چه بسا پیرمردی که سابقه اسلام او از یک جوان کمتر بوده است. سبقت در اسلام خود یک فضیلت است. حتی قرآن کسانی را که قبل از فتح مکه مسلمان شدند و آنهایی را که بعد از فتح مکه مسلمان شدند، مساوی نمی داند:

لا يستوى منكم من اءنفق من قبل الفتح و قاتل (714).

«آنها که قبل از فتح مکه مسلمان شدند و در راه خدا انفاق و جهاد کردند، با کسانی که بعد از آن اسلام آوردند، مساوی نیستند».

به هر حال، اعتقاد صحیح فضیلت است و سبقت گیرنده در آن نیز دارای فضیلت مضاعف است. طبعا کسی که دارای سن بیشتری است و بر عقاید خود پایبند است، دارای رجحان است. اگر چه تعبیر امام سجاد عليه السلام این است که:

اجلال اسلامه اذا كان من اهل الفضل في الاسلام بتقديمه فيه.

«اگر سابقه مسلمانی سالمند بیشتر است، اسلامش را بزرگ داری و او را ارج بنهی».

سبقت در خیر، برای انسان فضیلت می آفریند؛ طبعا به واسطه این فضیلت، احترام مضاعف نیز از آن او است. امروز نیز این معیار نزد عقلا مورد قبول است. دو نفر اگرچه در یک رشته علمی از درجه مساوی برخوردارند، اما عقلا آن را مقدم می دارند که زودتر آموخته است.

امام علیه السلام در ادامه سخن می فرمایند: ضرورت اکرام بزرگسالان، هم به خاطر اسلام است و هم به خاطر سن و سال آنها. بعد می فرمایند:

فَأَمَّا حَقُّ السَّنِّ بِقَدْرِ الْإِسْلَامِ.

«حق بزرگسالی به اندازه اسلام است».

معلوم می شود اینها دو معیار است که اگر در یک نفر جمع شود، دو حق پیدا می کند: یکی حق بزرگسالی و دیگر حق تقدم در اعتقاد صحیح و اسلام.

جالب این است که در ادبیات فارسی ما هم، که نوعا متاثر و برگرفته از معارف اسلامی و دینی است، به ارزش پیران و بزرگسالان توجه شده است. یعنی دلیل احترام به بزرگسالان، این است که او را صاحب فضیلت در علوم و تحصیل تجربیات می دانند:

موی سفید را فلکم رایگان نداد این رشته را به نقد جوانی خریده ام
وقتی انسان متاع ارزشمندی مثل عمر را برای خرید متاعی دیگر (علم و تجربه) از دست داده است، صاحب سرمایه کلان و ارزشمندی است، که باید از سرمایه او بهره جست.

سپید گشتن موی تو نشان این سخن است که سر برآر ز خواب گران سپیده موی
در حقیقت شب های ظلمانی دوران جهالت و نادانی را پشت سر گذاشته و با کوله باری از تجربیات، طلوع سپیده دم و روشنایی را درک کرده است.

در شعر و ادبیات فارسی هم تعبیرات زیادی در این باره آمده که گاه به زبان طنز است و گاهی در قالب نصیحت و تربیت. همه اینها برگرفته از معارف ناب اسلامی است که به صورت یک سنت از قرن‌ها پیش در جامعه ما رواج یافته و مورد توجه و عمل قرار گرفته است.

به هر حال، مهمترین علت تقدم رتبی و فضیلتی موی سپیدان، یکی مسئله سبقت در اعتقادات است و دیگری سبقت در خدانشناسی که مجموعه این دو ویژگی از او، انسانی مجرب و دارای آگاهی و علم برای راه‌گشایی و راهنمایی دیگران ساخته است.

در روایت، تعبیراتی وارد شده که سپیدی مو، نورانیت است. نورانیت به این معنا که بعد از گذراندن شب ظلمانی جوانی و جهالت، دورنمای زندگی را به روشنی می‌بینید. از این رو در حدود شرعی، اگر پیری مرتکب گناه و خطایی شود، جزای او سنگین‌تر از دیگران است؛ مثلاً در حدود شرعی زنا، اگر زانی، محصه و جوان باشد، حد او رجم است، ولی اگر شیخ و پیرمرد باشد؛ گرچه محسن نیز نباشد، باز محکوم به رجم است. به این دلیل که بعد از یک عمر تجربه، از او انتظار لغزش و خطا نمی‌رود.

مصادیق احترام به بزرگان

به هر حال، در حد اقتضای این مختصر، مصادیق احترامی را که خداوند متعال، پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام برای بزرگسالان مقرر فرموده‌اند از زبان امام سجاد علیه‌السلام بیان می‌کنیم.

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمایند:

تَرَكَ مُقَابَلَتَهُ عِنْدَ الْخِصَامِ.

«هنگام دشمنی از رویارویی با او پرهیزی.»

یکی از مصادیق احترام این است که هرگز با او دشمنی نورزی؛ چرا که به طور طبیعی انسانی که عمری از او گذشته، انتظارات و توقعات بیشتری از دیگران پیدا می کند و ممکن است به دلیل داشتن این روحیه طبیعی، همیشه خود را از دیگران طلبکار ببیند؛ که گاهی منتها به عداوت و دشمنی و مخاصمه و درگیری می شود. امام سجاد علیه السلام می فرمایند: چون احتمال دارد این روحیه، او را به سمت و سوی درگیری با دیگران بکشاند، طبعاً احترام او اقتضا می کند که دیگران با او درگیر نشوند و با او از در مخاصمه و دشمنی درنیایند.

در هیچ کاری بر بزرگسال سبقت نگیرید؛ مثلاً اگر سفره ای گسترده است، مادام که بزرگان خانه، اعم از مرد یا زن، پیرمرد یا پیرزن، شروع به خوردن نکرده اند دیگران و کوچکتران شروع نکنند.

مصدق دیگر احترام این است که انسان باید بزرگسال را به منزله پدر بداند و با او نابخردانه سخن نگوید؛ درست است که باید او را چون پدر خود بداند اما نباید توقعات زیاد و بی جایی از او داشته باشد، یا به او سخنانی بگوید که از یک انسان خردمند صادر نمی شود؛ بلکه باید در همه امور او را احترام کند و از برخورد جاهلانه با او پرهیزد؛ و اگر احیاناً به دلیل سن و سال بالا و ضعف قوای جسمی و روحی، سخن نامربوطی به زبانش جاری شد که از او انتظار ندارد، نباید با او برخورد کند؛ باید گفتار و رفتار او را تحمل کرده و پذیرا باشد و از واکنش سوء پرهیزد.

لازم است بدانیم معارف ما نسبت به حرمت پیران، حتی در مسائل بسیار کوچک و دور از ذهن اهمیت داده، حساسیت نشان می دهد. طبیعی است که در مسائل مهم، این حساسیت ها بیشتر است.

نکته دیگر این که سخن در مطلق بزرگسالان است؛ اعم از قوم و خویش یا غیر آن. اگر قرابت و خویشاوندی وجود داشته باشد، طبعاً این حقوق هم بیشتر می شود؛ و چون درباره حقوق پدر و مادر و ارحام به تفصیل سخن گفته ایم، بیش از این به آن نمی پردازیم. اما در مورد بزرگسالی که از خویشان و نزدیکان نیست، نکته ای قابل دقت است که به امور معیشتی و زندگی آنها مرتبط است.

در روایتی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و حکومت حضرت چنین آمده است:

مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا هَذَا قَالُوا يَا امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام نَصْرَانِيٌّ فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّىٰ اِذَا كَبُرَ وَّعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ اءَنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ ⁽⁷¹⁵⁾.

«امیرالمؤمنین در بازار کوفه پیرمردی را دیدند که از بینایی عاجز است و دست طلب به سوی مردم دراز کرده است. حضرت فرمودند: این چیست؟ عرض کردند که او یک نصرانی است که در بازار مسلمین گدایی می کند. حضرت فرمودند: تا مادامی که او قدرت و توانایی داشت او را به کار کشیدید و از او استفاده کردید و حالا که پیرمرد و ناتوان شده، او را احترام نمی کنید و حقوقی را که دارد ادا نمی کنید. بعد فرمودند: نفقه او را از بیت المال بپردازید.»

این روایت یادآور خانه های سالمندان در عصر ما است. اگر واقعا سالمندان مستقر در این مراکز، نزدیکان و فرزندان ندارند، بسیار کار ارزشمند و خیری است.

همان توجه و سفارشی است که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به آن امر فرمودند که حکومت و دستگاه دولت از این افراد حمایت کند و نیازهای آنها را تامین کند. اما اگر دارای خویشان و فرزندان هستند، این گونه برخورد با آنان جز بی اعتنایی و کشتن روح عطوفت و مهربانی حاصلی نخواهد داشت.

45 - حق خردسال

وَأَمَّا حَقُّ الصَّغِيرِ فَرَحْمَتُهُ وَتَثْقِيفُهُ وَتَعْلِيمُهُ وَالْعَفْوُ عَنْهُ وَالسَّتْرُ عَلَيْهِ وَالرَّفْقُ بِهِ وَالْمُعُونَةُ لَهُ وَالسَّتْرُ عَلَى جَرَائِرِ حَدَائِثِهِ فَإِنَّهُ سَبَبٌ لِلتَّوْبَةِ وَالْمُدَارَاةُ لَهُ وَتَرْكُ مُمَاحَكَتِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى لِرُشْدِهِ.

«و اما حق کودک، مهر ورزیدن به او، پرورش و آموزش وی و گذشت و پرده پوشی از خطاهای کودکانه وی و نرمش و کمک کردن به او است؛ زیرا سبب توبه، مدارا و تحریک نکردن او و نیز کوتاه ترین راه برای رشد او است.»
کوچک ترین نهاد جامعه تا وسیع ترین و بزرگ ترین آن، مجموعه ای از انسان های کوچک و بزرگ هستند که در کنار یکدیگر زندگی می کنند و شیرینی و حلاوت این زندگی اجتماعی، در هر وسعت و اندازه ای که باشد، جز با یک همزیستی سازگار و رعایت حقوق یکدیگر، تامین نخواهد شد.

ادیان الهی و حتی مقررات مدون بشری، فراهم کردن چنین دنیایی را برای ابنای بشر نوید می دهند. منتها هر مکتبی اصول ثابت و غیرقابل تغییری دارد که از زاویه آن به همه آفرینش می نگرد و راه و رسم زیستن را با توجه به آن تنظیم می کند. یکی اصالت را به شهوت و قدرت می دهد؛ دیگری به مال و ثروت و سومی به معنویت و روحانیت. خلاصه، هر یک از این مکتب ها، از دیدگاه و زاویه ای خاص به دنیا و زندگی نگاه می کنند. بر همین اساس نیز قواعدی را تعیین و تبیین می کنند. در کمتر مکتبی مانند مکتب ارزشمند اسلام، می توان جامع نگری و وسعت بینش یافت که در آن چیزی از ارکان زندگی حتی کوچکترین جزئیات، فراموش نشده است.

وظایف بزرگان نسبت به کودکان

اگر به حق سالمندان و خردسالان توجه شود، درمی یابیم که چنانچه از منظر شهوت و قدرت به آفرینش بنگریم پیران و کودکان، تا زمانی که در خدمت تامین این نیازها باشند، محترمند؛ وگرنه شرایط متفاوت می شود؛ خانواده ها پیران را در بین خود نگه نمی دارند و فرزندان را در کوچه و خیابان رها می کنند و در قبال این دو طبقه فاقد قدرت و ثروت چون تامین کننده غرائز شهوانی نیستند؛ احسان هیچ تعهد، مسوولیت و تکلیفی نمی کنند. ولی اگر از منظر جامع نگر اسلام، به تماشای آفرینش بنشینیم، پیر، جوان و کودک هر یک دارای جایگاه ویژه خود هستند که در رساله امام سجاد علیه السلام به برخی از این حقوق اشاره شده که به قدر حوصله به آن اشاره می کنیم:

1 - عطوفت و مهرورزی

امام باقر علیه السلام می فرماید:

أصِيكَ أَيْنَ نَتَّخِذُ صَغِيرَ الْمُسْلِمِينَ وَكَلْدًا وَءَوْسَطَهُمْ أَيْ خَا وَءَكْبَرَهُمْ أَيْ بَا فَارْحَمَ
وَكَذَكَ وَصَلِ أَيْ خَاكَ وَبِرِّ وَالِدِكَ ⁽⁷¹⁶⁾.

«سفارش می کنم که با کودکان امت همانند فرزند، با میان سالان ایشان همانند برادر و با بزرگسالان آنها همانند پدر رفتار کنید؛ پس به فرزند ترحم کنید و با برادر سعی در پیوند و ارتباط داشته باشید و به پدر نیکی و احترام کنید.»

امام علیه السلام در این جا از طبقات مختلف به عنوان فرزند، برادر و پدر یاد می کند و برای هر یک حقی ذکر می کند. حق کودک، حق فرزندی است؛ حق هم سن و سال حق برادری و حق بزرگسال، حق پدری است. حق سغیر را این گونه بیان می کند که به او مهر بورزد و به حکم تکلیفی که بر عهده او است

پرورش و آموزش او را به خوبی انجام دهد، و در قبال آینده جامعه بشری احساس مسوولیت و تعهد کند.

بنابراین اگر ما سراغ روایاتی برویم که درباره کودکان وارد شده به این طبقه که در حقیقت ارکان آینده اجتماع هستند، با وسعت نظر و جامعیت نگاه شده و درباره آنها به مهم ترین شیوه و روش های تربیتی سفارش شده است.

آنچه گفته شد برای آینده است. برای حال نیز رابطه دوستانه و صمیمانه ای ترسیم کرده تا انسان ها به خاطر وجود کودکان از شیرینی و حلاوت زندگی نیز محروم نشوند. وجود کودکان به زندگی و بنیاد خانواده حلاوت می بخشد، اما به صورت طبیعی نگهداری و حضانت و تامین نیازهای آنان، برای انسان مشکلاتی به وجود می آورد. روشی که اسلام برای آسان شدن مشکلات بیان می کند، مهربانی با کودکان و دوست داشتن آنها است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند:

«أُحِبُّوا الصِّبْيَانَ وَارْحَمُوهُمْ» (717).

«اطفال را دوست بدارید و به آنها مهر بورزید».

حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می فرمایند:

«لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ وَلِيَرَأَفَ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ» (718).

«کودکان به بزرگسالان تاسی کنند و رفتار همراه با تجربه آنان را فراگیرند. بزرگسالان هم نسبت به کودکان، راه و رسم رافت و مهربانی پیشه کنند و با افراد همانند جفاکاران و سنگ دلان جاهلیت رفتار نکنند».

از آن جا که در فرهنگ جاهلیت، مردم فقط به خاطر منافع فروری و عاجل به دنیا می نگریستند، منافی را می دیدند که در مقطع کوتاه زمانی متوجه آنان بود و بر همین اساس، درباره کودکان و بزرگسالان حکم می کردند؛ مثلا دختران را زنده به گور می کردند و پسران را چون برای شرکت در جنگ ها و منازعات

و خونریزی‌ها مفید می‌دیدند، نگه می‌داشتند. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: مانند سنگدلان بی‌رحم جاهلیت نباشید که فرزندان خود را از ترس گرسنگی زنده به گور می‌کردند. قرآن می‌فرماید:

و لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ أَمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ أَيْهَامٌ (719).

«فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید؛ ما، شما و آنها را روزی می‌دهیم».

این آیه خطاب به جماعتی است که فاقد فرهنگ هستند و بینشی غلط بر جامعه آنها حاکم شده و به صورت یک سنت درآمده است؛ مثلاً زنده به گور کردن دختران، برای فرار از هزینه‌های زندگی و مفید نبودن برای مقاصد جاهلانه آنها بوده و بر اساس تصورات و موهومات غلطی شکل گرفته بود که آنها را در بقای نسل و توسعه قبیله مفید نمی‌دانستند که این تصورات در جامعه جاهلی به صورت یک سنت، نهادینه شده بود؛ به صورتی که فرزندان دختر را فرزند و از نسل خود به حساب نمی‌آوردند. روح عاطفی و مهرورزی به این جنس، در وجود آنها از بین رفته بود. چگونه می‌شود که انسان، فرزند و پاره جگر خود را زنده به خاک بسپارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی به فرزندشان امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

وَجَدْتُكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْتُكَ كَلِّي (720).

«تو را نه تنها جزئی از خود بلکه همه وجود خود یافتم».

چگونه می‌شود انسان این جزء یا همه وجود خود را برخلاف غریزه حب به نفس زیر خاک کند؟ در برابر این اندیشه و تفکرات غلط، دستور دین مهرورزیدن، محبت کردن، ملاحظت و رافت به کودکان است. این سخن نه تنها برای رفتار با فرزندان و بستگان به خود است، بلکه یک حق کلی است که امام

سجاد عليه السلام برای کودکان بیان می فرمایند. یعنی هر کودک خردسالی اعم از فرزند، وابسته یا غیر آن.

مرحوم مجلسی از سنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نقل کرده است که:

كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذا أصبح مسح على رؤوس ولده و ولد ولده ⁽⁷²¹⁾.

«هرگاه پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم شب را صبح می کردند، بر سر فرزند و فرزند فرزندانشان دست می کشیدند».

سیره رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم چنان بود که اگر از کوچه و بازار عبور می کردند، کودکان با دیدن حضرت به وجد می آمدند و گاهی حضرت را برای شرکت در بازی خود دعوت می کردند. این مهر ورزیدن و اظهار علاقه در حقیقت نشات گرفته از فطرت و سرشت انسانی است، که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم و ائمه اطهار عليهم السلام در حد اعلا، از آن برخوردار بودند. نبودن این علقه ها نیز ناشی از یک نوع نقصان و خلا در روح انسان است.

در روایتی که از مکارم الاخلاق در بحث حقوق فرزند نقل کردیم، گفتیم پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرزندشان امام حسن و امام حسین عليهما السلام را می بوسیدند؛ شخصی به نام اقرع بن حابس در آن مجلس حضور داشت که عرض کرد:

ان لي عشرة من الاولاد ما قبلت واحدا منهم، فقال: ما على ان نزع الله الرحمة منك، اءو كلمة نحوها ⁽⁷²²⁾.

«من ده فرزند دارم، ولی تاکنون هیچ یک را نبوسیده ام. حضرت فرمودند: من چه کنم که خداوند مهر و محبت را از دل تو برداشته است؟».

مهر ورزیدن به همنوع و به خصوص به کودکان، امری فطری و طبیعی و نبود آن، نقصان در غریزه است.

2 - مساوات در تکریم

در معارف ما، به بیان های مختلفی، سخنان و دستورات زیادی درباره رسیدگی به ایتام و مهر ورزیدن، محبت کردن و کفالت آنها توصیه شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

بُرُوا ایتامکم و واسُوا فقراءکم و ارفقوا بضعفائکم (723).

«به ایتام و به فقرا مواسات پیشه کنید و با افراد ضعیف و کم قدرت رفق و مدارا کنید».

در تعبیر دیگری، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

کافل الیتیم والمسکین عندالله من المکرمین (724).

«کسی که امور یتیمان و تهی دستان را کفالت کند، نزد خدا گرامی داشته می شود».

کافل الیتیم ائیر عندالله (725).

«کسی که متکفل امور یتیمان است، برگزیده خدا و منتخب خدا است».

من رعی الاءیتام رعی فی بنیه (726).

«اگر کسی مراعات حال ایتام را نماید و از آنها حمایت کند - اثر وضعی عمل او این است که اگر از دنیا برود - رعایت فرزندان یتیم او خواهد شد».

در مقابل می فرمایند:

من ظلم یتیم عاق و اولاده (727).

«کسی که به یتیمی ستم کند - اثر وضعی اش این است که - فرزندان او مورد ستم واقع خواهند شد».

مهربانی و مهرورزی با کودکان یک حق است و فرد بزرگتر به عنوان تکلیف باید با آنها، مهر و محبت پیشه کند.

3 - تعلیم و علم آموزی

نکته دیگری که در ادامه کلام امام علیه السلام آمده است «تَتَّقِيْهُ وَ تَعْلِيْمُهُ» است. ثقافت به معنای پرورش و تادیب است؛ یعنی صرف نظر از آموختن علم به فرزندان، باید در آموختن ادب و رسم صحیح زندگی به آنها اهتمام کند، تا بتواند از لذایذ دنیا به درستی بهره مند شود و به دلیل عدم آشنایی با آداب صحیح زندگی به سختی های راه گرفتار نشود و از شیرینی زندگی و حلاوت آن محروم نماند. در حق فرزند گفتیم که در مکتب اسلام تأکید می شود که کودکان را فرزندان خود بدانید؛ این سفارش بدان جهت است که وقتی کودکان، فرزند به حساب آمدند حقوقی پیدا می کنند و انسان نسبت به آنها تکلیف پیدا می کند.

مَنْ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ ثَلَاثَةٌ يُحَسِّنُ اسْمَهُ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ وَيُزَوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ

(728)

«حق فرزند بر پدر این است که او را نام نیکو نهد؛ علم و دانش بیاموزد و بعد از بلوغ، امکان ازدواج او را فراهم کند».

پدر نباید در تادیب فرزند کوتاهی کند و همان طور که او را به آداب خوب مودب می کند، او را به علوم مختلف نیز آشنا کند و راه و رسم تعلیم علم را به او بیاموزد و مقدمات آن را فراهم سازد.

طبیعی است یک انسان نمی تواند این حق را نسبت به همه کودکان، رعایت کرده، از عهده آنها برآید. باید گفت که مراد امام علیه السلام نیز این نیست که یک نفر نسبت به همه کودکان چنین باشد. کلام امام علیه السلام ناظر به این است که انسان ها در جوامع کوچک و بزرگ مسوولیت مشترک دارند؛ یعنی وظیفه دارند محیطی را فراهم کنند که آکنده از رافت و عطوفت نسبت به کودکان باشد. جامعه باید، چنان باشد که کودکان در آن فرصت بیابند تا ادب بیاموزند و محیط زندگی طوری باشد که آموزش و پرورش آنها سهل و آسان باشد.

با استمداد از روایات دیگر می‌توانیم کلمه تعلیم را بیشتر به جنبه‌های دینی و مذهبی و راه و رسم صحیح خداجویی تفسیر نماییم. امام علیه‌السلام بزرگسالان را سفارش می‌کنند که به تعلیم معارف دینی و مذهبی کودکان اهتمام داشته باشند.

4 - عفو و بخشش

حضرت می‌فرمایند:

و العفو عنه والسترُ علیه.

اگر کودک به اقتضای سن خود خطایی کند و اشتباهی را مرتکب شود، بزرگ‌تر باید از او بگذرد و بدون تامل تنبیه و مقابله به مثل دست نزند. مسئله عفو از خطاکار، بحثی است که ان شاء الله در یکی دو حق دیگر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت؛ ولی به طور خاص درباره کودکان و کسانی که سن کمتری دارند باید گفت: هیچ انسانی از خطا و اشتباه مصون نیست و در کودکان احتمال خطا و اشتباه بیشتر است. به این دلیل که ادراکات آنها ضعیف بوده و علاوه بر آن غرائز دوران کودکی آنها را به کارهایی وادار می‌کند که ممکن است در اثر آن، خسارات و زبانی متوجه دیگران بشود. بنابراین، بهترین راه برای تربیت او اعماض و گذشت از خطاهای او است؛ امام علیه‌السلام در تعبیر خود می‌فرمایند:

والسترُ علی جرأئِرِ حَدَائِثِهِ فَانَّهُ سَبَبٌ لِلتَّوْبَةِ.

اقتضای خردسالی اشتباه و خطا است. انسان موظف است خطاهای او را ببوشاند و مانع اشاعه آنها شود؛ چون اگر کودکی به خطاکاری معروف شود، آینده او تحت تاثیر قرار می‌گیرد و امام علیه‌السلام چه زیبا به این نکته وقوف پیدا کرد، یا احیانا از خطای او زیاد دید و متضرر شد؛ اولاً، از خطاهای او اعماض کند و ثانیاً، خطاهای او را ببوشاند و مانع اشاعه گناه شود؛ چرا که وقتی این کودک قوت فکری پیدا کرد و خطاهای او هم مورد اعماض بزرگ‌ترها قرار

گرفت، به توبه و پشیمانی از گناه رغبت پیدا می کند؛ اما اگر او در جامعه فردی خاطی و گناهکار شناخته شد، او متجری شده و رغبت او به گناه تقویت می شود و هرگز پشیمانی نشده و توبه نمی کند. در نتیجه کسانی که باعث هتک حیثیت و تحقیر او در اجتماع شده اند، در گناهان آینده او شریک خواهند بود. بنابراین، یکی دیگر از حقوقی که بزرگسالان نسبت به کودکان دارند این است که نه تنها خود از خطاهای آنها چشم پوشی کنند، بلکه از اشاعه گناهان آنها نیز جلوگیری کنند.

5 - کمک و یاری نمودن

از حقوق دیگر این است که اگر کاری را به او می سپارند، با او مدارا و به او کمک کنند. کودک به دلیل ناتوانایی جسمی و عدم قدرت لازم و کافی، ممکن است انجام کاری برایش مشکل و سخت باشد؛ باید با او مدارا کرد و او را یاری رساند.

در نتیجه این نکته تربیتی از همان دوران کودکی در روح او رسوخ پیدا خواهد کرد که هر کس قدرتمند است، موظف است به ضعیف تر از خود کمک کند.

رعایت این حق نشأت گرفته از روح عاطفه انسانی و مهرورزی با دیگران است و نوعی تعلیم و تربیت عملی است. و اصولاً منظور امام علیه السلام از آموختن ادب، آموزش عملی ادب است نه صرف خطابه و گفتار.

بسیاری از آداب و سنت های اجتماعی است که تنها در مقام عمل می توان آنها را به دیگران آموزش داد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

کونوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اِكْسَانِكُمْ ⁽⁷²⁹⁾.

«مردم را با غیر زبان و گفتار (یعنی با عمل) آموزش دهید».

نکته دیگری که در کلام امام سجاد علیه السلام به عنوان یک حق ذکر شده، مدارا کردن با کودک است. مدارا، یعنی در حد توان، از او انتظار داشتن؛ مثلاً اگر با کودکی گفتگو می‌کند، از او انتظار نداشته باشد مانند یک بزرگسال سخن بگوید؛ و اگر خطا و لغزشی در زبان دارد، بر او بیخشاید و با او مدارا کند. خلاصه انتظارات خود را در حد توانایی های کودک تعریف کند.

6 - سرزنش نکردن او

در ادامه حقوق کودک، امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «تَرَكَ مُمَاحَكَةَ» تحریک نکردن و او را به لجاجت و اصرار در خطا وادار نکردن. خطا برای همه ما به ویژه اطفال جایز است؛ اما انسان باید به کم کردن خطاهای دیگران مخصوصاً کودکان همت نماید تا خطا و اشتباه در جامعه کمتر جلوه کند.

امام علیه السلام در این عبارت، به دو روش مهم تربیتی تأکید می‌فرمایند: اول مدارا با کودک و دیگر وادار نکردن او به لجبازی.

در پایان به چند نکته از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می‌کنیم: از سخنان آن حضرت است که می‌فرمایند:

الافراطُ فی الملامةِ یُشبُّ نارَ اللّجاجةِ (730).

«زیاده روی در سرزنش کردن، باعث برافروخته شدن آتش لجاجت می‌شود».

از جمله عواملی که افراد به خصوص کودکان را تحریک کرده و به لجبازی وادار می‌کند، سرزنش زیاد است. اگر خطایی در حد متعارف کرد؛ سرزنش هم باید به همان مقدار باشد؛ یعنی در حدی که توجه پیدا کند که خطا کرده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سخن دیگری می فرمایند:
اِذَا ذَمَمْتَ فَاقْتَصِرْ ⁽⁷³¹⁾.

«اگر خواستی کار زشتی را مذمت کنی، کوتاه سخن بگو».
7 - پرهیز از تنبیه

نکته دیگر این که برای تادیب کودک، سرزنش کافی است و انسان نمی تواند و نباید به ضرب و جرح روی آورد و این ممنوعیت، صرف نظر از جهات فقهی آن است که اساساً حرام بوده و گاهی موجب قصاص است.
التَّقْرِيعُ اِءْحَدُ الْعُقُوبَاتَيْنِ ⁽⁷³²⁾.

«سرزنش یکی از راه های کیفر است».

اگر کودکی خطایی کرد و لازم بود کیفر ببیند، همان سرزنش کافی است؛ نه این که به زدن و کتک روی آورد. امام موسی بن جعفر علیه السلام به پدری که قصد داشت فرزندش را تادیب کند، فرمودند:

لَا تَضْرِبْهُ وَاَهْجُرْهُ وَا لَا تُطِلْ ⁽⁷³³⁾.

«حق نداری او را کتک بزنی؛ فقط می توانی از او دوری کنی، اما این دوری هم نباید طولانی شود».

ملامت و سرزنش نباید باعث شود که کودک تلخ کام شود تا او را به لجبازی وادارد.

التَّقْرِيعُ اِءْشَدُّ مِنْ مَضَضِ الضَّرْبِ ⁽⁷³⁴⁾.

«سرزنش، ناراحت کننده تر از کتک زدن است».

مربیان و معلمان و آنها که با کودکان سر و کار دارند، باید در کلاس های آموزشی به این روش های بسیار ارزشمند توجه داشته باشند. گاهی ملامت ها

باعث می شود که کودکان از استاد، معلم، علم و از محیط آموزشی گریزان شوند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كثْرَةُ التَّقْرِيعِ تُوغِرُ الْقُلُوبَ وَ تُوْحِشُ الْاِءْصْحَابَ ⁽⁷³⁵⁾.

«ملامت زیاد - به خصوص در ملا عام - باعث می شود تا دلها به کینه مبتلا شود و دوستان از انسان فرار کنند».

کودک در آغاز که به مدرسه می رود، اولین بار است که در محیطی بزرگ تر از خانواده حضور پیدا می کند. اگر با ملامت، سرزنش و کم اعتنایی مواجه شود، دل لطیف و روح نازک او آزرده شده، کم کم دل او - که سرشار از محبت به دیگران است - به کینه آلوده و بعد هم دچار وحشت و فرار می شود.

46 و 47 - حق سائل و مسوول

و اَمَّا حَقُّ السَّائِلِ فَاِذَا عَطَاؤُهُ اِذَا تَهَيَّأَتْ صَدَقَةٌ وَ قَدَرَتْ عَلٰى سَدِّ حَاجَتِهِ وَ الدُّعَاءُ لَهُ فِيمَا نَزَلَ بِهِ وَ الْمُعَاوَنَةُ عَلٰى طَلِبَتِهِ وَ اِنْ شَكَّكَتَ فِي صِدْقِهِ وَ سَبَقَتْ اِلَيْهِ التُّهْمَةُ لَهُ وَ لَمْ تَعَزِّمْ عَلٰى ذَلِكَ وَ لَمْ تَأْمَنْ اَنْ يَكُونَ مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ اِذْ رَادَا اَنْ يَصُدَّكَ عَنْ حَطِّكَ وَ يَحْوِلَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ التَّقَرُّبِ اِلَى رَبِّكَ تَرَكْتَهُ بِسْتَرِهِ وَ رَدَدْتَهُ رَدًّا جَمِيلاً وَ اِنْ غَلَبَتْ نَفْسَكَ فِي اَمْرِهِ وَ اَعْطَيْتَهُ عَلٰى مَا عَرَضَ فِي نَفْسِكَ فَانَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ.

وَ اَمَّا حَقُّ السَّمُوِّ وَ لِي فَحَقُّهُ اِنْ اَعْطِيَ قَبْلَ مَنْهُ مَا اَعْطِيَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ الْمَعْرِفَةِ لِفَضْلِهِ وَ طَلَبِ وَجْهِ الْعُذْرِ فِي مَنْعِهِ وَ اِحْسَانِ بِهِ الظَّنِّ وَ اعْلَمَ اَنْهُ اِنْ مَنَعَ مَالَهُ وَ اَنْ لَيْسَ التَّشْرِيْبُ فِي مَالِهِ وَ اِنْ كَانَ ظَالِمًا فَانَّ الْاِنْسَانَ لَظُلُومٌ كَفَّارٌ.

«و اما حق سائل و خواهنده اين است كه اگر صدقه اي فراهم شد و مي تواني نيازش را برطرف كني، به او صدقه داده و براي رفع مشكلش دعا نموده، كمكش كني و اگر در راستگويي او شك داري و او را متهم مي داني ولي مطمئن نيستي، بدان كه اين ترديد دام شيطان است كه مي خواهد تو را از بهره تقرب به خدا بي نصيب گرداند. در هر حال او را آبرومندانه و با خوش زباني جواب ده و اگر با اين حال چيزي به او دادی، كار درستي كرده ای.»

«و اما حق مسوول - كسي كه چيزي از او مي خواهند - اين است كه اگر چيزي داد، با تشكر و قدرداني پذيرفته شود و اگر نداد، عذر او را قبول كند و به او خوش بين باشد. بدان كه اگر از دادن چيزي خودداری كرد، مال خود را نداده است و سرزنشي متوجه او نيست و اگر ستم كرد، اين طبع انسان است كه ستمگر و ناسپاس است.»

حقوق سائل و مسوول را با هم مطرح کرده و شرح می دهيم.

وقتی انسان به توصیه های اخلاقی درباره رسیدگی به نیازمندان و همچنین به قوانین فقهی در قالب وجوب و استحباب این مهم در مکتب اسلام می نگرد، بر این باور راسخ تر می شود که اگر به این قوانین و توصیه ها ترتیب اثر داده می شد و همگان در هر جایگاهی که هستند، به وظایف اخلاقی و یا حداقل قانونی و شرعی خود عمل می کردند، یقیناً نیازمند و فقیری در جوامع اسلامی یافت نمی شد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاتَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيرًا مُحْتَاجًا ⁽⁷³⁶⁾.

«اگر مردم زکات مال خود را ادا می کردند، هرگز در جامعه اسلامی فقیری یافت نمی شد.»

اگر به این وظایف قانونی، شرعی و اخلاقی عمل شود، نه تنها هیچ فقیر و نیازمندی خود را محتاج مطالبه و سؤال نمی بیند، می توان گفت اصلاً فقیر و نیازمندی وجود نخواهد داشت. این یک ادعا نیست. اگر به کلام امام سجاد علیه السلام در حق سائل توجه کنیم، می بینیم که امام علیه السلام می فرمایند: اگر در راستگویی او شک داری و او را متهم می بینی، توجه داشته باش که ممکن است این وسوسه، دام شیطان باشد و می خواهد تو را از بهره «تقرب الی الله» محروم کند.

پاداش صدقه

این تعبیر یکی از توصیه های معروف ما در رسیدگی به حال نیازمندان جامعه است که بیانگر بهره مندی بیشتر مسوول قبل از سائل است. یعنی فایده رسیدگی به حال نیازمندان، بیشتر و پیش تر از آن که به نیازمند وسایل الشیعه، محتاج برسد، به معطی و بخشنده خواهد رسید، زیرا کسی که به سؤال سائل

پاسخ مثبت می دهد، با این عمل خود به خدایش نزدیک تر می شود و عملی عبادی انجام می دهد.

پیغمبر ﷺ فرمودند:

انَّ الصَّدَقَةَ تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَى يَدِ السَّائِلِ (737).

«صدقه قبل از آن که به دست نیازمند برسد، به دست خدا می رسد».

قرآن کریم می فرماید:

إِنَّكُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (738).

«آیا نمی دانستند که فقط خداوند توبه را از بندگان می پذیرد و صدقات را می گیرد؟ و خداوند توبه پذیر و مهربان است».

نکته بسیار مهم این است که انسان در کمک به محتاجان و نیازمندان از چه زاویه ای می نگرد؛ اگر ایشان را واسطه تقرب خود به خدا و موجب عبادت و صعود و تعالی خود بداند، نگاه سائل و صدای او را آهنگ و نغمه هشداردهنده و دلنشینی تلقی خواهد کرد که موجب تعالی او است، نه آزاردهنده و مزاحم؛ پس به استقبال آن خواهد شتافت و از این فرصت، بهره خواهد جست و به وسوسه های شیطانی ترتیب اثر نخواهد داد.

بهره مسوول - شخصی که مورد سؤال قرار گرفته و اعطا کننده - بیش از حظ و نصیب سؤال کننده و گیرنده است. دیگر این که بی توجهی به نیازمندان از روی عمد یا غفلت، آثار و تبعات منفی دنیوی و اخروی در پی دارد که سؤال سائل و پاسخ معطی، از ترتب آن آثار پیش گیری می نماید.

از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که می فرمایند: در کتاب جدم

امیرالمؤمنین یافتیم که رسول الله ﷺ فرموده اند:

اِذَا مُنِعَتِ الزَّكَاةُ مَنَعَتِ الْاَرْضُ بُرْكَاتِهَا (739).

«اگر در پرداخت حقوق نیازمندان دریغ شود، زمین هم برکاتش را از اهل خود دریغ خواهد کرد».

سؤال سائل به انسان هشدار می دهد که از خواب غفلت و بی توجهی به نیاز نیازمندان برخیزد و احتیاجات آنها را برآورده کند.

معمولا حق از آن کسی است که فایده ای به انسان می رساند. در اینجا چون سائل برای اعطاکننده، فایده تقرب و عبادت فراهم نموده و با سؤالش آثار وضعی بخشش را برای او به ارمغان آورده است، بر انسان حق پیدا کرده و حقش این است که اگر توانایی دارد، از تامین نیاز او دریغ نکند و نسبت به تامین احتیاج او بخل نرزد. تعبیر امام علیه السلام این است که:

اِذَا تَهَيَّأَتْ صَدَقَةٌ وَقَدَرْتَ عَلَى سَدِّ حَاجَتِهِ.

«وقتی صدقه ای فراهم آورده ای و می توانی نیاز او را برطرف کنی به او اعطا کن».

نه تنها رسیدگی به وضع او حق او است، بلکه دعا و کمک کردن به او برای حل مشکل نیز حق دیگری است.

نگاه عمیق مکتب انسان ساز اسلام به این مسئله مهم است که موجب تکامل و تقرب انسان به خدا می شود. رسیدگی به نیازمندان، بذل مال و کمک به آنها یک عمل قربی است. بر این اساس، در باب زکات واجب یا مستحب، قصد قربت را شرط دانسته اند و اگر کسی این عمل را به قصد ریا انجام دهد، باطل خواهد بود و حبط خواهد شد. حتی اگر بر گیرنده منت بگذارد، باز هم موجب حبط عمل می شود و آن را از بین می برد.

مکتب اسلام به حل مشکلات دیگران، به خصوص مشکلات مالی و مادی به عنوان عملی عبادی و قربی می نگرد و انسان را ابتدا به انجام عمل عبادی ترغیب و تشویق می کند و مسلمانان را به آثار نیک دنیوی و اخروی آن وعده می دهد؛ تا آن جا که فرمودند وقتی انسان صدقه می دهد، ابتدا خدا صدقه را می پذیرد. در واقع قبل از آن که در دست گیرنده قرار گیرد، در دست خدا قرار می گیرد. این بالاترین تصویر ممکن برای یک پیوند و تقرب معنوی میان مخلوق و خالق است.

موارد سوءاستفاده از صدقه

نکته مهمی که باید متذکر شویم آن است که راه سوءاستفاده از همه حقایق عالم باز است. در بحث سائل نیز ممکن است افرادی با وجود مکنت و عدم نیاز، به درخواست و تکدی پردازند و بدین وسیله در جامعه سوءظن ایجاد کنند. کمترین اثر این سوءاستفاده این است که افراد جامعه در قبال محتاجان دچار تردید شوند و اگر این سوءظن غلبه پیدا کند، از کمک و یاری نیازمندان امتناع خواهند کرد.

در جامعه همیشه افراد به تعالیم قوانین و مقررات دینی احترام نمی گذارند، بلکه گاهی از آن سرپیچی یا سوءاستفاده می کنند. درمان این پدیده آن است که قوانین و مقررات طوری مصونیت پیدا کند که از سوءاستفاده دیگران محفوظ بماند.

مکتب اسلام برای این که راه سوءاستفاده از تعالیم انسانی خود را ببندد، به آثار و تبعات منفی بهره برداری نامطلوب از آنها اشاره کرده و آن را به عنوان یک گناه معرفی می کند؛ آن هم گناهی بزرگ و غیرقابل بخشش.

اولین اثر منفی سوءاستفاده از تعالیم انسانی دین مقدس اسلام درباره صدقه این است که بیماری سوءظن را در جامعه رواج می دهد که در اثر آن خیر و برکت از جامعه سلب می شود و راه علاج معضل فقر نیز بسته می شود. در واقع فرد با سوءاستفاده از تعالیم انسانی دین، راه حل یک معضل اجتماعی را سد کرده و گذشته از این، مرکب گناهی نابخشودنی شده است.

در بعضی از روایات، تعبیری است که می فرماید: لَيْسَ مَنْ مَنَّا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِنَفْسِهِ (740). کسی که فلان عمل را انجام دهد از ما نیست و ما او را از خود نمی دانیم. سوءاستفاده از تعالیم اسلام درباره صدقه نیز یکی از این موارد است و شاید دلیل چنین طردی از ناحیه آن بزرگواران این باشد که سوءاستفاده از رافت و رحمت دین، گناهی غیرقابل بخشش است؛ زیرا فرد عزت و آبروی انسانی خود را که با هیچ چیز قابل معامله نیست، با مال دنیا معامله کرده است. در روایتی که از بیانات معصومین علیهم السلام به دست ما رسیده به این نکته تأکید شده است که:

المَسْئَلَةُ طَوْقُ الْمَذَلَّةِ تَسْلُبُ الْعَزِيزَ عَزَّهُ وَالْحَسِيبَ حَسْبَهُ (741).

«دست نیاز به سمت این و آن دراز کردن، طوق ذلت و بردگی است که سائل به گردن خود می افکند. بنابراین، با این کار انسان عزیز، عزت خود را سلب کرده است و انسان شریف، شرافت خود را».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیری به این مضمون دارند که:

الدُّلُّ فِي مَسْأَلَةِ النَّاسِ (742).

«در دراز کردن دست نیاز به سوی مردم، ذلت نهفته است».

دست طلب چو پیش کسی می کنی دراز پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش در حالی که در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است:

انَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَضَّ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا اذْلالَ نَفْسِهِ⁽⁷⁴³⁾.
«خدا اختیار همه چیز را به مومن سپرده است؛ مگر حقارت و ذلت نفس او را».

اگر سوءاستفاده کنندگان از صدقه به وعده عقاب اخروی و نیز به طرد شدن از جامعه مسلمان اهمیت ندهند و گوهر و شرافت انسانی شان هم برایشان بهایی نداشته باشد، روایات این افراد را به آثار دنیوی عملشان توجه می دهند؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ سَأَلَ مَا لَا يَسْتَحِقُّ قُبُلَ الْحَرَمَانِ⁽⁷⁴⁴⁾.
«اگر کسی نیازمند نباشد و دست تکدی دراز کند، جز محرومیت برای خود به بار نخواهد آورد».

یعنی ممکن است چندبار تکدی کند و به نتیجه برسد؛ اما نهایتاً رازش افشا می شود و در جامعه با محرومیت جدی مواجه خواهد شد.

حفظ آبروی نیازمند

ممکن است سائل از دستورات اخلاقی که کاملاً منطبق با عواطف و وجدان انسانی و بشری است سوءاستفاده کند و در عین بی نیازی دست نیاز دراز کند؛ در این شرایط کسی را که مورد سؤال قرار گرفته در قبال سائل وظایفی دارد و اسلام او را به رعایت نکته های ظریف اخلاقی توصیه می کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَصُنْ وَجْهَهُ عَنْ مَسَاءَلَتِكَ فَأَكْرَمَ وَجْهَكَ عَنْ رَدِّهِ⁽⁷⁴⁵⁾.
«کسی که آبروی خود را با سؤال و اظهار احتیاج کردن نزد تو صیانت نمی کند، باید کرامت و بزرگواریت بیش از این باشد که او را رد کنی».
تعبیر دیگر که شاید لطیف تر از این تعبیرات باشد این که:

لا تَرُدَّ السَّائِلَ وَصُنْ مُرُوتِكَ عَنِ حِرْمَانِهِ (746).

«انسان نیازمندی را که از تو تقاضا کرده، رد نکن و مردانگی خود را با محروم نکردن او حفظ کن.»

مروت و جوانمردی چنین اقتضا می کند که انسان اگرچه علم به عدم نیاز شخص دارد، او را از خود نراند. امام سجاد علیه السلام هم در حق سائل این نکته را یادآوری فرموده اند: اگر او را متهم می دانی و می خواهی با زبان خوش او را از خود برانی بران، اما اگر واقعا بنا گذاشته ای که او را رد نکنی، این کار شایسته تر و با مروت و مردانگی سازگارتر است.

بنابراین، سؤال شونده هم باید به این نکته توجه داشته باشد. اکنون که سائل عرض و آبروی خود را با سؤال از دیگری در معرض خطر قرار داده و از آبروی خود گذشته است، مردانگی، کرامت و بزرگواری اقتضا می کند که درخواست شونده، در حفظ آبروی او اهتمام داشته باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَبْذُلُ مَالِكَ لِمَنْ بَدَلَ لَكَ وَجْهَهُ فَاِنَّ بَدَلَ الْوَجْهِ لَا يُوَازِيهِ شَيْءٌ (747).

«کسی که آبروی خود را نزد تو آورده است، بذل آبرو کرده است؛ تو نیز از مالت در قبال آبروی او بگذر؛ چرا که آبرو را نمی توان با هیچ چیز معامله کرد.»

صیانت از عزت نفس مومن

عزت و شرافت مومن، و در نگاهی فراتر، گوهر ارزشمند انسانی، چیزی است که با هیچ متاعی قابل معاوضه نیست. در روایات آمده است که حتی نیازمندان و کسانی که واقعا احتیاج دارند و به دلیل مسامحه اغنیا و کوتاهی

متمولان، در تنگدستی و فقر به سر می برند، تا می توانند دست حاجت به سوی دیگران دراز نکنند. در این باره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الذُّلُّ فِي مَسْئَلَةِ النَّاسِ ⁽⁷⁴⁸⁾.

«در دراز کردن دست نیاز به سوی مردم ذلت نهفته است.»

المَسَاءَلَةُ مِفْتَاحُ الْفَقْرِ ⁽⁷⁴⁹⁾.

«درخواست از دیگران، کلید فقر است.»

حتی می توان تعبیرات عجیب تری را در احادیث پیدا کرد؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

السُّؤَالُ يُضْعِفُ لِسَانَ الْمُتَكَلِّمِ وَ يَكْسِرُ قَلْبَ الشُّجَاعِ الْبَطَلِ وَ يَوْقِفُ الْحُرَّ الْعَزِيزَ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ وَ يَذْهَبُ بِهَاءِ الْوَجْهِ وَ يَمَحِقُ الرِّزْقَ ⁽⁷⁵⁰⁾.

«عرض نیاز کردن، زبان گوینده را ضعیف و قلب انسان شجاع را می شکند؛ مقام انسان عزیز و آبرومند را بسان مقام برده ای ذلیل کرده، آبروی او را از بین می برد و رزق و روزی را نیز کم می کند.»

حتی به نیازمندان توصیه شده است تا می توانند به جای ابراز حاجت به دیگران، حاجت خود را به خدا بگویند. حضرت می فرمایند:

مَنْ سَأَلَ غَيْرَ اللَّهِ اسْتَحَقَّ الْحَرَمَانَ ⁽⁷⁵¹⁾.

«هر کس حاجت خود را از غیر خدا بخواهد، مستحق محرومیت خواهد بود.»

از طرف دیگر، دین مبین اسلام به افرادی که دارای مکنّت و توانایی اند و قادر به حل مشکل مادی دیگران هستند، توصیه های زیادی دارد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَنْتُمْ أَعْبَاطُ مَا بَدَلْتُمْ مِنَ الرَّاعِبِ الْيَكْمُ فِيمَا وَصَلَهُ مِنْكُمْ ⁽⁷⁵²⁾.

«بهره شما از بذل مالتان بیشتر از چیزی است که به شخص سؤال کننده می رسد».

او فقط به مال می رسد، اما بخشنده به جهت رعایت دستورات دینی به مرتبه کرامت انسانی و تقرب الی الله می رسد.

از طرف دیگر، شرع مقدس به حاجتمندان توصیه می کند که سعی کنند افرادی را برای برآورده شدن حاجت خود انتخاب کنند که شایستگی آن را داشته باشند؛ نه افرادی که تازه از فقر به غنا رسیده اند و تشخص فردی آنها به مرتبه کمال نرسیده است.

در این مقوله، توصیه های بسیاری از ناحیه حضرات معصومین علیهم السلام به دست ما رسیده است؛ مثلاً وقتی شخصی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد:

عَلَّمَنِي عَمَلًا لَا يُحَالُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ قَالَ لَا تَغْضَبْ وَ لَا تَسْأَلِ النَّاسَ شَيْئًا
وَ ارْضَ لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ (753).

«به من کاری بیاموزید که با انجام آن، از بهشت محروم نشوم. حضرت فرمودند: اول این که هرگز غضب نکن؛ دوم این که هیچ گاه از دیگران چیزی نخواه؛ و سوم این که آنچه برای خود می پسندی برای دیگران هم بپسند».

این توصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مطلق است؛ یعنی چه در صورتی که احتیاج داری و چه زمانی که احتیاج نداری از دیگران چیزی نخواه. اگر فرد عفت بورزد و اعتبار و عزت خود را حفظ کند، با کم بسازد و قناعت کند، شایسته تر خواهد بود.

تعبیر عجیبی در یکی از روایات حضرت رضا علیه السلام آمده است که فرموده اند:

اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لَأَنَّهُ يَرُدُّ اءْحَدًا و لَمْ يَسْأَلْ اءْحَدًا غَيْرَ اللَّهِ
عزوجل (754).

«علت این که خداوند متعال، ابراهیم خلیل الرحمان عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دوستی خود برگزید این بود که او دست رد به سینه هیچ نیازمندی نمی زد و جز از خدا چیزی از کسی نمی خواست».

اگر کسی احساس نیاز و احتیاج می کند برای تامین نیاز و احتیاجاتش قبل از هر کس و هر چیز باید از خدا بخواهد. در ویژگی های شیعه آمده است:

شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ و لَوْ مَاتَ جُوعًا (755).

«از خصوصیات شیعیان ما این است که اگر از گرسنگی بمیرند از مردم چیزی نمی خواهند».

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در وصف شیعه فرموده اند:

أَنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ بِكَفِّهِ و اِنْ مَاتَ جُوعًا (756).

«شیعیان ما هرگز پیش دیگران دست نیاز دراز نمی کنند؛ اگر چه از گرسنگی بمیرند».

یعنی عزت نفس و جوهر انسانی خود را صیانت می کنند و با دست دراز کردن، آبروی خود را در معرض مخاطره قرار نمی دهند.

این بهترین سفارشی است که درباره سئوال کننده وارد و توصیه شده که انسان ها سعی کنند تا آن جا که مقدور است، حاجت پیش دیگران نبرند. در بعضی از روایات وارد شده است که کسی خدمت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید و عرض کرد:

مَا طَمِعْتُ طَعَامًا مُنْذُ يَوْمِينِ فَقَالَ عَلَيْكَ بِالسُّوقِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ دَخَلَ فَقَالَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ اءْتَيْتُ السُّوقَ اءَمْسَ فَلَمْ اءُصِبْ شَيْئًا... فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ

اسْتَغْنَىٰ اءِغْنَاهُ اللهُ و مَنْ فَتَحَ عَلٰى نَفْسِهِ مَسَاءَلَةً فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ اَبَابًا مِنَ الْفَقْرِ
لَا يَسُدُّ اءَدْنَاهَا شَيْءٌ (757).

«دور روز است غذایی نخورده ام، حضرت فرمودند: به بازار برو (و کسبی کن). آن شخص دوباره فردا آمد و عرض کرد: به بازار رفتم ولی چیزی به دست نیاوردم. حضرت به او فرمودند: اگر کسی استغنا بورزد؛ یعنی در حال نداری و فقر تظاهر به دارا بودن کند، خدا او را بی نیاز می کند و اگر کسی نزد دیگران باب سؤال و تکدی بگشاید، اثر وضعی اش این است که هفتاد باب فقر به روی او گشوده می شود».

ر اساس روایات، انسان ها به تلاش، فعالیت و کار توصیه می شوند و از تبلی در تحصیل مال و اداره معیشت آن هم به وسیله دیگران که امری مذموم و ناپسند شمرده شده، برحذر داشته شده اند.

به کسی که تلاش و فعالیت می کند، اما تلاش او جوابگوی نیاز و احتیاج نیست، توصیه شده است که قناعت پیشه کرده و عزت، شرافت و کرامت انسانی خود را حفظ کنند؛ چرا که نباید این کرامت را به بهای ارزان معامله و سودا کند.

وظایف صدقه دهنده و صدقه خواه

حال با وجود همه سفارش های دینی که در بخش قبل به آن اشاره شد، اگر فردی در مضیقه و فقر غیر قابل تحملی گرفتار شد و به مرحله ای رسید که نیازمندی و احتیاج، او را وادار به درخواست کرد و دیگر گرسنگی خود و عایله و فرزندانش قابل تحمل نبود، در چنین شرایطی، شرع مقدس به درخواست و سؤال اجازه داده است، اما باز هم توصیه شده که بیش از نیاز خود مطالبه نکند؛ زیرا همان طور که در حدیث پیش گفته شد، اثر وضعی مطالبه بیش از نیاز این است که به آن خواسته دست پیدا نمی کند.

1 - رد نکردن سؤال نیازمند

سؤال کننده باید بداند که حاجت خود را به چه کسانی بگوید. در توصیه ای که از معارف دینی به دست می آید، تأکید شده که نباید سراغ فردی برود که تازه به مال و مکتبی رسیده اند و از شرافت و اصالت دینی و خانوادگی برخوردار نیستند.

از طرف دیگر به توانمندان و متمکنین هم توصیه شده است که حق نیازمندان بر آنان این است که هرگز آنان را از نزد خود نرانند. صریح قرآن است که به رسول الله ﷺ م لئو می فرماید:

اَمْ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ # وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (758).

«آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! و تو را گم شده یافت و هدایت کرد.»

در مقابل این نعمت ها این نکته را از او می خواهد:

وَإِذَا سَأَلَكَ السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (759).

«و سؤال کننده را از خود مران.»

در این باره، روایات فراوانی داریم که در مباحث قبل به آنها اشاره شده است. در حدیث قدسی است که خداوند متعال به موسی بن عمران عليه السلام فرمان داد:

إِذَا كَرِمَ السَّائِلَ إِذَا آتَاكَ بِرَدِّ جَمِيلٍ اعْطَاءَ يَسِيرٍ (760).

«هرچند کم و ناچیز، باید به سائل کمک کنی و او را دست خالی برنگردانی

و اگر هم نمی توانی، با لطافت و سخن نیکو او را جواب گویند.»

این توصیه ای بود که امام سجاد عليه السلام با هم به عنوان حق سائل بدان

اشاره فرمودند. در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که:

لَا تَرُدُّوا السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ (761).

«نیازمند را رد نکنید؛ هرچند با دادن نیمی از خرما».

2 - استماع کلام سائل

گاهی دیده می شود نیازمندان می خواهند از مشکلات خود بگویند، بعضی افراد حتی حاضر نیستند درد دل آنها را بشنوند و یا به او اجازه سخن گفتن بدهند.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره فرموده اند:

لَا تَقْطَعُوا عَلَي السَّائِلِ مَسْأَلَتَهُ وَ دَعْوَهُ يَشْكُو بَنَّهُ وَ يُخْبِرُ بِحَالِهِ (762).

«کلام شخصی که حاجت و نیاز خود را می گوید قطع نکنید و بگذارید گرفتاری خود را بگوید و از حال خود خبر دهد - زیرا شنیدن مطالب او برایش التیام می آورد -».

برخی دیگر، وقتی نیازمندی از آنها حاجتی می طلبد به دلیل نداشتن چیز قابل توجهی، او را رد می کنند؛ غافل از این که همان مقدار کم هم مطلوب است.

در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده است که می فرمایند:

لَا تَسْتَحِ مِنْ اعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْجِرْمَانَ أَعْقَلُ مِنْهُ (763).

«از بخشش کم، حیا مکن؛ زیرا محروم ساختن، از آن هم کمتر است».

روایتی را علامه مجلسی رحمه الله از امالی صدوق نقل کرده است که:

يُرَوَّى أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّ لِي الْيَكَّ حَاجَةً، فَقَالَ: أَكْتُبُهَا فِي الْأَرْضِ فَإِنِّي أَرَى الضَّرَّ فَيَكُّ بَيْنَنَا، فَكُتِبَ فِي الْأَرْضِ: أَنَا فَقِيرٌ مُحْتَاجٌ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام: يَا قَبْرُ أَيْكُسُهُ حُلَّتَيْنِ، فَأَنْشَأَ الرَّجُلُ يَقُولُ: ... فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: أَعْطَوْهُ مِائَةَ دِينَارٍ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَام لَقَدْ أَعْغَيْتَهُ. فَقَالَ: أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَنْزَلَ النَّاسَ مَنْزِلَهُمْ،

ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اُنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ اَعْقَومَ يَشْتَرُونَ المَمَالِيكَ بِاموالِهِمْ وَ لا يَشْتَرُونَ الاحرارَ بِمَعروفِهِمْ (764).

«شخصی به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و گفت: من از شما حاجتی دارم. حضرت فرمودند: می بینم خیلی در فشار هستی! حاجتت را روی زمین بنویس. این شخص روی زمین نوشت که من انسان فقیر و نیازمندی هستم. بلافاصله امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر دستور دادند که دو دست لباس برای او بیاورد. بعد این شخص اشعاری را در ستایش کاری که امیرالمؤمنین علیه السلام انجام دادند سرود. امیرالمؤمنین علیه السلام صد دینار دیگر به این شخص عنایت کردند. فردی به حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام آن لباس این آدم را بی نیاز کرد، پس چرا صد دینار دیگر به او اعطا کردی؟ حضرت فرمودند من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: به حسب منزلت و جایگاهی که افراد دارند باید با آنها رفتار کرد. حضرت در ادامه فرمودند: من در عجبم از مردمانی که مالشان را می دهند و بردگان را خریداری می کنند، اما با عمل معروف، انسان های آزاد را خریداری نمی کنند».

در این روایت کوتاه چند نکته بسیار دقیق آموزشی و اخلاقی نهفته است:

اولا این شخص که به محضر امام علیه السلام می آید و حاجت خود را ابراز می کند. حضرت به او می فرمایند: خواسته ات را روی زمین بنویس. باز هم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که حضرت اعلام رسمی کرده بودند که:

مَنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ فَلْيَرْفَعْهَا فِي كِتَابٍ لَأَصَوْنَ وَجْهَهُ عَلَيَّ الْمَسَاءَلَةَ (765).

«هر کس به من حاجتی دارد، نیاز و حاجتش را در کاغذی بنویسد و به من بدهد تا آبروی او را حفظ کنم».

این اوج کرامت و بزرگواری است که شخصیتی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام که از همه مقامات و مراتب ظاهری و باطنی برخوردار است و حاکم علی الاطلاق عصر خویش است، با آن مقامات و مراتب و کمالات انسانی، کسی نزد او برود و با زبان حاجت خود را بگوید؛ در عین حال حضرت توصیه می فرمایند اگر نیازی دارید، آن را رودررو به من نگوئید که شرم و حیا مانع شود و یا احساس کنید عزت و شرافت شما از بین رفته است.

دومین نکته این که وقتی این شخص حاجتش را در نوشته ای بیان کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله آن را برآورده کردند. سرعت در برآورده کردن حاجات دیگران از دیگر نکات این روایت است. او نیز متقابلاً در شعری از حضرت تشکر کرد.

نکته سوم این که حضرت از کلمات و سخنان او دریافتند که او انسان با کمال و دارای دانش و بینش است؛ در قبال ارزشهایی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در او یافتند، محبت خود را به او چند برابر کردند. بعد از آن سؤال کرد که شما آنقدر به او دادی که او تا پایان عمر بی نیاز شد - صد دینار - حضرت در جواب به سخنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره کردند و فرمودند که ما از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که فرمودند: جایگاه و مراتب شخصیتی افراد را دریابید و بعد با آنها رفتار کنید. ممکن است سائل فرد نیازمندی باشد که از کمالات روحی فوق العاده برخوردار نیست. باید با او طوری رفتار کرد و با یک انسان صاحب علم و دانش و اندیشه ای که دست روزگار، قضا و قدر و شرایط حاکم بر دنیا او را به فقر کشانده به صورتی دیگر. این هم نکته آموزنده دیگری است در عمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که قابل توجه و تأمل است.

نکته چهارم این که حضرت فرمودند: احسان و خدمت به دیگران و رفع حاجت و نیاز آنان بدین معنا است که در واقع انسان با احسان خود آنها را بنده و برده خود کرده است. این نکته را ما در خلال مباحث گذشته هم مکرر عرض کردیم که:

جَبَلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا (766).

«فطرت و سرشت انسان، دوست داشتن شخص نیکی کننده است.»

در مجموع باید گفت که انسان نباید افراد نیازمند را از خود براند و اگر هم در شرایطی قرار گرفت که افراد نزد او آمدند و حاجتی خواستند، طوری رفتار کند که شرم و خجالت سؤال، مانع از بیان حاجت آنها شود و یا فقط به نوشته آنها اکتفا کند و حاجت آنها را بی پاسخ بگذارد؛ چرا که در روایات ما دست عطاکننده در کنار «یدالله» ذکر شده است و این در قبال خدمتی است که انسان انجام می دهد.

رسول اکرم ﷺ فرمودند:

الاءیدی ثلاث فیدُ الله عزوجل العلیا و یدُ المعطى التی تلیها، و یدُ السائلِ السفلی (767).

«دست ها سه نوعند: دست خدا که فوق همه دست ها است؛ دست عطاکننده که در کنار «یدالله» است و دست نیازمند که در مرتبه سفلی و پایین تر قرار دارد.»

آن دستی که در مرتبه عالی قرار دارد باید دست سافل را بگیرد. با افراد نیازمند باید به طوری رفتار کند که عزت و اعتبار آنها مصون و محفوظ بماند.

3 - تعجیل در برآوردن حاجت نیازمند

در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

اِذَا سَاءَ لَكَ اَخْوَاكَ حَاجَةٌ فَبَادِرْ بِقَضَائِهَا قَبْلَ اسْتِغْنَائِهِ عَنْهَا (768).

«اگر برادرت، از تو حاجت و نیازی طلبید، حاجت او را زود برآورده کن؛ قبل از این که او به هر دلیلی مستغنی و بی نیاز شود.»

در این روایت به سرعت در برآورده کردن حاجت برادر دینی سفارش شده، چرا که ممکن است دیگری از نیاز او باخبر شود و نیاز او را برآورده کند. در این سفارش نکاتی نهفته است: اول این که وقتی او حاجت خود را بیان می کند، شیرینی و ارزش کار در آن است که زود مشکل حل شود؛ دوم این که حاجت حاجتمند برای اعطاکننده نیز نعمتی است که به او عرضه شده است و زمینه ای است که برای «تقرب الی الله» فراهم شده؛ بنابراین، قبل از این که زمینه از بین برود، باید منافع معنوی خود را تامین کند. در روایات متعددی بسیار تأکید شده است که در امور معنوی مسامحه نکنید:

خَيْرُ الْمَعْرُوفِ مَا لَمْ يَتَقَدَّمْهُ الْمَطْلُ و لَمْ يَتَّبِعْهُ الْمَنُّ (769).

«بهترین عمل خیر آن است که قبل از انجامش، نیازمند به احسان را سرگردان نکرده باشد و بعد از آن برای انجام خدمت، منتی بر او نگذارد.»

کرامت انسانی این است که به محض این که حاجتمندی اظهار نیاز کرد، در ادای حاجت او سرعت به خرج دهد و کار او را زود انجام بدهد و بعد هم بر او منت نگذارد.

در سخنان امام رضا علیه السلام به علت سرعت در برآورده کردن حاجت، اشاره شده است؛ حضرت می فرماید:

لَا يَتِمُّ الْمَعْرُوفُ إِلَّا بِثَلَاثِ خِصَالٍ تَعْجِيلُهُ وَ تَصْغِيرُهُ وَ سِتْرُهُ فَإِذَا عَجَّلْتَهُ هَنَأَتْهُ وَ إِذَا صَغَّرْتَهُ عَظَّمْتَهُ وَ إِذَا سَتَرْتَهُ اَتَمَمْتَهُ (770).

«احسان به دیگران کامل نمی شود مگر با سه ویژگی: یکی این که کار را سریع انجام دهد؛ دوم این که کار خود را نزد فرد نیازمند کوچک جلوه دهد و سوم این که آن عمل را از دیگران پنهان نگه دارد. سرعت در اجابت، باعث شیرینی و کوچک شمردن، باعث بزرگی و پنهان نگه داشتن، باعث کمال آن کار خیر می گردد».

عللی که امام علیه السلام برای این سه شرط بیان می فرمایند، قابل ملاحظه است: اما وقتی نیازمند، حاجتش را عرضه کرد و تو به سرعت آن را اجابت کردی، این عمل و کار خیر در کام او گوارا می شود؛ چون واقعا تا فشار شدید بر کسی وارد نشود، آبروی خود را نزد دیگران گرو نمی گذارد. در این حال، وقتی بلافاصله خواهش او اجابت شد، شیرینی و حلاوت این کار، کام او را همیشه شیرین نگاه خواهد داشت؛ اما اگر کرامت کنی و به او وانمود کنی که خدمت تو، کار کوچکی بوده است که من انجام داده ام و ارزش تو نزد من بیشتر از خدمتی است که انجام داده ام، او را تعظیم کرده ای و گرامی داشته ای؛ چون همین که کسی نزد دیگری دست حاجت دراز می کند، خود را تحقیر و کوچک کرده است و وقتی انسان اعطاکننده، آن خدمت را کوچک جلوه دهد، جبران آن حقارت نفسی است که سائل احساس می کند و نکته سوم این که وقتی این کار را پنهان نگاه داشتی، خدمتت را به مرحله کمال و تمام رسانده ای.

4 - دارا بودن شایستگی رفع نیاز

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

اصنع المعروف الی من هو اءهله و الی من لیس من اءهله فان لم یکن هو من اءهله فکن انت من اءهله ⁽⁷⁷¹⁾.

«نسبت به کسی که شایستگی خوبی کردن دارد، خوبی کن! و همچنین نسبت به کسی که شایستگی ندارد؛ چرا که اگر او مستحق خوبی نیست تو باید اهل خیر و خوبی باشی».

سخنی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که اوج روح کرامت انسانی را در معارف ما به انسان ها می آموزد؛ حضرت می فرمایند:

جَزَى اللهُ الْمَعْرُوفَ إِذَا لَمْ يَكُنْ يُبْدَأُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَيُّمَا إِذَا تَأَكَّأَ خَوْكَ فِي حَاجَةٍ كَأَدَّ يَرَى دَمُهُ فِي وَجْهِهِ مُخَاطِرًا لَا يَدْرِي أَيْ تَعْطِيهِ أَيْ تَمْنَعُهُ ⁽⁷⁷²⁾.

جزای معروفی که خدا وعده داده است، به کسانی تعلق می گیرد که خود سراغ نیازمندان رفته، به حوایج آنها رسیدگی کنند؛ نه آن که بعد از سؤال و درخواست حاجتمندان به آنها کمک کرده باشند. به تعبیری نباید احسان ریشه در سؤال سائل داشته باشد؛ چون وقتی سائل درخواست می کند، به تعبیر امام علیه السلام خون در چهره او دویده و صورت او از شدت خجلت قرمز شده است و در اضطراب قرار دارد که آیا حاجت او را روا خواهی کرد یا نه. حضرت می فرمایند:

فَوَاللَّهِ ثُمَّ وَاللَّهِ لَوْ خَرَجْتَ لَهُ مِنْ جَمِيعِ مَا تَمَلَّكُهُ مَا كَافَيْتَهُ ⁽⁷⁷³⁾.

«به خدا قسم! به خدا قسم، اگر همه آنچه را که داری در مقابل این حال و حاجت او ببخشی، برای آن حالت روحی او کافی نیست».

پس نه تنها نباید سائل را رد کند، بلکه مکلف است قبل از این که او عرض حاجت کند، حاجت او را برآورده کند.

خداوند وعده داده که محسنین و نیکوکاران را جزا می دهد و این وعده الهی در آیات کریمه قرآن و در روایات ما تکرار شده است:

وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ⁽⁷⁷⁴⁾.

«نیکویی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ⁽⁷⁷⁵⁾.

«خداوند دوستدار نیکوکاران است».

أَنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ⁽⁷⁷⁶⁾.

«همانا رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است».

وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ⁽⁷⁷⁷⁾.

«بر ثواب نیکوکاران شما بیفزاییم».

وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ⁽⁷⁷⁸⁾.

«پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم».

أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ⁽⁷⁷⁹⁾.

«خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند».

وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ⁽⁷⁸⁰⁾.

«و همچنین نیکوکاران را پاداش خواهیم داد».

همان طور که ملاحظه می شود آیات متعددی در قرآن است که به این وعده اشاره شده و همچنین در روایات فراوانی همین وعده تکرار شده است. در حق زکات، به تفصیل درباره این که باید حرمت نیازمندان و عزت انسانی آنها را حفظ کرد، سخن گفتیم. در آن جا روایتی را نقل کردیم که حضرت از اسحاق بن عمار سؤال کردند که تو امسال با زکات مالت چه کردی؟ گفت: پرداختم.

حضرت فرمودند: چگونه پرداختی؟ گفت: گندم ها را در خانه انبار کرده بودم و به فقرا گفتم بیایند و ببرم. حضرت فرمودند: اسحاق تو مؤمنین را ذلیل کردی! گفت: یابن رسول الله! من چه کردم که آنها را ذلیل کردم؟ حضرت فرمودند: تو

باید شبانه آن را به در خانه آنها می بردی؛ نه این که آنها در روز روشن بیایند از خانه تو گندم ببرند و معلوم شود که تو به فقرا زکات می دهی! (781).

این روش رسیدگی به حال نیازمندان و فقرا است که اهل بیت علیهم السلام پیروان خود را به آن سفارش کرده اند.

روایت مفصلی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که بخشی از آن را بیان می کنیم. امام علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند:

يا جابرُ مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ وَ مَنْ يَقُمْ بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ (782).

«وقتی که خدا نعمتش را بر انسان زیاد نازل کند، حاجت مردم به او زیاد می شود و مردم بیشتر از او سؤال و درخواست می کنند و حاجت می طلبند. اگر کسی قدر این نعمت را بداند و نیاز نیازمندان را برآورده کند، آن نعمت دوام و بقا خواهد یافت، اما اگر کسی به آن وظیفه ای که خدا مقرر کرده، عمل نکند، نعمت الهی را در معرض زوال و نابودی قرار داده است.»

در تعبیر دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

انَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ فَيُقْرَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ مَا بَدَلُوهَا فَاذَا مَنَعُوها نَزَعها مِنْهُم ثُمَّ حَوَّلها الى غيرِهِمْ (783).

«خداوند بندگانی دارد که نعمت های خود را در اختیار آنان گذاشته است؛ این نعمت برای آن است که دیگران نیز از آن بهره مند شوند. مادامی که از این نعمت بذل و بخشش کنند، نعمت پایدار است و اگر نبخشند و دیگران را بهره مند نکنند، نعمت را از آنها می گیرد و به دیگران می دهد.»

نکته ای را که در ابتدای این حق بیان کردیم این جا تکرار می کنیم که در مکتب هایی که داعیه اداره جامعه را دارند، می گویند حل مشکل اجتماعی مردم

بسیار مهم است و می بینیم که در دین مقدس اسلام این مشکلات به چه زیبایی و لطافتی حل و بیان شده است.

حقوق مسوول و صدقه دهنده

بحث را در حقوق فردی که ابراز نیاز می کند و کسی که نیاز او را برآورده می کند ادامه می دهیم:

1 - سپاس گزاری از صدقه دهنده

اگر کسی مورد سؤال قرار گرفت و پاسخ مثبت داد، سائل نیز نسبت به او تکالیفی داشته و اعطاکننده نیز بر سائل و درخواست کننده حقوقی دارد. وظیفه سائل این است که اگر کسی حاجت او را برآورده ساخت، او را سپاس گوید و از تفضلی که به او کرده است، قدردانی کند. این یک قاعده عقلانی است که ما در مباحث گذشته هم به تکرار، بیان کرده ایم. روایتی را مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» ذکر کرده است که مسمع بن عبدالملک می گوید:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِنَى، وَ بَيْنَ أَيْدِينَا وَ عِنَبِ نَاءِ كُلِّهِ، فَجَاءَ سَائِلٌ فَسَاءَ لَهُ فَأَمَرَ بِعُنُقُودٍ فَأَعْطَاهُ فَقَالَ السَّائِلُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي هَذَا إِنْ كَانَ دَرَاهِمٌ قَالَ: يَسَعُ اللَّهُ عَلَيْكَ، فَذَهَبَ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: رُدُّوا الْعُنُقُودَ فَقَالَ: يَسَعُ اللَّهُ لَكَ وَ لَمْ يَعْطِهِ شَيْئًا، ثُمَّ سَأَلَ آخَرَ، فَأَخَذَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَ حَبَّاتٍ عِنَبٍ فَنَآوَلَهَا إِيَّاهُ، فَأَخَذَهَا السَّائِلُ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي رَزَقَنِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَكَانَكَ فَحْتًا مِلَّءُ كَفِّيهِ عِنَبًا فَنَآوَلَهَا إِيَّاهُ، فَأَخَذَهَا السَّائِلُ مِنْ يَدِهِ، ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي رَزَقَنِي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَكَانَكَ فَحْتًا مِلَّءُ كَفِّيهِ عِنَبًا فَنَآوَلَهَا إِيَّاهُ، فَأَخَذَهَا السَّائِلُ مِنْ يَدِهِ، ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي رَزَقَنِي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَكَانَكَ يَا غَلَامُ! إِيءُ شَيْءٌ مَعَكَ مِنَ الدَّرَاهِمِ؟ فَذَا مَعَهُ نَحْوُ مِئَةِ عَشْرِينَ دَرَاهِمًا فِيمَا حَزَرَ نَاهِءُ وَ نَحْوَهَا فَنَآوَلَهَا إِيَّاهُ

فَاءَ خَذَهَا. ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، هَذَا مِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَكَانَكَ فَخَلَعَ قَمِيصًا كَانَ عَلَيْهِ فَقَالَ: الْبَسْ هَذَا، فَلَبِسه فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 كَسَانِي وَسَتَرَنِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - اءِ وَقَالَ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، لَمْ يَدْعُ لَاءِ بِي عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا بِذَا، ثُمَّ انصَرَفَ، فَذَهَبَ قَالَ: فَظَنَّ أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَزَلْ يُعْطِيهِ لَأَنَّهُ كَانَ
 يُعْطِيهِ حَمْدَ اللَّهِ اءِ عَطَاهُ (784).

« (در سفر حج و در منا، حضور امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نشسته بودیم و پیش روی
 ما مقداری انگور بود که مشغول خوردن بودیم. نیازمندی آمد و از محضر امام
 عَلَيْهِ السَّلَامُ حاجتی طلبید. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور دادند که شاخه ای انگور به او داده شود.
 سائل گفت: نه من انگور نمی خواهم، اگر پول هست به من پول بدهید. امام
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند که خدا به تو وسعت بدهد و چیزی به او ندادند. او رفت و سپس
 برگشت و گفت: همان شاخه انگور را به من بدهید.

حضرت فرمودند: خدا به تو وسعت بدهد؛ ما چیزی نداریم و چیزی به او
 ندادند. نیازمند دیگری آمد. حضرت نه یک شاخه نگور، بلکه سه دانه انگور به
 او دادند. همان سه دانه انگور را گرفته و گفت: شکر خدایی را که مرا روزی داد.
 امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: بایست! سپس دو دستشان را از انگور پر کردند و به آن
 نیازمند دادند. دوباره خدا را سپاس گفت. مجدداً امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: بایست!
 غلام خود را صدا زدند و فرمودند: چقدر پول همراه تو است؟ غلام گفت: بیست
 درهم. حضرت آن بیست درهم را گرفتند و به این نیازمند دادند. باز خدا را
 سپاس گفت. باز حضرت فرمودند: بایست! سپس لباسی را که به تن مبارکشان
 بود بیرون آوردند و به آن نیازمند دادند.

مجدداً سائل خدا را شکر کرد و برای حضرت دعا کرد. مسمع ابن عبدالملک
 - راوی حدیث - می گوید که ما گمانمان این بود که اگر این از خود حضرت

سپاس گزاری نکرده بود و در قبال هر محبتی که امام علیه السلام به او می کردند فقط خدا را سپاس می گفت، حضرت مرتب به او اعطا می فرمودند».

بر اساس این ماجرا، اگر کسی مورد سؤال قرار بگیرد و آن خواسته اجابت شود، وظیفه سائل در مرتبه اول شکرگزاری ذات ذوالجلال پروردگار است و همچنین شکر کسی که این محبت و نعمت را به او کرده است. آثار زیادی بر شکر مترتب است که ما در باب شکر ذکر کردیم؛ چون شکر از صفات ارزنده ای است که شرط انسانیت است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْإِنْعَامَ فَلْيُعَدَّ مِنَ الْإِنْعَامِ (785).

«اگر کسی انعام و تفضل دیگری را سپاس نگوید، در زمره چهارپایان به حساب می آید».

شکر از اخلاق اصیل انسانی است و انسان باید در قبال تفضل و محبت دیگران، زبان به سپاس و شکر بگشاید و گرنه آثار منفی بسیاری برای خود و جامعه به ارمغان خواهد آورد. امام علیه السلام به کسی که خدمتی نسبت به دیگران انجام می دهد می فرمایند:

لَا يُزْهَدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ يَسْتَمِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَقَدْ تُدْرِكُ مِنَ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ (والله يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (786)) (787).

«اگر به دیگران احسانی روا داشتی و او شکرگزاری نکرد، مطمئن باش کسی که از این کار تو بهره ای نبرده است تو را شکر خواهد گفت؛ یعنی ذات اقدس پروردگار؛ که شکر او بیشتر از آن چیزی است که آن شخص کفران کرده است؛ زیرا خاوند دوستدار نیکوکاران است».

طبیعی است وقتی انسان خدمتی انجام می دهد، انتظار دارد و وقتی از طرف مقابل خود سپاس گزاری ندید، آزرده خاطر می شود؛ وقتی آزرده خاطر شد ذات اقدس پروردگار او را شکر می گوید. با این شکر بیشتر از آنچه که از دست داده، به دست خواهد آورد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن این سخنان به اهل احسان و نیکوکاری سفارش می کنند که در قبال کفران نعمت افرادی که سپاس گزار نیستند مایوس نشوید و به همان سیره و سبیه پسندیده احسان ادامه دهید. به خاطر ناسپاسی، از خدمت گزاری به دیگران دست بردارید.

از توصیه های حضرت معلوم می شود ثمره منفی شکر نکردن در مقابل احسان دیگران این توصیه است که اهل خیر را از کار خیر خود پشیمان و نادم می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

قَلَّةُ الشُّكْرِ تُزَهَّدَ فِي اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ (788).

«کم سپاسی موجب کم شدن کارهای خیر می شود».

انسان وقتی صاحبان فعل خیر و اهل احسان، را شکر نگویید، باعث می شود که احسان و نیکوکاری از جامعه رخت بریندد. پس ضروری است کسی که سؤال می کند و مورد اجابت واقع می شود، در قبال محبت و خدمت، زبان شکر و سپاس بگشاید. از طرف دیگر امام علیه السلام معطی را راهنمایی می کنند که:

إِنَّ حَقَّ مَنْ بَرَّرْتَ مَنْ لَا يَفْعَلُ بِرَّكَ (789).

«شایسته ترین کسی که لیاقت نیکی، خدمت و معروف تو را دارد کسی است

که از احسان و نیکی تو غفلت نکند».

شکر نسبت به طبقات مختلف اجتماعی، متفاوت است. افرادی هستند که به دلیل امتیازات نفسی و برخورداری از درجات معنوی و علمی، برتر از دیگران هستند. اگر معطی از این طبقه بود، درجه ای بالاتر از سائل دارد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

شُكْرٌ مِّنْ فَوْقِكَ بِصَدَقِ الْوَلَاءِ ⁽⁷⁹⁰⁾.

«شکر احسان آنها این است که سائل صمیمانه آنها را دوست بدارد».

در اجتماع افرادی هستند که از فرد مساوی خود تقاضایی می کنند؛ یعنی سائل و مسوول از نظر رتبه اجتماعی یا شخصی مساوی هستند. در این حالت، شکر و سپاس گزاری هم فرق خواهد کرد حضرت می فرمایند:

شُكْرٌ نَظِيرُكَ بِحُسْنِ الْإِخَاءِ ⁽⁷⁹¹⁾.

«شکر کسی که در رتبه پایین تری از تو قرار دارد این است که به او محبت و عطای فراوان کنی».

حال اگر کسی به انسانی نیازمند شد که از نظر مرتبه اجتماعی پایین تر از او است و او نیز حاجت وی را روا کرد، شکر او این است که وقتی قدرت پیدا کرد، محبت و لطف خود را نسبت به او جاری کند. البته باید توجه داشته باشیم که شکر فقط زبانی نیست:

شُكْرُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ ⁽⁷⁹²⁾.

«شکر مومن در رفتار و اعمال او جلوه می کند».

شُكْرُ الْمُنَافِقِ لَا يَتَجَاوَزُ لِسَانَهُ ⁽⁷⁹³⁾.

«شکرگزاری منافق از حد زبان تجاوز نمی کند».

پس شکر مومن این است که در عمل او تجلی کند و مظهر عملی داشته باشد.

نکته دیگری که در شکرگزاری نهفته، این است که وقتی انسانی در حق دیگری محبتی کرد، طبیعی است که این محبت او را مقید می سازد.

جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَدَّ حَسْنَ الْيَهَا (794).

«سرشت و فطرت انسان، دوست داشتن شخص نیکی کننده است.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أُوتِيَ نِعْمَةً فَقَدِ اسْتُعْبِدَ بِهَا حَتَّى يُعْتِقَهُ الْقِيَامُ بِشُكْرِهَا (795).

«کسی که مورد تفضل دیگری قرار می گیرد، در واقع عبد او شده است.

وقتی از این بردگی رهایی می یابد که سپاس گزاری نماید.»

پس تا وقتی که سپاس نگفته، برده او است. انسان باید سعی کند خودش را از قید بندگی و عبودیت دیگران خارج کند. در چنین شرایطی سائل نمی تواند بگوید من بنده و عبد کسی نیستم؛ چون کسی که مورد محبت و خدمت دیگری واقع می شود، مدیون او است و تا زمانی که این دین را ادا نکرده، مدیون باقی می ماند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث فوق، بالاتر از دین به رقیبت تعبیر فرموده اند. به هر حال شکر و قدردانی در مقابل تفضل و اجابت خواسته، یک فریضه و وظیفه است. حقی است که معطی نسبت به سائل پیدا می کند.

2 - پذیرفتن عذر اعطاکننده

دومین حقی که حضرت برای مسوول ذکر می کنند این است که می فرمایند:

و طَلَبَ وَجْهَ الْعُذْرِ فِي مَنَعِهِ وَ أَدَّ حَسْنَ بِهِ الظَّنَّ.

«وقتی که سؤال شونده به او کمک نکرد، بپذیرد و نسبت به او حسن ظن

داشته باشد. گمان سوء پیدا نکند.»

ممکن است سائل دورادور گمان کند که مسوول قادر به کمک کردن به او است و کمک نمی کند؛ ولی خود مسوول و یا هر انسان دیگری به توانایی های خود آگاهتر از دیگران است؛ چرا که:

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (796).

«انسان بر نفس خود آگاهتر است».

بصیرت انسان نسبت به خود و متعلقاتش نفس خود بیشتر است. پس نباید با گمان سوء او را متهم کند که عمدا و برای این که نیاز مرا اجابت نکند، به من چیزی نداد.

این یک قاعده اخلاقی است که متاسفانه امروزه در زندگی اجتماعی از این نکته های دقیق اخلاقی دور افتاده ایم.

3 - دوری از سرزنش و ملامت

حضرت می فرمایند:

وَاعْلَمْ أَنَّهُ ان مَنَعَ مَالَهُ مَنَعَ وَاَعْن لَيْسَ التَّثْرِبُ فِي مَالِهِ وَاَنْ كَانَ ظَالِمًا.

«اگر خواسته تو را اجابت نمی کند، هیچ سرزنش و ملامتی بر او نیست، مال او است؛ اگر بخواهد می تواند ندهد. ما حق نداریم در حضورش بدگویی کنیم و یا در غیابش او را مذمت و سرزنش کنیم؛ گرچه او ستم کرده باشد».

در قرآن آمده است:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (797).

«انسان، ستمگر و ناسپاس است».

چون انسان به جای شکور بودن، فطرتا ظلوم و ناسپاس است و مظاهر فریبنده مادی او را جذب کرده، به انحراف می کشاند، باید خود را با آداب

اخلاقی و شرعی، تربیت کند تا از این رذیله رهایی یابد. قرآن نعمت هایی را که خداوند به انسان عنایت کرده برمی شمارد:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَانزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (798).

«خداوند همان کسی است که آسمان ها و زمین را آفرید و از آسمان، باران نازل کرد و با آن میوه های مختلف را برای روزی شما از زمین بیرون آورد و کشتی ها را مسخر گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند و نهرها را نیز مسخر شما نمود و خورشید و ماه را که با برنامه منظمی در کارند به تسخیر شما درآورد؛ و شب و روز را مسخر شما ساخت.»

سپس می فرماید:

وَاتَّكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَاءَ لُتْمُوهُ وَإِن تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (799).

«از هر چیزی که از او خواستید به شما داد و اگر نعمت های خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد. انسان، ستمگر و ناسپاس است.»
این دو وصف (ظلوم و کفار) همدیگر را تفسیر می کنند؛ ظلوم از ظلم مشتق شده، ظلم به معنای خروج از مسیر عدالت است. کفار هم پرده پوشی بر نعمت است. وقتی انسان چشمش را بر نعمت های الهی می بندد، شکر نمی کند؛ شکر که نکرد، کفران نعمت کرده و کفران نعمت ظلم است.

انسانی که در معرض تربیت دینی قرار نگرفت و مودب نشد، وقتی به حاجتمندی که دست نیاز به سوی او دراز کرده کمک نمی کند، کفران نعمت

کرده است. چون خدا به او نعمتی داده و او را مامور کرده است که هیچ سائلی را رد نکند. خداوند خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ⁽⁸⁰⁰⁾.

«سؤال کننده را از خود مران».

چرا که اگر این کار را کرد، ظلوم و کفور می شود. در عین حال سائل حق ندارد در صورت برآورده نشدن حاجت و نیاز خود، زبان به بدگویی و جسارت و اهانت این انسان ظلوم و کفار بگشاید.

48 - حق شخص شادمان کننده

و اَمَّا حَقُّ مَنْ سَرَّكَ اللهُ بِهِ وِ عَلَى يَدَيْهِ فَاِنْ كَانَ تَعَمَّدَهَا لَكَ حَمِدَتَ اللهُ اءِوَلَا
ثُمَّ شَكَرْتَهُ عَلَى ذَلِكَ بِقَدْرِهِ فِي مَوْضِعِ الْجَزَاءِ وِ كَافَاءَتِهِ عَلَى فَضْلِ الْاِبْتِدَاءِ وِ
اِءَرَّصَدْتَ لَهُ الْمُكَافَاةَ وِ اِنْ لَمْ يَكُنْ تَعَمَّدُهَا حَمِدْتَ اللهُ وِ شَكَرْتَهُ وِ عَلِمْتَ اءِنَّهُ
مِنْهُ تَوَحَّدَكَ بِهَا وِ اِءَحْبَبْتَ هَذَا اِذَا كَانَ سَبَبًا مِنْ اِءَسْبَابِ نِعَمِ اللهِ عَلَيْكَ وِ تَرْجُو لَهُ
بَعْدَ ذَلِكَ خَيْرًا فَاِنَّ اِءَسْبَابَ النُّعْمِ بَرَكَهٌ حَيْثُ مَا كَانَتْ وِ اِنْ كَانَ لَمْ يَعْمَدْ وِ لَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ.

«و اما حق کسی که خدا به وسیله او موجب سرور و شادمانی تو گردیده این است که اگر با علم و آگاهی چنین کرده، پس از حمد خدا، او را سپاس گویی و مزیت پیش قدم شدن او را در نظر داشته باشی و در مقام جبران برآیی و اگر به عمد و آگاهی نبوده، خدا را حمد کنی و بدانی که از جانب او است که تو را برگزیده است و آن شخص را که سبب شادی تو شده، دوست بدار؛ زیرا او وسیله جریان نعمت خداوند بر تو شده است و برای او دعای خیر کن که اسباب نعمت ها و برکات الهی است، برکات اویند هر چند این کار او از روی قصد نباشد».

قبل از تفسیر و تبیین فرمایش امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نکته ای را درباره شرع مقدس و احکام الهی متذکر شویم. اگر چنین تصور شود که آیین مقدس اسلام به طور خاص و یا ادیان الهی به طور عام، شادی، سرور و فرح را برای مردم نمی پسندیدند، دروغ و بهتان صرف و برخاسته از افکار و اندیشه کسانی است که یا به ادیان الهی به ویژه دین اسلام، آگاهی ندارند، و یا از روی غرض ورزی چنین می گویند.

سرور و شادمانی از دیدگاه اسلام

اساس سرور و شادمانی یکی از نیازهای بشر است. به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

السُّرُورُ يَبْسُطُ النَّفْسَ وَيُثِيرُ النَّشَاطَ (801).

«شادمانی موجب می شود نفس انسان گشوده؛ و نشاط او برانگیخته شود».

تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاکی از آن است که سرور و شادمانی برای انسان، امری مستحسن، لازم و مورد توصیه معارف دینی است. اگر به متون دینی مراجعه کنیم، توصیه های بسیار جالبی را برای خوشحال کردن و خندانند دیگران و اجر و پاداشی که خداوند در قبال این کار مقرر کرده، می یابیم. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند:

مَنْ أَدْخَلَ عَلَيَّ مَوْمِنًا سُرُورًا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ أَخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا وَ مَنْ أَخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ تَمْسَهُ النَّارُ أَبَدًا (802).

«کسی که مومنی را شادمان کند، مرا شاد کرده است و کسی که مرا مسرور کند، از خدا پیمان هدایت و رستگاری گرفته است و کسی که خدا نسبت به او عهدی ببندد، هرگز آتش آخرت را نخواهد دید».

مومن - کسی که به ماورای طبیعت و به قیامت اعتقاد دارد - وقتی با این بیان روبرو می شود، یقیناً تلاش خواهد کرد که سرور و شادمانی خود را در عالم آخرت به وسیله شادمان کردن بندگان و مؤمنان دیگر در دنیا تضمین کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنْ سَرَّ مَوْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي، وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، وَ مَنْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ، وَ مَنْ سَرَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ (803).

«کسی که مومنی را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده است و کسی که مرا شادمان کند، رسول الله ﷺ را خوشحال کرده و کسی که رسول الله ﷺ را مسرور کند، خدا را مسرور کرده است و کسی که خدا را شاد کند خدا او را به بهشت داخل خواهد کرد».

حضرت در آخر کلام خود به کلام خداوند اشاره می کنند که:

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي # وَاَدْخُلِي جَنَّتِي (804).

«باز آی و در صف بندگان خاص من در آی؛ و با خشنودی در بهشت من داخل شو».

در این آیه، خداوند بهشت را به خود نسبت داده است؛ یعنی بهشت خاص خدا، نه مطلق بهشت. خدا در قرآن به خیلی از طبقات وعده داده است، ولی به بعضی از طبقات وعده داده که آنها را به بهشت خود داخل می کند. این به معنای نهایت قرب الهی در عالم معنا و آخرت است. بنابراین، خوشحال کردن دیگران، فضیلت و ارزش است.

فضیلت مسرور نمودن مؤمنین

مرحوم محدث قمی از قول رسول الله ﷺ نقل می کند که حضرت فرمودند:

افضل الاعمال بعد الصلاة اَدْخَالُ السَّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا لَا اِثْمَ فِيهِ (805).

«بالاترین اعمال بعد از نماز، شاد کردن دل مؤمنان است به آنچه که گناه در آن نباشد».

نکته دیگر این که شاد کردن دیگران ابزار و وسائل مختلفی دارد: یکی همان است که در دو حق گذشته نیز مورد بررسی قرار گرفت و آن گره گشودن از کار

نیازمندان است؛ ولی می توان معنایی وسیع تر از تعبیر امام سجاد علیه السلام در ادخال سرور و شادمان کردن برداشت کرد و آن این که اساسا خلق و خوی و روش و منش مومن باید به طوری باشد که دیگران، از معاشرت و دیدن چهره او فرحناک و شادمان شوند؛ نه این که با دیدن او بذر غم در دلهایشان پاشیده شود. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده اند:

المومن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه (806).

«شادی و سرور مومن در چهره؛ و غم و اندوهش در قلب او است».

به آنان که تصور می کنند در پیاده کردن احکام شرع، نیاز به خشونت و تندی است توصیه می کنیم که در این بینش خود تجدید نظر کنند. باید دین را طوری به مردم معرفی کنیم که از نزدیک شدن به این مکتب و التزام به قوانین آن احساس امنیت، آرامش، راحتی و شادی کنند؛ نه این که تصور کنند اسلام، مکتبی است که برای انسان ها غم، ماتم، اندوه، گریه و مجلس مصیبت به ارمغان می آورد. این تصور، بدترین برداشت از دین و احکام آن است.

سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خشنود کردن دیگران

اگر در سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطالعه کنیم می بینیم که آن حضرت در معاشرت با نزدیکان، اصحاب و اطرافیان با روی متبسم، بشاش و اخلاق نیکو رفتار می کردند. بعضی از اصحاب نقل کرده اند که ما هیچ کس را بیشتر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متبسم نمی دیدیم. چهره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همیشه خندان و شادان بود.

درباره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که ایشان طوری به اصحابشان نزدیک می شدند و با آنها مزاح می فرمودند که آنها را در عین فقر شدید، خندان و شادمان می نمودند.

جمع کثیری از مردم مدینه هیچ سرپناهی نداشتند که در آن مسکن گزینند یا بتوانند وسیله امرار معاش خود را فراهم آورند؛ بنابراین، در محلی به نام صفه زندگی می کردند. حضرت رسول الله ﷺ غیر از این که نیازهای جسمی آنها را فراهم می کردند، به نیازهای روحی آنها نیز توجه می نمودند، بنابراین گاهی با آنها می نشستند و مزاح کرده، آنها را می خندانند.

نوشته اند که پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در جمعی نشسته بودند و خرما می خوردند، پیامبر ﷺ هسته های خرما را جلوی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ریختند و بعد از این کار پیامبر ﷺ فرمودند: مَنْ كَثَرَ نَوَاهُ فَهُوَ أَكُولٌ کسی که هسته هیا خرمای او بیشتر است پرخور است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در جواب فرمودند: مَنْ أَكَلَ نَوَاهُ فَهُوَ أَكُولٌ کسی که هسته های خرمایش را هم می خورد پرخورتر است ⁽⁸⁰⁷⁾.

در اسلام، مسرور کردن و خندانن دیگران از فضایل و ارزش های مورد تأکید است؛ به این شرط که گناهی در آن راه پیدا نکند. سخریه و استهزای مومن، غیبت و تهمت، استفاده از الفاظ رکیک و... می تواند از مصادیق گناه در خوشحال کردن دیگران باشد.

در مجموع می توان گفت که سرور، شادمانی و فرحی مورد نهی واقع شده است که موجب غفلت از یاد خداوند متعال شود؛ یعنی لهو و لعب باشد. و هر چه که این عنوان بر آن صدق کند، مورد نهی واقع شده است؛ اعم از این که سرور و شادمانی باشد و یا غم و اندوه. به صورتی که گاه می بینیم انسان در مصائب و مشکلات چنان در نگرانی و ناراحتی فرو می رود که از یاد خداوند متعال غافل می شود. در آیاتی که فرح و شادمانی نهی شده است، دلیل آن،

غرق شدن در مادیات و رضایت به متاع دنیا عنوان شده است. در سوره رعد می خوانیم:

و فرحوا بالحياة الدنيا و ما الحياة الدنيا في الآخرة الا متاع (808).

«کافران به زندگی دنیا، شاد و خوشحال شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی است».

قرآن در داستان قارون می فرماید:

قال له قومُه لا تفرح ان الله لا يحبُّ الفرحين (809).

«قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست ندارد».

در روایت دیگر نیز نزدیک به این مضمون آمده است:

يا موسى لا تفرح بكثرة المال و لا تدع ذكرك على كل حال (810).

«ای موسی! به خاطر زیادی مال شادی مکن و در هیچ حالی از ذکر من غافل مباش».

انسان از فراوانی مال و غرق شدن در نعمت نهی شده است؛ زیرا گاهی انسان را از یاد و ذکر خدا غافل می کند.

نفس سرور و شادمانی امری است که فطرت انسان به آن تمایل دارد؛ و آنچه که فطرت و دل به آن تمایل دارد، تا زمانی که مستلزم ارتکاب مناهی و محرّمات نشود، هیچ دلیل بر ناپسندی یا حرمت و عدم جواز آن نیست، بلکه بدان توصیه نیز شده است.

شادمان کردن مومن از بهترین اعمال

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند:

ان اَحَبَّ الاعمالِ الى الله عزوجلّ اَدْخَالُ السُّرورِ على المؤمنین (811).

«بهترین اعمال نزد خداوند متعال، شادمان کردن مؤمنان است».

مصادیق شادمان کردن مختلف و بسیار است. گاهی مسلمانی قرض و دینی دارد، مشکل مسکن دارد و یا بیمار است، حل کردن این مشکلات به معنای شادمان کردن او است، اما گاه هیچ یک از این گرفتاریها وجود ندارد؛ بلکه دچار ملامت ها و اضطراب های روحی است. در تعبیری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که قابل تامل است:

انَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَاَبْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ ⁽⁸¹²⁾.

«به درستی که دل و روح انسان مانند بدن آنها ملالت پیدا می کند. این ملالت و بیماری را با حکمت های تازه و نو بزدايید».

همان طور که انسان با ورزش یا استراحت، خستگی را از بدن می زداید، روح هم به ابزار و وسائلی نیاز دارد که تکدر، نگرانی و ملالت ها از آن زدوده و پاک شود.

هیچ اشکالی ندارد که انسان، روح آزرده مومنی را که به خاطر خستگی، فشار کار و ابتلائات روزمره دچار ملالت شده است، با کلمات زیبا، نقل حکایات شیرین و... شادمان کند تا خستگی او از بین برود و بر لب های او خنده بنشیند. این امری پسندیده است. در روایات ما که ساعات روزمره انسان را تقسیم کرده اند چنین آمده است:

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّتْهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ ⁽⁸¹³⁾.

«مومن زندگی خود را به سه قسمت تقسیم می کند. در بخشی از ساعات به عبادت و مناجات با خدایش مشغول می شود؛ بخشی از ساعات خود را به محاسبه نفس خود اختصاص می دهد و بخشی از ساعات خود را برای لذت

های حلال و استفاده از زیباییهای زندگی قرار می دهد - که به طور طبیعی به شادمانی و سرور او می انجامد -».

این توصیه از پسندیده بودن لذت سرور حکایت می کند. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: خدا به داوود پیغمبر علیه السلام وحی فرستاد که بعضی از بندگان من که حسنه ای را انجام می دهند، بهشت را بر آنها مباح می کنم.

داوود سؤال کرد:

يا ربُّ و ما تلكَ الحَسَنَةُ قال يُدخِلُ علي عبدِي المومنِ سُرورا و لو بِتَمَرَةٍ قال داوُدُ يا ربُّ حقٌّ لمن عَرَفَكَ اءَن لا يَقَطِعَ رَجاءَهُ مِنْكَ ⁽⁸¹⁴⁾.

«آن حسنه ای که موجب مباح شدن بهشت می شود، چیست؟ خداوند فرمود: شادمان و مسرور کردن بنده من، گرچه با یک خرما. حضرت داوود عرض کرد: شایسته است کسی که تو را می شناسد، امیدش را به تو از دست ندهد.»

در سخنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

ما مِن اءِحدٍ اءَوَدَعَ قَلبًا سُرورا الا و خَلَقَ اللهُ لَهُ مِنْ ذَلِكِ السُّرورِ لُطفاً ⁽⁸¹⁵⁾.

«کسی که مومنی را شادمان و مسرور کند، خدا از آن سرور، لطفی خلق می کند - که به هنگام غربت و نگرانی در دنیا و آخرت، دست او را خواهد گرفت -».

در این باره امام صادق علیه السلام می فرمایند:

انَّ مِنَ اءَحَبِّ اَلْاَعْمالِ اِلَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ اءِذْخَالَ السُّرورِ عَلَيِ المومنِ ⁽⁸¹⁶⁾.

«شاد کردن مومن از محبوب ترین اعمال نزد خداوند است.»

توصیه امام سجاد علیه السلام به کسی که به هر وسیله ای توسط دیگری شادمان شده این است که اگر از روی عمد و آگاهی بوده، باید در قبال این خدمت، او را سپاس گوید که در واقع شکر نعمت و وظیفه ای است که در مباحث گذشته هم از آن سخن گفته ایم. اگر تصادفاً عملی انجام داده که موجب شادمانی و سرور او شده، بداند که خدا او را وسیله سرور و شادمانی او قرار داده است. بنابراین، لازم است که خدا را بر این نعمت، سپاس گوید و شخصی که وسیله سرور انسان شده، از اسباب نزول نعمت الهی است. خداوند برکت و خیری در این شخص دیده که او را واسطه سرور و شادمانی مومن قرار داده است.

49 - حق بدی کننده

وَإِذَا حَقُّ مَن سَاءَ لَكَ الْقَضَاءُ عَلَى يَدَيْهِ بِقَوْلِ أَوْ فِعْلٍ فَإِنْ كَانَ تَعَمُّدَهَا كَانَ الْعَفْوُ أَوْلَىٰ بِكَ لِمَا فِيهِ لَهُ مِنَ الْقَمْعِ وَحُسْنِ الْإِدْبِ مَعَ كَثِيرِ أَمْثَالِهِ مِنَ الْخُلُقِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ لَمَنْ النَّصْرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَأَلْثَمَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلِ أَلَىٰ قَوْلِهِ لَمَنْ عَزَمَ الْإِئْمُورِ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ هَذَا فِي الْعَمْدِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَمْدًا لَمْ تَظْلِمُهُ بِتَعَمُّدِ الْإِنْتِصَارِ مِنْهُ فَتَكُونَ قَدْ كَافَأْتَهُ فِي تَعَمُّدِ عَلَىٰ خَطَا وَ رَفَقْتَ بِهِ وَرَدَدْتَهُ بَاءَ لَطْفٍ مَا تَقَدَّرُ عَلَيْهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«و اما حق کسی که به دست یا زبان و از روی عمد به تو بدی کرده این است که او را عفو کنی؛ زیرا با این عمل ریشه بدی کننده می شود. شایسته است که با این ونه افراد، با ادب رفتار شود؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: کسی که مورد ستم واقع شود و انتقام جوید، مسوولیتی ندارد. بعد می فرماید: اگر کیفر می دهی همانگونه باشد که بر شما ستم رفته است و اگر صبر کنی و کیفر نکنی بهتر است. اما اگر از روی عمد نبود حق انتقام جویی نداری؛ زیرا تو به عمد با خطا مقابله می کنی. با نرمی و ملاحظت عمل کن.»

عفو و گذشت یعنی آینه دل را از هرگونه زنگار و کدورت زدودن و پاک و منزه داشتن. توصیه به این سجیه اخلاقی، توصیه به کرامتی است که دربرگیرنده همه محسنات و زیبایی های اخلاقی است.

عفو و بخشش از دیدگاه اسلام

خداوند هم در قرآن خود را بر این خصلت ستوده است:

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (817).

«خداوند، بخشش و آمرزنده است.»

انَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا (818).

«خداوند، آمرزنده و توانا است.»

خداوند در عین قدرت کامل، اهل گذشت و اغماض است. عفو در جایی معنا و مفهوم پیدا می کند که فرد قادر بر انتقام باشد، اما اغماض و گذشت کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ عَفَى عَنِ الْجَرَائِمِ فَقَدْ أَخَذَ بِجَوَامِعِ الْفَضْلِ (819).

«کسی که زشتی های دیگران را ببخشد، به همه فضیلت ها دست یافته است.»

یعنی خصلت اغماض و گذشت، خصلتی اخلاقی است که بسیاری از ملکات اخلاقی در آن نهفته است:

العَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ (820).

«عفو، زیباترین چهره انسان است.»

العَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ (821).

«عفو، سرلوحه همه کرامت های اخلاقی است.»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

تَجَاوَزَ مَعَ الْقُدْرَةِ وَ أَحْسَنَ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكْمُلُ لَكَ السِّيَادَةُ (822).

«در حال برخورداری از قدرت، عفو و اغماض کن و در حال مکنیت، اهل

احسان باش که بزرگواری با این دو خصیصه به کمال می رسد.»

حضرت در روایتی دیگر می فرمایند:

العَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ (823).

«عفو، زکات پیروزی است.»

اگر افراد جامعه دارای چنین خصلتی شوند، اگر کسی هم در حق آنها بدی کرد - چه در مقام عمل و چه در مقام قول و زبان - اغماض و گذشت می کنند. در این صورت نتایج بسیار مطلوبی حاصل خواهد شد؛ در چنین جامعه ای ریشه همه بدی ها کنده می شود، در عوض صفا، پاکی، مهربانی و مودت حاکم می شود.

در مباحثی که در «حق متخاصمین» داشتیم - حق کسی که علیه انسان اقامه دعوا می کند یا کسی که انسان علیه او اقامه دعوا می کند - اولین توصیه امام سجاد علیه السلام به دو طرف دعوا این بود که راهی بگشایند تا ریشه دعوا و اختلاف خشکانده شود تا این بیماری در شکل های دیگر بروز و ظهور نداشته باشد. اما اگر علت بیماری از بین نرود و درمان نشود، بعد از مدتی به صورتی دیگر رخ می نماید. نه تنها تلاش امام سجاد علیه السلام، بلکه تلاش همه بزرگان دین و توصیه های اخلاقی این است که ریشه همه زشت کاری ها و افعال و حرکات ناپسند در خلق و خوی انسان ها از بین برود. در سوره مبارکه حجرات هم می خوانیم:

و ان طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَءْصَلِحُوا بَيْنَهُمَا فَاَنْ بَعَثَ اِحْدَاهُمَا عَلٰى الْاٰخِرٰى فَقَاتِلُوا الَّتٰى تَبِعٰى حَتّٰى تَفِىْ ءَ اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ فَاَنْ فَاءَتْ فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَاَقْسَطُوا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِيْنَ ⁽⁸²⁴⁾.

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و هرگاه بازگشت و زمینه صلح فراهم شد، میان آن دو به عدالت، صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد.»

برای از بین رفتن زمینه گناه و کج روی، باید عدالت برقرار کنند؛ چرا که اگر عدالت حاکم شود، ریشه بیماری از بین خواهد رفت. اگر چه در مکتب حقوقی اسلام، انتقام و قصاص، حق کسی است که مورد ستم قرار گرفته، ولی در بسیاری از موارد کدورت و زنگار بر دلها باقی می ماند و ممکن است روزی آن عقده در نسل های بعد طغیان کند و دوباره مفسده به وجود بیاورد. اگر عفو و اغماض پیشه کرد، اساس بدی و بدکاری درمان شده است. قرآن می فرماید:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ⁽⁸²⁵⁾.

«به هر حال با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی برگردان و با آنان ستیزه مکن».

این آیه به پیامبر ﷺ توصیه می کند که عفو را ملاک عمل قرار دهد و از افراد جاهل اعراض کند؛ چون بسیاری از بدی ها از روی جهالت و نادانی رخ می دهد. در آیه شریفه دیگر می فرماید:

وَالكَافِرِينَ وَالْعَاقِبِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ⁽⁸²⁶⁾.

«آنها خشم خود را فرو می برند و عفو و اغماض می کنند و خداوند محسنین را دوست دارد».

این دو عمل که باید بر یکدیگر مترتب باشند، یکی نیستند؛ کظم غیظ و فرونشاندن خشم با عفو به دو مفهوم است؛ عفو بر کظم غیظ مترتب است! این از شئون انسان های محسن و نیکوکار است. هر کسی که کظم غیظ می کند و مجرم را عفو می کند، محسن است. خداوند هم انسان های محسن و نیکوکار را دوست دارد.

نکته آخر این که دستورات اخلاقی مکتب انسان ساز اسلام، حتی برای کسی که در حق دیگری بدی می کند، حقوقی را به رسمیت شناخته است. این از

لطایف موازین اخلاقی اسلام است که در هیچ مکتب حقوقی دیگر یافت نمی شود که برای کسی که جرمی در حق انسان مرتکب می شود و ستمی بر انسان رومی دارد، حقی قائل شده باشند. امام علیه السلام در ادامه به آیه شریفه ای استدلال فرموده اند که:

وَلَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَاِنَّكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ⁽⁸²⁷⁾.

«و کسی که مورد ظلم واقع شده، اگر یاری بطلبد، بر او ایرادی نیست.»

و یا در آیه ای دیگر می فرماید:

وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِيْنَ ⁽⁸²⁸⁾.

«هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر

دهید و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است.»

امام علیه السلام در این بیان خود، به صفت اغماض و گذشت اشاره می کنند که خداوند متعال نیز خود را بدان ستوده است.

آثار عفو و اغماض

عفو و اغماض سه اثر به همراه دارد: برخی از این آثار برای جامعه است؛ برخی دیگر برای فردی است که عفو می کند؛ و برخی دیگر متوجه کسی است که عفو می شود. اما آثاری که برای عفوکننده به همراه دارد:

المُبَادَرَةُ اِلَى الْعَفْوِ مِنْ اَخْلَاقِ الْكِرَامِ ⁽⁸²⁹⁾.

«سرعت گرفتن به عفو و اغماض از خصلت افراد کریم و بلندمرتبه است.»

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال می کنند: مکارم اخلاقی

چیست؟ حضرت یکی از مصادیقی که برمی شمرد عفو و اغماض است:

الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ ⁽⁸³⁰⁾.

«به آن که به تو بدی می کند نیکی کن؛ و آن را که بر تو جنایت می کند ببخش».

اگر می خواهی به عالی ترین مراتب کرامت دست یابی؛ به جای انتقام به او احسان کن. آثار دیگری که بر عفو و اغماض مترتب است نکته ای است که در روایت زیر نهفته است:

اغْتَفِرْ زَلَّةَ صَدِيقِكَ يُزَكِّكَ عَدُوُّكَ⁽⁸³¹⁾.

«اگر از لغزش و خطای دوست خود درگذری و او را ببخشایی، دشمن نیز حکم به پاکی تو خواهد داد».

یعنی غیر از این که انسن از نظر روحی تقویت می شود، حسن اجتماعی دیگری نیز برای او دارد و آن این که دیگران نیز حکم به پاکی و سلامت نفس او می کنند.

اقْبَلْ اِءْذَرَ النَّاسِ تَسْتَمْتِعْ بِاِخْوَانِهِمْ وَالْقَهْمُ بِالْبِشْرِ تَمِتْ اِءْضَغَانَهُمْ⁽⁸³²⁾.

«عذرخواهی مردم را بپذیر تا شاهد برادری آنها باشی و با روی گشوده با آنان برخورد کن تا کینه آنها را از بین ببری».

انسان وقتی اهل عفو و گذشت باشد، از منافع برادری و اخوت کسانی که به او بدی کرده اند، بهره مند می شود؛ یعنی وقتی کسی که به انسان بدی می کند ببیند بدی او را جبران نکرد، شرمسار می شود و در مقام جبران این خوبی برمی آید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

تَجَاوَزَ عَنِ الزَّلَلِ وَاَقْلِ الْعَثْرَاتِ تُرْفَعُ لَكَ الدَّرَجَاتُ⁽⁸³³⁾.

«از لغزش ها درگذر و اشتباهات را نادیده انگار تا منزلت بلندی بیابی».

این اثر وضعی گذشت و اغماض است که فرد در دنیا صاحب رتبه های اجتماعی می شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اغْتَفِرَ مَا اَعْزَبَكَ لَمَّا اَرْضَاكَ ⁽⁸³⁴⁾.

«برای چیزی که تو را - در آینده - خشنود خواهد ساخت، آنچه که تو را به خشم می آورد ببخش.»

همان طور که دوست داریم خداوند متعال گناهان و جرایم ما را ببخشد، شما نیز در برابر خطاهای یکدیگر، بگذرید و صبر پیشه کنید که صبر برای صابران بهتر است. امام سجاد علیه السلام هم به این آیه استدلال فرموده اند که می فرماید:

و لئن صبرتم لهو خیر للصّابرين ⁽⁸³⁵⁾.

«اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است.»

بنابراین آیه، اگر انسان بر زشتی صبر کند، بهتر است. این بهتر بودن هم در دنیا است و هم در آخرت؛ یعنی وعده الهی است که اگر انسان در این دنیا از کسی که به او بدی کرده، بگذرد، خدا هم در قیامت گناهان او را می بخشد. عفو و گذشت برای آن شخصی که مرتکب گناه شده است آثاری به همراه دارد.

شخصی که مرتکب خطا و اشتباه می شود، چه بسا در اثر عفو و بخشش، از بدرفتاری پشیمان و نادم شود. در روایات حوادث فراوانی ذکر شده و کسانی که بر جسارت به معصومین علیهم السلام و بزرگان ما اصرار داشته اند، منش ایشان در اغماض از خطاها، باعث هدایت آنها شده است.

عفو و بخشش در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از مصادیق بسیار روشن بخشش، حرکتی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله پس از فتح انجام دادند. مشرکان مکه در طول سیزده سال زشت ترین رفتار و

بالاترین جنایات را در حق رسول الله ﷺ و مسلمانان روا داشتند. آنها را سه سال در شعب ابی طالب زندانی کردند. خای تاریخ نوشته است که در آن ایام، گاه پوست بعضی از حیوانات را آرد می کردند و از آن غذا فراهم می کردند. اما وقتی رسول الله ﷺ وارد مکه شدند، فرمودند:

مَا تَرَوْنَ أَعْنِي فاعل فيكم؟ قالوا: خيرا، اءخ كريم و ابن اءخ كريم، قال: اذهبوا فاءنتم الطلقاء (836).

شما گمان می کنید من با شما چه خواهم کرد؟ مردم مکه با شناختی که از رسول اکرم ﷺ داشتند، با این که مشرک بوده و ستم کرده بودند و بارها به جنگ با رسول الله ﷺ برخاسته بودند و واقعه احد و خندق را آفریده بودند، در پاسخ گفتند: آنها در شخصیت حضرت رسول الله ﷺ این بزرگواری را یافته بودند.

بنابراین، پیغمبر ﷺ فرمودند: بروید، همه شما آزادید. سیره اهل بیت عليهم السلام چنین بود که با عفو و بخشش، باعث ندامت و پشیمانی دشمنان می شدند. در نمونه دیگر، حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام بعد از جنگ جمل که آن همه فجایع به وجود آمد و آن همه کشتار بین دو طایفه از مسلمانان رخ داد و جمعیت بسیاری از سپاه امیرالمؤمنین عليه السلام و سپاه عیاشه کشته شدند، وقتی حضرت وارد بصره شدند، فرمودند:

نَظُنُّ خَيْرًا وَ نَرَاكَ قَدْ ظَهَرْتَ وَ قَدَرْتَ فَانْ عَاقِبْتَ فَقَدْ اجْتَرَمْنَا ذَلِكَ، وَ انْ عَفَوْتَ فَالْعَفْوُ اءْحَبُّ اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى، فقال: قَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ فَايَاكُمْ وَ الْفِتْنَةَ (837).

«ما به تو گمان نیک داریم و حال که پیروز شدی و قدرت در دست توست اگر ما را عقوبت کنی، ما مستحق کیفریم و اگر بخشش کنی، نزد خداوند متعال

پسندیده تر است. حضرت فرمودند: شما را بخشیدم پس دیگر گرد فتنه نگردید».

این دو واقعه، نمونه ای است از روش پسندیده بخشش از دو شخصیت عظیم که به یقین نمی تواند بدون حکمت باشد، شاید حکمت آن آثار و فواید شخصی است برای خود این بزرگواران و یا برای افرادی که مورد عفو واقع شده اند و می تواند دارای آثار مفید اجتماعی هم باشد. اولین اثر روشن و آشکار این عفو و اغماض رسول الله ﷺ این نکته است که در سوره نصر به آن اشاره شده است:

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ # وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (838).

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد، ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند».

مردم، فوج فوج و دسته دسته وارد دین شدند و اسلام را پذیرفتند و به توحید و یگانگی خدا شهادت دادند و رسالت رسول الله ﷺ را قبول کردند. شاید در مکه کمتر خانواده ای به دشمنی با پیامبر ﷺ نپرداخته بود. بر اساس قواعد شرعی جنگ، حضرت می توانست فرمان قتل عام آنها را صادر کند؛ مخصوصا که مسبوق به سوابق دشمنی و کینه دیرینه هم بودند، اما حرکت بزرگوارانه رسول الله ﷺ باعث شد که همه مردم به دین گرایش پیدا کنند. اساسا، پیغمبر اسلام ﷺ، پیغمبر رحمت است و هرگز برای انتقام جویی و کینه توزی مبعوث نشده، بلکه برای هدایت و ارشاد مردم آمده است. رسالت او نسل کشی و از بین بردن انسان ها به عنوان ضدیت با اسلام و دشمنی با رهبر اسلام نبود.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا (839).

«بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی شما هستم».

او وظیفه رسالت و ابلاغ پیام دارد؛ حتی وظیفه دارد کسانی را که مستعد پذیرش هستند و عداوت به خرج می دهند، با استفاده از قوه قهریه، مستعد کند و زمینه لازم را برای هدایت آنها فراهم کند. که در این صورت آنها اجازه استفاده از شمشیر و قوه قهریه را به خود نمی دهند.

اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که توصیه به عفو کسانی که بدی می کنند و مرتکب زشتی در گفتار یا کردار می شوند، توصیه ای اخلاقی است و موضوع قصاص نیز فرمان دیگر الهی است که در قرآن نیز به آن اشاره شده است:

و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (840).

«برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد!».

بر اساس این آیه، قصاص موجب حیات است. با دقت بیشتر در آیات می توان فهمید اگر کسی مرتکب قتل انسان دیگری شود، از نظر قانون کیفری اسلام قصاص او قتل است. حال چگونه می شود که از قتل، تعبیر به حیات شود؟ در جواب این سؤال می گوئیم که به صورت طبیعی جلوگیری از قانون شکنی، حرمت شکنی، تجاوز از حدود و وظایف و مقررات، برای همه انسان ها و زندگی آنها آرامش و آسایش به ارمغان می آورد که این عین حیات و زندگی است؛ گرچه همین آیات به عفو و اغماض هم سفارش فرموده است.

باید به این نکته توجه کرد که قصاص، قانون الهی است، اما عفو و گذشت از کرامت ها و سجایای اخلاقی. در بعضی از مباحث گذشته به این نکته اشاره کردیم که گاهی، مسئله قانون است، و گاهی کرامت اخلاقی. هر یک از این دو بستر خاص خود را دارد. قانون آن است که همگان از آن نفع ببرند و عمل به

آن نیز برای همه مقدور باشد، اما کرامت های اخلاقی مثل ایثار یا بخشش، قانون مند نمی شود و تحت ضابطه ای خاص نمی گنجد؛ چرا که اگر قانون مند شود و فرد بر اساس قانون و ضابطه به آن مبادرت کند، دیگر ایثار و یا بخشش نخواهد بود و تکامل معنوی لازم را به همراه نخواهد داشت.

در مورد عفو و اغماض هم می توانیم چنین قضاوتی داشته باشیم. چه بسا همه روحیه ها پذیرای روح عفو و اغماض نباشد که در این موارد موضوع عدل در جای خود محفوظ است.

همه سخن این است که در مسائل شخصی و اجتماعی، در کنار قانون، سعی بر احیای کرامت های اخلاقی شده است؛ که اگر در جامعه ای کرامت های اخلاقی فراگیر شود، آثار بسیار ارزشمندی در پی خواهد داشت.

در بحث فعلی، همان گونه که به انسان خاطی و مجرم توصیه می شود که دست از ارتکاب جرم بردارد، به کسی هم که مورد ستم قرار گرفته، توصیه می شود عفو و اغماض پیشه کند؛ چرا که صرف نظر از آثار اجتماعی، آثار شخصی و فردی بسیاری برای عفوکننده در بردارد. در روایتی که «مَحْجَّةُ الْبَيْضَاءِ» از منافع عامه نقل کرده است آمده که: خداوند متعال به یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

بِعَفْوِكَ عَنْ اخْوَتِكَ رَفَعْتُ ذِكْرَكَ فِي الذَّاكِرِينَ ⁽⁸⁴¹⁾.

«به خاطر این که تو از برادرانت گذشت کردی، ما هم یاد تو را در میان مردم دنیا زنده نگه داشتیم.»

مقام و منزلت یوسف که از قعر چاه و بردگی و کج زندان به قدرت و سلطنت ظاهری دست پیدا کرد، به صورتی بود که همان افراد ظالم، نیازمند او شدند. این به خاطر عفو و بخشش یوسف بود. سپس قرآن به ترسیم لحظه هایی می پردازد

که برادران یوسف نزد او آمدند و با اقرار به خطا و اشتباه خود از او طلب بخشش کردند.

عفو و بخشش ائمه اطهار علیهم السلام

شاید برخی بپندارند ماجرای عفو مردم مکه توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عفو اهل بصره و اصحاب جمل به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل آثار اجتماعی آن بوده است؛ چرا که آن حضرات زمامدار حکومت بودند و برای آنها توسعه دایره حکومت و جمعیت مسلمانان و مؤمنان مورد نظر بوده است، اما تحقیق نشان می دهد که سایر اولیای دین که حکومت ظاهری هم برای آنها حاصل نشد، شیوه و روش اغماض و گذشت از افراد خاطی و مجرم را پیشه کردند.

بارها در زندگی امام مجتبی علیه السلام این اتفاق ثبت شده است که با وجود اقتدار حضرت در مدینه اگر کسی جسارتی می کرد گرچه می توانستند او را تادیب کنند، اما هرگز چنین اتفاقی نیفتاد.

تاریخ درباره سیدالشهداء علیه السلام نقل می کند که وقتی به آن حضرت جسارت می کردند، پاسخ و حتی نگاه آن بزرگوار به این اشخاص بدزبان، لبریز از عاطفه و رافت بود:

فَنظَرَ إِلَىٰ نَظْرٍ عَاطِفٍ رَوِّفٍ ⁽⁸⁴²⁾.

«به من نگاهی مانند نگاه انسان عطوف و رتوف کردند.»

درباره امام سجاد علیه السلام نقل کرده اند: حضرت به طرف مسجد می رفت، کسی حضرت را دشنام داد؛ غلامانی که همراه حضرت بودند، قصد کردند او را تادیب کنند، حضرت فرمودند:

دَعُوهُ فَإِنَّ مَا خَفِيَ مِنَّا أَكْثَرُ مِمَّا قَالُوا ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَلَيْسَ لَكَ حَاجَةٌ يَا رَجُلٌ؟ فَخَجَلَ الرَّجُلُ فَأَعْطَاهُ ثَوْبَهُ وَآمَرَ لَهُ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ فَانصَرَفَ الرَّجُلُ صَارِخًا يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ (843).

«آنچه او از ما نمی داند بیش از آن چیزی است که گفت. سپس فرمودند: ای مرد آیا نیازی داری؟ مرد شرمسار شد پس امام علیه السلام لباسشان را به او بخشیدند و دستور دادند که هزار درهم به او داده شود. آن مرد در حالی از امام علیه السلام جدا شد که فریاد می زد: شهادت می دهم که تو فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله هستی». این سیره و خصلت همه ائمه علیهم السلام بوده و شبیه آنچه ذکر شد در زندگی پیربرکت این حضرات به دفعات اتفاق افتاده است.

در این جا تذکر این نکته ضروری است که در جامعه ما کسانی پیدا می شوند که به جای آرام کردن و تشویق فرد به عفو و اغماض به بهانه تحقیر نشدن و تنبیه، وی را وسوسه می کنند که مجرم و خطاکار نبخشد. معمولاً این وسوسه ها از ناحیه کسانی است که از ستم کننده، نفرتی دارند و اکنون زمینه فراهم شده تا از او انتقام بگیرند؛ منتها چون وسیله، شهادت و جرات ندارند، شخص دیگری را واسطه قرار می دهند. یا اساس افرادی اند که ذاتاً لئیم و فرومایه اند و دنبال ماجراجویی و حادثه اند.

در روایتی آمده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از جایی عبور می کردند، دیدند مردم جمع شده اند، سؤال کردند که این اجتماع برای چیست؟ ظاهراً حادثه ای اتفاق افتاده بود که به سمع حضرت رساندند. حضرت فرمودند:

لَا مَرَحَبًا بُوْجُوهُ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوْءٍ (844).

«در آرامش مباد چهره هایی که فقط هنگام فتنه ها دیده می شوند».

بنابراین روایت، اگر در اجتماعی حادثه ای اتفاق افتاد، باید در خاموش کردن و از میان بردن ریشه فتنه کوشید. اما برخی افراد با وسوسه شخصی که مورد ستم واقع شده، او را به انتقام تشویق و ترغیب می کنند. نقل شده است، شخصی به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد:

أَنَّهُ قَدْ وَقَعَ بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمٍ مَنَازَعَةٌ فِي أَمْرٍ وَأَنْتِي أَعْرِيْدُ أَعْنِ أَعْتَرَكُهُ فَيُقَالُ لِي: إِنَّ تَرَكَكَ لَهُ ذُلٌّ، فَقَالَ عليه السلام: أَمَّا الذَّلِيلُ الظَّالِمُ ⁽⁸⁴⁵⁾.

«بین من و جماعتی نزاعی رخ داده است و من میل دارم این منازعه و اختلاف را رها کنم؛ ولی به من می گویند که کنار کشیدن تو از این دعوا و منازعه برای تو ذلت و خواری به بار می آورد. حضرت فرمودند: خوار و ذلیل کسی است که ستم کند».

منظور حضرت این بوده است که ظالم ذلیل است و اگر تو نیز با تعقیب این منازعه در زمره ظالمان قرار گیری، ذلیلی، نه آن که مورد ستم واقع شده است. اگر این سخنان ارزشمند، سرلوحه زندگی اجتماعی همه افراد بشر قرار گیرد، بسیاری از منازعات از بین خواهد رفت. این از واقعیات زندگی است که در همه منازعات سیاسی و اختلافات اجتماعی و حتی شخصی، افراد از بعضی ماجراها خسته شده، احساس تکدر روحی می کنند؛ اما به آنها القا می شود که اگر از این ماجرا کنار بکشید، متهم به شکست و حقارت خواهید شد؛ در حالی که واقعا چنین نیست.

اگر انسان بداند ترک کردن صحنه یک منازعه و اختلاف، سلامت دنیوی و اخروی او را تضمین می کند، باید چنین کند زیرا این یک الزام اخلاقی است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

أَمَّا الذَّلِيلُ الظَّالِمُ.

ذلیل تو نیستی که می خواهی ماجرا و دعوا را خاتمه بدهی؛ در صورتی ذلیل خواهی بود که به طرف دیگر، ظلم روا داری.

اساساً کظم غیظ یک فضیلت اخلاقی است و اغماض و گذشت هم کرامت اخلاقی دیگری که هم در آیات کریمه قرآن و هم در روایات به آن توصیه شده است. در سیره اهل بیت علیهم السلام کظم غیظ، عفو و گذشت از جایگاه بسیار والایی برخوردار بوده است.

نکته دیگر این که اگر قرار است فردی کیفر هم ببیند از روی غیظ، کینه توزی و انتقام جویی نباشد. کیفر باید بر اساس استحقاق فرد انجام پذیرد؛ نه این که شخص بخواهد برای آرام کردن شعله خشم و غضبش دیگری را کیفر دهد. اگر چنین کند، کیفر او اجر اخروی و نتیجه دنیوی نخواهد داشت؛ چون ممکن است بعد از مدتی آتش غضبش فروکش کند و پشیمان شود؛ اما اگر واقعا هدف و نیت او این بوده است که برای اصلاح نظام اجتماعی و تنبیه مجرم، او را کیفر دهد، دارای ارزش معنوی بوده، نه تنها در دنیا و آخرت پشیمانی به بار نمی آورد، بلکه موجب اجر اخروی هم می شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد اهمیت واقعه خندق فرمودند:

بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشَّرْكِ كُلِّهِ (846).

«همه ایمان در مقابل همه شرک صف آرایی کرد».

در این واقعه، عمرو بن عبدود از پهلوانان عرب بود که امیرالمؤمنین علیه السلام با او رویارو شد و او را به زمین زد. وقتی حضرت آن دشمن قدرتمند را مغلوب کرد، او به امیرالمؤمنین علیه السلام اسائه ادب کرد. حضرت غضبناک شد و از روی سیه او برخاست و چند قدمی راه رفت؛ دوباره برای کشتن او بازگشت. از حضرت سؤال شد: چرا در لحظه اول او را نکشتی؟ حضرت فرمودند: آن وقت

من غضبناک بودم و ترسیدم مبدا برای تشفی غیظ خود او را بکشم؛ در الی که هدف من صرفا کیفر الهی بود (847).

گذشت و عفو از سنن اخلاقی و سیره دایمی معصومین علیهم السلام بوده که فقط در یک جا استثنا شده است و آن جایی است که عفو زیان آور باشد.

رساله مبارکه حقوق طبق نسخه «خصال» تفاوت هایی با نسخه «تحف العقول» دارد. در خصال بعد از این که امام علیه السلام «و حقُّ من اءساءک اءن تعفو عنه» را بیان می کنند، می فرمایند:

و ان عَلِمْتَ اءَنّ العَفْوَ عنه يَضُرُّ اَنْتَصَرْتَ (848).

«اگر در جایی می بینید که عفو مضر است، باید کیفر دهید».

مصادیق عفو و بخشش مضر

از مواردی که در روایات اشاره شده عفو زیان دارد و نباید شخص مجرم مورد عفو قرار بگیرد، جایی است که حریم احکام شرعی مورد تجاوز قرار بگیرد.

مرحوم فیض در «محجة البیضاء» روایتی را از منابع عامه نقل می کند که:

ما اَنْتَقَمَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ تَطُّ اِلَّا اءن يَصَابَ حَرَمَةٌ اللهُ فَيَنْتَقِمُ (849).

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز به خاطر خود، از کسی انتقام نگرفت؛ مگر جایی که به حریم الهی اهانت و به محرمات الهی تجاوز می شد؛ در این صورت فقط به خاطر خدا و برای این که محدوده و حریم قانون محفوظ بماند، انتقام می گرفت».

در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

جَازَ بِالْحَسَنَةِ وَ تَجَاوَزَ عَنِ السَّيِّئَةِ مَا لَمْ يَكُنْ تَلْمَا فِي الدِّينِ اءو وَهْنَا فِي

سُلْطَانِ الْاِسْلَامِ (850).

«پاداش بده به کسی که به تو احسان کرده است و بگذر از جرم و گناه؛ تا جایی که شکافی در دین پدید نیاید یا توهینی به عظمت اسلام نشود».

اگر عفو و اغماض باعث شود که به محدوده قوانین دین تجاوز شود و این تجاوز تایید گردد، بخشش جایز نیست.

در احکام فقهی و در باب حدود، این مسئله مطرح است که اگر با شهادت، ثابت شود که جرم و گناهی صورت گرفته است، باید در مورد فرد گناهکار، حد جاری شود، اما اگر این جرم با اعتراف و اقرار خود مجرم ثابت شود، حاکم شرع مخیر است که حد جاری کند، یا جرم را ببخشد (851).

حتی خداوند متعال در قوانین کیفری، و در «حدود الله» به خلاف «حق الناس» راه عفو و اغماض را بر روی مجرم نبسته و حتی به مجرم توصیه شده است که هیچ ضرورتی برای اظهار و اقرار و اعتراف نزد حاکم وجود ندارد؛ مجرم می تواند قبل از این که نزد حاکم اعتراف کند، نزد خدا به گناه خود اعتراف کرده و از او طلب عفو کند؛ و خدا غفار و غفور است و او را می بخشاید (852).

بعد از ذکر این مسئله فقهی برمی گردیم به اصل مطلب که در مواردی عفو ممکن است برای جامعه خسارت به بار می آورد. در این صورت نباید عفو و اغماض کرد. مصادیق آن باید از روایات استخراج شود تا افراد کینه توز بهانه به دست نیاورند و از آن استفاده ابزاری نکنند.

یکی از مواردی که به نظر می رسد، عفو کار شایسته ای نیست و خسران و زیان به بار می آورد، موردی است که در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

العفوُ یفسدُ مِنَ اللّٰئِمِّ بِقَدْرِ مَا یُصْلِحُ مِنَ الْکَرِیْمِ (853).

«عفو انسان لئیم و فرومایه، همان اندازه فساد به بار می آورد که عفو انسان کریم و بزرگوار، فایده دارد».

بنابر این روایت، باید تشخیص داد که چه مجرمی شایستگی عفو دارد و خطاکاری مستحق مجازات است.

لثامت، پستی و فرومایگی از صفات رذیله ای است که در مباحث گذشته به تناسب درباره آن بحث کرده ایم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اللئیم لا یرجى خیره و لا یسلم من شره و لا یومن من غوائله⁽⁸⁵⁴⁾.

«هرگز از انسان فرومایه امید خیرخواهی نمی رود و از شرش هیچ ایمنی و سلامت نیست و انسان از مصائبی که او به وجود می آورد در امان نیست».

حال اگر لثامت و پستی از صفات ذاتی فرد است و همواره مرتکب جنایت می شود، نباید او را بخشید؛ چرا که اغماض و چشم پوشی، موجب تنبه او نمی شود.

قابلیت داشتن خطاکار برای بخشش

در فرمایش امام سجاد علیه السلام به این نکته تصریح شده است که عفو می تواند ریشه رفتار و گفتار سوء را از بین ببرد؛ اما وقتی شخصیت و تربیت فرد بر اساس لثامت و پستی است عفو اغماض هم نمی تواند او را تربیت کند. بنابراین، این جا محل عفو نیست. کسی که زبان ملاطفت نمی شناسد و زبان محبت و اغماض در او تاثیرگذار نیست، تنها چیزی که می تواند او را از رفتار و گفتار سوء بازدارد، زبان قدرت، زور و کیفر است. بر این اساس، بسیاری از مجازات هایی که در قوانین کیفری اسلام می بینیم از این نوع است.

در احکام اسلام نکته ظریف دیگری نیز وجود دارد که اگر کسی جرمی مرتکب شده است، ابتدا حکم به تعزیر او می شود. اگر مجدداً آن جرم را تکرار

کرد کیفر شدیدی برای او در نظر گرفته می شود تا شاید تنبه پیدا کند، اما اگر برای مرتبه سوم و چهارم تکرار کند، این جا است که به عنوان عنصر فاسد و مضر اجتماع، باید با او مبارزه شود و در برخی موارد به اعدام و قتل او حکم شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام عبارتی دارند که از لطیف ترین کلمات این معلم بزرگ بشریت است:

رُبَّ ذَنْبٍ مِقْدَارُ الْعُقُوبَةِ عَلَيْهِ اَعْلَامُ الْمُنْذَبِ بِهِ ⁽⁸⁵⁵⁾.

«چه بسا گناهایی که کیفر انجام دهنده آن این است که به او گفته شود: این گناه را انجام دادی.»

بنابراین، یکی از مواردی که نباید مجرم بخشیده شود، جایی است که وی در خطاکاری و اشتباه باقی بماند. چه بسا به انجام آن ترغیب شود و تجری بر خطا و گناه پیدا کند.

از موارد دیگری که نباید شخص خطاکار مورد بخشش قرار بگیرد، جایی است که اگر گناهکار عفو شود، تصور خواهد کرد شخص قدرت کیفر دادن و انتقام ندارد؛ یعنی مومنی را متهم به عجز، ناتوانی و ذلت کند. در چنین شرایطی نیز از نظر عقلانی پسندیده نیست که انسانی خود را متهم به ذلت کند و ظالمی را مورد عفو و اغماض قرار دهد.

حضرت در پایان این حق می فرمایند که همه آنچه گفته شد درباره کسی است که از روی عمد به انسان بدی می کند. بعد حضرت می فرمایند: اگر تعمدی در کار نبود، مجاز نیستی که او را کیفر دهی. کیفر و انتقام وقتی است که شخص در ستمگری و بدکاری تعمد داشته باشد؛ اگر بخواهی کسی را که تعمد نداشته کیفر دهی، به عمد مرتکب خطا شده ای. بنابراین شایسته است با کسی

که از روی اشتباه و خطا مرتکب بدی و اسائه ادب شده است، رفیق، مدارا و
ملاطفت پیشه کنی و حق انتقام جوئی نداری.

50 - حق هم کیش

وَأَمَّا حَقُّ مَلَّتِكَ عَامَّةً فَأَعِضْهُمُ السَّلَامَةَ وَنَشْرُ جَنَاحِ الرَّحْمَةِ وَالرَّفْقِ بِمُسِيئِهِمْ
وَتَأَلُّفُهُمْ وَاسْتِصْلَاحُهُمْ وَشُكْرُ مُحْسِنِهِمْ إِلَى نَفْسِهِ وَالْيَكَّ فَإِنَّ إِحْسَانَهُ إِلَى نَفْسِهِ
إِحْسَانُهُ إِلَيْكَ إِذَا كَفَّ مِنْكَ إِذَاهُ وَكَفَّكَ مَثُونَتَهُ وَحَبَسَ عَنْكَ نَفْسَهُ وَقَعَمَّهُمْ
جَمِيعًا بِدَعْوَتِكَ وَأَنْصُرْهُمْ جَمِيعًا بِنُصْرَتِكَ وَأَنْزِلْهُمْ جَمِيعًا مِنْكَ مَنَازِلَهُمْ كَبِيرَهُمْ
بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ وَصَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ وَأَوْسَطَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْإِخْوَانِ فَمَنْ أَتَاكَ تَعَاهُدُهُ
بِلُطْفٍ وَرَحْمَةٍ وَصَلَّ إِخَاكَ بِمَا يَجِبُ لِلْإِخْوَانِ عَلَى إِخْوَانِهِ.

«و اما حق هم کیشان تو به طور عام این است که در دل برایشان سلامت
بخواهی و از مهرورزی خود، ایشان را بهره مند کنی و نسبت به گناهکارانشان
مدارا کنی و با آنها الفت جویی و در اصلاحشان بکوشی و نیکوکاران ایشان را
که به تو و خود نیکی می کنند، سپاس گویی؛ چرا که نیکوکاری نسبت به
خودشان نیز احسان به تو است؛ زیرا از آزار تو خودداری نموده و معاش خود
را بر تو تحمیل نکرده اند و خود را حفظ نموده اند. پس برای همگان دعا کن و
همه را یاری نما و هر یک را در جایگاه خود گرامی بدار. بزرگان را چون پدر،
کودکان را همچون فرزند و میان سالان را به منزله برادر بدان. هر کدام نزد تو
آیند با لطف و مهربانی پذیرا باش و با برادر، حقوق برادری را رعایت کن.»

«اهل ملَّتک» را هم دین و هم کیش ترجمه کردیم؛ چرا که ملت را مرادف با
دین دانسته ایم. در این بحث، سخن از حقوق کسانی است که با انسان در عقیده
و مرام مشترکند. صرف نظر از سایر حقوقی که در سایه روابط اجتماعی به
وجود می آید، مثل روابط پدر و فرزند، همسایه، مشیر و مشار، ناصح و
مستنصح و... این حق، یک حق عمومی است.

حاکمیت قواعد اخلاقی در اجتماع

به طور کلی، حقوق بیست گانه اخیر که مورد بحث بود، هر یک به نوعی روابطی را تبیین و حقوق دو طرف این رابطه را بیان می کند؛ ولی در این حق راه و رسم چگونه زیستن در کنار یکدیگر را می آموزد، به صورتی که با رعایت این اصول و حاکمیت این قواعد اخلاقی در روابط اجتماعی، مدینه فاضله موعود محقق می شود و آثار مخرب و زیان بار تناقضات و تعارضات بین انسان ها به حداقل می رسد.

در این جا ذکر چند مطلب ضروری است:

یکی این که انسان اساسا اجتماعی آفریده شده است. اجتماعی بودن انسان امری بدیهی است؛ هم به شهادت فطرت و هم به گواهی تاریخ و مهم تر از آن، شهادت قرآن در سوره مبارکه حجرات است که می فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَاكَ مِنْ دُونِ الْيَمَنِ وَالْبَحْلِيِّينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَاكَ مِنَ الْإِسْطِثْيَانِ وَالسُّعُوبِيِّينَ إِنَّكُمْ إِذْ عَلِمْتُمْ خَلْقَ النَّبِيِّينَ سَاءَ مَا كُنْتُمْ وَجْهًا وَبَعْضًا لِيُخْشِيَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَاكَ مِنْ دُونِ الْيَمَنِ وَالْبَحْلِيِّينَ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ
ءَاكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ (856).

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را از تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ اینها ملاک امتیاز نیست، گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است.»

این آیه تصریح دارد که روابط انسان ها، با اراده الهی یک رابطه فامیلی و قبیله ای است. در آیه دیگری به زبانی دیگر این نیاز ارتباطی را بیان می کند:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (857).

«او کسی است که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد و نسل او را از این دو طریق گسترش داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است.»

شاید با تامل در این آیه کریمه و همچنین در مجموع نیازهای بشری بتوانیم بگوییم که موثرترین عامل تجمع انسان ها در کنار یکدیگر، غریزه جنسی است که خود به خود موجب تشکیل اجتماع کوچک خانواده می شود؛ زیرا بسیاری از غرائز بشر، مثل غریزه گرسنگی و تشنگی، شاید به صورت انفرادی هم ارضا شود؛ ولی غریزه جنسی جز در سایه ارتباط، ارضا نمی شود. به تدریج همین اجتماعات کوچک خانواده که در کنار هم قرار می گیرد، جامعه ای بزرگتر شکل می گیرد و با آگاهی از منافع متقابل زندگی اجتماعی، به سمت کمال پیش می رود.

وقتی جوامع کوچک تشکیل شد و تدریجا توسعه پیدا کرد، هر عضو می خواهد منافع دیگران را نیز نصیب خود گرداند. این جا است که اختلافات خود را نشان می دهد. این مسئله درباره جوامع نیز صادق است؛ به این معنا که جامعه ای که قدرتش از جامعه دیگر بیشتر است، منفعت مشترک یا خاص جامعه دیگر را به نفع خود تصاحب می کند. در اثر این افزون طلبی ها، اختلافات تشدید می شود و ضرورت تدوین قوانین اجتماعی و فردی؛ اعم از حقوق مدنی، کیفری و اخلاقی اشکار می شود. این است که قرآن اشاره می کند که:

و ما کانَ النَّاسُ إِلاَّ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا (858).

«در آغاز همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند».

بنابر نص قرآن، پس از بروز این اختلافات، رفع آنها و جعل قوانین برای یک زندگی مسالمت آمیز، وجهه همت انبیای الهی قرار گرفت تا بتوانند اختلافات آنها را حل کنند. و گواه بر این مدعا، آیاتی از قرآن کریم است:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ
إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (859).

«آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را که بر
تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین
را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید».

از این آیه و از آیات کریمه دیگر استفاده می شود که اساس دین برای رفع
اختلاف میان جوامع بوده است. قرآن می فرماید:

وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ (860).

«آنچه را که ما در قرآن بر تو نازل کردیم، صرفاً برای رفع اختلاف بین مردم
بود؛ و روشنی و هدایت و رحمت برای کسانی است که ایمان می آورند».

علت ارسال انبیا

با آنچه در این مقدمه ذکر کردیم، روشن شد که انسان یک موجود اجتماعی
است و به صورت طبیعی، این همزیستی در کنار یکدیگر موجب بروز و ظهور
اختلافات است و آنچه را ادیان الهی مامور و موظف به آن بوده اند، راهنمایی
برای حل اختلافات و مشکلات بین انسان ها در روابط اجتماعی است.

خداوند متعال در موارد متعدد در قرآن سر ارسال رسل و بعثت انبیا را همین

نکته ذکر فرموده اند و بعد هم به رفع اختلاف توصیه فرموده است:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (861).

«و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

و یا در جایی دیگر می فرماید:

و اِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ و لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ

(862)

«این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از طریق حق دور می سازد».

در آیه دیگری صریح تر می فرماید:

و لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ (863)

«نزاع و کشمکش نکنید، که سست شوید و قدرت و شوکت شما از میان

برود».

این یک واقعیت است که سعی و تلاش ادیان الهی، رفع اختلافات است. رفع اختلافات نیز مستلزم پذیرش قانونی مدون است که عدالت را حاکم می کند و همگان در سایه امنیتی که قانون فراهم می کند در حد تلاش، فعالیت، استعداد و توانایی های خود، از نعمت های مادی بهره مند شوند. جالب است که از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که اگر روابط انسان ها با یکدیگر بر مبنای عدالت استوار شود و از نزاع و اختلاف که نتیجه زورگویی، ستمگری و بهره کشی است پرهیز کنند، امکان انتفاع از عالم ماده و منابع طبیعی برای آنها بیشتر خواهد بود. میتوان این وعده قرآن را هم به یک پیش گویی و غیب گویی تعبیر و تفسیر کرد، و هم بیان یک واقعیت انکارناپذیر دانست که برای همه انسان های اهل دقت و تامل روشن است و آن این که خسران و عقب افتادگی جوامع در بهره مندی از طبیعت، به خاطر اختلافات و نزاع ها است؛ چرا که نزاع ها و اختلافات باعث می شود به جای این که قدرت و توانایی بشر، به بهره برداری از نعمت های مادی و مواهب طبیعت اختصاص یابد، صرف درگیری و منازعه با

یکدیگر شود. حال به بعضی از این آیات اشاره می‌کنیم. خداوند در سوره مبارکه جن می‌فرماید:

و اءَلُّوْا سِتْقَامًا عَلٰی الطَّرِیْقَةِ لَآءَسْقِیْنَاهُمْ مَّآءَ غَدَاۗءٍ لِّنَفْتِنَهُمْ فِیْهِ و مِّنْ یُّعْرَضُ
عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکُهُ عَذَابًا صَعَدًا (864).

«و این که اگر آنها (جن و انس) در راه ایمان استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان کنیم. هدف این است که ما آنها را با این نعمت بیازماییم و هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده ای گرفتار می‌سازد!».

این آیه، تصریح دارد بر این که پذیرش حق، در همه ابعاد، موجب بهره مندی بیشتر از منافع مادی و مواهب طبیعی می‌شود و اعراض از طریق حق، بی‌اعتنایی به آن و نزاع و درگیری - که همان اعراض از ذکر خداست - باعث می‌شود که انسان‌ها به عذاب خداوند دچار شوند. این عذاب را هم می‌توان عذاب اخروی دانست و هم عذاب دنیوی مثلاً ثمره وضعی بی‌اعتنایی به مسیر حق، این است که فرد در دنیا دچار تنگی معیشت می‌شود. در آیه شریفه دیگری آمده است:

و مِّنْ اَعْرَاضٍ عَنِ ذِکْرِیْ فَاِنَّ مَعِیْشَةَ ضَنْکَا و نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اَعْمٰی (865).

«هرکس از یاد من روی گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا محسور می‌کنیم».

معمولاً اختلافات به خاطر بی‌توجهی به یاد خدا است. اگر انسان‌ها از یاد خدا غفلت نکنند، هرگز به معارضه و درگیری با یکدیگر نمی‌پردازند. اگر جامعه ای داشته باشیم که همه افراد همواره به یاد خدا باشند، به طور طبیعی، تعارض و تناقضی بین آنها نخواهد بود. در آیه دیگری می‌فرماید:

و لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرَى اٰمَنُوْا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوْا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ (866).

«اگر مردم بلاد و شهرها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات خداوندی از آسمان و زمین بر آنها نازل می شد و در اختیارشان قرار می گرفت ولی آنها حق را تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.» چون ایمان نیاوردند و مسیر حق را رها کردند، نتیجه طبیعی این بی اعتنایی به ایمان و تقوا، این است که در دنیا دچار تنگی معیشت و سختی زندگی می شوند.

ممکن است در نظر ما بعضی از زرق و برق های مادی زندگی افراد، وسعت روزی و لطف الهی دانسته شود، اما وقتی به عمق زندگی آنها توجه می شود، معمولاً این معیشت نوعی سختی است که در همه جای زندگی آنها ریشه دوانیده است. در سوره مبارکه مائده می فرماید:

وَ لَوْ اَنَّهٗمْ اٰقَامُوْا التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِيْلَ وَ مَا اُنزِلَ اِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ لَآكَلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْضِهِمْ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيْرٌ مِنْهُمْ سَآءٌ مَا يَعْمَلُوْنَ (867).

«اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شد (قرآن) برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد. جمعی از آنها، معتدل و میانه رو هستند؛ ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند.»

در بیان دیگری می فرماید که اگر آنها تقوا پیشه می کردند:

لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ (868).

«برکات آسمان ها و زمین را بر آنها می گشودیم.»

نکته مهم این است که قرآن می فرماید: بخشی از امت به مسیر صحیح می روند، اما بسیاری دیگر، گرفتار سوءعمل هستند؛ یعنی خلاف منش و روش حق

عمل می کنند و چون اکثر آنها چنین هستند، راه بهره وری بهتر و بیشتر بر آن جامعه بسته می شود. در سوره روم می فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ⁽⁸⁶⁹⁾.

«فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است. خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید به سوی حق بازگردند».

بر اساس این آیه، فساد که در زمینه و دریا دیده می شود، به خاطر بدرفتاری انسان ها و انحراف از مسیر صحیح است. البته مراد از فساد، تنها مفاسد اخلاقی نیست، بلکه فساد اجتماعی نیز مورد نظر است. تنگی معیشت و عدم امکان بهره مندی از نعمت های مادی و مواهب الهی، از جمله مفاسد اجتماعی است.

وقتی یک ملت نتواند از آنچه خدا در اختیارشان نهاده، بهره مند شوند و نتواند از قدرت تعقل و تدبیر و اندیشه خود استفاده کرده و در سایه آن از مواهب مادی متنعم شوند، اثر وضعی اعمال خود را می بینند. خداوند می فرماید: لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا تا ایشان نتیجه بعضی از اعمال سویی را که مرتکب می شوند، بچشند.

علت عقب ماندگی ملل مسلمان

ممکن است در ذهن بعضی این سؤال ایجاد شود که با این توصیه ها و قوانین مدون و مباحث روشن قانونی و اخلاقی که در ادیان الهی، مخصوصاً آیین مقدس اسلام دیده می شود؛ چرا دیگران در بهره مندی از مواهب طبیعی از مسلمان ها پیشی گرفته اند؟ این بحثی است که می تواند از ابعاد مختلف مورد

دقت و مطالعه قرار بگیرد. اما تذکر و یادآوری این نکته مهم است که بی‌اعتنایی به قوانین و قواعد و توصیه‌های شرع مقدس و قرآن، سرنوشت مسلمانان را به وضعیتی کشانده که از سایر اقوام و ملل عقب مانده‌اند. عالم مصری «عبده» می‌گوید:

در قرن گذشته، آنچه موجب عقب ماندگی ملل غربی از مسلمانان شد، التزام و پایبندی آنها در عمل به تورات و انجیل بود. برعکس آنچه امروز باعث شده آنها از مسلمانان سابق سبقت بگیرند این است که مسلمانان پایبندی و التزام خود را نسبت به قرآن و قوانین الهی از دست داده‌اند.

یهود و نصارا و دیگران دریافته‌اند که پایبندی آنها به این کتاب است که باعث عقب افتادگی آنها شده است؛ بنابراین، با کنار گذاشتن کتاب‌های مقدس و عدم پایبندی به تعالیم آنها، نتایج روشن اجتماعی و اقتصادی زیادی را برای خود به دست آورده‌اند؛ اما ما مسلمانان هنوز در نیافته‌ایم که رسیدن به مراتب کمال و توسعه دنیوی و اخروی در گرو عمل به دستورات قرآن و پیشوایان گرامی دین است. این تنها حقیقتی است که ما از غافلیم و به دلیل روشن بودن مطلب، احتیاج به اقامه برهان و استدلال نیز ندارد.

مهم این است که برای رسیدن به قله رفیع تکامل و توسعه باید به این قواعد و قوانین التزام پیدا کنیم و این نکته را نیز در نظر داشته باشیم که هیچ‌یک از این قوانین بدون از دیگری جدا نیست، بدون تردید آنچه برای اجرای همه این قوانین بسترسازی می‌کند و گاه در تربیت و هدایت فکری و اخلاقی جامعه، نیاز به سایر راه‌ها و طرق را تقلیل می‌دهد مکتب اخلاقی اسلام است.

برای اثبات این مدعا اگر به همین دستورالعمل اخلاقی امام سجاد علیه السلام که برای یک همزیستی مسالمت آمیز و منصفانه بیان کنیم، ملاحظه می کنیم که امام علیه السلام خطاب به مؤمنان می فرمایند:

«در اندیشه خود برای یکدیگر جز خیر نپروند. نسبت به هم مهربان باشند. با خطاکاران مدارا کنند و نیکوکاران را سپاس گویند و ارج بگذارند. همه یکدیگر را دعا کنند و همدیگر را یاری کنند. همه نسبت به هم مانند پدر و فرزند و برادر بنگرند.»

واقعاً اگر این توصیه ها به صورت یک فرهنگ عمومی نهادینه شود و عادات مرسوم اجتماعی بر اساس این قوانین اخلاقی شکل بگیرد، آیا اختلافی رخ می دهد؟ آیا تناقض و معارضه ای به وجود می آید؟ و آیا نیاز وافر به قوانین حقوقی و جزایی موجود احساس می شود؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر می فرمایند:

و اءشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم و اللطف بهم و لا تكونن عليهم
سبعا ضاريا تغتتم اكلهم فانهم صنفان اما اءخ في الدين و اما نظير لك في
الخلق (870).

«قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت، محبت و لطف کن و نسبت به آنان همچون حیوان درنده ای مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری! زیرا آنان دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تو هستند، و یا انسان هایی همچون تو.»

خیرخواهی و مهرورزی حاکم با افراد جامعه

اگر دولت ها به مردمشان آن گونه که حضرت می فرمایند بنگرند؛ یعنی دل را سرشار از محبت و سایل الشیعه، مهربانی به مردم کنند و آنها را برادر و خواهر

خود بدانند یا حداقل اگر هم دین و هم کیش او نیستند، انسان هایی مثل خود بدانند، چگونه جامعه ای پدید می آید؟ نتیجه این است که:

يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْلُ وَ تَعْرُضُ لَهُمُ الْعِلْلُ وَ يُوْتِي عَلَى اَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَ الْخَطَا
فَاءَعْطَاهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى اَنْ يُعْطِيكَ اللهُ مَنْ
عَفُوهُ وَ صَفْحِهِ (871).

«گاه از آنها لغزش و خطا سر می زند، ناراحتی هایی به آنان عارض می گردد، کارهایی به عمد یا اشتباه به دست آنها انجام می شود؛ در این موارد از عفو و گذشت خود آن مقدار به آنها عطا کن که دوست داری خداوند از عفو خود به تو عنایت کند».

باید مسیر حرکت دستگاه حکومت برای مردم، مسیر محبت و دوستی باشد و مردم نیز به والی و دولت، آن گونه بنگرند که حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام ترسیم می کنند:

وَ لَكُمْ عَلَىٰ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ (872).

«همان گونه که من بر شما حق دارم، شما نیز حقوقی بر من دارید».

مردم باید حاکم را برادر مهربان خود بدانند که وقت و قدرت و توان خود را به خاطر محبت و خدمت به آنها صرف می کنند و از طرفی مردم نیز آن گونه به هم بنگرند که امام سجاد عليه السلام می فرمایند:

تُحِبُّ لَهُمْ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ (873).

«آنچه را برای خود می پسندی برای آنها نیز بیسند و آنچه را که برای خود نمی پسندی برای آنها می پسند».

اگر جامعه ای با این خصوصیات ایجاد شد - که همه از منظر پدر، فرزند و برادر به هم بنگرند - آیا کسی خیال تعدی و تجاوز به حقوق دیگری را در سر

می پروراند؟ آیا کسی به دیگران ستم روا می دارد؟ اگر کسی خطا کرد، قبل از رفق و مدارا و قبل از هدایت و ارشاد او، آیا کیفر می شود؟ و آیا در چنین جامعه ای بدکار و نیکوکار مساوی خواهند بود؟

طبیعی است که در یک جامعه، افراد متخلف و خاطی هم یافت می شوند؛ ولی تعالیم اخلاقی دین بر این اصل استوار است که انسان ها را طوری بسازد که همه خیر یکدیگر را بخواهند و محبت یکدیگر را در دل بیورانند.

اگر انسان ها نسبت به به یکدیگر خیرخواه باشند، طبیعی است که اختلافی به وجود نخواهد آمد. وقتی اختلاف نبود، معارضه و تناقضی شکل نمی گیرد و هنگامی که تناقض و تعارضی نبود، دعوا و نزاعی به وجود نمی آید و آنگاه که دعوا و نزاع به وجود نیامد، نیاز به قوانین و عوارض پس از آن نخواهد بود.

تلاش مکتب اخلاقی اسلام این است که در جامعه مسلمین فرهنگی حاکم شود که همه افراد جامعه، با التزام به توصیه های اخلاقی، اجتماع را از هر نوع عارضه سوء مصونیت ببخشند.

تعبیر امام علیه السلام در آغاز سخن این است که می فرمایند:

وَأَمَّا حَقُّ مَلَّتِكَ عَامَّةً فَأَيْضًا سَلَامَةٌ وَنَشْرُ جَنَاحِ الرَّحْمَةِ.

«حق همه افرادی که با تو در اعتقاد و ایمان، اشتراک دارند این است که

سلامت ایشان را طلب کنی و نسبت به آنها مهربان باشی».

خیرخواهی، خیراندیشی و مهرورزی از مهم ترین توصیه های مکتب اخلاقی اسلام است. سعی و تلاش این مکتب بر آن است که از آغاز، مبانی فکری انسان چنین شکل بگیرد که جز خیر و خوبی برای دیگران در سر نپروراند و در ضمیر و نهاد خود، قصد تعدی به دیگران را نداشته باشد.

به عبارت دیگر سعی مکتب اخلاقی اسلام بر این است که انسان‌ها به گونه‌ای خود را تربیت کنند که اصلا شر و زشتی در ذهن، فکر و اندیشه آنها راه پیدا نکند؛ که پاک بودن ذهن و نیت یکی از توصیه‌های مهم اخلاقی است. پیامبر خدا عیسی بن مریم علیه السلام به حواریین می‌فرماید:

انَّ مَوْسَى نَبِيَّ اللَّهِ عليه السلام أَمَرَكَمَ أَنْ لَا تَزْنُوا وَاِنَّا أَمْرُكُمْ أَنْ لَا تُحَدِّثُوا
أَنْفُسَكُمْ بِالزُّنَا (874).

«موسی علیه السلام به شما امر کرد زنا نکنید، من توصیه می‌کنم حتی در اندیشه خود فکر آن را نکنید».

بعد حضرت مثالی می‌زند که خیلی زیبا است می‌فرمایند: این که در اندیشه شما، فکر گناه قوت بگیرد، مثل این است که در اتاق سفید در بسته‌ای آتش بیفروزند؛ اگر چه این آتش این اتاق را منهدم نمی‌کند، اما در و دیوار زیبای رنگ آمیزی شده آن را دودآلوده و سیاه خواهد کرد. ذهن باید از انحراف مصون بماند. روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام داریم که می‌فرمایند:

صِيَامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْآثَامِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعَامِ (875).

«اگر انسان فکرش را از گناه مصون نگه دارد، بهتر از این است که شکم خود را از طعام روزه بدارد».

تلاش بر این است که از آغاز، فکر و اندیشه و ذهن بر مبنا و معیار صحیحی شکل بگیرد و بر همان مبنا رشد کند. امام علیه السلام می‌فرمایند: در دل و اندیشه خود برای دیگران فقط خیر بخواهید و طلب سلامت کنید؛ تا دل و جان و اندیشه و فکرتان فعل سوء را نشناسد و این مطلوب شرع است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

انَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُحِبُّ أَنْ تَكُونَ نِيَّةُ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً (876).

«خدا دوست دارد که نیت انسان نسبت به همه مردم زیبا باشد».

به تعبیر دیگری محبوب خدا آن است که برای همگان خیر و سعادت و سلامت طلب کند. طبیعی است کسی که بر اساس موازین ایمانی تربیت شده است، به دنبال این است آن چه را محبوب خدا است محقق کند تا آثار دیگری را که بر این خیراندیشی و خیرخواهی مترتب است به دست آورد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَبْلَغُ مَا تُسْتَدْرُ بِه الرِّحْمَةُ اَنْ تُضْمَرَ لِجَمِيعِ النَّاسِ الرَّحْمَةُ ⁽⁸⁷⁷⁾.

«رساترین وسیله جریان رحمت الهی خیراندیشی برای همگان است».

اثر وضعی خیرخواهی برای دیگران این است که خدا رحمتش را بر انسان خیرخواه نازل می کند. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَرْحَمْ النَّاسَ مَنَعَهُ اللهُ رَحْمَتَهُ ⁽⁸⁷⁸⁾.

«کسی که نسبت به دیگران مهر و محبت نداشته باشد - و برای آنها خیر نخواهد - خدا رحمتش را از او دریغ می کند».

حضرت در سخن دیگری می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَرْحَمْ لَمْ يُرْحَمْ ⁽⁸⁷⁹⁾.

«کسی که به دیگران مهر نوزد، مور مهرورزی قرار نمی گیرد».

همچنین حضرت فرموده اند:

بِذْلِ الرَّحْمَةِ تُسْتَنْزَلُ الرَّحْمَةُ ⁽⁸⁸⁰⁾.

«اگر به دیگران بذل رحمت و محبت کردی، رحمت خدا هم شامل حال تو خواهد شد».

همه این ارزشهای اخلاقی، ریشه در این نکته دارد که انسان، دیگران را مانند عضوی از اعضای جامعه ای بداند که همه آنها پیکر واحدی را تشکیل می دهند که اگر آزرده شود، مجموعه آزرده خواهند شد؛ همان گونه که اگر عضوی از اعضای بدن انسان مجروح شود یا آزرده شود، درد و رنج او سایر اعضای بدن را هم می آزارد، چنین انسانی برای همگان خیر می خواهد.

هرکه او بیدارتر پر دردتر هرکه او آگاه تر رخ زردتر
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اءَاءَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بَاءَنْ يُقَالَ هَذَا اميرالمؤمنين و لا اءُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ
اَو اءُكُونَ اءُسُوَّةَ لَهُمْ فِي جُشُوْبَةِ الْعَيْشِ ⁽⁸⁸¹⁾.

«آیا به همین قناعت کنم که گفته شود من امیرمؤمنان م، اما با آنان در سختی های روزگار شرکت نکنم؟ و پیشوا و مقتدایشان در تلخی های زندگی نباشم؟». استفاده از نعم مادی برای امیرالمؤمنین علیه السلام سهل و ساده بود، اما آن همه رنج و محنتی که آن حضرت متحمل می شد، برای این بود که فکر مصائب دیگران او را می آزارد. انسان باید چنین تربیت شود که از خوشی دیگران مسرور و از رنج آنان آزرده شود که اگر افراد جامعه ما به این سمت و سو هدایت شوند طبیعی است که جامعه به سوی کمال پیش خواهد رفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت، آنقدر خیرخواه افرادی بودند که دچار فقر معنوی بودند که آیه نازل شد و فرمود:

طه # ما اءَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ⁽⁸⁸²⁾.

«ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا خود را به مشقت بیاندازی». یا در جای دیگر خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار داده و می فرماید:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعَ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ اِنْ لَمْ يُوْا مِنْوَا بِهَذَا الْحَدِيثِ اءَسْفَا ⁽⁸⁸³⁾.

«از این که مردم به راه صحیح سعادت روی نمی آورند، چنان دچار اندوه و غم شده ای که می خواهی از شدت غم و اندوه جان خود را از دست بدهی».

این معنای انسان دوستی و سلامت ضمیر است که در کلام امام سجاد علیه السلام به آن اشاره شده است و در ابتدا عمل به آن بسیار آسان می نماید، ولی روشن است که یک باره جامعه به چنین تحولی دست نمی یابد.

پرهیز از کینه و حسادت در روابط اجتماعی

کسی که در روابط اجتماعی و بحران های زندگی دچار سرخوردگی و بی مهری ها می شود و سوءنیت و بدی از دیگران می بیند، اما همچنان خیرخواه دیگران باقی می ماند، می توان گفت که انسان ساخته شده و تربیت شده است که هیچ عارضه بیرونی او را به واکنش و انمی دارد و خیراندیشی و سلامت نفس او برای جامعه، تبدیل به عناد و دشمنی نمی شود.

انسان تربیت شده، هرگز نیت خیر و خیرخواهی برای جامعه را با چیزی سودا نمی کند. مهربانی و علاقه اش را به مسلمین از دست نمی دهد؛ یعنی بی مهری های جامعه او را نامهربان نمی کند و به انتقام گیری و دشمنی با اجتماع وادار نمی کند؛ چرا که او یک انسان تربیت شده و سعادتمند است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

خُلُو الصَّدْرِ مِنَ الْغِلِّ وَالْحَسَدِ مِنْ سَعَادَةِ الْعَبْدِ ⁽⁸⁸⁴⁾.

«نشانه سعادت انسان این است که سینه و دل او از دشمنی و کینه و حسادت نسبت به دیگران خالی باشد».

در سخنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

الْحَقُّودُ مُعَذِّبُ النَّفْسِ مُتَضَاعِفُ الْهَمِّ ⁽⁸⁸⁵⁾.

«انسان کینه توز همیشه در رنج و عذاب است و اندوه و غمش دو چندان است».

طبیعتا چنین کسی نه دوستی دارد و نه برادری. باز در یکی از تعبیرات آن حضرت آمده است:

لَيْسَ لِحَقْوِدِ اِخْوَةٍ (886).

«برای کسی که دل او سرشار از حقد و کینه است برادری نمی ماند».

در سخن دیگری می فرمایند:

لَا مَوَدَّةَ لِحَقْوِدٍ (887).

«انسان کینه توز در دلش نسبت به کسی احساس محبت نمی کند».

دلی که از کینه پر شد، در آن جایی برای مهرورزی و مهربانی باقی نمی ماند. کینه توزی آتشی است که هرگز خاموش نمی شود؛ مگر این که آن کینه را به طریقی خالی کند.

الْحَقْدُ نَارٌ لَا تُطْفِئُ إِلَّا بِالظَّفْرِ (888).

«کینه، آتشی است که جز با پیروزمندی خاموش نمی شود».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تعبیر دیگری می فرمایند:

الْحَقْدُ نَارٌ كَامِنَةٌ لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا مَوْتُ اِءِوَظْفَرٍ (889).

«کینه، آتشی پنهان است که آن را یا مرگ خاموش می کند یا پیروزی».

براساس این روایت انسان کینه توز یا باید بمیرد یا کینه خود را اعمال کند؛ وگرنه کینه او تمام شدنی نیست. درست مثل حیوانی است که حیوانیت ملکه او شده و جزء طبیعت او است که دیگران را آزار می دهد. انسان مسلمان نباید از ابتدا بذر کینه و عداوت در دل او بکار و راه آن این است که زمین دل را طوری

آماده کند که استعداد رشد و نمو چنین بذری در آن وجود نداشته باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

شِدَّةُ الْحِقْدِ مِنْ شِدَّةِ الْحَسَدِ ⁽⁸⁹⁰⁾.

«شدت کینه از شدت حسد ریشه می گیرد».

انسان مومن باید با عوامل به وجودآورنده این رذیله اخلاقی مبارزه کند. همچنان که به تکرار گفته ایم، اکثر این رذایل اخلاقی از خودمحوری و نفس پرستی انسان ناشی می شود.

حسد که اساس کینه است، ریشه در حب نفس دارد. بنابراین، فرمایش امام سجاد علیه السلام در حق اول و دوم (خیرخواهی و آرزوی سعادت برای دیگران) این است که انسان عاری از این رذایل اخلاقی باشد که این نشانه سلامت او است. در سخنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

حُسْنُ النَّبِيَّةِ مِنْ سَلَامَةِ الطَّوْبَةِ ⁽⁸⁹¹⁾.

«قصد خیر و حسن نیت داشتن، حکایت از سلامت نهان و باطن می کند».

درست بر عکس کسانی که سوءنیت دارند، کسانی هستند که باطن سالم دارند و همواره برای دیگران خیرخواهی می کنند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَفْضَلُ الذَّخَائِرِ حُسْنُ الضَّمَائِرِ ⁽⁸⁹²⁾.

«بهترین و افزون ترین ذخیره ها، نیکویی نیت ها و ضمائر است».

ذخیره چیزی است نهانی که انسان می تواند در روز نیاز از آن بهره مند شود. این دو ویژگی می تواند از خصوصیات نیت خیر باشد. همان طور که چشم ها از نظاره زیبایی ظاهری لذت می برند، انسان ها نیز از درک زیبایی باطن لذت می برند.

امام علیه السلام خطاب به کسانی که می خواهند باطن خود را بیارایند، می فرمایند:
حُسْنُ النِّيَّةِ جَمَالُ السَّرَائِرِ ⁽⁸⁹³⁾.
«زیبایی باطن انسان، به حسن نیت است».

فواید حسن نیت

از فواید اجتماعی خیراندیشی این است که جلوی همه بدکاری ها را می گیرد. وقتی انسانی نسبت به دیگران خیراندیش و مهربان شد، طبعا به حقوق آنها تجاوز نمی کند، علیه آنها اقدامی نمی کند و خود را بر آنها مقدم نمی کند
و....

دلیل آن هم روشن است؛ وقتی نیت فاسد شد، انسان ها به سوءرفتار ترغیب می شوند و آنگاه است که حوادث و بلاها اتفاق می افتند:

اِذَا فَسَدَتِ النِّيَّةُ وَقَعَتِ الْبَلِيَّةُ ⁽⁸⁹⁴⁾.

«زمانی بلیه اتفاق می افتد که نیت ها فاسد شده باشد».

صرف نظر از این فایده اجتماعی، حسن نیت برای خود انسان نیز فواید بی شماری دارد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنیم فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرمایند:

جَمِيلُ الْمَقْصَدِ يَدُلُّ عَلَى طَهَارَةِ الْمَوْلِدِ ⁽⁸⁹⁵⁾.

«پاکی نیت، نشانه حلال زادگی است».

در مباحث گذشته به این نکته اشاره کردیم که شاید سؤال شود اگر کسی از طریق حرام به دنیا آید، چه گناهی دارد که شرع مقدس او را از مزایای بسیاری محروم کرده، یا یک سری اثرات سوء نیز بر او مترتب است؟ در جواب گفتیم طبیعی است در عالم آفرینش، اراده خلقت بر این تعلق گرفته است که برخی از

اعمال دارای یک سلسله عوارض طبیعی و عکس العمل های قهری شود؛ مسئله فوق مانند آن است که انسان غافل را که هیچ توجهی ندارد از بالای بلندی به زمین پرتاب کند و بگوییم آن شخص چه گناهی کرده است که باید دست و پایش بشکند؛ این اثر، جزء جدانشدنی و از آثار وضعیه این عمل است. در مسئله مولود حرام نیز همین آثار وضعی وجود دارد.

دومین اثر حسن نیت، آن است که مشکلات انسانی که دارای حسن نیت است زودتر حل می شود امام علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَسَاءَ النَّيَّةَ مُنِعَ الْأَعْمِيَّةَ ⁽⁸⁹⁶⁾.

«انسان های بدطینت و بدنیت به آرزو و اعمالشان نمی رسند».

در نتیجه، اگر انسانی دارای نیت خیر بوده و خیرخواه دیگران باشد، زودتر به آرزوهایش دست می یابد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ حَسَنَتْ نَيْتَهُ كَثُرَتْ مَثُوبَتُهُ وَ طَابَتْ عَيْشَتُهُ وَ وَجِبَتْ مَوَدَّتُهُ ⁽⁸⁹⁷⁾.

«اگر کسی دارای نیت پاک باشد؛ اولاً در آخرت ثواب بسیاری نصیبش می شود؛ ثانیاً زندگانی او خوش و نیکو می شود؛ ثالثاً با افراد دوستی پایدار پیدا می کند».

مهم این است که انسان های مومن برای مؤمنین دیگر در دل و سر جز نیت خیر و سلامت نپرورانند و همیشه نسبت به انسان ها مهربان باشند.

رفق و مدارا با دیگران

نکته دیگری که در کلام امام سجاد علیه السلام بیان شده این است که این دو حق نسبت به همه مسلمانان و مؤمنان است. امام علیه السلام می فرمایند که انسانهای مسلمان، گاه گناهکار و متخلف از فرامین و قوانین دینی هستند و گاه محسن و

نیکوکار و مقید به قوانین دینی؛ وظیفه انسان در قبال این دو، مختلف است. اما نسبت به گناهکاران:

وَالرَّفْقِ بِمُسِيئِهِمْ وَ تَأَلُّفِهِمْ وَ اسْتِصْلَاحِهِمْ.

«نسبت به گناهکاران آنها باید با نرمی و ملاحظت و انس و الفت رفتار کنی و راه اصلاح و هدایت او را پیش گیری».

امام باقر علیه السلام می فرماید:

انَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قُفْلًا وَ قُفْلُ الْاِيْمَانِ الرَّفْقُ ⁽⁸⁹⁸⁾.

«هر چیز قفلی دارد. قفل ایمان، نرمی و ملاحظت و نرم خوئی است».

امام علیه السلام ایمان را به منزله گنجینه گران بهایی تصور فرموده اند که همواره در معرض دستبرد سارقان و مخاطره طراران است. چیزی که این گنج گران قیمت را از خطر محفوظ نگاه می دارد، قفل است. ایمان گوهر و گنج گران بهایی است که باید برای مصونیت آن قفلی فراهم کرد تا از دستبرد سارق و طرار و خطرات احتمالی محفوظ بماند. چیزی که می تواند به گنجیه گران بهای ایمان مصونیت بخشد، رفق و مدارای دارنده آن است. به عبارت روشن تر اگر سیره مسلمان، رفق و مدارا باشد، به تندخویی، خشم، توهین، افترا، جسارت، فحش و سایر رذایل اخلاقی که در ایمان او نقصا پدید می آورد روی نمی آورد؛ چون اموری که برشمردیم، به اضافه چیزهای دیگر، ایمان یک مومن را به باد می دهد و از دست او می گیرد.

اگر در وجود انسان، خشم و غضب طغیان کرد، او را به دروغ، فحش، غیبت، نمامی و سایر رذایل اخلاقی وادار می کند. ولی اگر روح مومن با ملاحظت و نرمی تربیت شد و دل او بر اساس مهرورزی و مدارا با دیگران شکل گرفت و تعلیم یافت، ایمان خود را از معرض هر نوع مخاطره ای مصونیت می بخشد.

در تعبیر جالب دیگری، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از رفق به کلید رستگاری تعبیر می کند. رفق، نرم خویی و ملاحظت با دیگران کلید رستگاری است. گویی همه راه ها به روی انسان بسته است و کلیدی در اختیار دارد که می تواند راه سعادت را به روی خود بگشاید. گاهی کلیدی است که راه ثواب را به او نشان می دهد؛ یعنی از دری خارج می شود و بر مسیری قرار می گیرد که آن مسیر او را به هدف صحیح می رساند. این جا تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد رفق تعبیر کلید و مفتاح است و می فرمایند:

الرِّفْقُ مُفْتاحُ الصَّوَابِ وَ شِيْمَةُ ذَوِي الْأَلْبَابِ ⁽⁸⁹⁹⁾.

«مدارا، کلید درستی است و روش عاقلان».

انسان های خردمند، اهل رفق و مدارا هستند؛ یعنی انسان های خردمند، زندگی خود را بر مبنای رفق و مدارا تنظیم می کنند. از این کلام می توان استفاده کرد که اگر کسی غیر از رفق و مدارا، راهی برگزیند، از عقل و تدبیر کافی بهره مند نیست.

آثار رفق و مدارا

در معارف ما آثار بسیار ارزشمندی برای رفق و مدارا ذکر شده است:

الرِّفْقُ يُيسِّرُ الصَّعَابَ وَ يُسهِّلُ شَدِيدَ الْأَسْبَابِ ⁽⁹⁰⁰⁾.

«نرمی و ملاحظت، سختی ها را آسان می کند و اسباب دشوار را برای انسان سهل می کند».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز می فرمایند:

الرِّفْقُ رَأْسُ الْحِكْمَةِ ⁽⁹⁰¹⁾.

«رفق و ملاحظت، سرلوحه حکمت است».

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

رَأْسُ السِّيَاسَةِ اسْتِعْمَالُ الرَّفْقِ⁽⁹⁰²⁾.

«نکته مهم در سیاست، رفق و ملاحظت است.»

بر اساس این دو روایت، ابزار انسان های عاقل، حکیم و سیاستمدار، رفق و ملاحظت است. اگر انسانی اهل خرد و حکمت و سیاست است، سرلوحه آموزش حکمت به او ملاحظت است. سیاست نه به معنای اداره امور یک کشور که حتی تدبیر زندگی شخصی نیز جز با ملاحظت و نرم خوئی ممکن خواهد بود.

درباره رفق و مدارا با دیگران، مخصوصا با انسان های خلافاکار و غافل و کسانی که نسبت به انسان و دیگران مرتکب گناه و یا ستمی شده اند، روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده است که راه موفقیت انسان را در وصول به امیال و اهدافش و همچنین شیرین شدن زندگی، رفق و مدارا می دانند؛ چون اساس زندگی انسان با تلخ کامی ها و مشکلات مختلف روبرو است. آن چیزی که می تواند تلخی ها را از بین برده، تبدیل به شیرینی و آرامش کند، این است که انسان، اول بر درون خود مسلط شود و بتواند در روابط خویش با دیگران، رفق و مدارا پیشه کند. از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این روایت نقل شده است که فرمودند:

الرَّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ⁽⁹⁰³⁾.

«رفق و مدارا با دیگران نصف عیش و لذت است.»

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

مَنْ كَانَ رَفِيقًا فِي أَمْرِهِ نَالَ مَا يُرِيدُ مِنَ النَّاسِ⁽⁹⁰⁴⁾.

«اگر کسی اهل ملاحظت و نرمی باشد، به آنچه از مردم می خواهد دست می

یابد.»

از این روایت می توان استفاده کرد که انسان، با شدت و خشونت و کنار گذاشتن مدارا و ملاحظت نم ی‌تواند به هدف خود دست پیدا کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ اسْتَعْمَلَ الرَّفْقَ اسْتَدْرَرَ الرَّزْقَ ⁽⁹⁰⁵⁾.

«کسی که رفق و مدارا وسایل الشیعه، ملاحظت پیشه کند، راه رسیدن روزی را هموار کرده است».

حضرت در تعبیر دیگری می فرمایند:

لَا نَدَمَ لِكَثِيرِ الرَّفْقِ ⁽⁹⁰⁶⁾.

«انسانی که اهل مدارا باشد، هرگز پشیمان نخواهد شد».

انسان اگر با رفق و مدارا رفتار کند، ممکن است با مقداری تاخیر به هدف خود دست یابد، اما هرگز پشیمان نخواهد شد.

توصیه معارف ما این است که استوارترین و مطمئن ترین راه برای وصول به هدف، مدارا و نرمی در رفتار است. روایتی را امام صادق علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف مؤمنین آورده اند که:

المؤمن مءلوف و لا خیر فیمن لا یاءلف و لا یؤلف ⁽⁹⁰⁷⁾.

«انسان مومن مورد انس دیگران است و در کسی که نه انس می گیرد و نه با او انس می گیرند خیری نیست».

سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بوده است. قرآن هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای این سیر و سنت نیکو ستایش می کند. سیره اهل بیت علیهم السلام همچنین بوده است. امام سجاد علیه السلام نیز در واقع می فرمایند که خطاکاران امت بر تو حق هدایت و اصلاح دارند؛ تو باید در صدد اصلاح ایشان برآیی؛ منتها راه اصلاح آنها رفق،

لفت و دوستی است؛ نه خشونت، بی اعتنایی و تحقیر که هیچ یک از این راه ها، شیوه اصلاح مسلمان خاطی نیست.

باز از این توصیه امام علیه السلام استفاده می شود که ما انسان های مسلمان در همزیستی مشترکمان یک مسوولیت داریم و آن این که اگر کسی به قانون شکنی روی آورد، باید او را اصلاح کنیم؛ منتها انسان مصلح باید خود صالح باشد؛ چون این یک قاعده مسلم است که معطی شیء نمی تواند فاقد شیء باشد. به عبارتی کسی می تواند چیزی اعطا کند که دارنده آن باشد. اگر انسان درونش را اصلاح نکرده باشد، هرگز موفق به اصلاح درون دیگران نخواهد شد.

بنابراین، روی آوردن به خشونت، نوعی فساد اخلاقی است و انسانی که دارای این فساد اخلاقی است نمی تواند اخلاق دیگران را اصلاح کند، در حالی که خود دارای نقصان اخلاقی است چگونه می خواهد دیگران را به صلاح و سعادت هدایت کند؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كَيْفَ يُصْلِحُ غَيْرَهُ مَنْ لَا يُصْلِحُ نَفْسَهُ (908).

«چگونه کسی که نفس خود را اصلاح نکرده است می خواهد دیگران را به صلاح رهنمون شود؟».

تعبیر لطیف دیگری در کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَصَدَّى لِاصْلَاحِ النَّاسِ وَ نَفْسُهُ اَشَدُّ شَيْبًا ء فسادا، فَلَا يُصْلِحُهَا وَ يَتَعَاطَى اصْلَاحِ غَيْرِهِ (909).

«من در عجبم از کسی که به اصلاح دیگران می پردازد؛ در حالی که نفس او سر تا پا فساد است. هرگز به اصلاح خود نمی پردازد، اما در تلاش است که دیگران را اصلاح کند».

امام سجاد علیه السلام در ادامه می فرماید:

وَ شُكْرٌ مُّحْسِنِهِمْ اِلَى نَفْسِهِ وَ الْيَكَّ فَانَّ اِحْسَانَهُ اِلَى نَفْسِهِ اِحْسَانُهُ الْيَكَّ.

مسلمان ها دو قسمند: دسته ای متخلف از دستورات دینشان هستند و عده ای دیگر پایبند دستورات دینی. امام علیه السلام در تعبیری بسیار زیبا دسته اول را گناهکار و دسته دوم را محسن و نیکوکار معرفی می کنند. درباره دسته دوم می فرمایند: کسی را که به خود و تو نیکی می کند، سپاس گوی! چرا که وقتی او به خود هم خوبی می کند، گویی به همه خوبی کرده است. یعنی وقتی قرار شد جامعه مسلمین را به منزله یک پیکر واحد تصور کنیم، اگر کسی به عضوی از اعضای این پیکر خدمتی کند، به همه آنها خدمت کرده است.

اگر انسان به قوانین شرعی پایبند بوده و فقط برای زندگی خود تلاش کند و هرگز به حقوق دیگران تجاوز نکند، به خود خدمت کرده است، اما این نوع خدمت، خدمت به دیگران نیز هست. بنابراین در جامعه اسلامی اگر کسی به قوانین و دستورات دینی پایبند شد، انسانی نیکوکار خواهد بود؛ نه نیکوکار به خود، بلکه نیکوکار و محسن نسبت به همه مسلمان ها.

برای این که مطلب خوب تبیین شود، لازم است درباره آثار و نتایجی که پایبندی به قانون به ارمغان می آورد، گفتگو کنیم و بگوییم چگونه انسان پایبند به دستورات دین، نه تنها هیچ خسروانی برای اجتماع ندارد، بلکه جامعه از پایبندی و التزام او به قانون بهره مند می شود؟ مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْمُؤْمِنُ صَدُوقُ اَلْسَانٍ بَدُولُ الْاِحْسَانِ ⁽⁹¹⁰⁾.

«انسان مومن - از آن رو که پایبند به موازین شرع است - همیشه راست می گوید و به همه نیکی و احسان می کند.»

اگر انسان‌ها به دستورات الهی چنان پایبند باشند که همه حرکات آنها با نیت خیر صورت گیرد جامعه از نفس پرستی رنج نخواهد برد. ایمان انسان مومن و احسان انسان محسن، تنها به خود او خیر نمی‌رساند، بلکه می‌تواند جامعه را به سمت صلاح، رستگاری و سعادت هدایت کند.

نکته دیگر آن است که توصیه به رفق، مدارا و ملاحظت یک وظیفه همگانی است و فقط از وظایف حاکم و هیئت حاکمه نیست، چه بسا دستگاه حکومت و تشکیلات اجرایی تشخیص دهد که با فردی برخوردی ملاحظت‌آمیز داشته باشد، یا تشخیص دهد که با دیگری برخوردی خشن و تند داشته باشد، اما این تداخلی با وظیفه سایر افراد جامعه نخواهد داشت.

ویژگی‌های مومن از دیدگاه روایات

در معارف اسلامی، درباره مومن تعریف‌های مختلفی وجود دارد که به نوعی التزام او را به قوانین اجتماعی و احترام به حقوق عمومی نشان می‌دهد. به بعضی از این موارد در روایات و آیات کریمه قرآن اشاره می‌کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

المؤمن على الطاعات حريص و عن المحارم عَفَّ ⁽⁹¹¹⁾.

«مومن بر طاعت حریص است و از کارهای حرام دوری می‌کند».

طبق سخن حضرت، انسان مومن در التزام به قانون حریص و بر اجرای آن مصر است و از قانون شکنی می‌پرهیزد.

المؤمن من تحمّل أذى الناس و لا يتأذى أحد به ⁽⁹¹²⁾.

«مومن کسی است که در برابر آزار دیگران عکس‌العمل نشان نمی‌دهد و از ناحیه او آسیبی متوجه دیگران نیست».

لا يُلفى المؤمن حسودا و لا حقودا و لا بخيلا ⁽⁹¹³⁾.

«هیچ مومنی با صفات حسد و کینه توزی و بخل یافت نخواهد شد».

این اوصاف، صفت های زشت انسانی است که اگر کسی متصف به آنها شود، نه تنها خود را آزار می دهد، بلکه آثار وضعی آن در جامعه نیز به جای خواهد ماند.

المؤمنون خیر مآء موله و شرورهم مآء مونه (914).

«مؤمنان کسانی اند که خوبی هایشان مورد انتظار و امیدواری است و از بدی هایشان ایمنی وجود دارد».

المؤمن لا یظلم و لا یتاءتم (915).

«مومن هرگز به کسی ستم نکرده و گناه نمی کند».

مجموعه این تعاریف، که بیانگر پایبندی مومن به قوانین الهی است، حاکی از آن است که هرگز مومن عملی انجام نمی دهد که با منافع دیگران منافات داشته باشد. بالاتر از این می توان در حل مشکلات عمومی و اجتماعی به او تکیه کرد و بسیاری از مشکلات عمومی را به وسیله خیری که در او وجود دارد، حل و فصل کرد.

المؤمن اذا سُئِلَ اءسَعَفَ و اذا ساءلَ خفف (916).

«اگر از انسان مومن درخواستی شود، برآورده می کند؛ اما خود در مقام سؤال سخت نمی گیرد».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تعریف انسان سعادت مند، می فرمایند:

من کمال السعادة السعی فی صلاح الجمهور (917).

«از عالی ترین مراتب خوشبختی انسان، تلاش در اصلاح امور عمومی مردم است».

بر این اساس است که گفتیم جامعه می تواند به ثمرات وجودی او تکیه کند؛ چون انسانی است تربیت شده و ساخته شده. در تعبیر دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که حضرت می فرماید:

انَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ ⁽⁹¹⁸⁾.

«مؤمنان اهل شفقت و مهرورزی اند.»

امام سجاد علیه السلام این مطلب را در حق اول هم دین ذکر فرمودند و ما آن را به تفصیل بیان کردیم که خدا دوست دارد بندگانش نسبت به دیگران مهر بورزند و نسبت به آنان رحیم و مفید باشند. سخن معروف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که می فرماید:

مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْ سَ بِمُسْلِمٍ ⁽⁹¹⁹⁾.

«اگر کسی فریاد کسی را بشنود که از مسلمانان یاری می طلبد و او را اجابت نکند، مسلمان نیست.»

شرط ایمان و اسلام، احساس مسوولیت در قبال دیگران است. مومن کسی است که دیگران از وجود او بهره مند می شوند او در قبال مردم خود را مسوول دانسته و به آنها علاقه مند بوده و نسبت به قانون پایبند است.

لَا يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ وَاِخْوَهُ جَائِعٍ ⁽⁹²⁰⁾.

«انسان مومن در حالی که برادرش گرسنه است، سیر نمی شود.»

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ ⁽⁹²¹⁾.

«مسلمان کسی است که دیگران از دست و زبان او در امان باشند.»

ویژگی های مؤمنان در قرآن

قرآن نیز در موارد متعدد، به ویژگی های مؤمنان با خطاب: «یا ایها الذین آمنوا» اشاره کرده و برخی از اوصاف این افراد را برمی شمارد که به بعضی از این آیات، اشاره می کنیم.

در سوره مبارکه حجرات می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا (922).

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان ها گناه است و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید و هیچ یک از شما از دیگری غیبت نکنند».

مومن کسی است که از بدگمانی و سوءظن به دیگران پروا کند. به تجسس و مداخله در امور شخصی دیگران نپردازد و زبانش را از بدگویی و غیبت دیگران بازدارد. سوءظن، تجسس و غیبت سه رذیله اخلاقی است که در مباحث گذشته به تفصیل درباره هر یک از آنها بحث کرده ایم.

اگر هر یک از این زشتی های اخلاقی در فردی وجود داشته باشد، همه افراد از ناحیه او احساس خطر خواهند کرد. ولی اگر اجتماعی بر اساس فضایل اخلاقی شکل بگیرد به صورتی که افراد آن از بدگمانی، تجسس و بدگویی دیگران پرهیز کنند، امنیت برای همه جامعه تامین خواهد شد.

مؤمنان کسانی اند که دیگران را به تمسخر نمی گیرند و دیگران را با القاب زشت یاد نمی کنند.

يا ايُّها الَّذينَ آمَنوا لا يَسخرَ قومٌ مِّن قومٍ عَسَىٰ اَعَن يَكُونوا خَيرا مِنهُم و لا نِساءٌ مِن نِساءِ عَسَىٰ اَعَن يَكُنَّ خَيرا مِنهُنَّ و لا تَلْمِزوا اءِـنْفِـسَكُم و لا تَنابَـزوا بِاللِّقَابِ بئسَ الاسمُ الفُـسُـوقُ بَعَدَ الاِيمانِ و مَن لَّم يَتُبْ فاولئِكَ هُم الظَّالِمونَ⁽⁹²³⁾.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از شما گروه دیگر را مسخره کنند؛ شاید آنها از ایشان بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را. شاید آنان بهتر از ایشان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند».

مؤمنان کسانی اند که به دیگران زیان و خسارت مادی نمی رسانند.

يا ايُّها الَّذينَ آمَنوا لا تاءَـكُلوا الرِّبا اءِـضْغَافًا مَّضاعِفَةً⁽⁹²⁴⁾.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا و سود را چند برابر نخورید».

مؤمنان از معاملاتی که برای دیگران نفع ندارند خودداری می کنند.

و لا تاءَـكُلوا اءِـمَـوالَكُم بَـيْنَـكُم بِالْباطِلِ⁽⁹²⁵⁾.

«و اموال یکدیگر را به باطل و ناحق در میان خود نخورید».

مؤمنان از عقد و پیمانی که با دیگران می بندند نکول نمی کنند.

يا ايُّها الَّذينَ آمَنوا اءِـوَفُوا بِالْعُقُودِ⁽⁹²⁶⁾.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان ها و قراردادها وفا کنید».

مؤمنان از زشتی هایی که برای جامعه زیان اخلاقی و اقتصادی دارد پرهیز می کنند. از شرب خمر، قماربازی و آنچه که موجب انحراف در اعتقادات مردم است، دوری می جویند.

يا ايُّها الَّذينَ آمَنوا انما الخمرُ و الميسرُ و الاءِـنصابُ و الاءِـزلامُ رِجسٌ مِّن عملِ الشَّيْطانِ فاجتَنِبوا⁽⁹²⁷⁾.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بت ها و ازلام (نوعی بخت آزمایی) پلید و از عمل شیطان است.»

مؤمنان هر شنیده ای را بدون برهان نمی پذیرند.

یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْجَاءكُمْ فَاسِقِ بَنَاءٍ فَتَبَيَّنُوا (928).

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد، درباره آن تحقیق کنید.»

مؤمنان بدون اجازه صاحب خانه وارد هیچ خانه ای نمی شوند.

یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بِيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا (929).

«ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید، تا اجازه بگیرید.»

مؤمنان حتی به ظریف ترین نکات اخلاقی توجه دارند. اگر کسی وارد مجلسی شود و جایی برای نشستن نباشد، به او حرمت می گذارند و او را کنار خود جای میدهند.

یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا (930).

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود که مجلس را وسعت بخشید - و به تازه واردها جا دهید - وسعت بخشید.»

مؤمنان به اصلاح اجتماع حساسیت دارند؛ حداقل نزدیکان خود را از هدایت و ارشاد صحیح بهره مند می کنند.

یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُلْ اِنَّفْسَكُمْ وَاَهْلِيكُمْ نَارًا (931).

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتش نگه دارید.» اگر به قرآن شریف مراجعه شود و در آیاتی که به وصف مؤمنان پرداخته دقت شود، می بینیم با آن که قرآن معمولاً کلیات را بیان می کند، اما در

این جا به نکته های ظریف و دقیقی از امور اجتماعی اشاره کرده که دلیل بر اهمیت موضوع بوده و از طرفی دلالت بر جامعیت دین مبین اسلام دارد. مومن ملتزم به این قوانین، نه تنها برای جامعه و افراد آن خطر آفرین نیست، که مفید است و دیگر افراد از حضور و وجود او بهره مند می شوند.

این قوانین و مقررات، انسانهایی تربیت می کند که در اجتماع متشکل از آنها، لغزش ها و تخلفات به حداقل می رسد. امام سجاد علیه السلام فرمودند:

شُكْرٌ مُحْسِنِهِمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ الْيَكْفَانُ أَحْسَانُهُ إِلَى نَفْسِهِ الْيَكْفَانُ إِذَا كَفَّ عَنْكَ إِذَاهُ وَ كَفَاكَ مَوْؤَنَتَهُ وَ حَبَسَ عَنْكَ نَفْسَهُ.

«باید او را سپاس گفت؛ چرا که عقل نیز بر آن حکم می کند؛ یعنی: عقل درک می کند که تشویق خوبان، موجب استحکام و اقتدار خوبی و نیکی در اجتماع می شود و موجب ترغیب و تشویق دیگران به خیر و نیکوکاری می شود».

راوی می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند:

إِعْتَدُوا جَوَارَ النَّعْمِ قَالَ الشُّكْرُ لِمَنْ أَعْزَمَ بِهَا وَ إِدَاءُ حُقُوقِهَا ⁽⁹³²⁾.

«همسایگی با نعمت را پاس بدارید. عرض کردم حسن همسایگی با نعمت چیست؟ فرمودند: شکر و ادای حقوق کسی که موجب فراهم شدن این نعمت برای شما می شود».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ شَكَرَ مَنْ أَعْزَمَ عَلَيْهِ فَقَدْ كَفَاهُ ⁽⁹³³⁾.

«هر که شکر کند کسی را که بر او انعام و احسان نموده است، پس به تحقیق تلافی آن کرده است».

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْإِنْعَامَ فَلْيُعَدَّ مِنَ الْإِنْعَامِ ⁽⁹³⁴⁾.

«اگر کسی سپاس نعمت به جای نیاورد، - از دایره انسانیت خارج شده - در زمره چهارپایان قرار می گیرد».

قَلَّةُ الشُّكْرِ تَزْهَدُ فِي اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ ⁽⁹³⁵⁾.

«کم سپاسی، موجب کم شدن کارهای خیر می شود».

شکرگزاری باعث تشویق دیگران به خیر و خوبی و صلاح می شود. اگر در جامعه ای روح شکرگزاری و سپاس از بین برود، به تدریج معروف، خیرخواهی و خیراندیشی هم از آن جامعه رخت برمی بندد.

امام علیه السلام فرمودند: برخی از مسلمان ها گنهکارند، با آنها به الفت و مهربانی رفتار کنید؛ بعضی دیگر نیکوکارند که باید آنها را سپاس گویند. حضرت در ادامه یک توصیه عمومی برای هر دو دسته می کنند و می فرمایند:

فَعُمَّهُمْ جَمِيعًا بِدَعْوَتِكَ وَانصُرْهُمْ جَمِيعًا بِنَصْرَتِكَ.

امام علیه السلام توصیه می کنند که برای یکدیگر دعا کنید و برای یکدیگر خیر بخواهید. این برخاسته از نکته اول در فرمایش امام علیه السلام است که فرمودند: «مسلمان موظف است به عنوان ادای یک حق و تکلیف برای دیگر مسلمانان، آرزوی خیر کند و امید موفقیت و سعادت آنها را داشته باشد؛ که این آرزوی خیر باید با دعا به درگاه الهی تحکیم و تثبیت شود».

دعا کردن به مؤمنان

دعا دارای ارزش والایی است که باعث توجه انسان به جنبه معنوی خود می شود. انسان با توجه به مبدا همه خوبی ها و زیبایی ها و خزائن و گنجینه های پایان ناپذیر می تواند به طمانینه، سکون و آرامش روحی دست یابد.

یکی از راه های رسیدن به این توجه، دعا و التجا به درگاه ربوبی حق است. مسلمان موظف است دعا کند؛ گاهی این دعا مورد اجابت قرار می گیرد و گاه نیز اجابت نمی شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

انَّ دُعَاءَ الْإِخْوَانِ الْمَوْتِمِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابٌ وَيُدْرِي الرِّزْقَ وَيُدْفَعُ
الْمَكْرَهُ (936).

«دعای مومن برای برادر مومنش در غیاب او مستجاب می شود و موجب زاید شدن روزی و رفع حوادث و مکروهات از دعاکننده می شود».

از جمله دعاهایی که مورد استجاب واقع می شود، دعای انسان مومن برای برادر مومن خود است. وقتی که مومن برای دیگری دعا می کند و برای او خیر می خواهد؛ خدا علاوه بر این که آن شخص را بهره خیر می دهد، دعاکننده را نیز از نعمت های دیگر بهره مند می کند.

در روایت دیگری مرحوم صدوق نقل کرده است که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنْ إِخْوَانِهِ فَدَعَا تَمَّ دَعَا لِنَفْسِهِ أَسْتَجِيبَ لَهُ فِيهِمْ وَفِي
نَفْسِهِ (937).

«اگر کسی برای چهل مومن دعا کند و آنها را بر خود مقدم بدارد و بعد برای خود دعا کند، خدا دعای او را هم برای چهل نفر اجابت می کند و هم در مورد خود او».

بر این اساس توصیه شده است که در نماز وتر - رکعت پایانی نماز شب - چهل مومن را دعا کنید و برای آنها طلب مغفرت کنید و سپس برای خود از خدا طلب آمرزش کنید.

در روایات درباره دعا برای دیگران تعبیرات زیبایی از اهل بیت عصمت
 علیهم السلام می بینیم، امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمودند:
 ما من مومن اءو مؤمنة من اءول الدهر اءو هو آت يوم القيامة، الا وهم شفعاء
 لمن يقول في دعائه: اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات، و ان العبد لئو مر به الى
 النار يوم القيامة، فيسحب فيقول المؤمنون و المؤمنات: يا ربنا هذا الذي كان
 يدعو لنا فشفعنا فيه، فيشفعهم الله فينجو ⁽⁹³⁸⁾.

«کسی که در دعایش بگویدن خداوند! مؤمنین و مؤمنان ت را پیامرز، هر
 مرد یا زن مومنی که از آغاز خلقت تا قیامت آمده اند، شخص دعاکننده را روز
 قیامت شفاعت کنند. اگر گنهکار باشد، وقتی او را به طرف آتش می برند،
 انسان های مومن می گویند: خدایا! این همان آدمی بود که برای ما دعا کرد،
 شفاعت ما را در مورد او بپذیر. خدا نیز شفاعت آنها را می پذیرد و او نجات
 می یابد».

در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:
 من دعا لاءخوانه من المؤمنين و كل الله به عن كل مومن ملكا يدعو له ⁽⁹³⁹⁾.
 «اگر کسی برای برادر مومنش دعا کند، خداوند در عوض هر مومن، ملکی
 مامور می کند که برای او دعا کنند و از خدا حاجت بخواهند».

مهم این است که انسان برای دیگران، روحیه خیراندیشی و خیرخواهی داشته
 باشد و آن را در خود تقویت کند؛ حتی توصیه شده است، در هنگام دعا برای
 خود چیزی نخواهد که این نوعی تربیت و تادیب انسان است؛ زیرا همان طور
 که در امور مادی و دنیوی به فکر منافع دیگران است، در دعا و امور معنوی نیز
 باید به ذکر منفعت عمومی و همگانی باشد. امام صادق علیه السلام نقل می کنند که
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

لیس شیء اءسرع اجابة من دعاء غائب لغائب (940).

«هیچ دعایی سریع تر از دعایی که در غیاب کسی برای او می شود، اجابت نمی شود».

امام باقر علیه السلام فرمودند:

اءوسع دعوة و اءسرع اجابة دعوة المومن لاء خيه بظهر الغيب (941).

«دعای مومن برای برادرش در غیاب او بیشترین دامنه شمول و سریع ترین اجابت را دارد».

در سخن دیگری از امام باقر علیه السلام وارد شده است که می فرمایند:

اءسرع الدعاء نجاحا للاء اجابة دعاء الاءخ لاء خيه بظهر الغيب يبداء بالدعاء لاء خيه فيقول له ملك موكل: آمين، و لك مثله (942).

«سریع ترین دعا در اجابت، دعای برادر برای برادر در غیاب او است. وقتی او برای برادرش دعا می کند، ملکی مامور است تا آمین بگوید و دو برابر آن را برای شخص دعاکننده از خدا بخواهد».

نتیجه این که امام سجاد علیه السلام توصیه می کنند که همگان را در دعای خود شریک کنی و از پیشگاه خداوند برای همه خیر بخواهی. امام مجتبی علیه السلام درباره مادر بزرگوارشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می فرمایند:

راءيت اءمى فاطمة علیها السلام قامت فى محرابها ليلة جمعتها فلم تزل راکعة ساجدة حتى أتضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنين و المومنات و تسميهم و تكثر الدعاء لهم، و لا تدعو لنفسها بشيء، فقلت لها: يا اءماء لم لا تدعين لنفسك كما تدعين لغيرك؟ فقالت: يا بنى! الجار ثم الدار (943).

«دیدم شب جمعه ای، مادرم حضرت فاطمه علیها السلام در محراب عبادت مشغول رکوع و سجود بود تا صبح دمید و شنیدم که برای مؤمنین و مومنات دعا می

کرد و نام آنها را می برد و بسیار برای آنها دعا می کرد و اصلاً دعایی برای خود نکرد. عرض کردم: مادر چرا همان گونه که برای دیگران دعا کردی برای خود نکردی؟ فرمود: پسر من اول همسایه بعد اهل خانه».

امام سجاد علیه السلام در ادامه حق هم کیش می فرمایند:
وَانصُرْهُمْ جَمِيعًا بِنُصْرَتِكَ.

«همه را مورد نصرت و یاری خود قرار دهید».

یاری و کمک نمودن به دیگران

توصیه یاری و نصرت در حقوق مختلف، مثل حق برادر، همنشین، همسایه و غیره بیان شد و به تفصیل مورد بحث قرار گرفت؛ اما باید بگوییم که در مکتب اخلاقی اسلام، یاری و تعاون، یک اصل اساسی است و توصیه های فراوانی از اهل بیت عصمت علیهم السلام به آن شده است که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

سَاعِدِ اَخَاكَ عَلٰى كُلِّ حَالٍ، وَ زُلْ مَعَهُ حَيْثُمَا زَالَ ⁽⁹⁴⁴⁾.

«برادرت را در هر حال یاری کن و در همه جا همراه او باش».

این روایت، حکایت از آن می کند که هیچ انسانی به دلیل اجتماعی بودن، در هیچ حالتی از مساعدت و یاری دیگران بی نیاز نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ نَامَ عَنِ نُصْرَةِ وَاٰلِهِ اَنْتَبَهَ بِوَطْءَةِ عَدُوِّهِ ⁽⁹⁴⁵⁾.

«اگر کسی به دلیل غفلت، از یاری دوستش کوتاهی کند، با صدای پای

دشمن خود بیدار می شود».

بر اساس این روایت، زندگی اجتماعی و دوستی انسان ها با یکدیگر ایجاب می کند که انسان از حال دیگران غافل نماند؛ چرا که غفلت از حال دیگران

باعث می شود که حمله ناگهانی دشمن او را متنبه کند و زمانی از این خواب غفلت پیدا می شود که دیگر قدرتی برای دفع آن نداشته باشد. به هر حال، یاری و کمک، از اصول مکتب انسان ساز اسلام است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمایند:

اءَعَنْ تُعَنْ ⁽⁹⁴⁶⁾.

«یاری کن تا یاری شوی».

ثمره وضعی یاری دیگران، یاری شدن است؛ یعنی اگر انسانی در اجتماع شهرت پیدا کند به این که همواره یار و یاور دیگران است، وقتی مشکلی پیدا می کند، کسانی که از یاری او بهره مند شده اند، به کمک او می شتابند.

كَمَا تُعِينُ تُعَانُ ⁽⁹⁴⁷⁾.

«همان گونه که تو یاری می کنی، - دیگران تو را - مساعدت خواهند کرد».

آنچه گفته شد درباره کمک و یاری دیگران بود، اما در موارد خاصی توصیه های خاص شده است:

عَوْنُكَ الضَّعِيفَ مِنْ اَفْضَلِ الصَّدَقَةِ ⁽⁹⁴⁸⁾.

«یاری کردن ضعیف و ناتوان، نوعی صدقه است».

قرآن هم به این اصل تصریح کرده و می فرماید:

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ⁽⁹⁴⁹⁾.

«همواره در راه نیکی و پرهیزگاری به هم تعاون و یاری کنید و هرگز در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید».

بر اساس این آیه شریفه، انسان ها موظفند در نیکی و برقراری تقوا یکدیگر را یاری کنند و در گناه و تجاوز به یاری یکدیگر نشتابند؛ یعنی: مشارکت برای نیکی، مشارکتی ممدوح است و تعاون بر گناه و خطا یک همکاری مذموم.

احادیث وارده یادآور می شوند که هر یک از طبقات سنتی جامعه در هر شرایطی، جایگاهی ویژه دارند. بزرگسالان در مقام پدر، کودکان همچون فرزند و میان سالان در مقام و موقعیت برادرند. طبعاً هر انسانی به نصرت و یاری ارحام و نزدیکان خود اشتیاق بیشتری نشان می دهد. امام سجاد علیه السلام در خاتمه این حق می فرمایند:

وَأَنْزَلَهُمْ جَمِيعًا مِنْكَ مَنْزِلَهُمْ كَبِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ وَصَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ.
«بزرگسالان را بسان پدر و همسالان را مانند برادر و کودکان را مانند فرزندان خود بدان».

برقراری پیمان برادری بین مسلمانان

در مباحث گذشته روایتی را از امام صادق علیه السلام درباره همین مقوله ذکر کردیم که امام صادق علیه السلام توصیه می فرمایند: انسان به هموعان خود به یکی از این سه منظر بنگرد.

بر همین اساس بود که اصل اخوت اسلامی از همان آغاز ورود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مورد توجه واقع شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در طونل حیات خود در مدینه، دوبار بر این اصل اجتماعی و اخلاقی مهم تأکید ورزیدند و تا جایی در این راه موفق شدند که ایثار و از خودگذشتگی به یک سنت اجتماعی و عرف عملی تبدیل شد و در این باره، آیه شریفه نازل شده که:

و يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (950).

«آنها را بر خود مقدم می دارند هرچند خودشان بسیار نیازمندند».

کسانی که در مکه بودند، صاحب مال، مکنت و اعتبار بودند. حفظ اعتقاداتشان و تأکید بر اصل توحید و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باعث شد زندگی خود را رها کنند. اما پی ریزی اصل اخوت و برادری میان مسلمان ها کاری

کرد که همین عده با اهل مدینه یک جامعه جدید و موفق را تشکیل دادند و این نتیجه توجه به یاری و کمک به دیگران، در حد ترجیح دادن دیگران بر خود بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ایثار می فرمایند:

عند الايثارِ على النفسِ تتبينُ جواهرُ الكرماءِ ⁽⁹⁵¹⁾.

«گوهر کرامت انسانی که مکنون در ذات او است، با از خودگذشتگی تجلی

پیدا می کند».

علاوه بر این که توصیه به تعاون و یاری، گویای واقعیت و حقیقت عالم آفرینش است، توصیه به آن، تأکید بر این نکته است که هیچ انسانی بدون تعاون و نصرت دیگران نمی تواند به زندگی خود ادامه دهد. انسان از همان آغاز آفرینش، به یاری دیگران نیازمند بوده، هست و خواهد بود.

اگر نصرت و یاری مادر و نگهبانی پدر و نزدیکان نباشد، کودکی که قدم به دنیا می گذارد، هرگز نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. در همه سنین عمر همین اصل حاکم است. منتها شکل و کیفیت نیازها و احتیاجات تفاوت می کند. اصل احتیاج بشر به دیگران ثابت است و تغییر نمی کند و همه دستورات اخلاق اجتماعی بر اساس درک همین واقعیت پی ریزی می شود که یک مورد کلی آن در همین حق وجود دارد.

همه افراد جامعه حق یاری و نصرت یکدیگر را دارند و ادای این حق مشروطه به مطالبه و استمداد نیست. باید این روحیه در جامعه حاکم شود که قبل از این که دیگران درخواست کمک کنند، افراد به کمک آنها بشتابند. در کلام معصوم علیه السلام تصریح شده است که فضیلت و کرامت از آن کسی است که قبل از خواهش و مطالبه، به کمک و یاری دیگران برخیزد. اصول این اخوت اجتماعی و دینی در بیانی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بیان شده است که:

تُبْتَنِي الْأَخُوَّةُ فِي اللَّهِ عَلَى التَّنَاصُحِ فِي اللَّهِ، وَالتَّبَاذُلِ فِي اللَّهِ، وَالتَّعَاوُنِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَالتَّنَاهِي عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَالتَّنَاصُرِ فِي اللَّهِ وَ اخْلَاصِ الْمَحَبَّةِ (952).

«زندگی برادرانه در کنار یکدیگر مبتنی بر این است که هر یک برای خدا، به هدایت و نصیحت دیگری بکوشد؛ برای خدا از مال خود برای یکدیگر بذل کنند؛ برای خدا و در راه اطاعت او، همدیگر را یاری کنند؛ برای خدا یکدیگر را از معصیت پروردگار نهی کنند و یکدیگر را در راه خدا یاری کنند و نسبت به یکدیگر محبت خالصانه داشته باشند».

جان کلام در نکته پایانی نهفته است که اگر واقعا میان انسان ها محبت و علاقه حاکم شود و به توصیه امام سجاد علیه السلام عمل شود که فرمودند: نسبت به یکدیگر رفت و مهرورزی داشته باشند، به طور طبیعی به همه توصیه های دیگر هم عمل خواهد شد؛ یعنی اگر واقعا کسی دیگری را دوست داشته باشد، وقتی او را در لبه پرتگاه می بیند، به او هشدار می دهد. اگر او را زیر باری سنگین ببیند، به او کمک می کند؛ اگر او را نیازمند، محتاج و درمانده ببیند، از مال خود به او می بخشد.

نکته دیگر این که همه ارزشهای بر اساس نگرش عبادی معنا پیدا می کند. گرچه در ادیان دیگر نیز عبادت هست، اما عبادت در انزوا، و معابد خلاصه می شود، در اسلام به ارزشهای اخلاقی، به عنوان عبادت نگاه شده است. انسان مسلمان، برقراری روابط صحیح اجتماعی، یاری رساندن به دیگران و دغدغه خاطر نسبت به عموم مسلمان ها را به عنوان یک عبادت تلقی می کند و این جا است که ارزش ها معنا پیدا کرده و کارساز می شود.

ملاطفت و مهربانی با هم کیشان

حضرت سجاد علیه السلام در ادامه کلام مبارکشان در این حق می فرمایند:

فَمَنْ آتَاكَ تَعَاهِدُهُ بِلُطْفٍ وَرَحْمَةٍ وَصَلَّ إِخَاكَ بِمَا يَجِبُ لِلْأَخِ عَلَى آخِيهِ.
 «پس هر کس که به نزد تو می آید، با مهربانی و ملاطفت پذیرایش باش.»
 به نظر می رسد مراد امام علیه السلام این باشد که چون همه حقوق ذکر شده برای هم دین اعم از این که مسلمانی به انسان مراجعه و عرض حاجتی داشته باشد یا نداشته باشد، این حق هر مسلمانی است که انسان برای او خیر بخواهد، به او دعای خیر کند و به او مهر بورزد؛ اگر او نیکوکار بود، او را سپاس بگویند و اگر بدکار بود او را هدایت کند. ولی اگر از میان مسلمانان، کسی به مسلمان دیگر مراجعه کرد، باید بداند که طبق عهد اخوتی که با او دارد، ملتزم شده است که او را برادر بداند. و بنابر عهدی که بسته است، با رحمت، مهربانی و ملاطفت با او رفتار کند و بداند که او برادر او است، بنابراین باید صله رحم کند و حقوق برادری را به جا آورد.

اکنون ممکن است این سؤال پیش آید که آیا توصیه های اخلاقی برای ساختن یک جامعه سالم و بدون برخورد کافی است؟ آیا با پایبندی به این اصول، می توان مبانی یک اجتماع سالم را پی ریزی کرد؟ آیا با پیشرفت ها و ترقیات علمی، برای جامعه امروزی ما هنوز هم آن شیوه های اجرایی که برای یک جامعه در چهارده قرن قبل طراحی شده است، کفایت می کند؟ پاسخ ما به این سوالات و مشابه آن مثبت است؛ زیرا این قوانین، بر اساس فطرت انسان شکل گرفته است.

این فطرت و نیازهای اساسی انسان با فطرت و نیازهای نخستین انسان هیچ تفاوت نکرده است و هیچ کس هم مدعی این تغییر نیست. بنابراین اصول اخلاقی پیشنهاد شده در مکتب انسان ساز اسلام برای یک جامعه سرشار از آرامش و رفاه، کافی و ارزشمند است.

فطرت و طبیعت بشر آمیخته به نیاز گرسنگی، تشنگی، غریزه جنسی و بسیاری از نیازهای دیگر است. همان طور که قوه تدبیر و تعقل از همان آغاز در نهاد و فطرت بشر قرار داده شده، نیازهای او نیز از بدو آفرینش تاکنون هیچ فرقی نکرده است.

انسان اولیه به غذا و آب نیاز داشته و تا پایان دنیا نیز چنین خواهد بود. آنچه تفاوت کرده و تغییر یافته است، شیوه تامین این نیازها است. ممکن است در گذشته برای نیاز انسان ها به نقل و انتقال از یک ابزار و وسایل ساده و ابتدایی بهره می گرفتند، اما امروز ابزار و وسایلی که عهده دار نقل و انتقال انسان از نقطه ای به نقطه دیگر است، تفاوت قابل ملاحظه ای یافته است.

اگر روزی که جابه جایی انسان با وسایل اولیه انجام می گرفته است، دروغ، بدگویی و غیبت زشت بوده، امروزه هم که با وسایل و ابزار پیشرفته انجام می گیرد، همان طور است. نمی توانیم بگوییم که این اصول اخلاقی شکل عوض کرده و ماهیتشان فرق کرده و دروغ و بدگویی و فحاشی و تمسخر دیگران از سجایای اخلاقی شده است؛ چرا که بشر حسن و قبح این امور را بر اساس فطرت درمی یابد و با گذشت زمان و تغییر شرایط، تفاوت نخواهد کرد.

از مواردی که می توان مثال زد پوشش انسان است؛ در زمان های اولیه، لباس انسان از پوست حیوانات بود، اما امروز انسان با پیشرفته ترین ابزار، زیباترین و لطیف ترین لباس ها را برای خود فراهم می کند. این تفاوت ابزار، آن اصول اساسی را که مبتنی بر صفت و سرشت بشر است، متحول نکرده است.

نیاز انسان به یک زندگی سالم و سرشار از رفاه و آسایش و آرامش در گرو نهادینه شدن همین اصول اخلاقی است. در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام به اصول و مبانی فراوانی تأکید شده است که گاهی مورد بی مهری قرار

گرفته اند، اما بعد از گذشت زمان، بشر به خطای خود در این بی‌اعتنایی پی برده است.

بزرگانی از علمای معاصر، نمونه‌های بسیاری در این باره ذکر کرده‌اند. از جمله موضوع شرب خمر است که در اسلام یکی از افعال حرام شمرده شده است، اما در بعضی از کشورها، این عمل رایجی بوده و هست. بعد از گذشت سالیانی چند، عقلا و اندیشمندان آنان به پیامدهای منفی روحی، جسمانی و اجتماعی آن پی برده‌اند و در قوانین خود استفاده از آن را در برخی اماکن ممنوع کرده‌اند. اما نیاز و تقاضای اکثریت جامعه باعث شده است آن قانون لغو شده، به خواسته اکثریت تن دهند. اما در مکتب مقدس اسلام، چون این اصول اساسی مبتنی بر آرای انسان‌ها نیست و مبتنی بر مصالح و مفاسدی است که ذات ذوالجلال الهی برای بشر تشخیص داده، هرگز تغییر نمی‌کند.

روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

«آنچه را خداوند بر بشر حلال کرده، در آن منفعتی نهفته است و آنچه را که بر او حرام کرده در آن ضرر و زیانی نهفته است. شارع برای انسان‌ها به منزله طبیعی است که بر همه زوایای جسمی و روحی بیمار خود وقوف دارد» (953).

در روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرموده‌اند:

فَصَلِّحُ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْمَلُهُ الطَّبِيبُ وَ يُدَبِّرُهُ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ وَ يَقْتَرِحُهُ (954).

«مصلحت بیمار در تمکین از نظر پزشک است؛ نه این که به آنچه خود

اشتهاد دارد و نفس او می‌طلبد، رغبت داشته باشد».

بنابراین، رای و نظر اقلیت و اکثریت در قوانین کیفری و جزایی و در حلال و حرام و اصول اخلاقی اسلام، نقشی ندارد، مهم تشخیص ذات ذوالجلال الهی است؛ یعنی درمانی که خالق تجویز کرده، قطعاً بهترین درمان و کامل‌ترین شیوه

است و نتیجه بخش بودن آن هم در طول تاریخ حیات بشر، به تجربه ثابت شده است. آنچه نیز باعث خسران و زیان شده، غفلت، بی‌اعتنایی و مسامحه جوامع اسلامی از این اصول و قوانین ارزشمند است.

51 - حق اهل ذمه

وَأَمَّا حَقُّ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَاَلْحُكْمُ فِيهِمْ أَعَنَ تَقَبَّلَ فِيهِمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ وَ تَقَىٰ بِمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ذِمَّتِهِ وَ عَهْدِهِ وَ تَكَلَّمَهُ إِلَيْهِ فِيمَا طُلِبُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أُجْبِرُوا عَلَيْهِ وَ تَحَكَّمُ فِيهِمْ بِمَا حَكَّمَ اللَّهُ بِهِ عَلَىٰ نَفْسِكَ فِيمَا جَرَىٰ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ مِنْ مُعَامَلَةٍ وَ لِيَكُنْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ظُلْمِهِمْ مِنْ رِعَايَةِ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ الْوَفَاءِ بِعَهْدِهِ وَ عَهْدِ رَسُولِهِ ﷺ حَائِلٌ فَإِنَّهُ بَلَّغْنَا عَنْهُ قَالَ مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا كُنْتُ خَصْمَهُ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«و اما حق اهل ذمه، حکمش این است که آنچه را خدا از ایشان پذیرفته، تو نیز پذیرا باشی و به عهد و ذمه ای که خدا برای آنها مقرر داشته وفا کنی و آنها را در آنچه از ایشان مطالبه شده و باید عمل کنند به آن عهد حواله کنی؛ با ایشان به حکم خدا عمل کنی و از ظلم و ستم بر آنها پرهیزی؛ زیرا آنها در پناه خدا و رسول او هستند؛ زیرا به ما رسیده که: هرکس معاهدی را ستم کند، من دشمن اویم. پس در این راه تقوا پیشه کن.»

در مقدمه این حق، ابتدا باید به یک بحث فقهی بپردازیم. اهل ذمه در اصطلاح فقهی ما به چه کسانی گفته می شود؟ حکم و عهد خدا درباره آنها چیست؟ آنچه مطالبه کرده اند و ملزم به پذیرشند چیست که تجاوز از آن امور، ظلم در حق آنها است؟

اهل ذمه کیست؟

در فقه ما که ماخوذ از آیات کریمه قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام است، اهل ذمه به کسانی گفته می شود که معتقد به یکی از ادیان آسمانی اند و به صورت اقلیت در جامعه اسلامی زندگی می کنند؛ مثل یهودیان، مسیحیان، مجوس و زرتشتیان.

اما چرا به ایشان اهل ذمه می گویند؟ از فرمایش امام سجاد علیه السلام و ادله دیگر استفاده می شود که چون این عده در پناه اسلام زندگی می کنند و قیودی را که اسلام برای آنها مقرر کرده است پذیرفته اند، به آنها اهل ذمه می گویند.

اهل ذمه چون در پناه اسلام و جامعه اسلامی که امنیت و آرامشی که حکومت اسلامی برای آنها فراهم کرده است، زندگی می کنند می توانند با اعتقادات خود از همه شرایط زندگی آزاد برخوردار باشند.

نکته ای که تذکر آن لازم است، این که اهل ذمه باید شرایط قابل توجهی را بپذیرند که در صورت پذیرش، در ذمه و پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند؛ در غیر این صورت، هیات حاکمه کشور اسلامی، در قبال ایشان هیچ تعهدی نخواهد داشت.

حکم جزیه در اسلام

برای روشن شدن مطلب، باید به نکاتی از فقه اهل بیت علیهم السلام اشاره کنیم؛ از جمله شرایطی که اهل ذمه باید بپذیرند، پرداخت جزیه است. قرآن کریم به صورت صریح، فرمان به پرداخت جزیه داده است. مقدار آن نیز در فقه به صورت مفصل مورد بررسی قرار گرفته است. این مبلغ در ازای تعهد حاکم اسلامی در صیانت از منافع زندگی و تامین امنیت آنها پرداخته می شود. خداوند در سوره مبارکه توبه می فرماید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ⁽⁹⁵⁵⁾.

«با کسانی از اهل کتاب که به خدا و به روز جزا ایمان ندارند و آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده، حرام نمی‌شمردند و آیین حق را نمی‌پذیرند، پیکار کنید؛ تا زمانی که با خضوع و تسلیم جزیه را به دست خود پردازند».

در عبارت «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزِيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» میان علما اختلاف است: علمای عامه به نقل از تفسیر بیضاوی، جزیه را به جهت تسخیر و تحقیر آنها دانسته‌اند؛ چرا که وقتی آن مبلغ را به عنوان جزیه می‌پردازند، ضربه‌ای را متحمل می‌شوند؛ ولی به نظر می‌رسد که این برداشت با فرهنگ اسلام و شیعه چندان سازگار نباشد؛ چرا که حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در نامه به مالک اشتر می‌فرمایند:

فَأَنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَعَخَ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ ⁽⁹⁵⁶⁾.

«انسان‌ها دو دسته‌اند: یا برادر دینی تواند یا در آفرینش با تو یکسانند».

چنین تفکری اجازه نمی‌دهد که از انسان غیر مسلمان باج و خراج بگیریم و به این وسیله به او آزار برسانیم. این تفسیر با مبنایی که در فرمایش امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ از جد بزرگوارشان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است نیز مغایرت دارد؛ حضرت فرمودند:

«من دشمن کسی هستم که به معاهد و ذمی ستم کند».

جزیه به نیت آزار رساندن هرگز نمی‌تواند به عنوان یک حکم الهی باشد. شاید بتوان گفت جزیه، مالیات و حقوق دولت و حکومت است که پرداخت آن هم بر مسلمان‌ها واجب است و هم بر غیرمسلمان‌ها. در اصل ادای حقوق دولتی، بین آنها تفاوتی نیست؛ منتها حقوق دولتی مسلمان‌ها، تعریف خاصی دارد که گاهی در چهارچوب زکات دریافت می‌شود و گاه در چهارچوب

خمس. این حقوق برای غیرمسلمان ها نیز تعریف و حد دیگری دارد به نام جزیه که حاکم آن را تعیین می کند.

شاید این تفاوت، برای آنها نوعی تحقیر باشد و شاید غرض ذات ذوالجلال الهی این بوده است که آنها با احساس حقارت متنه شوند، چون در حالت تقابل و جنگ، خشم و عصبیت مانع از توجه انسان ها به بسیاری از حقایق می شود. وقتی آتش جنگ فروکش می کند و آنها تحت سلطه جامعه اسلامی قرار می گیرند، اخذ جزیه باعث حقارت آنها شده، در نتیجه نسبت به حقایق دین آگاه می شوند.

تفاوت دیگری که برای مسلمان و غیرمسلمان ساکن در جامعه اسلامی وجود دارد، این است که مالیات پرداختی از ناحیه مسلمان ها معمولا مالیات بر درآمد است، ولی آنچه به عنوان جزیه و مالیات از غیرمسلمان ها دریافت می کنند، مالیات سرانه ای است که براساس آن، غیرمسلمانی که در جامعه اسلامی زندگی می کند، به دلیل بهره مندی از منافع آن جامعه، مثل تامین امنیت و برخورداری از حقوق مساوی، موظف به پرداخت آن است.

مالیات دیگری که برای افراد غیرمسلمان جامعه اسلامی مقرر شده، خراج است. خراج، مالیاتی است که به اراضی و زمین های آنها تعلق می گیرد. بین فقها، اختلاف است که آیا غیرمسلمانی که در جامعه اسلامی زندگی می کند، علاوه فر پرداخت جزیه باید خراج نیز بپردازد یا نه؟ این یک بحث فقهی است که به تفصیل درباره آن گفتگو شده است که معمولا حکم به پرداخت یکی از این دو مالیات می کنند.

البته بعد از این که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حاکمیت خود را در نقاط وسیعی از منطقه استوار کرد؛ دستور اخذ جزیه آمد و آیه نازل شد:

قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (957).

«مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید».

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ (958).

«هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبه رو شدید، گردن هایشان را بزنید».

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ (959).

«با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند، پیکار کنید».

تعبیر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که می فرمودند:

أَمْرُتُ أَعْنَ أَعْنَ الْقَاتِلِ النَّاسِ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (960).

«من موظف به مجادله و جنگیدن با دیگران هستم تا همه به توحید و یگانگی خداوند متعال اقرار کنند».

بعد از آیه قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر بود که آیه ای دیگر نازل شد و فرمود: *يُعْطَى الْجَزِيَّةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ* (961). یعنی به دلیل برخورداری از منافعی که از زندگی در یک جامعه اسلامی بهره مند می شوند، باید جزیه بپردازند.

البته برخورداری آنها از حقوق مساوی با سایر مسلمان ها، مشروط به شرایطی است که معمولاً در کتب فقهی ما درباره آن بحث و گفتگو شده است و همه مستند به روایات و علت های پذیرفته شده شرعی است.

شرایط اهل ذمه

مرحوم محقق حلی صاحب کتاب «شرایع الاسلام»، شرایط اهل ذمه را جامع تر از دیگران ذکر کرده است که همراه با بعضی مستندات آن توضیح می دهیم:

1 - پذیرش ذمه

یعنی یا مسلمان شوند و در جرگه مسلمین داخل شوند و از حقوق و مزایای یک مسلمان برخوردار شوند و یا پرداخت جزیه را بپذیرا شوند.

2 - پرهیز از مخالفت با جامعه اسلامی

یعنی هرگونه اقدام و حرکتی که مخل امنیت جامعه اسلامی باشد، برای آنها ممنوع است و همین طور هر نوع حرکت دیگری که به صورتی کمک به مشرکین تلقی شود. اگر از این شرط تخلف کنند، از شرایط ذمه خارج شده، مستحق قتل خواهند بود.

3 - عدم آزار و اذیت مسلمانان

هر نوع اقدامی که موجب آزار و اذیت مسلمانان باشد؛ مثل قتل، تجاوز به نوامیس، سرقت اموال، جاسوسی و... برای آنها ممنوع است و اگر به هر یک از این موارد اقدام کنند، چنانچه در پیمان نامه خود با مسلمانان متعهد به رعایت آن شده باشند، به معنای خروج از ذمه است و استحقاق مجازات قتل دارند، اما اگر در پیمان نامه ذکر نشده باشد، مانند مسلمانان با آنها رفتار می شود.

4 - حفظ حریم اولیای حکومت

شرط دیگر این است که نباید نسبت به حریم اولیای حکومت اسلامی و دین مقدس اسلام و شخص رسول الله ﷺ و اولیای دیگر هیچ نوع جسارتی انجام دهند که در این صورت از شرایط اهل ذمه خارج می شوند.

5 - عدم تظاهر به منکرات مسلمانان

آنها حق ندارند به آنچه که در میان مسلمانان منکر نامیده می شود، تظاهر کنند؛ یعنی گرچه بعضی از امور، مثل شراب خمر و یا نکاح با محارم در ادیان آنها مجاز باشد، تظاهر به این گونه امور در جامعه اسلامی ممنوع است. حق

شرب خمر و خوردن گوشت خوک و امثال آن را ندارند. حال اگر تظاهر به این امور کنند، در حکم آن بین فقها اختلاف است بعضی فرموده اند: «نفس تظاهر به این امور نقض عهد است و خروج از پیمان ذمه»؛ بعضی هم فرموده اند: «نقض عهد نیست و مجازاتی که در قوانین اسلامی در این گونه تخلفات برای مسلمانان در نظر گرفته شده، درباره آنها نیز اعمال می شود».

6 - نداشتن معبد و عبادتگاه

شرط دیگر این است که آنها باید ملزم شوند که هیچ نوع معبد و عبادتگاهی برپا نکنند؛ مثلا مسیحیان در جامعه اسلامی ناقوس نتوانند؛ ارتفاع ساختمان هایشان از ساختمان های مسلمانان بیشتر نباشد؛ که اگر چنین شود مستحق مجازات خواهند بود (962).

البته در فقه عامه سخت گیری های بیشتری برای آنها شده است که گفتیم این نگاه با معارف و فقه شیعه و دستورات اهل بیت علیهم السلام مخصوصا سیره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در دوران حکومتش اهل ذمه در حکومت اسلامی زندگی می کردند، منافات دارد. به هر حال، شرایطی که ذکر شد در فقه شیعه و عامه مشترک است. این شرایط یا از آیات کریمه قرآن استنتاج می شود و یا از فحوای روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است؛ مثلا در روایتی، زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

ان رسول الله صلى الله عليه وآله قَبِلَ الْجَزِيَةَ مِنْ اَهْلِ الذِّمَّةِ عَلَى اَنْ لَا يَأْكُلُوا الرِّبَا و لَا يَأْكُلُوا لَحْمَ الْخَنزِيرِ و لَا يَنْكِحُوا الْاِخْوَاتِ و لَا بَنَاتِ الْاِخْ و لَا بَنَاتِ الْاِخْتِ
فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ بَرَّتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللهِ و ذِمَّةُ رَسُوْلِهِ صلى الله عليه وآله (963).

«پیامبر صلى الله عليه وآله به این شرط جزیه را از اهل ذمه پذیرفتن که رباخواری نکنند، گوشت خوک نخورند، و با خواهران و دختران برادر و دختران خواهر ازدواج

نکنند. هر ذمی که یکی از این کارها را انجام دهد، از پناه خدا و رسول ﷺ خارج می شود».

بر اساس این روایت، پیغمبر ﷺ به صورت رسمی از آنان پیمان گرفته بود که به محرمات اسلامی تظاهر نکنند. دیگر این که به رباخواری روی نیاورند؛ گرچه برخی از محرمات در ادیان آنها جایز شمرده شده. شاید بتوان گفت که هر نوع آزار مسلمانان توسط اهل ذمه باعث نقص پیمان می شود و چون رباخواری هم نوعی تخریب امور اقتصادی و بازار مسلمانان و در نتیجه آزار آنهاست موجب نقص پیمان می شود.

در روایت دیگری که ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند، آمده است که حضرت فرمودند:

كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَضْرِبُ فِي الْخَمْرِ وَالنَّبِيذِ ثَمَانِينَ الْحُرَّ وَالْعَبْدَ وَالْيَهُودِيَّ
وَالنَّصْرَانِيَّ قَلْتُ وَ مَا شَاءَنَا يَهُودِيَّ وَالنَّصْرَانِيَّ قَالَ لَيْسَ لَهُمْ اءَنْ يُظْهِرُوا شُرْبَهُ
يَكُونُ ذَلِكَ فِي بَيْوتِهِمْ ⁽⁹⁶⁴⁾.

«علی علیه السلام کسانی را که شرب خمر می کردند هشتاد تازیانه می زدند؛ اعم از این که آزاد بودند یا برده؛ یهودی بودند یا نصرانی. راوی می گوید: سؤال کردم: چرا؟ یهودی و نصرانی که در مکتب خود مجازند. امام علیه السلام فرمودند: آنها در جامعه اسلامی اجازه تظاهر به منکرات را ندارند و می توانند داخل خانه هایشان به اموری بپردازند که در آیین خودشان جایز است».

همچنین در روایات متعددی داریم که در آن تصریح شده است اگر کسی از اهل ذمه به رسول اکرم ﷺ جسارت، اهانت و یا سب کند، مهدورالدم است. در روایتی که اتفاقاً سند آن به عامه برمی گردد، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

ءَأَنَّ يَهُودِيَةَ كَانَتْ تَشْتِمُ النَّبِيَّ ﷺ وَتَقَعُ فِيهِ فِخْنَقُهَا رَجُلٌ حَتَّى مَاتَ، فَابْطَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِينَهَا (965).

«زنی یهودی به رسول الله ﷺ جسارت می کرد یکی از مسلمانها او را کشت؛ پیغمبر ﷺ - خون او را هدر دانسته - دیه او را باطل کردند».

گفتیم که اهل ذمه مجاز نیستند در بلاد اسلامی کنیسه و کلیسا بسازند و ناقوس به صدا درآورند، مستند ما روایتی از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است که می فرمایند:

أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ أَحْدَادِ الْكِنَائِسِ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ (966).

«رسول اکرم ﷺ از احداث کلیسا در بلاد اسلامی ممانعت می کردند».

بر اساس این روایات، اگر از گذشته کنیسه و یا کلیسایی داشته اند، مانعی ندارد، اما این که بخواهند معابد تازه ای بنیان کنند، مجاز نیستند.

روایتی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که حضرت فرمودند:

لَيْسَ فِي الْإِسْلَامِ كَنِيسَةٌ الْمُحَدَّثَةُ (967).

«بعد از ظهور اسلام هیچ کلیسایی ساخته نشد».

حقوق اهل ذمه

آنچه بیان شد، در توضیح این بود که اهل ذمه چه کسانی هستند و چه شرایطی را باید بپذیرند تا در پناه مسلمین قرار بگیرند و صاحب حق شوند. به تعبیری این نکته های دقیقی است که از کلمات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فقه شیعه و سنتی استفاده می شود که با رعایت و پذیرش شرایط و التزام عملی به آنها، اهل ذمه در جامعه اسلامی صاحب حق می شوند که در این صورت مسلمانها موظفند حقوق آنها را مراعات کنند، در دین مبین اسلام به رعایت حقوق اهل ذمه به طور جدی توصیه شده است؛ نمونه بارز آن سیره حضرت امیرالمؤمنین

ﷺ در زمان خلیفه دوم است که اختلافی میان حضرت ﷺ با یکی از یهودیان مدینه بود که به حکمیت و قضاوت خلیفه دوم منتهی شد. به هنگام طرح دعوا، خلیفه دوم، امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ﷺ را مخاطب قرار می دهد و می گوید: قُمْ يَا ابَا الْحَسَنِ فَاجْلِسْ مَعَ خَصْمِكَ «یا ابوالحسن! برخیز و در کنار خصمت قرار بگیر». چهره حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در هم کشیده شد. خلیفه سؤال کرد: آیا از این که تو را امر کردم تا در کنار خصم خود مقابل حاکم و قاضی قرار بگیری نگران شدی؟ حضرت فرمودند: نه، من نگرانیم از این است که تو به عنوان خلیفه و قاضی مسلمانان مرا با کنیه خطاب کردی و آن یهودی و ذمی را با اسم صدا کردی. تو مساوات را بین متخاصمین رعایت نکردی (968).

براساس این سیره حضرت، رعایت مساوات میان آنها وظیفه حکومت اسلامی است. آنها نیز باید از همه حقوقی که مسلمان ها از آن برخوردار هستند، بهره مند باشند؛ البته مشروط به این که التزام عملی به همه شرایط عهد و پیمان داشته باشند.

همچنین در سیره حضرت نقل شده است که در مسیری با یک یهودی همراه بودند و با یکدیگر گفتگو می کردند. به جایی رسیدند که باید از هم جدا می شدند، یهودی دید که علی بن ابی طالب ﷺ بر خلاف مسیر اصلی خود، او را همراهی می کند. از حضرت سؤال کرد: مگر شما عازم کوفه نیستید؟ ایشان فرمودند: من عازم کوفه ام، ولی در آیین ما، همراه و همسفر بر همسفر دیگرش حقوقی دارد. از جمله حق مشایعت؛ که من برای ادای آن حق چند قدمی تو را همراهی می کنم (969).

در تعبیر امام سجاد ﷺ این گونه آمده است:

فَالْحُكْمُ فِيهِمْ اَعَنْ تَقْبَلُ فِيهِمْ مَا قَبَلَ اللهُ وَ تَفِيَّ بِمَا جَعَلَ اللهُ لَهُمْ مِنْ ذِمَّتِهِ وَ عَهْدِهِ.

حکم در مورد آنها این است که آنچه خدا پذیرفته است، سایر مسلمان ها هم بپذیرند و به آنچه که خداوند عهده دار شده و به ذمه گرفته است، وفا کنند. یعنی عهد و پیمانی که حاکم اسلامی با اهل ذمه منعقد می کند، همان پیمان الهی است و انسان مسلمان به صرف این که فردی یهودی یا نصرانی است، العیاذ بالله حق ندارد نسبت به او کوتاهی کند.

روایتی را یکی از صحابه نقل می کند که به یکی از غلامانش دستور داده بود گوسفندی را ذبح کند. در حال ذبح گوسفند او را توصیه کرد که همسایه یهودی را فراموش نکند. غلام پرسید: چرا سفارش این یهودی را می کنی؟ گفت: رسول اکرم ﷺ آنقدر سفارش همسایه را فرموده اند که ما گمان کردیم همسایه از همسایه ارث می برد (970).

سفارش به رعایت همسایه به طور مطلق، اعم از این که مسلمان باشد یا غیرمسلمان، از مصادیق همان قاعده کلی است که انسان غیرمسلمان که در سایه حکومت اسلامی زندگی می کند، از همه منافع اجتماعی که مسلمان ها برخوردارند، بهره مند است.

بهترین منبعی که ما را با حقوق انسانی اهل ذمه آشنا می کند، نامه هایی است که حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در دوران حکومتش به حکام و فرمانروایانی می فرستاد که از جانب آن حضرت در سایر بلاد اسلامی منصوب شده بودند. یکی از آن نامه ها، نامه حضرت به مالک اشتر است. در بخشی از آن که مربوط به غیرمسلمان ها است می فرمایند:

و تَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ وَ لَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلُهُ وَ لِيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَوْ بَلَّغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ (971).

«خراج (972) مالیات را دقیات زیر نظر داشته باش! طوری که صلاح مالیات دهندگان باشد؛ زیرا در بهبودی وضع مالیات و بهبودی حال مالیات دهندگان، بهبودی حال دیگران نیز نهفته است. دیگران هرگز به صلاح و آسایش نمی رسند، جز این که خراج دهندگان در صلاح و بهبودی به سر برند؛ چرا که مردم همه عیال و نان خور خراج و خراج گذاران هستند. باید کوشش تو در آبادانی زمین بیش از جمع آوری خراج باشد؛ زیرا که خراج جز با آبادانی به دست نمی آید.»

این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه دارد که نیاز به تبیین و توضیح بیشتر دارد. هدف ما از نقل این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تأکید و عنایت حضرت به رعایت حقوق اهل ذمه و کسانی است که در پناه مسلمین زندگی می کنند. این تأکید و سفارش در نامه های دیگر حضرت به سایر حاکمان منصوب از طرف ایشان نیز دیده می شود. در فروع کافی نقل شده است که شخصی از طایفه ثقیف می گوید:

اسْتَعْمَلَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ بِانْتِقِيَا وَ سَوَادِ الْكُوفَةِ فَقَالَ لِي... أَيَّاكَ أَعْنُ تَضْرِبُ مُسْلِمًا أَوْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا فِي دِرْهَمِ خَرَاجٍ أَوْ تَبِيعَ دَابَّةً عَمَلٌ فِي دِرْهَمٍ فَإِنَّمَا أَمْرُنَا أَعْنُ نَأْخُذُ مِنْهُمْ الْعَفْوَ (973).

«امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به بانتقیا مامور کردند و در هنگام اعزام به من فرمودند: بیرهیز از این که برای گرفتن مالیات مسلمان، یهودی و نصرانی مورد

ضرب قرار دهی! مبادا برای گرفتن خراج، آنها را مجبور به فروش ابزار کارشان کنی! - اگر شکوه کردند که درآمدمان به دلایلی کم است؛ تحقیق و بررسی نکن؛ مدعای آنها را بپذیر - به ما دستور داده اند که زیادی مال آنها را دریافت کنیم».

یا در روایت دیگری که در منابع عامه نقل شده است، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فردی را به زمامداری منطقه گماردند و به او سفارش کردند:

لا تَضْرِبَنَّ رَجُلًا سَوْطًا فِي جَبَايَةِ دِرْهَمٍ وَ لَا تَبْيَعَنَّ لَهُمْ رِزْقًا وَ لَا كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَ لَا صَيْفٍ وَ لَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا وَ لَا تَقُمْ رَجُلًا قَائِمًا فِي طَلَبِ دِرْهَمٍ، قَالَ: قُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ! إِذَا عَرَجْتُ إِلَيْكَ كَمَا ذَهَبْتُ مِنْ عِنْدِكَ؟ قَالَ: وَ إِنْ رَجَعْتَ كَمَا ذَهَبْتَ. وَيَحْكُ أَنْمَا أَمْرُنَا إِنْ نَاخُذَ مِنْهُمْ الْعَفْوَ ⁽⁹⁷⁴⁾.

«حق نداری هیچ کس را برای گرفتن مالیات تازیانه بزنی؛ و حق نداری روزی آنها را بفروشی؛ حق نداری لباس زمستانی و تابستانی آنها را بفروشی. حق نداری وسایل آنها را توقیف کنی. حق نداری کسی را برای گرفتن مالیات نزد مردم بگماری. آن شخص گفت: آیا من مانند وقتی که از نزد شما می روم، دست خالی برمی گردم؟! حضرت فرمودند: اگرچه همان گونه که می روی، دست خالی برگردی! وای بر تو، ما ماموریم که زیادی مال آنها را دریافت کنیم».

روایتی از حضرت در «صحیح مسلم» نقل شده است که هشام بن حکیم بن حزام می گوید: من در شام بر جماعتی عبور کردم که آنها را در آفتاب نشانده بودند و بر سر آنها روغن زیتون ریخته بودند. پرسیدم: اینها چه کسانی بودند؟ گفته شد که این ها را به خاطر این که خراجشان را پرداخت نکرده اند، عذاب

می دهند تا آن را بپردازند. گفتم: از رسول خدا ﷺ شنیدم که حضرت فرمودند:

خداوند، کسانی را که دیگران را در دنیا آزار می دهند، عذاب خواهد کرد (975). یعنی حتی این نوع شکنجه کردن و آزار دادن اهل کتاب و اهل ذمه گرچه با دلیل، ممنوع است.

در تعبیر دیگری از رسول اکرم ﷺ این مضمون واضح تر بیان شده است؛ حضرت می فرمایند:

انَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا (976).

«خداوند کسانی را که در دنیا مردم را عذاب می دهند، عذاب خواهد کرد». در این حدیث هما: نکته را درباره مردم بیان می فرمایند، چه این مردم مسلمان باشند یا غیرمسلمان؛ عبد باشند یا حرّ.

مرحوم صاحب وسائل الشیعه در ابواب قصاص از امام هشتم علیه السلام نقل می کنند که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

لَعْنُ اللَّهِ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ اَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ (977).

«آن که بدون حق کسی را بکشد یا کتک بزند، مورد لعن الهی است». این سفارش ها در مورد مطلق مردم که از جمله آنها اهل کتاب و اهل ذمه هستند بسیار زیاد است.

پایبندی به پیمان بسته شده

نکته قابل توجهی که باید در حقوق اهل ذمه مورد عنایت قرار بگیرد این است که پیمان با اهل ذمه را «ذمة الله و ذمة رسول الله ﷺ» تلقی می کنند. وقتی پیمانی از جانب مسلمانان با اهل کتاب منعقد می شود، در واقع این پیمان خدایی است. در آیه کریمه قرآن هم آمده است:

انَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ (978).

«خداوند خلف وعده نمی کند».

هر نوع پیمان شکنی از ناحیه مسلمانان در واقع شکستن پیمان خداوند متعال است. علاوه بر این که وفای به عهد از توصیه های مؤکد قرآن کریم است:

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (979).

«به عهد خود وفا کنید، که از عهد سؤال می شوید».

یا درباره اوصاف مؤمنان در سوره مبارکه مومنون می فرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (980).

«مؤمنان کسانی اند که به پیمان هایی که با دیگران می بندند وفادارند».

آنچه بیان شد درباره وفای به عهد بود، اما نفس معاهده، امری است که اگر از سوی مومن منعقد شد، موظف است که بدان وفا کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تَضْمَنَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَى الْوَفَاءِ بِهِ (981).

«چیزی را که قادر به وفای آن نیستی تضمین نکن».

در روایتی از امام صادق علیه السلام در مورد بستن عهد و پیمان آمده است:

عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ إِخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ (982).

«عهدی که مسلمان با بردارش می بندد، مثل نذری است که کفار ندارد».

یعنی نمی توان از آن تخلف کرد؛ چرا که تخلف از نذر، کفاره ندارد، ولی تخلف از عهد، کفاره ندارد. بنابراین وفای به عهد، یک خصیصه ارزشمند اخلاقی است که با هر کسی و نسبت به هر چیزی که از طریق شرعی منعقد شود، لازم الوفا است.

روایتی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرمودند:

ثلاثة ليس لاء حد فيهن رخصة: الوفاء لمسلم كان اءو كافر، و بر الوالدين مسلمين كانا اءو كا فرين و اءداء الامانة لمسلم اءو كافر (983).

«سه چیز است که کسی مجاز به تخلف از آنها نیست: وفای به عهد، اگر چه با کافر باشد؛ نیکی کردن به پدر و مادر، اعم از این که مسلمان باشند یا کافر؛ ادای امانت مسلمان یا کافر».

باید گفت تخلف از این امور، قبح ذاتی دارد. خیانت به هر کس ظلم است. پیمان شکنی نیز نوعی ظلم است و قبیح. بی توجهی به حقوق والدین هم ظلم به والدین است و قبیح.

مرحوم کلینی شبیه این روایت را از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که:
ثلاث لم يجعل الله عزوجل لاء حد فيهن رخصة اءداء الاءمانة الى البر والفاجر والوفاء بالعهد للبر والفاجر و بر الوالدين برين كانا اءو فاجرين (984).

«سه چیز است که خداوند اجازه تخلف از آنها را نداده است: برگرداندن امانت، اگر چه از فاجر باشد؛ وفای به عهد و پیمان، نیکوکار باشد یا بدکار؛ نیکی به پدر و مادر، نیکوکار باشند یا بدکار».

چه در وفای به عهد، چه در ادای امانت و چه در نیکی به والدین، کفر و ایمان شرط نیست؛ ملاک، نفس عمل است که حسن ذاتی دارد و تخلف از آن قبح ذاتی. یعنی عقل، حکم به قبح پیمان شکنی می کند؛ گرچه انسان با کافر پیمان ببندد و بخواهد از آن تخلف کند.

بنابراین، حسن و قبح ذاتی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه معروفشان به مالک اشتر می فرمایند:

و ان عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً اءو اءَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ و اَرَعَ ذِمَّتِكَ بِالِاءَامَانَةِ (985).

«اگر بین تو و دشمنت پیمانی بسته شد و یا تعهد دادی که او را پناه دهی، بر عهد خویش جامع وفا بیوشان، و تعهد خود را محترم بشمار.»
 این توصیه های ارزشمند امیرالمؤمنین علیه السلام است که انصافاً یک دستورالعمل کلی است؛ هم برای حکومت و هم برای تک تک انسان ها در زندگی فردی.
 در ادامه نامه، حضرت می فرمایند:

فَأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ إِشْدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتَتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ ⁽⁹⁸⁶⁾.
 «هیچ یک از واجبات الهی نیست که مردم در آن اختلاف نظر نداشته باشند؛
 اما در مسئله وفای به عهد، اتفاق نظر و اجماع دارند و آن را محترم و بزرگ می شمارند.»

نکته جالبی که بیان آن خالی از فایده نیست، این است که اگر انسان مسلمانی با هر یک از مشرکان پیمان بست، سایر مسلمانان هم موظفند آن را محترم بشمارند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِذَا أَوْمَاءَ أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَوْ إِعْزَارَ بِالْأَمَانِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَزَلَّ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ فِي أَمَانٍ ⁽⁹⁸⁷⁾.

«اگر هنگام جنگ، مسلمانی با اشاره دست، مشرکی را امان دهد و آن مشرک جنگ را رها کند، بقیه مسلمانان باید امان برادر مسلمانش را محترم بشمارند.»

باز تعبیر دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا إِدْنَاهُمْ ⁽⁹⁸⁸⁾.

«اگر انسان مسلمان - اگر چه منزلت اجتماعی او رفیع نباشد و در مقام حکومت هم نباشد - به مشرکی پناه داد، همه مسلمانان باید آن را محترم بشمارند».

در تاریخ اسلام آمده است که در یکی از جنگ ها زد و خوردی با مشرکان پدید آمد. بعد از مقدمه ای، فرصتی برای استراحت حاصل شد، سپاه دشمن یکی از سپاهیان اسلام را یافته و از او امان نامه گرفتند. وقتی سپاه اسلام برای جنگ آماده شدند، دیدند کفار با شهادت به استقبال سپاه اسلام می آیند و امان نامه ای در دست دارد که برده ای از بردگان مسلمان آن را داده است. بین آنها اختلاف پیدا شد، نزد خلیفه وقت رفتند و سؤال کردند. خلیفه وقت نوشت: *انَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ذَمَّتْهُ كَذِمَّتْكُمْ فَلْيَنْفِذْ اِمْأَنَهُ* وقتی برده ای از بردگان مسلمان، پیمانی را امضا کند، ذمه او هم مثل بقیه مسلمانان است و امان او نافذ است و باید رعایت کنید ⁽⁹⁸⁹⁾.

جمله پایانی امام سجاد علیه السلام این است که نباید بیش از آنچه که خدا برای اهل ذمه مقرر کرده است، از آنها انتظار داشت. این حقی است که اهل ذمه بر مسلمان ها دارند. طبیعی است که هر مسلمانی باید نسبت به احکام دینش آشنایی داشته باشد و بداند که حقی که خدا از آنها می خواهد چه حقی است؟ حقی که خدا از اهل ذمه خواسته این است که مالیات پردازند، به پیمان خود با دستگاه حکومت ملتزم و پایبند باشند؛ که اگر التزام و پایبندی عملی داشتند، نباید انتظار بیشتری از آنها داشت. در چنین شرایطی آنها نیز در جامعه اسلامی از حقوقی مساوی با مسلمانان برخوردار هستند.

و در پایان...

و در پایان خداوند متعال را سپاس گزاریم که توفیق داد تا کلمات گهربار امام سجاد علیه السلام را که در قالب رساله مبارکه حقوق بیان فرموده اند، که در حد توان و استطاعت و استعداد خود، بیان کنیم.

این رساله مبارکه، دارای مطالبی در ابتدا وسایل الشیعه، انتهای بحث می باشد که به بحث پایانی آن اشاره می کنیم.

بعد از حقوق پنجاه گانه - البته به اختلاف نسخه ها که در برخی پنجاه و یک حق می باشد - می فرمایند:

فَهذِهِ خَمْسُونَ حَقًّا مُحِيطًا بِكَ، لَا تَخْرُجُ مِنْهَا فِي حَالٍ مِنَ الْأَعْوَالِ، يَجِبُ عَلَيْكَ رِعَايَتُهَا، وَالْعَمَلُ فِي تَاءِ دِيْنَتِهَا، وَالْإِسْتِعَانَةُ بِاللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَى ذَلِكِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«این حقوق پنجاه گانه، طوری تو را احاطه کرده است که به هیچ صورتی نمی توانی از آن جدا شوی. باید این حقوق را رعایت کنی و در ادای آنها بکوشی و از خدا یاری بجویی؛ زیرا ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

در مورد این حقوق آنچه را که به طور فشرده می توانیم اشاره کنیم این است که مبنای ادیان الهی به ویژه آخرین آنها، آیین مقدس اسلام، براساس اخلاق است و ما در خلال مباحث بر این نکته مکررا تأکید داشتیم که مجموعه قوانین حقوقی، جزایی، کیفری و حتی عبادی، نمی تواند بدون این توصیه های اخلاقی در یک جامعه رشد ایجاد کرده و تحقق عملی پیدا کند. پیوند این قوانین با یکدیگر یک پیوند غیرقابل انفکاک است و اگر جامعه ای بخواهد در مسیر صحیح عبودیت پروردگار و رعایت حقوق سایر انسان ها استوار باشد، باید در

آغاز خود را به این اصول و ارزش های اخلاقی متخلق کند، و این امری است که همه عقلای عالم، از آغاز آفرینش ضرورت احیا و توجه به آن را باور داشته اند؛ منتها یک تفاوتی در نگرش اسلام نسبت به حقوق اخلاقی هست که رغبت انسان ها و پذیرش و قبول آنها را نسبت به این اصول و ارزش های اخلاقی بیشتر می کند و آن این که، به این اصول اخلاقی، از منظر عبادی توجه شده است.

امیدواریم خداوند متعال این کرامت را به همه ما عنایت کند که به اصول و ارزش های والای اخلاقی و انسانی که درک بسیاری از آنها در توان بشر است و در آیات کریمه قرآن و روایت اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است معرفت پیدا کنیم و به این ارزشهای اخلاقی متخلق شده، آنها را احیا کرده و بدان ملتزم باشیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین الطیبین الاخیار الابرار و سلم
تسلیم کثیرا.

پی نوشت ها:

- 1- مستدرک الوسائل، ج 6، ص 423، حدیث 7184.
- 2- مستدرک الوسائل، ج 6، ص 443، حدیث 7184.
- 3- مستدرک الوسائل، ج 6، ص 443، حدیث 7187.
- 4- مستدرک الوسائل، ج 6، ص 445، حدیث 7187.
- 5- وسایل الشیعه، ج 5، ص 194، حدیث 6310.
- 6- وسایل الشیعه، ج 5، ص 195، حدیث 6315.
- 7- وسایل الشیعه، ج 8، ص 291، حدیث 10697.
- 8- وسایل الشیعه، ج 8، ص 293، حدیث 10702.
- 9- وسایل الشیعه، ج 8، ص 293، حدیث 10704.
- 10- وسایل الشیعه، ج 8، ص 294، حدیث 10704.
- 11- سوره بقره، آیه 43.
- 12- سوره آل عمران، آیه 43.
- 13- سوره اعراف، آیه 29.
- 14- عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 116.
- 15- گردن فرازی، تکبیر.
- 16- وسایل الشیعه، ج 8، ص 293، حدیث 10701.
- 17- بحارالانوار، ج 74، ص 419، حدیث 40.
- 18- مستدرک الوسائل، ج 6، ص 502، حدیث 7364.
- 19- عدة الداعی، ص 89.
- 20- تهذیب الاحکام، ج 3، ص 283، حدیث 839، وسایل الشیعه، ج 8، ص 423، حدیث 11073.
- 21- وسایل الشیعه، ج 8، ص 422، حدیث 11073.
- 22- کافی، ج 2، ص 262، حدیث 11، بحارالانوار، ج 69، ص 13، حدیث 13.
- 23- تصنیف غررالکم، ص 466، حدیث 10717.
- 24- نهج البلاغه، ص 21، خطبه 40.

- 25- مستدرک الوسایل، ج 6، ص 462، حدیث 7247.
- 26- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 247، حدیث 1100، وسایل الشیعه، ج 8، ص 347، حدیث 10867.
- 27- تهذیب الاحکام، ج 3، ص 56، حدیث 194، وسایل الشیعه، ج 8، ص 346، حدیث 10866.
- 28- نهج البلاغه، ص 4، خطبه 1.
- 29- وسایل الشیعه، ج 15، ص 207، حدیث 20291.
- 30- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 187، حدیث 12701.
- 31- نهج البلاغه، ص 198، حکمت 107.
- 32- تصنیف غررالحکم، ص 64، حدیث 819.
- 33- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 449، حدیث 9967.
- 34- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 192، حدیث 12719.
- 35- کافی، ج 2، ص 99، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 12، ص 151، حدیث 15916.
- 36- وسایل الشیعه، ج 12، ص 241، حدیث 16198.
- 37- معانی الاخبار، ص 253، حدیث 1.
- 38- تحف العقول، ص 305.
- 39- مشکاة الانوار، ص 317، حدیث 1003، مستدرک الوسایل، ج 11، ص 188، حدیث 12706.
- 40- کافی، ج 1، ص 44، حدیث 3.
- 41- نهج البلاغه، ص 57، خطبه 110.
- 42- اعلام الدین، ص 89.
- 43- سوره اعراف، آیه 179.
- 44- نهج البلاغه، ص 37، خطبه 87.
- 45- کافی، ج 2، ص 56، حدیث 2.
- 46- امالی طوسی، ص 477، حدیث 1042، مستدرک الوسایل، ج 11، ص 191، حدیث 12715.
- 47- نهج البلاغه، ص 161، نامه 31.
- 48- نهج البلاغه، ص 161، نامه 31.

- 49- تصنيف غررالحكم، ص 304. حديث 6965.
- 50- تصنيف غررالحكم، ص 259. حديث 5534.
- 51- نهج البلاغه، ص 223. حكمة 396.
- 52- بحارالانوار، ج 74، ص 421.
- 53- تصنيف غررالحكم، ص 231. حديث 4610.
- 54- تصنيف غررالحكم، ص 221. حديث 4441.
- 55- اختصاص، ص 232، مستدرک الوسائل، ج 9، ص 84. حديث 10282.
- 56- تصنيف غررالحكم، ص 388. حديث 8886.
- 57- سورة آل عمران، آيه 159.
- 58- سورة طه، آيه 43 و 44.
- 59- نهج البلاغه، ص 161، نامه 31.
- 60- نهج البلاغه، ص 152، نامه 27.
- 61- نهج البلاغه، ص 169، نامه 46.
- 62- نهج البلاغه، ص 217، نامه 333.
- 63- تصنيف غررالحكم، ص 210. حديث 4055.
- 64- بحارالانوار، ج 16، ص 231.
- 65- تصنيف غررالحكم، ص 250. حديث 5209.
- 66- سورة فتح، آيه 29.
- 67- سورة مائده، آيه 29.
- 68- مكارم الاخلاق، ص 11 و 12.
- 69- سورة آل عمران، آيه 159.
- 70- تصنيف غررالحكم، ص 264. حديث 5709.
- 71- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 447. حديث 9955.
- 72- مكارم الاخلاق، ص 14.
- 73- بحارالانوار، ج 73، ص 11، حديث 46. احياء علوم الدين، ج 2، ص 197.
- 74- عوالي اللثالي، ج 1، ص 367. حديث 65.
- 75- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 363. حديث 9681.
- 76- كافي، ج 2، ص 206. حديث 5.

- 77- مجموعه ورام، ج 1، ص 106.
- 78- كافي، ج 2، ص 235، حديث 19، وسایل الشيعه، ج 12، ص 278، حديث 16300.
- 79- وسایل الشيعه، ج 14، ص 502، حديث 19693.
- 80- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 208، حديث 12759.
- 81- محجة البيضاء، ج 3، ص 368.
- 82- تصنيف غررالحكم، ص 255، حديث 5387.
- 83- بحارالانوار، ج 70، ص 359، حديث 1.
- 84- سورة احزاب، آيه 21.
- 85- خصال، ج 2، ص 569.
- 86- تصنيف غررالحكم، ص 451، حديث 10372.
- 87- تحف العقول، ص 359.
- 88- تصنيف غررالحكم، ص 421، حديث 9647.
- 89- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 188، حديث 12706.
- 90- تصنيف غررالحكم، ص 451، حديث 10375.
- 91- سورة نور، آيه 19.
- 92- خصال، ج 2، ص 569.
- 93- تصنيف غررالحكم، ص 383، حديث 8698.
- 94- كافي، ج 2، ص 578، حديث 4.
- 95- مفاتيح الجنان، ص 103 (دعاى كميل).
- 96- خصال، ج 2، ص 569.
- 97- كافي، ج 2، ص 667، حديث 6، محجة البيضاء، ج 3، ص 426.
- 98- محجة البيضاء، ج 3، ص 422.
- 99- محجة البيضاء، ج 3، ص 422.
- 100- وسایل الشيعه، ج 2، ص 7، حديث 1307، محجة البيضاء، ج 3، ص 422.
- 101- سورة نساء، آيه 36.
- 102- بحارالانوار، ج 73، ص 154، حديث 34.
- 103- محجة البيضاء، ج 3، ص 423.
- 104- محجة البيضاء، ج 3، ص 423.

- 105- محجة البيضاء، ج 3، ص 423.
- 106- کافی، ج 2، ص 669، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 12، ص 132، حدیث 15856.
- 107- محجة البيضاء، ج 3، ص 423.
- 108- کافی، ج 2، ص 668، حدیث 13.
- 109- کافی، ج 2، ص 666، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 12، ص 126، حدیث 15838.
- 110- از امیرالمؤمنین علیه السلام کتابی به میراث نزد ائمه هدی علیهم السلام بوده است که احکام و بسیاری از علوم در آن مضبوط و مذکور بوده و نسل به نسل به دست فرزندانشان می رسیده است. آن کتاب اینک خدمت حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است.
- 111- کافی، ج 2، ص 666، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 12، ص 126، حدیث 15838.
- 112- کافی، ج 2، ص 666، حدیث 14، وسایل الشیعه، ج 12، ص 129، حدیث 15849.
- 113- معانی الاخبار، ص 255، حدیث 3، بحارالانوار، ج 72، ص 214، حدیث 8.
- 114- کنز العمال، ج 2، ص 185، حدیث 3666.
- 115- سوره حجرات، آیه 12.
- 116- سوره بقره، آیه 189.
- 117- سوره حجرات، آیه 12.
- 118- الغدير، ج 6، ص 121، حدیث 1 و 2، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 182.
- 119- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 269، حدیث 113.
- 120- محجة البيضاء، ج 3، ص 427.
- 121- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.
- 122- تصنیف غررالحکم، ص 419، حدیث 9601.
- 123- تصنیف غررالحکم، ص 433، حدیث 9887.
- 124- مجموعه ورام، ج 1، ص 37.
- 125- مجموعه ورام، ج 1، ص 37.
- 126- تصنیف غررالحکم، ص 421، حدیث 9652.
- 127- سوره نور، آیه 19.
- 128- کافی، ج 2، ص 357، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 12، ص 280، حدیث 16305.

- 129- وسایل الشیعہ، ج 12، ص 296، حدیث 1344.
- 130- امالی طوسی، ص 44، حدیث 49.
- 131- بحارالانوار، ج 72، ص 212، حدیث 1.
- 132- کافی، ج 2، ص 355، حدیث 7.
- 133- کافی، ج 2، ص 355، حدیث 6.
- 134- وسایل الشیعہ، ج 15، ص 291، حدیث 20546.
- 135- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 134، حدیث 10471.
- 136- کافی، ج 2، ص 358، حدیث 1، وسایل الشیعہ، ج 12، ص 294، حدیث 16341.
- 137- سورہ نور، آیہ 19.
- 138- کافی، ج 8، ص 147، حدیث 125، وسایل الشیعہ، ج 12، ص 295، حدیث 16343.
- 139- کافی، ج 2، ص 356، حدیث 2، وسایل الشیعہ، ج 12، ص 277، حدیث 16296.
- 140- بحارالانوار، ج 69، ص 195، حدیث 18.
- 141- سورہ حجرات، آیہ 12.
- 142- وسایل الشیعہ، ج 15، ص 344، حدیث 20700.
- 143- وسایل الشیعہ، ج 29، ص 67، حدیث 35168.
- 144- وسایل الشیعہ، ج 20، ص 321، حدیث 25725.
- 145- وسایل الشیعہ، ج 29، ص 67، حدیث 35168.
- 146- کنز العمال، ج 16، ص 128، حدیث 44154.
- 147- عوالی اللئالی، ج 1، ص 376، حدیث 100.
- 148- بحارالانوار، ج 72، ص 18، حدیث 8.
- 149- بحارالانوار، ج 72، ص 21، حدیث 22.
- 150- ثواب الاعمال، ص 179، حدیث 1.
- 151- بحارالانوار، ج 75، ص 67، حدیث 5.
- 152- بحارالانوار، ج 72، ص 21، حدیث 19.
- 153- وسایل الشیعہ، ج 12، ص 267، حدیث 16274.
- 154- کافی، ج 2، ص 307، حدیث 5، وسایل الشیعہ، ج 15، ص 366، حدیث 20758.
- 155- کافی، ج 8 ب ص 45، حدیث 8.
- 156- بحارالانوار، ج 70، ص 255، حدیث 23.

- 157- شخصی که مورد حسادت حسود واقع شده باشد.
- 158- سوره كهف، آیه 50.
- 159- سوره ص، آیه 76.
- 160- بحارالانوار، ج 70، ص 255، حدیث 23.
- 161- سوره حجر، آیه 34 و 35.
- 162- بحارالانوار، ج 75، ص 111، حدیث 6.
- 163- محجة البيضاء، ج 5، ص 330.
- 164- کافی، ج 2، ص 307، حدیث 4.
- 165- سوره فلق، آیه 5.
- 166- عوالی اللثالی، ج 1، ص 169، حدیث 188.
- 167- بحارالانوار، ج 70، ص 261، حدیث 32.
- 168- مستدرک الوسائل، ج 21، ص 105 - 107.
- 169- سوره نساء، آیه 54.
- 170- سوره بقره، آیه 109.
- 171- سوره آل عمران، آیه 120.
- 172- سوره آل عمران، آیه 119.
- 173- سوره ص، آیه 76.
- 174- سوره زخرف، آیه 31.
- 175- سوره یس، آیه 15.
- 176- سوره مومنون، آیه 47.
- 177- سوره بقره، آیه 216.
- 178- سوره اعراف، آیه 33.
- 179- تصنیف غررالحکم، ص 301، حدیث 6861.
- 180- کافی، ج 2، ص 302، حدیث 1.
- 181- بحارالانوار، ج 70، ص 278، حدیث 32.
- 182- کافی، ج 2، ص 303، حدیث 4.
- 183- کافی، ج 2، ص 302، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 15، ص 358، حدیث 20734.
- 184- کافی، ج 2، ص 303، حدیث 8.

- 185- کافی، ج 2، ص 303، حدیث 4.
- 186- کافی، ج 2، ص 303، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 15، ص 360، حدیث 20739.
- 187- الغدير، ج 11، ص 91.
- 188- تصنیف غررالحکم، ص 303، حدیث 6911.
- 189- تصنیف غررالحکم، ص 285، حدیث 6401.
- 190- تصنیف غررالحکم، ص 302، حدیث 6874.
- 191- کافی، ج 2، ص 303، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 15، ص 358، حدیث 20733.
- 192- کافی، ج 2، ص 109، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 12، ص 176، حدیث 16003.
- 193- کافی، ج 2، ص 110، حدیث 7، وسایل الشیعه، ج 12، ص 178، حدیث 16010.
- 194- کافی، ج 2، ص 110، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 12، ص 176، حدیث 16006.
- 195- سوره آل عمران، آیه 134.
- 196- كشف الغمّه، ج 2، ص 87.
- 197- تهذيب الاءحكام، ج 3، ص 73، حدیث 4.
- 198- مجمع الزوائد، ج 2، ص 99، و ج 5، ص 92، كنز العمال، ج 6، ص 655، حدیث 17237.
- 199- ثالی الاخبار، ج 2، ص 152.
- 200- کافی، ج 2، ص 111، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 15، ص 265، حدیث 20463.
- 201- كنز العمال، ج 3، ص 131، حدیث 5828.
- 202- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 291، حدیث 13058.
- 203- کافی، ج 2، ص 304، حدیث 11.
- 204- سفینه البحار، ج 2، ص 216.
- 205- تصنیف غررالحکم، ص 460، حدیث 10528.
- 206- تصنیف غررالحکم، ص 419، حدیث 9598.
- 207- بحار الانوار، ج 68، ص 9، حدیث 13.
- 208- وسایل الشیعه، ج 19، ص 75، حدیث 24188.
- 209- تصنیف غررالحکم، ص 460، حدیث 10521.
- 210- سوره شعراء، آیه 100 و 101.
- 211- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 323، حدیث 9559.

- 212- تصنيف غررالحكم، ص 414، حديث 9461.
- 213- كافي، ج 2، ص 166، حديث 4.
- 214- بحارالانوار، ج 71، ص 247، حديث 18.
- 215- سورة انفال، آيه 63.
- 216- سورة آل عمران، آيه 103.
- 217- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 10، ص 39.
- 218- بحارالانوار، ج 58، ص 106.
- 219- كافي، ج 2، ص 357، حديث 3، وسایل الشيعه، ج 12، ص 48، حديث 15610.
- 220- اعلام الدّين، ص 183.
- 221- سورة فرقان، آيه 27 - 29.
- 222- اتحاف السادة المتقين، ج 6، ص 173.
- 223- نهج البلاغه، ص 187، نامه 169.
- 224- وسایل الشيعه، ج 12، ص 12، حديث 15512.
- 225- سورة انعام، آيه 68.
- 226- سورة انعام، آيه 69.
- 227- سورة انعام، آيه 70.
- 228- سورة فرقان، آيه 27 - 29.
- 229- بحارالانوار، ج 71، ص 195، حديث 25.
- 230- سورة نساء، آيه 140.
- 231- كافي، ج 2، ص 377، حديث 8، وسایل الشيعه، ج 16، ص 261، حديث 21514.
- 232- كافي، ج 2، ص 374، حديث 1، وسایل الشيعه، ج 16، ص 260، حديث 21512.
- 233- بحارالانوار، ج 71، ص 191، حديث 7.
- 234- وسایل الشيعه، ج 16، ص 265، حديث 21526.
- 235- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 20، ص 272، حديث 147.
- 236- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 336، حديث 9593.
- 237- وسایل الشيعه، ج 12، ص 35، حديث 15571.
- 238- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 351، حديث 9634.
- 239- سورة منافقون، آيه 8.

- 240- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 335، حدیث 9590.
- 241- کافی، ج 2، ص 375، حدیث 3.
- 242- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 326، حدیث 9567.
- 243- سوره محمد ﷺ، آیه 23 و 22.
- 244- سوره رعد، آیه 25.
- 245- سوره بقره، آیه 27.
- 246- کافی، ج 2، ص 376، حدیث 7، وسایل الشیعہ، ج 12، ص 32، حدیث 15565.
- 247- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 211، حدیث 9279.
- 248- تصنیف غررالحکم، ص 432، حدیث 9869.
- 249- تصنیف غررالحکم، ص 416، حدیث 9496.
- 250- تصنیف غررالحکم، ص 416، حدیث 9494.
- 251- نهج البلاغہ، ص 201، حکمت 133.
- 252- کافی، ج 2، ص 377، حدیث 10.
- 253- امالی صدوق، ص 532، حدیث 7، بحارالانوار، ج 72، ص 71، حدیث 12.
- 254- احتجاج، ج 2، ص 319.
- 255- نهج البلاغہ، ص 162، نامہ 31.
- 256- تصنیف غررالحکم، ص 425، حدیث 9759.
- 257- بحارالانوار، ج 71، ص 166، حدیث 31.
- 258- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 440، حدیث 9932.
- 259- مستدرک الوسایل، ج 17، ص 352، حدیث 21554.
- 260- سوره الرحمان، آیه 60.
- 261- نهج البلاغہ، ص 172، نامہ 53.
- 262- مستدرک الوسایل، ص 14، ص 7، حدیث 15940.
- 263- مفردات راغب، ص 169.
- 264- سوره توبہ، آیه 128.
- 265- سوره احزاب، آیه 21.
- 266- بحارالانوار، ج 19، ص 6، حدیث 5، تاریخ الاسلام، ج 2، ص 283.
- 267- بحارالانوار، ج 39، ص 56، کنز العمال، ج 3، ص 130، حدیث 5817.

- 268- سورة حشر، آيه 9.
- 269- محجة البيضاء، ج 6، ص 81.
- 270- محجة البيضاء، ج 3، ص 321.
- 271- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 56، حديث 10188.
- 272- مجموعه ورام، ج 1، ص 10.
- 273- كافي، ج 2، ص 173، حديث 11، وسایل الشيعه، ج 9، ص 428، حديث 12405.
- 274- تصنيف غررالحكم، ص 450، حديث 10344.
- 275- كافي، ج 2، ص 164، حديث 6، وسایل الشيعه، ج 16، ص 341، حديث 21712.
- 276- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 77، حديث 13559.
- 277- كافي، ج 5، ص 72، حديث 7، وسایل الشيعه، ج 17، ص 32، حديث 21906.
- 278- بحارالانوار، ج 73، ص 274.
- 279- وسایل الشيعه، ج 12، ص 40، حديث 15587.
- 280- نهج البلاغه، ص 203، حکمت 161.
- 281- كافي، ج 2، ص 338، حديث 2.
- 282- سورة نساء، آيه 58.
- 283- سورة انفال، آيه 27.
- 284- كافي، ج 5، ص 542، حديث 7، وسایل الشيعه، ج 20، ص 318، حديث 25719.
- 285- تصنيف غررالحكم، ص 176، حديث 3365.
- 286- وسایل الشيعه، ج 28، ص 242، حديث 34656.
- 287- مستدرک الوسائل، ج 14، ص 12، حديث 15967.
- 288- مستدرک الوسائل، ج 14، ص 12، حديث 15964.
- 289- مشكاة الانوار، ص 108، حديث 246، مستدرک الوسائل، ج 14، ص 13، حديث 15968.
- 290- وسایل الشيعه، ج 9، ص 25، حديث 11428.
- 291- سورة ذاريات، آيه 19.
- 292- تصنيف غررالحكم، ص 460، حديث 10528.
- 293- تصنيف غررالحكم، ص 460، حديث 10521.
- 294- كافي، ج 5، ص 133، حديث 7، وسایل الشيعه، ج 19، ص 76، حديث 24190.

- 295- خصال، ج 2، ص 505، وسایل الشیعه، ج 15، ص 348، حدیث 20704.
- 296- تصنیف غررالحکم، ص 419، حدیث 9598.
- 297- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 350، حدیث 992، وسایل الشیعه، ج 19، ص 11، حدیث 24044.
- 298- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 350، حدیث 988، وسایل الشیعه، ج 19، ص 73، حدیث 24182.
- 299- امالی صدوق، ص 204، حدیث 6.
- 300- کافی، ج 2، ص 104، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 19، ص 67، حدیث 24167.
- 301- سوره سجده، آیه 7.
- 302- سوره ملک، آیه 3.
- 303- سوره روم، آیه 21.
- 304- سوره توبه، آیه 73.
- 305- سوره فتح، آیه 29.
- 306- سوره بقره، آیه 180.
- 307- سوره نوح، آیه 12.
- 308- سوره کهف، آیه 46.
- 309- سوره اعراف، آیه 32.
- 310- وسایل الشیعه، ج 5، ص 7، حدیث 5745.
- 311- وسایل الشیعه، ج 5، ص 35، حدیث 5827.
- 312- مستدرک الوسائل، ج 3، ص 236، باب 2 از ابواب احکام الملابس.
- 313- وسایل الشیعه، ج 5، ص 8، حدیث 5747.
- 314- وسایل الشیعه، ج 5، ص 8، حدیث 5747.
- 315- وسایل الشیعه، ج 5، ص 8، حدیث 5747.
- 316- سوره ضحی، آیه 11.
- 317- کافی، ج 6، ص 440، حدیث 12، وسایل الشیعه، ج 5، ص 9، حدیث 5751.
- 318- کافی، ج 6، ص 440، حدیث 11.
- 319- وسایل الشیعه، ج 5، ص 11، باب 4 از ابواب احکام الملابس.
- 320- کافی، ج 6، ص 439، حدیث 10، وسایل الشیعه، ج 5، ص 11، حدیث 5755.

- 321- كافي، ج 6، ص 439، حديث 7.
- 322- كافي، ج 6، ص 480، حديث 12.
- 323- سورة اعراف، آيه 32.
- 324- كافي، ج 6، ص 442، حديث 7، وسایل الشيعه، ج 5، ص 16، حديث 5770.
- 325- وسایل الشيعه، ج 5، ص 19، حديث 5775.
- 326- كافي، ج 6، ص 525، حديث 1، وسایل الشيعه، ج 5، ص 299، حديث 6592.
- 327- كافي، ج 6، ص 56، حديث 4، وسایل الشيعه، ج 5، ص 300، حديث 6594.
- 328- كافي، ج 6، ص 526، حديث 5، وسایل الشيعه، ج 5، ص 300، حديث 6595.
- 329- كافي، ج 6، ص 526، حديث 7، وسایل الشيعه، ج 5، ص 300، حديث 6596.
- 330- كافي، ج 6، ص 526، حديث 8، وسایل الشيعه، ج 5، ص 300، حديث 6597.
- 331- وسایل الشيعه، ج 5، ص 301، حديث 6599.
- 332- وسایل الشيعه، ج 5، ص 301، حديث 6600.
- 333- وسایل الشيعه، ج 5، ص 301، حديث 6601.
- 334- كافي، ج 6، ص 525، حديث 2، وسایل الشيعه، ج 5، ص 302، حديث 6605.
- 335- معانى الاخبار، ص 152، حديث 2، وسایل الشيعه، ج 21، ص 252، حديث 27020.
- 336- معانى الاخبار، ص 152، حديث 2، وسایل الشيعه، ج 21، ص 252، حديث 27020.
- 337- نهج البلاغه، ص 200، حکمت 131.
- 338- نهج البلاغه، ص 200، حکمت 131.
- 339- عوالى اللئالى، ج 1، ص 267، حديث 66، كشف الخفاء، ج 1، ص 412، حديث 1320.
- 340- نهج البلاغه، ص 199، حکمت 119.
- 341- تصنيف غررالحکم، ص 135، حديث 2352.
- 342- تصنيف غررالحکم، ص 138، حديث 2415.
- 343- نهج البلاغه، ص 201، حکمت 133.
- 344- تصنيف غررالحکم، ص 142، حديث 2546.
- 345- تصنيف غررالحکم، ص 132، حديث 2269.
- 346- تصنيف غررالحکم، ص 138، حديث 2418.
- 347- تصنيف غررالحکم، ص 138، حديث 2417.

- 348- تصنيف غررالحكم، ص 139، حديث 2460.
- 349- تصنيف غررالحكم، ص 136، حديث 2377.
- 350- تصنيف غررالحكم، ص 136، حديث 2378.
- 351- تصنيف غررالحكم، ص 142، حديث 2519.
- 352- تصنيف غررالحكم، ص 65، حديث 858 و ص 142، حديث 2523.
- 353- عوالى اللثالى، ج 1، ص 290، حديث 149.
- 354- تصنيف غررالحكم، ص 65، حديث 856.
- 355- تصنيف غررالحكم، ص 133، حديث 2297.
- 356- تصنيف غررالحكم، ص 231، حديث 4613.
- 357- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.
- 358- سوره منافقون، آيه 9.
- 359- سوره انفال، آيه 28.
- 360- بحارالانوار، ج 72، ص 205، حديث 12.
- 361- تصنيف غررالحكم، ص 458، حديث 10474.
- 362- تصنيف غررالحكم، ص 459، حديث 10503.
- 363- تصنيف غررالحكم، ص 354، حديث 8097.
- 364- تصنيف غررالحكم، ص 355، حديث 8107.
- 365- نهج البلاغه، ص 22، خطبه 42.
- 366- بحارالانوار، ج 97، ص 330، حديث 29.
- 367- سوره معارج، آيه 6 و 7.
- 368- تصنيف غررالحكم، ص 355، حديث 8109.
- 369- محجة البيضاء، ج 6، ص 98.
- 370- تحف العقول، ص 489.
- 371- كافى، ج 1، ص 30، حديث 4، وسایل الشيعه، ج 27، ص 25، حديث 33111.
- 372- نهج البلاغه، ص 222، حكمت 390.
- 373- مستدرک الوسائل، ج 15، ص 256، حديث 18159.
- 374- وسایل الشيعه، ج 9، ص 432، حديث 12414.
- 375- تصنيف غررالحكم، ص 367، حديث 8286.

- 376- تصنيف غررالحكم، ص 369. حديث 8354.
- 377- تصنيف غررالحكم، ص 369. حديث 8355.
- 378- سورة ذاريات، آيه 19.
- 379- سورة نور، آيه 33.
- 380- تصنيف غررالحكم، ص 379. حديث 8582.
- 381- سورة بقره، آيه 261.
- 382- تصنيف غررالحكم، ص 380. حديث 8612.
- 383- سورة توبه، آيه 34.
- 384- وسایل الشيعه، ج 21، ص 557. حديث 27865.
- 385- تصنيف غررالحكم، ص 367. حديث 8291.
- 386- تصنيف غررالحكم، ص 367. حديث 8281.
- 387- تصنيف غررالحكم، ص 367. حديث 8282.
- 388- بحارالانوار، ج 71، ص 117، حديث 78.
- 389- تصنيف غررالحكم، ص 255. حديث 5390.
- 390- تصنيف غررالحكم، ص 142. حديث 2528.
- 391- تصنيف غررالحكم، ص 367. حديث 8288.
- 392- تصنيف غررالحكم، ص 166. حديث 2347.
- 393- تصنيف غررالحكم، ص 368. حديث 8334.
- 394- تصنيف غررالحكم، ص 367. حديث 8294.
- 395- سورة نور، آيه 35.
- 396- سورة بقره، آيه 257.
- 397- سورة بقره، آيه 257.
- 398- تصنيف غررالحكم، ص 241. حديث 4894.
- 399- تصنيف غررالحكم، ص 243. حديث 4936.
- 400- تصنيف غررالحكم، ص 235. حديث 4715.
- 401- تصنيف غررالحكم، ص 367. حديث 8294.
- 402- تصنيف غررالحكم، ص 168. حديث 3314.
- 403- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 18، ص 264.

- 404- تصنيف غررالحكم، ص 140، حديث 3473.
- 405- نهج البلاغه، ص 197، حکمت 103.
- 406- جامع الاخبار، ص 507، حديث 1404.
- 407- وسایل الشيعه، ج 18، ص 331، حديث 23787.
- 408- از کوه های رضوی و طور سینا.
- 409- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 174، حديث 781.
- 410- سوره مائده، آيه 32.
- 411- کافی، ج 5، ص 146، حديث 7، وسایل الشيعه، ج 18، ص 118، حديث 23272.
- 412- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 111، حديث 467، وسایل الشيعه، ج 18، ص 316،
حديث 23750.
- 413- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 111، حديث 468، وسایل الشيعه، ج 18، ص 316،
حديث 23751.
- 414- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 110، حديث 466، وسایل الشيعه، ج 18، ص 316،
حديث 23749.
- 415- کافی، ج 5، ص 93، حديث 3.
- 416- کافی، ج 5، ص 93، حديث 4.
- 417- کافی، ج 5، ص 96، حديث 6.
- 418- وسایل الشيعه، ج 18، ص 322، حديث 23766.
- 419- وسایل الشيعه، ج 18، ص 322، حديث 23768.
- 420- وسایل الشيعه، ج 18، ص 322، حديث 23769.
- 421- تصنيف غررالحكم، ص 362، حديث 8213.
- 422- تصنيف غررالحكم، ص 362، حديث 8214.
- 423- تصنيف غررالحكم، ص 362، حديث 8209.
- 424- بحارالانوار، ج 100، ص 146، حديث 3.
- 425- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 112، حديث 477، وسایل الشيعه، ج 18، ص 331،
حديث 23788.
- 426- وسایل الشيعه، ج 18، ص 334، حديث 23792.
- 427- سوره بقره، آيه 280.

- 428- تهذيب الاحكام، ج 6، ص 192، حديث 418، وسایل الشيعه، ج 18، ص 334، حديث
23793.
- 429- كافي، ج 5، ص 99، حديث 2، وسایل الشيعه، ج 18، ص 326، حديث 23779.
- * - من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 112، حديث 474، وسایل الشيعه، ج 18، ص 326،
حديث 23775.
- * * - عروه الوثقى، ج 3، ص 42، مسأله 3.
- 430- وسایل الشيعه، ج 18، ص 350، حديث 23825.
- 431- سوره رعد، آيه 26.
- 432- كافي، ج 5، ص 100، حديث 1، وسایل الشيعه، ج 18، ص 348، حديث 23821.
- 433- كافي، ج 5، ص 101، حديث 2، وسایل الشيعه، ج 18، ص 349، حديث 23822.
- 434- وسایل الشيعه، ج 18، ص 350، حديث 23824.
- 435- وسایل الشيعه، ج 18، ص 367، حديث 23863.
- 436- وسایل الشيعه، ج 18، ص 368، حديث 23868.
- 437- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5584.
- 438- تصنيف غررالحكم، ص 260، حديث 5561.
- 439- تصنيف غررالحكم، ص 253، حديث 5310.
- 440- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5594.
- 441- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5595.
- 442- تصنيف غررالحكم، ص 260، حديث 5564.
- 443- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5608.
- 444- تصنيف غررالحكم، ص 265، حديث 5720.
- 445- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5576.
- 446- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5581.
- 447- غررالحكم، ص 388، حديث 8886.
- 448- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5588.
- 449- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5594.
- 450- عيون الحكم و المواعظ، ص 555، حديث 10233.
- 451- كامل ابن اثير، ج 5، ص 380.

- 452- مریب یعنی کسی که همواره در حال شک و بدبینی است و به خاطر این بیماری درونی، روش های مناققانه ای را برمی گزیند.
- 453- بحارالانوار، ج 47، ص 74، حدیث 39.
- 454- لسان العرب، ج 5، ص 11.
- 455- اقرب الموارد؛ ج 2، ص 873.
- 456- مفردات راغب، ص 284 و 285.
- 457- مفردات راغب، ص 375.
- 458- مفردات راغب، ص 144.
- 459- سوره نساء، آیه 142.
- 460- سوره انفال، آیه 49.
- 461- تصنیف غررالحکم، ص 458، حدیث 10478.
- 462- تصنیف غررالحکم، ص 458، حدیث 10485.
- 463- تصنیف غررالحکم، ص 458، حدیث 10486.
- 464- بحارالانوار، ج 69، ص 205، حدیث 6.
- 465- تصنیف غررالحکم، ص 459، حدیث 10497.
- 466- طبقات الکبری، ج 5، ص 38.
- 467- کافی، ج 2، ص 24، حدیث 4.
- 468- وسایل الشیعه، ج 12، ص 242، حدیث 16201.
- 469- تصنیف غررالحکم، ص 322، حدیث 7475.
- 470- کافی، ج 5، ص 160، حدیث 1.
- 471- کافی، ج 5، ص 160، حدیث 5.
- 472- بحارالانوار، ج 72، ص 284، حدیث 3.
- 473- بحارالانوار، ج 73، ص 363، حدیث 30.
- 474- تصنیف غررالحکم، ص 360، حدیث 8148.
- 475- تصنیف غررالحکم، ص 360، حدیث 8147.
- 476- تصنیف غررالحکم، ص 291، حدیث 6494.
- 477- تصنیف غررالحکم، ص 291، حدیث 6496.
- 478- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 102، حدیث 13633.

- 479- تصنيف غررالحكم، ص 291، حديث 6497.
- 480- تصنيف غررالحكم، ص 291، حديث 6481.
- 481- تصنيف غررالحكم، ص 291، حديث 6482.
- 482- تصنيف غررالحكم، ص 291، حديث 6492.
- 483- تصنيف غررالحكم، ص 291، حديث 6489.
- 484- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 85، حديث 10287.
- 485- وسایل الشيعه، ج 12، ص 17، حديث 15526.
- 486- وسایل الشيعه، ج 12، ص 16، حديث 15521.
- 487- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 136، حديث 10476.
- 488- عيون الحكم والمواعظ، ص 134.
- 489- تصنيف غررالحكم، ص 460، حديث 10519.
- 490- كافي، ج 7، ص 407، حديث 1، وسایل الشيعه، ج 27، ص 22، حديث 5، حديث 33105.
- 491- كافي، ج 7، ص 406، حديث 2، وسایل الشيعه، ج 27، ص 17، حديث 33091.
- 492- سوره نساء، آيه 141.
- 493- كافي، ج 7، ص 412، حديث 4.
- 494- كافي، ج 7، ص 412، حديث 5.
- 495- كافي، ج 7، ص 407، حديث 1، وسایل الشيعه، ج 27، ص 22، حديث 33105.
- 496- كافي، ج 7، ص 406، حديث 1.
- 497- وسایل الشيعه، ج 27، ص 13، حديث 33083.
- 498- تصنيف غررالحكم، ص 394، حديث 9116.
- 499- تصنيف غررالحكم، ص 394، حديث 9110.
- 500- تصنيف غررالحكم، ص 394، حديث 9122.
- 501- تصنيف غررالحكم، ص 394، حديث 9111.
- 502- تصنيف غررالحكم، ص 456، حديث 10463.
- 503- تصنيف غررالحكم، ص 456، حديث 10430.
- 504- تصنيف غررالحكم، ص 455، حديث 10391.
- 505- تصنيف غررالحكم، ص 445، حديث 10179.

- 506- تصنيف غررالحكم، ص 455، حديث 10181.
- 507- بحارالانوار، ج 74، ص 151، حديث 97.
- 508- وسایل الشيعه، ج 15، ص 271، حديث 20486.
- 509- تصنيف غررالحكم، ص 482، حديث 11131.
- 510- تصنيف غررالحكم، ص 409، حديث 9383.
- 511- تصنيف غررالحكم، ص 394، حديث 9112.
- 512- تصنيف غررالحكم، ص 86، حديث 1409.
- 513- تصنيف غررالحكم، ص 241، حديث 4894.
- 514- تصنيف غررالحكم، ص 456، حديث 10410.
- 515- سورة رعد، آيه 28.
- 516- سورة انفال، آيه 2.
- 517- بحارالانوار، ج 2، ص 131، حديث 18.
- 518- تصنيف غررالحكم، ص 214، حديث 4179.
- 519- تصنيف غررالحكم، ص 213، حديث 4143.
- 520- تصنيف غررالحكم، ص 58، حديث 591.
- 521- تصنيف غررالحكم، ص 343، حديث 7869.
- 522- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 380، حديث 1.
- 523- خصال، ج 1، ص 72، حديث 111، بحارالانوار، ج 72، ص 209، حديث 1.
- 524- وسایل الشيعه، ج 12، ص 240، حديث 16196.
- 525- كافي، ج 2، ص 361، حديث 8.
- 526- سورة حجرات، آيه 9.
- 527- سورة حجرات، آيه 9.
- 528- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 182.
- 529- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 218.
- 530- سورة حجرات، آيه 10.
- 531- سورة انفال، آيه 1.
- 532- كافي، ج 2، ص 209، حديث 1.
- 533- كافي، ج 2، ص 209، حديث 4.

- 534- سورة شوری، آیه 38 و 39.
- 535- سورة آل عمران، آیه 159.
- 536- کافی، ج 8، ص 20، حدیث 4، بحارالانوار، ج 1، ص 94، حدیث 24.
- 537- وسایل الشیعه، ج 12، ص 44، حدیث 15600.
- 538- وسایل الشیعه، ج 12، ص 44، حدیث 15601. محاسن، ج 2، ص 437، حدیث 2516.
- 539- وسایل الشیعه، ج 12، ص 44، حدیث 15602. محاسن، ج 2، ص 437، حدیث 2517.
- 540- کافی، ج 8، ص 20، حدیث 4، بحارالانوار، ج 1، ص 94، حدیث 24.
- 541- وسایل الشیعه، ج 12، ص 40، حدیث 15588.
- 542- وسایل الشیعه، ج 12، ص 40، حدیث 15587.
- 543- کافی، ج 8، ص 22، حدیث 4.
- 544- وسایل الشیعه، ج 12، ص 41، حدیث 15591.
- 545- تصنیف غررالحکم، ص 442، حدیث 10074.
- 546- بحارالانوار، ج 72، ص 105، حدیث 39.
- 547- وسایل الشیعه، ج 12، ص 42، حدیث 15595.
- 548- تصنیف غررالحکم، ص 442، حدیث 10071.
- 549- تصنیف غررالحکم، ص 442، حدیث 10063.
- 550- تصنیف غررالحکم، ص 441، حدیث 10049.
- 551- تصنیف غررالحکم، ص 441، حدیث 10054.
- 552- نزہة الناظر، ص 12، حدیث 11.
- 553- سورة زمر، آیه 9.
- 554- تصنیف غررالحکم، ص 55، حدیث 496.
- 555- سورة یوسف، آیه 111.
- 556- سورة اعراف، آیه 176.
- 557- من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 278، حدیث 10، بحارالانوار، ج 1، ص 160، حدیث 46.
- 558- نهج البلاغه، ص 157، نامه 31.

- 559- سورة آل عمران، آیه 159.
- 560- سورة آل عمران، آیه 159.
- 561- وسایل الشیعه، ج 21، ص 476، حدیث 27627.
- 562- سورة بقره، آیه 256.
- 563- سورة آل عمران، آیه 159.
- 564- تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص 245 (جزء چهار).
- 565- سورة احزاب، آیه 36.
- 566- سورة آل عمران، آیه 159.
- 567- سورة حجرات، آیه 12.
- 568- لغت نامه دهخدا، ج 33، ص 21.
- 569- کنز العمال، ج 3، ص 497، حدیث 7587.
- 570- کافی، ج 2، ص 362، حدیث 3، منیة المرید، ص 190.
- 571- سورة حجرات، آیه 12.
- 572- سورة حجرات، آیه 12.
- 573- تصنیف غررالحکم، ص 263، حدیث 5679.
- 574- تصنیف غررالحکم، ص 71، حدیث 1044.
- 575- تصنیف غررالحکم، ص 263، حدیث 5666.
- 576- تصنیف غررالحکم، ص 253، حدیث 5320.
- 577- تصنیف غررالحکم، ص 92، حدیث 1603.
- 578- تصنیف غررالحکم، ص 254، حدیث 5333.
- 579- تصنیف غررالحکم، ص 253، حدیث 5322.
- 580- تصنیف غررالحکم، ص 264، حدیث 5690.
- 581- تصنیف غررالحکم، ص 295، حدیث 6586.
- 582- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 61، حدیث 13512.
- 583- تصنیف غررالحکم، ص 294، حدیث 6612.
- 584- نهج البلاغه، ص 204، حکمت 180، مستدرک الوسائل، ج 12، ص 67، حدیث 13528.
- 585- تصنیف غررالحکم، ص 294، حدیث 6630.

- 586- تصنيف غررالحكم، ص 298، حديث 6720.
- 587- سورة انعام، آيه 151.
- 588- اعلام الدين، ص 94.
- 589- تصنيف غررالحكم، ص 293، حديث 6560.
- 590- تصنيف غررالحكم، ص 293، حديث 6551.
- 591- تصنيف غررالحكم، ص 295، حديث 6574.
- 592- تصنيف غررالحكم، ص 293، حديث 6540.
- 593- تصنيف غررالحكم، ص 293، حديث 6554.
- 594- تصنيف غررالحكم، ص 292، حديث 6515.
- 595- تصنيف غررالحكم، ص 292، حديث 6511.
- 596- تصنيف غررالحكم، ص 292، حديث 6514.
- 597- سورة حجرات، آيه 12.
- 598- عيون الحكم والمواعظ، ص 283، حديث 5096.
- 599- تصنيف غررالحكم، ص 253، حديث 5331.
- 600- عيون الحكم والمواعظ، ص 453، حديث 7527.
- 601- عيون الحكم والمواعظ، ص 99، حديث 2271.
- 602- تصنيف غررالحكم، ص 72، حديث 1072.
- 603- تصنيف غررالحكم، ص 72، حديث 1066.
- 604- نهج البلاغه، ص 162، نامه 31.
- 605- تصنيف غررالحكم، ص 253، حديث 5322.
- 606- عيون الحكم و المواعظ، ص 498، حديث 9178.
- 607- تصنيف غررالحكم، ص 264، حديث 5689.
- 608- تصنيف غررالحكم، ص 263، حديث 5669.
- 609- تصنيف غررالحكم، ص 263، حديث 5672.
- 610- تصنيف غررالحكم، ص 263، جئيث 5673.
- 611- تصنيف غررالحكم، ص 264، حديث 5699.
- 612- ارشاد القلوب، ص 109.
- 613- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 252، حديث 12911.

- 614- عيون اخبارالرضا عليه السلام، ج 1، ص 100، حديث 1.
- 615- سورة روم، آيه 10.
- 616- امالي صدوق، ص 362، حديث 9.
- 617- تصنيف غررالحكم، ص 105، حديث 1894.
- 618- بحارالانوار، ج 33، ص 510، حديث 707.
- 619- تصنيف غررالحكم، ص 482، حديث 11119.
- 620- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 339، حديث 9601.
- 621- تصنيف غررالحكم، ص 434، حديث 9915.
- 622- محجة البيضاء، ج 5، ص 67.
- 623- مروج الذهب، ج 3، ص 41.
- 624- مروج الذهب، ج 3، ص 41.
- 625- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 146، حديث 10505.
- 626- وسایل الشيعه، ص 12، ص 43، حديث 15597، بحارالانوار، ج 72، ص 102، حديث
- .30

- 627- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 344، حديث 9616.
- 628- وسایل الشيعه، ج 12، ص 39، حديث 15582.
- 629- تصنيف غررالحكم، ص 442، حديث 10086.
- 630- تصنيف غررالحكم، ص 442، حديث 10080.
- 631- تصنيف غررالحكم، ص 442، حديث 10082.
- 632- عيون الحكم و المواعظ، ص 298، حديث 5313.
- 633- عيون الحكم و المواعظ، ص 429، حديث 7328.
- 634- تصنيف غررالحكم، ص 442، حديث 10075.
- 635- تصنيف غررالحكم، ص 442، حديث 10076.
- 636- تصنيف غررالحكم، ص 73، حديث 1117.
- 637- بحارالانوار، ج 7، ص 105، حديث 39.
- 638- نهج البلاغه، ص 195، حکمت 86.
- 639- كشف الغمّه، ج 2، حديث 113.
- 640- تصنيف غررالحكم، ص 442، حديث 10077.

- 641- وسایل الشیعه، ج 12، ص 43، حدیث 15597.
- 642- عیون الحکم والمواعظ، ص 486، حدیث 8991.
- 643- تصنیف غررالحکم، ص 442، حدیث 10092.
- 644- تصنیف غررالحکم، ص 442، حدیث 10090.
- 645- بحارالانوار، ج 70، ص 304، حدیث 21.
- 646- تصنیف غررالحکم، ص 442، حدیث 10091.
- 647- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.
- 648- تصنیف غررالحکم، ص 442، حدیث 10088.
- 649- وسایل الشیعه، ج 12، ص 31، حدیث 15563.
- 650- عیون الحکام والمواعظ، ص 123، حدیث 2812.
- 651- تصنیف غررالحکم، ص 442، حدیث 10070.
- 652- بحارالانوار، ج 72، ص 104، حدیث 37.
- 653- تصنیف غررالحکم، ص 443، حدیث 10096.
- 654- تصنیف غررالحکم، ص 443، حدیث 10099.
- 655- تصنیف غررالحکم، ص 443، حدیث 10097.
- 656- عیون الحکم والمواعظ، ص 432، حدیث 7431.
- 657- بحارالانوار، ج 72، ص 99، حدیث 8.
- 658- تصنیف غررالحکم، ص 443، حدیث 10102.
- 659- مکارم الاخلاق، ص 137.
- 660- مجمع البحرین، ج 2، ص 418.
- 661- اقرب الموارد، ج 2، ص 1306.
- 662- دعائم الاسلام، ج 2، ص 47، حدیث 115، مستدرک الوسائل، ج 13، ص 327، حدیث 15494.
- 663- کافی، ج 2، ص 47، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 16، ص 382، حدیث 21821.
- 664- کافی، ج 2، ص 208، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 16، ص 381، حدیث 21819.
- 665- سوره اعراف، آیه 79.
- 666- سوره اعراف، آیه 62.
- 667- سوره اعراف، آیه 68.

- 668- كافي، ج 2، ص 208، حديث 2، وسایل الشيعه، ج 16، ص 381، حديث 21818.
- 669- كافي، ج 2، ص 171، حديث 6، وسایل الشيعه، ج 12، ص 207، حديث 16099.
- 670- كافي، ج 2، ص 208، حديث 4، وسایل الشيعه، ج 16، ص 382، حديث 21820.
- 671- تصنيف غررالحكم، ص 224، حديث 4547.
- 672- دعائم الاسلام، ج 2، ص 47، حديث 115، مستدرک الوسائل، ج 13، ص 327، حديث 15494.
- 673- سوره يوسف، آيه 11.
- 674- سوره قصص، آيه 12.
- 675- تصنيف غررالحكم، ص 225، حديث 4562.
- 676- تصنيف غررالحكم، ص 227، حديث 4605.
- 677- تصنيف غررالحكم، ص 225، حديث 4568.
- 678- تصنيف غررالحكم، ص 25، حديث 4549.
- 679- تصنيف غررالحكم، ص 225، حديث 4563.
- 680- تصنيف غررالحكم، ص 225، حديث 4577.
- 681- بحارالانوار، ج 43، ص 319، حديث 2.
- 682- سوره لقمان، آيه 13.
- 683- تصنيف غررالحكم، ص 56، حديث 520.
- 684- تصنيف غررالحكم، ص 226، حديث 4585.
- 685- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 20، ص 341، حديث 908.
- 686- كافي، ج 1، ص 23، حديث 15.
- 687- عوالي اللئالي، ج 2، ص 103، حديث 284.
- 688- كافي، ج 1، ص 11، حديث 7.
- 689- بحارالانوار، ج 92، ص 339، حديث 2.
- 690- بحارالانوار، ج 70، ص 168، حديث 4 و ج 72، ص 107، حديث 8.
- 691- بحارالانوار، ج 92، ص 339، حديث 2.
- 692- بحارالانوار، ج 70، ص 103، حديث 91.
- 693- بحارالانوار، ج 75، ص 182، حديث 8.
- 694- تصنيف غررالحكم، ص 225، حديث 4549.

- 695- تصنيف غررالحكم، ص 226، حديث 45.92.
- 696- تصنيف غررالحكم، ص 226، حديث 45.92.
- 697- تصنيف غررالحكم، ص 226، حديث 4587.
- 698- تصنيف غررالحكم، ص 226، حديث 4588.
- 699- تصنيف غررالحكم، ص 464، حديث 10663.
- 700- تصنيف غررالحكم، ص 226، حديث 4579.
- 701- تصنيف غررالحكم، ص 227، حديث 4606.
- 702- تصنيف غررالحكم، ص 224، حديث 4541.
- 703- تصنيف غررالحكم، ص 226، حديث 4596.
- 704- الامام جعفرالصادق عليه السلام، ص 142.
- 705- سورة روم، آيه 54.
- 706- مجموعه ورام، ج 1، ص 39.
- 707- كافي، ج 2، ص 165، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 12، ص 99، حديث 15747.
- 708- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 394، حديث 9775، كنز العمال، ج 15، ص 664، حديث 42632.
- 709- كنز العمال، ج 15، ص 664، حديث 42633.
- 710- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 394، حديث 9775.
- 711- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 394، حديث 9777.
- 712- كافي، ج 2، ص 658، حديث 2، وسايل الشيعه، ج 12، ص 99، حديث 15748.
- 713- مشكاة الانوار، ص 293، حديث 892، مستدرک الوسایل، ج 8، ص 393، حديث 9772.
- 714- سورة حديد، آيه 10.
- 715- وسايل الشيعه، ج 15، ص 66، حديث 19996.
- 716- الامام جعفرالصادق عليه السلام، ص 142.
- 717- مكارم الاخلاق، ص 219.
- 718- نهج البلاغه، ص 91، خطبه 166.
- 719- سورة انعام، آيه 151.
- 720- نهج البلاغه، ص 156، نامه 31.

- 721- بحار الانوار، ج 101، ص 99، حديث 75.
- 722- مكارم الاخلاق، ص 220.
- 723- تصنيف غررالحكم، ص 409، حديث 9397.
- 724- تصنيف غررالحكم، ص 409، حديث 9398.
- 725- تصنيف غررالحكم، ص 409، حديث 9399.
- 726- تصنيف غررالحكم، ص 409، حديث 9400.
- 727- تصنيف غررالحكم، ص 409، حديث 9402.
- 728- وسایل الشيعه، ج 21، ص 482، حديث 27646.
- 729- كافي، ج 2، ص 78، حديث 14.
- 730- تصنيف غررالحكم، ص 223، حديث 4507.
- 731- تصنيف غررالحكم، ص 223، حديث 4512.
- 732- تصنيف غررالحكم، ص 223، حديث 4506.
- 733- بحار الانوار، ج 101، ص 99، حديث 74.
- 734- تصنيف غررالحكم، ص 223، حديث 4505.
- 735- تصنيف غررالحكم، ص 479، حديث 11006.
- 736- وسایل الشيعه، ج 9، ص 12، حديث 11392.
- 737- عوالي اللئالی، ج 2، ص 70، حديث 179.
- 738- سوره توبه، آيه 104.
- 739- كافي، ج 3، ص 505، حديث 17، وسایل الشيعه، ج 9، ص 26، حديث 11431.
- 740- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 507، حديث 8763.
- 741- تصنيف غررالحكم، ص 361، حديث 8185.
- 742- تصنيف غررالحكم، ص 361، حديث 8180.
- 743- كافي، ج 5، ص 63، حديث 3، وسایل الشيعه، ج 16، ص 157، حديث 21234.
- 744- تصنيف غررالحكم، ص 361، حديث 8193.
- 745- تصنيف غررالحكم، ص 377، حديث 8515.
- 746- تصنيف غررالحكم، ص 377، حديث 8518.
- 747- تصنيف غررالحكم، ص 381، حديث 8640.
- 748- تصنيف غررالحكم، ص 361، حديث 8180.

- 749- تصنيف غررالحكم، ص 361، حديث 8181.
- 750- تصنيف غررالحكم، ص 361، حديث 8183.
- 751- تصنيف غررالحكم، ص 193، حديث 3775.
- 752- تصنيف غررالحكم، ص 379، حديث 8574.
- 753- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 222، حديث 8088.
- 754- علل الشرايع، ص 34، حديث 2.
- 755- وسایل الشيعه، ج 9، ص 443، حديث 12448.
- 756- بحارالانوار، ج 65، ص 165، حديث 16.
- 757- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 220، حديث 8081.
- 758- سوره ضحی، آیه 6 و 7.
- 759- سوره ضحی، آیه 9.
- 760- کافی، ج 8، ص 45، حديث 8.
- 761- جامع الاخبار، ص 385، حديث 1075.
- 762- بحارالانوار، ج 93، ص 171، حديث 4.
- 763- نهج البلاغه، ص 194، حکمت 67.
- 764- امالی صدوق، ص 225، حديث 10، بحارالانوار، ج 41، ص 34، حديث 7.
- 765- فيض القدير، ج 5، حديث 420.
- 766- فلاح السائل، ص 111.
- 767- خصال، ج 1، ص 133، حديث 144.
- 768- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 404، حديث 14431.
- 769- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 439، حديث 14563.
- 770- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 362، حديث 14302.
- 771- کافی، ج 4، ص 27، حديث 6، وسایل الشيعه، ج 16، ص 294، حديث 21582.
- 772- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 237، حديث 8128.
- 773- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 237، حديث 8128.
- 774- سوره بقره، آیه 195.
- 775- سوره آل عمران، آیه 134.
- 776- سوره اعراف، آیه 56.

- 777- سورة بقره، آيه 58.
- 778- سورة يوسف، آيه 58.
- 779- سورة توبه، آيه 120.
- 780- سورة انعام، آيه 84.
- 781- وسایل الشيعه، ج 9، ص 316. حديث 12109.
- 782- نهج البلاغه، ص 220، حکمت 372.
- 783- نهج البلاغه، ص 225، حکمت 425.
- 784- بحارالانوار، ج 47، ص 42، حديث 56.
- 785- تصنيف غرالحکم، ص 280، حديث 6206.
- 786- سورة آل عمران، آيه 134.
- 787- نهج البلاغه، ص 206، حکمت 204.
- 788- تصنيف غرالحکم، ص 208، حديث 6205.
- 789- تصنيف غرالحکم، ص 387، حديث 8842.
- 790- تصنيف غرالحکم، ص 279، حديث 6163.
- 791- تصنيف غرالحکم، ص 279، حديث 6161.
- 792- تصنيف غرالحکم، ص 279، حديث 6164.
- 793- تصنيف غرالحکم، ص 459، حديث 10501.
- 794- فلاح السائل، ص 111.
- 795- تصنيف غرالحکم، ص 278، حديث 6132.
- 796- سورة قيامت، آيه 14.
- 797- سورة ابراهيم، آيه 34.
- 798- سورة ابراهيم، آيه 32 و 33.
- 799- سورة ابراهيم، آيه 34.
- 800- سورة ضحى، آيه 10.
- 801- تصنيف غرالحکم، ص 319، حديث 7391.
- 802- كنز العمال، ج 6، ص 431، حديث 16411.
- 803- فقه الرضا عليه السلام، ص 374.
- 804- سورة فجر، آيه 29 و 30.

- 805- سفينة البحار، ج 1، ص 614.
- 806- نهج البلاغه، ص 217، حكمت 333.
- 807- لطائف الطوائف، ص 9، انوار نعمانيه، ج 4، ص 97.
- 808- سوره رعد، آيه 26.
- 809- سوره قصص، آيه 76.
- 810- كافي، ج 2، ص 497، حديث 7، وسايل الشيعه، ج 1، ص 311، حديث 819.
- 811- كافي، ج 2، ص 189، حديث 4.
- 812- نهج البلاغه، ص 205، حكمت 197.
- 813- تصنيف غررالحكم، ص 91، حديث 1565.
- 814- كافي، ج 2، ص 189، حديث 5، وسايل الشيعه، ج 16، ص 351، حديث 21739.
- 815- نهج البلاغه، ص 209، حكمت 257.
- 816- مصادقة الاخوان، ص 44، حديث 2.
- 817- سوره نساء، آيه 43.
- 818- سوره نساء، آيه 149.
- 819- تصنيف غررالحكم، ص 245، حديث 5018.
- 820- تصنيف غررالحكم، ص 244، حديث 4998.
- 821- تصنيف غررالحكم، ص 245، حديث 5001.
- 822- تصنيف غررالحكم، ص 342، حديث 7818.
- 823- تصنيف غررالحكم، ص 245، حديث 4999.
- 824- سوره حجرات، آيه 9.
- 825- سوره اعراف، آيه 199.
- 826- سوره آل عمران، آيه 134.
- 827- سوره شوري، آيه 41.
- 828- سوره نحل، آيه 126.
- 829- تصنيف غررالحكم، ص 245، حديث 5005.
- 830- كافي، ج 2، ص 107، حديث 1.
- 831- تصنيف غررالحكم، ص 421، حديث 9644.
- 832- تصنيف غررالحكم، ص 447، حديث 10242.

- 833- تصنيف غررالحكم، ص 246، حديث 5055.
- 834- تصنيف غررالحكم، ص 245، حديث 5008.
- 835- سورة نحل، آيه 126.
- 836- سيره ابن هشام، ج 4، ص 55.
- 837- بحارالانوار، ج 32، ص 231، حديث 182.
- 838- سورة نصر، آيه 1 و 2.
- 839- سورة اعراف، آيه 158.
- 840- سورة بقره، آيه 179.
- 841- محجة البيضاء، ج 3، ص 362.
- 842- تاريخ مدينه دمشق، ج 3، ص 224.
- 843- بحارالانوار، ج 46، ص 95، حديث 83.
- 844- تصنيف غررالحكم، ص 323، حديث 7518.
- 845- مجموعه ورام، ج 1، ص 133.
- 846- بحارالانوار، ج 20، ص 215، حديث 2.
- 847- انوار نعمانيه، ج 1، ص 52.
- 848- خصال، ج 2، ص 570.
- 849- محجة البيضاء، ج 3، ص 362.
- 850- تصنيف غررالحكم، ص 245، حديث 5014.
- 851- روضة البهيّة، ج 9، ص 139.
- 852- روضة البهيّة، ج 3، ص 91.
- 853- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 20، ص 270، حديث 124.
- 854- تصنيف غررالحكم، ص 261، حديث 5579.
- 855- تصنيف غررالحكم، ص 188، حديث 3600.
- 856- سورة حجرات، آيه 13.
- 857- سورة فرقان، آيه 54.
- 858- سورة يونس، آيه 19.
- 859- سورة شورى، آيه 13.
- 860- سورة نحل، آيه 64.

- 861- سورة آل عمران، آیه 103.
- 862- سورة انعام، آیه 153.
- 863- سورة انفال، آیه 46.
- 864- سورة جن، آیه 16 و 17.
- 865- سورة طه، آیه 124.
- 866- سورة اعراف، آیه 96.
- 867- سورة مائده، آیه 66.
- 868- سورة اعراف، آیه 96.
- 869- سورة روم، آیه 41.
- 870- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.
- 871- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.
- 872- نهج البلاغه، ص 132، خطبه 216.
- 873- خصال، ج 2، ص 570، حدیث 1.
- 874- کافی، ج 5، ص 542، حدیث 7، وسایل الشیعه، ص 20، حدیث 319، حدیث 25719.
- 875- تصنیف غررالحکم، ص 176، حدیث 3365.
- 876- تصنیف غررالحکم، ص 253، حدیث 5320.
- 877- تصنیف غررالحکم، ص 450، حدیث 10344.
- 878- تصنیف غررالحکم، ص 449، حدیث 10336.
- 879- تصنیف غررالحکم، ص 449، حدیث 10335.
- 880- تصنیف غررالحکم، ص 246، حدیث 5054.
- 881- نهج البلاغه، ص 168، نامه 45.
- 882- سورة طه، آیه 1 و 2.
- 883- سورة كهف، آیه 6.
- 884- تصنیف غررالحکم، ص 300، حدیث 6802.
- 885- تصنیف غررالحکم، ص 299، حدیث 6778.
- 886- تصنیف غررالحکم، ص 419، حدیث 9602.
- 887- تصنیف غررالحکم، ص 299، حدیث 6785.
- 888- تصنیف غررالحکم، ص 299، حدیث 6766.

- 889- تصنيف غررالحكم، ص 299، حديث 6766.
- 890- تصنيف غررالحكم، ص 299، حديث 6788.
- 891- تصنيف غررالحكم، ص 92، حديث 1601.
- 892- تصنيف غررالحكم، ص 254، حديث 5337.
- 893- تصنيف غررالحكم، ص 92، حديث 1600.
- 894- تصنيف غررالحكم، ص 92، حديث 1608.
- 895- تصنيف غررالحكم، ص 409، حديث 9386.
- 896- تصنيف غررالحكم، ص 92، حديث 1618.
- 897- تصنيف غررالحكم، ص 92، حديث 1604.
- 898- وسایل الشيعه، ج 15، ص 269، حديث 20479.
- 899- تصنيف غررالحكم، ص 243، حديث 4956.
- 900- تصنيف غررالحكم، ص 244، حديث 4993.
- 901- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 295، حديث 13074.
- 902- تصنيف غررالحكم، ص 342، حديث 7830.
- 903- كافي، ج 2، ص 120، حديث 11، وسایل الشيعه، ج 15، ص 270، حديث 20483.
- 904- كافي، ج 2، ص 120، حديث 16، وسایل الشيعه، ج 15، ص 272، حديث 20492.
- 905- تصنيف غررالحكم، ص 244، حديث 4988.
- 906- تصنيف غررالحكم، ص 244، حديث 4992.
- 907- كافي، ج 2، ص 102، حديث 17.
- 908- تصنيف غررالحكم، ص 234، حديث 4694.
- 909- تصنيف غررالحكم، ص 240، حديث 4853.
- 910- تصنيف غررالحكم، ص 89، حديث 1521.
- 911- تصنيف غررالحكم، ص 90، حديث 1537.
- 912- تصنيف غررالحكم، ص 90، حديث 1545.
- 913- تصنيف غررالحكم، ص 91، حديث 1572.
- 914- تصنيف غررالحكم، ص 89، حديث 1514.
- 915- تصنيف غررالحكم، ص 89، حديث 1517.
- 916- تصنيف غررالحكم، ص 90، حديث 1529.

- 917- تصنيف غررالحكم، ص 482، حديث 11128.
- 918- تصنيف غررالحكم، ص 90، حديث 1549.
- 919- وسایل الشيعه، ج 15، ص 141، حديث 20169.
- 920- مستدرک الوسایل، ج 16، ص 265، حديث 19822.
- 921- وسایل الشيعه، ج 12، ص 278، حديث 16300.
- 922- سوره حجرات، آيه 12.
- 923- سوره حجرات، آيه 11.
- 924- سوره آل عمران، آيه 130.
- 925- سوره بقره، آيه 188.
- 926- سوره مائده، آيه 1.
- 927- سوره مائده، آيه 90.
- 928- سوره حجرات، آيه 6.
- 929- سوره نور، آيه 27.
- 930- سوره مجادله، آيه 11.
- 931- سوره تحريم، آيه 6.
- 932- كافي، ج 4، ص 38، حديث 2، وسایل الشيعه، ج 16، ص 327، حديث 21674.
- 933- تصنيف غررالحكم، ص 280، حديث 6200.
- 934- تصنيف غررالحكم، ص 280، حديث 6206.
- 935- تصنيف غررالحكم، ص 280، حديث 6205.
- 936- وسایل الشيعه، ج 7، ص 109، حديث 8874.
- 937- خصال، ج 2، ص 537، حديث 3.
- 938- بحارالانوار، ج 90، ص 385، حديث 10.
- 939- بحارالانوار، ج 90، ص 387، حديث 19.
- 940- مستدرک الوسایل، ج 5، ص 243، حديث 5784.
- 941- بحارالانوار، ج 90، ص 387، حديث 19.
- 942- بحارالانوار، ج 90، ص 387، حديث 19. 943- بحارالانوار، ج 43، ص 81، حديث
- 3.
- 944- تصنيف غررالحكم، ص 422، حديث 9675.

- 945- تصنیف غررالاحکم، ص 422، حدیث 9681. 946- تصنیف غررالاحکم، ص 450، حدیث 10345.
- 947- تصنیف غررالاحکم، ص 450، حدیث 10346.
- 948- وسایل الشیعہ، ج 15، ص 141، حدیث 20170.
- 949- سورہ مائدہ، آیہ 2.
- 950- سورہ حشر، آیہ 9.
- 951- تصنیف غررالاحکم، ص 396، حدیث 9170.
- 952- تصنیف غررالاحکم، ص 422، حدیث 9691.
- 953- بحارالانوار، ج 62، ص 166، حدیث 4 و 5.
- 954- ارشادالقلوب، ص 153.
- 955- سورہ توبہ، آیہ 29.
- 956- نهج البلاغه، ص 172، حدیث 53.
- 957- سورہ توبہ، آیہ 5.
- 958- سورہ محمد ﷺ، آیہ 4.
- 959- سورہ توبہ، آیہ 29.
- 960- بحارالانوار، ج 8، ص 368، حدیث 41.
- 961- سورہ توبہ، آیہ 29.
- 962- شرایع الاسلام، ج 1، ص 327 - 335.
- 963- وسایل الشیعہ، ج 15، ص 124، حدیث 20128.
- 964- کافی، ج 7، ص 215، حدیث 8، وسایل الشیعہ، ج 28، ص 227، حدیث 34620.
- 965- کنز العمال، ج 15، ص 121، حدیث 40364.
- 966- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 100، حدیث 12525.
- 967- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 101، حدیث 12527.
- 968- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 17، ص 65.
- 969- بحارالانوار، ج 41، ص 53، حدیث 5.
- 970- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 17، ص 8.
- 971- نهج البلاغه، ص 176، نامه 53.
- 972- خراج، همان مالیات بر اراضی است که از اهل ذمه گرفته می شود.

- 973- کافی، ج 3، ص 540، حدیث 8.
- 974- سنن الکبری، ج 9، ص 205، اسدالغابہ، ج 4، ص 24.
- 975- صحیح مسلم، ج 4، ص 1601، حدیث 2613.
- 976- سنن ابی داود، ج 3، ص 169، حدیث 3045.
- 977- وسایل الشیعہ، ج 29، ص 21، حدیث 35051.
- 978- سورہ آل عمران، آیہ 9.
- 979- سورہ اسراء، آیہ 34.
- 980- سورہ مومنون، آیہ 8.
- 981- تصنیف غررالحکم، ص 253، حدیث 5298.
- 982- کافی، ج 2، ص 363، حدیث 1، وسایل الشیعہ، ج 12، ص 165، حدیث 159660.
- 983- مجموعہ ورام، ج 2، ص 440.
- 984- کافی، ج 2، ص 162، حدیث 15، وسایل الشیعہ، ج 21، ص 490، حدیث 27669.
- 985- نہج البلاغہ، ص 179، نامہ 53.
- 986- نہج البلاغہ، ص 179، نامہ 53.
- 987- دعائم الاسلام، ج 1، ص 378، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 45، حدیث 12391.
- 988- دعائم الاسلام، ج 1، ص 378.
- 989- فتوح البلدان، ج 2، ص 481.

فهرست مطالب

2	30 - حقّ امام جماعت
3	پاداش و فضیلت نماز جماعت
6	پیامدهای سوء ترک نماز جماعت
7	آیات قرآن و حضور در نماز جماعت
9	ثمره و دستاوردهای برپایی نماز جماعت
12	فواید نماز جماعت از دیدگاه روایات
17	ویژگی های رهبر و پیشوا
21	31 - حق همنشین
21	علت ارسال رسل و انبیا
24	علت موفقیت ادیان الهی
26	نمونه هایی از حسن خلق
28	کرامت های اخلاقی
30	عدم تاثیر علم بدون عمل
32	التزام عملی به کرامت های اخلاقی
37	روش های اخلاقی در برابر دیگران
58	32 - حق همسایه
59	رعایت حقوق همسایه
61	رعایت حقوق همسایه از نظر قرآن
62	نیکی و احسان در حق همسایه
64	محدوده همسایه از نظر اسلام

66.....	حقوق همسایه
118.....	33 - حق دوست
119.....	ضرورت انتخاب دوست
121.....	داشتن تناسب روحی با دوست
126.....	اهمیت دقت در انتخاب دوست
133.....	پنج گروهی که از دوستی با آنان نهی شده است
140.....	حدود و قواعد دوستی
147.....	حقوق دوست
155.....	کمال انسانیت و ایثار
158.....	شیعه واقعی از دیدگاه اسلام
161.....	34 - حق شریک
162.....	هدف از مشارکت
163.....	حقوق شرکا بر یکدیگر
165.....	آثار خیانت در امانت
169.....	ثمرات امانتداری
173.....	35 - حق ثروت
174.....	خلقت و آفرینش از منظر قرآن
176.....	ثروت و فرزندی؛ زینت زندگی
179.....	سفارش به اظهار و بیان نعمت
183.....	سفارش به وسعت منزل
186.....	استفاده و بهره‌وری از دنیا
189.....	پرهیز از وابستگی به دنیا
194.....	مال و ثروت از دیدگاه اسلام
196.....	مفاسد به دست آوردن مال و ثروت حرام

201.....	موارد مصرف مال و ثروت
206.....	انفاق؛ بهترین مسیر صرف مال
210.....	نحوه انتفاع از مال بعد از مرگ
215.....	مجاهده با نفس در مقابل تمایلات
219.....	36 - حق بستانکار
219.....	حقوق بستانکاران نسبت به افراد
232.....	توصیه به بدهکاران
236.....	ملاطفت و خوشرفتاری با بستانکار
239.....	نشانه های انسان لئیم و پست
241.....	پرهیز از شیوه های ناپسند
245.....	37 - حق معاشر
246.....	موارد نهی شده در معاشرت
247.....	نشانه های نفاق از دیدگاه اسلام
250.....	نمونه های تاریخی از نفاق
253.....	غش، نشانه پستی و دنائت
255.....	پرهیز از خدعه و نیرنگ در معاشرت
258.....	کارشکنی نکردن در معاشرت
260.....	عدم خیانت در معاشرت
263.....	38 و 39 - حق طرفین دعوا
264.....	قضا در اسلام
267.....	شرایط قاضی
276.....	حقوق کسی که ادعای باطلی کرده است
287.....	حقوق کسی که ادعای حقی کرده است
290.....	پرهیز از مشاجره و آثار آن

292.....	اصلاح در جامعه اسلامی
295.....	اهمیت اصلاح اجتماعی، در روایات
297.....	40 - حق مستشیر
297.....	مشورت؛ از منظر آیات و روایات
300.....	آثار و فواید مشاوره
308.....	تفاسیر مختلف از امر مشورت
312.....	41 - حق مشاور
313.....	پرهیز از سوءظن در مشاوره
315.....	سوءظن و پیامدهای آن
330.....	عوامل پیدایش سوءظن
342.....	افرادی که از مشاوره با آنها نهی شده است
345.....	حقوق مشاور از دیدگاه اسلام
350.....	42 - حق نصیحت خواه
350.....	اهتمام به راهنمایی و ارشاد
356.....	ویژگی های نصیحت کننده
360.....	حقوق مستنصح
370.....	43 - حق نصیحت کننده
370.....	وظایف نصیحت شنونده
375.....	44 - حق بزرگسالان
376.....	ملاک احترام به دیگران
378.....	فواید احترام به بزرگان
381.....	مصادیق احترام به بزرگان
384.....	45 - حق خردسال
385.....	وظایف بزرگان نسبت به کودکان

- 396..... 46 و 47 - حق سائل و مسوول
- 397..... پاداش صدقه
- 400..... موارد سوءاستفاده از صدقه
- 402..... حفظ آبروی نیازمند
- 403..... صیانت از عزت نفس مومن
- 407..... وظایف صدقه دهنده و صدقه خواه
- 418..... حقوق مسوول و صدقه دهنده
- 427..... 48 - حق شخص شادمان کننده
- 428..... سرور و شادمانی از دیدگاه اسلام
- 429..... فضیلت مسرور نمودن مؤمنین
- 430..... سیره رسول اکرم ﷺ در خشنود کردن دیگران
- 432..... شادمان کردن مومن از بهترین اعمال
- 436..... 49 - حق بدی کننده
- 436..... عفو و بخشش از دیدگاه اسلام
- 440..... آثار عفو و اغماض
- 442..... عفو و بخشش در سیره پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ
- 447..... عفو و بخشش ائمه اطهار علیهم السلام
- 451..... مصادیق عفو و بخشش مضر
- 453..... قابلیت داشتن خطاکار برای بخشش
- 456..... 50 - حق هم کیش
- 457..... حاکمیت قواعد اخلاقی در اجتماع
- 459..... علت ارسال انبیا
- 463..... علت عقب ماندگی ملل مسلمان
- 465..... خیرخواهی و مهرورزی حاکم با افراد جامعه

471.....	پرهیز از کینه و حسادت در روابط اجتماعی
474.....	فواید حسن نیت
475.....	رفق و مدارا با دیگران
477.....	آثار رفق و مدار
482.....	ویژگی های مومن از دیدگاه روایات
485.....	ویژگی های مؤمنان در قرآن
489.....	دعا کردن به مؤمنان
493.....	یاری و کمک نمودن به دیگران
495.....	برقراری پیمان برادری بین مسلمانان
497.....	ملاطفت و مهربانی با هم کیشان
502.....	51 - حق اهل ذمه
502.....	اهل ذمه کیست؟
503.....	حکم جزیه در اسلام
506.....	شرایط اهل ذمه
510.....	حقوق اهل ذمه
515.....	پابندی به پیمان بسته شده
520.....	و در پایان ...
522.....	پی نوشت ها
559.....	فهرست مطالب